

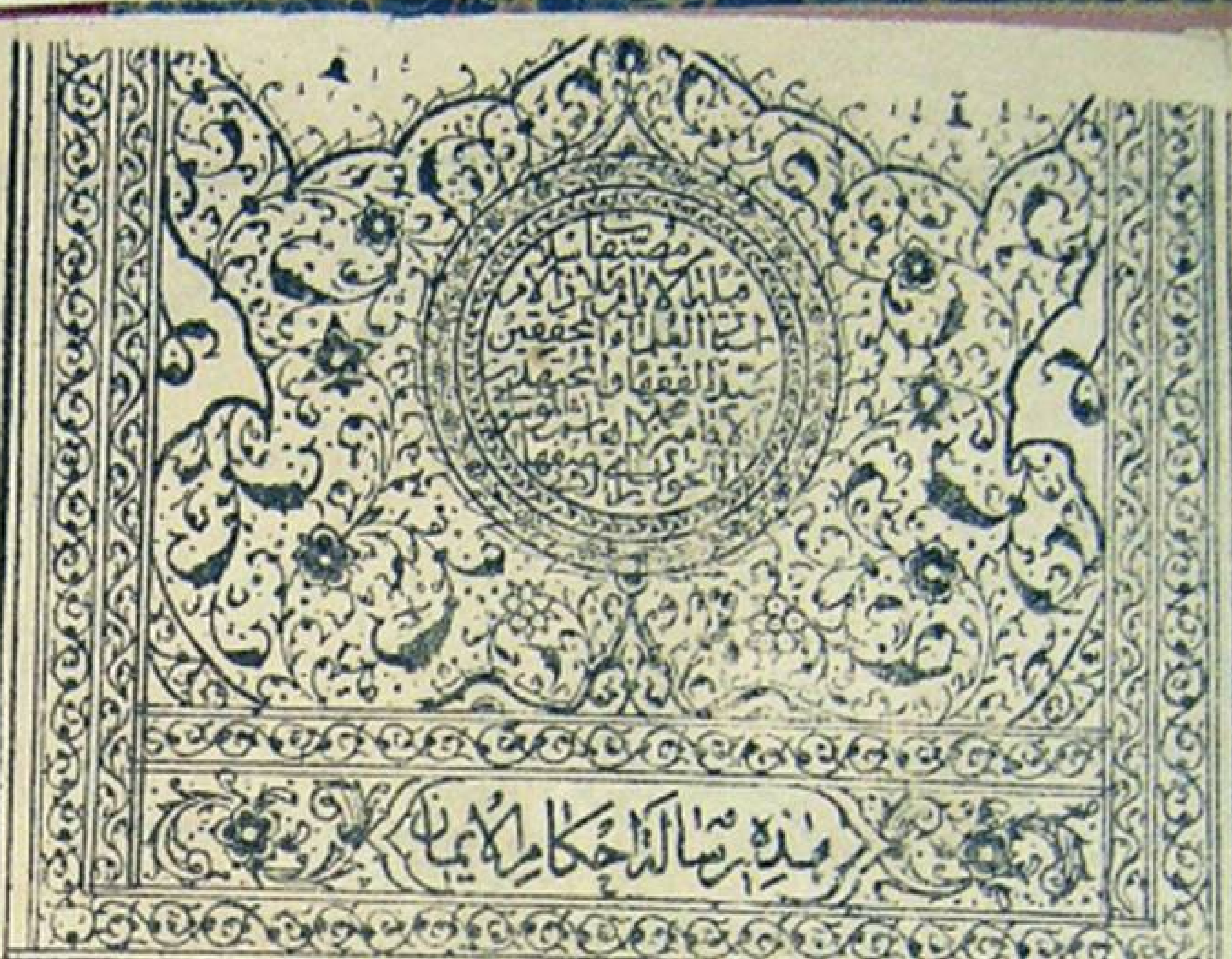
[illegible]

۱۲

بعون الله تعالى شأنه

بحمد الله و حسن توفیقه
تم طبع این کتاب المستطاب
مستطاب گردید عالیجاه رفیع جایگاه
عزت و رفعت همراه اخلاص اکتناه
الاعیان المعتمد عند السلطان و المعتبر
عند الاکابر و الاعیان الساعی فی الابرار
خیر الحاج الحاج ابو الحسن المعروف بمعمار
المهاجر من اصفهان الی دار
الخلافة طهران حفظه الله عن
حوادث الزمان و رزقه
حلاوة
الجنان

[illegible]



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی اشرف الاولین والاخرین محمد وآله الطیبین الطاهرین المعصومین **اما بعد** چنین گوید این فقیر درگاه خداوند باری محمد هاشم بن زین العابدین الموسوی الخوانساری عفی الله عنهما که این رساله‌ایست که نامیده شده باحکام الایمان در بیان مسائل عبادات وغیر آنها چون احکام طهارت وصلوة وزکوة وخمس وصوم وحج ومعاملات مردمان وحلال وحرام از نکاح زنان ومطعومات ومشروبات وبعض دیگر از آنچه خلق محتاج میباشند بانکه بالتماس جمعی از اهل ایمان ترتیب داده شده بامید آنکه این حقیر را در دعای خیر خود یاد نمایند وآن مشتمل است بر یک مقدمه وچند باب وخاتمه **اما مقدمه** پس بباید دانست که خداوند عالمیان ما بندگان را از برای بندگی آفریده وبنده باید تمام کارهای خود بفرمان خداوندش رفتار نماید وراه بندگی را خداوند بواسطه پیغمبر ص وامامان دین در قرآن مجید واحادیث اهل بیت علیهم السلام بیان فرموده وبسیاری از آن بعقل قاطع وضرورت دین یا مذهب واجماع علماء اسلام یا شیعه امامیه نیز ثابت میباشد لکن فهمیدن راه بندگی در غیر ضروریات از آن چهار دلیل که قرآن خدا وسنت حضرت رسول وائمه هدی علیهم السلام

وعقل

وعقل قاطع واجماع بوده باشد از برای عوام غالبا میسر نمیشود وبایشان محتاجند بانکه پیروی نمایند عالمی را که آن احکام را از این چهار دلیل یا بعضی از آنها بیرون آورده وبانها بنماید وآن عالم را مجتهد مینامند وباید صفات چند که مذکور میشود در او بوده باشد که باعث اطمینان آنها باشد در پیروی او پس اگر بی‌واسطه آن عالم شخص عامی بخواهد باحکام خداوند برسد در مثل این زمان که امام زمان عجل الله ظهوره غائب میباشند از نظرهای مردمان غالبا ممکن نمیشود اگرچه میشود عمل باحتیاط نماید یا از باب اتفاق عمل جاهل بامر دین موافق واقع شود لکن عمل باحتیاط در بیشتر مسائل ممکن نمیشود وجاهل هرگاه غافل نباشد از امر خود ناچار باشد از رجوع بعالم مذکور واین رجوع را تقلید مینامند وبراو واجبست بنحویکه مذکور خواهد شد وتمام آنچه لازم است فهمیدن آن از مسائل احتیاط وتقلید واحکام جاهل در پنجاه امر مذکور میشود **امر اول** آنکه اگر بشود احتیاط نمود در مسئله مثل آنکه هرگاه مشتبه باشد که احتمال برود حرام بودن آن واحتمال واجب بودن در آن نرود در این صورت تقلید بخصوص در آن واجب نیست بلکه میتوان باحتیاط عمل نمود بترک آن وهمچنین هرگاه احتمال نجس بودن برود در آن واحتیاط کند بترک ملاقات آن کافی است وهرگاه در مسئله چند قول یا چند احتمال برود ونتواند احتیاط کند بنحویکه بنا بر همه آن چند قول وچند احتمال صحیح باشد میتواند اکتفا نماید بهمین احتیاط واگر چیزی احتمال واجب بودن در آن برود واحتمال حرام در آن نرود میشود اکتفا نمود بانکه احتیاط نماید بجا آوردن آن بنحویکه یقین کند که اگر در واقع واجب بوده ساقط شده **دویم** آنکه تقلید فرا گرفتن مسئله میباشد دانسته وفهمیده از برای آنکه در وقت حاجت عمل نماید بان وبهمین تقلید حاصل میشود اگرچه عمل نکرده باشد بان **سیم** آنکه هرگاه در نزد خود قرار داد که آنچه مجتهد معینی فتوی داده بان رفتار نماید وندانند چه فتوی داده یا آنکه قرار دهد که آنچه در رساله اوست بنا عملش بران باشد ونداند در آن چه میباشد در این دو صورت تقلید نشده **چهارم** آنکه یکمسئله را میتوان از چند مجتهد تقلید نمود هرگاه رای هر یک از آنها

مشغول باشد بدیگری **پنجم** آنکه در چند مسئله تقلید چند مجتهد میتوان نمود که هر یک را تقلید نماید از یکی از آنها غیر دیگری مثل اینکه احکام وضو را از یکی تقلید کند و غسل را از دیگری و تیمم را از دیگری و همچنین در سایر احکام هر چند منظور او صرفه و مصلحت و آسانی امر باشد در این عمل که از هر یک رای آسان او را اخذ نماید **ششم** آنکه در همین مسئله که گذشت هرگاه در یک عبادت تقلید کند که هر جزء یا شرطی را از یکی غیر دیگری این هم صحیح است و اگر چنین اتفاق افتد که بنا بر رای هر دو عبادت او باطل باشد مثل اینکه یکی در نماز سوره را واجب نداند و در رکوع و سجود واجب داند یک تسبیحه کبری یا سه تسبیحه صغری را و یکی دیگر قول او عکس آن باشد که در رکوع و سجود ذکر مطلق را کافی بداند و سوره را واجب بداند و این مقلد در سوره تقلید المجتهد اول را نماید و سوره را نخواند در نماز و در ذکر رکوع و سجود تقلید مجتهد دوم را نماید و ذکر را یک تسبیحه صغری بخواند در همان نماز که چنین نمازی برای هر دو باطل است بجهت آنکه تمام نماز موافق قول هر دو نشده باز هم آن عبادت صحیح میباشد زیرا که احتمال صحت در واقع میرود و همین قدر کافی است در صحت تقلید **هفتم** آنکه هرگاه مقلد گمان بیشتر او این باشد که مجتهد خطا کرده یا شک داشته باشد میتواند تقلید او را نماید و اگر یقین دارد بخطا او نمیتواند **هشتم** آنکه میداند مقلد که بعضی از مسائل را تقلید کرده و بعضی را تقلید نکرده و نمیداند از کدام مجتهد تقلید کرده و آن مسائل محصور نیست که بتواند بشمارد در این صورت میتواند هر یکرا از مجتهد که بخواهد تقلید نماید **نهم** آنکه هر مسئله را که تقلید کرد تا مجتهد زنده میباشد و امری رو نداده که موجب عدول از او باشد عدول از او بدیگری جایز نیست هر چند که آن دیگری مساوی با او یا اعلم باشد بلی هرگاه بقاء بر آن تقلید مستلزم عسر و حرج شدید باشد که در عادت اغلب مردمان مرتکب آن شدن بسیار سخت باشد در چنین صورتی میتواند عدول نماید **دهم** هرگاه مجتهد فوت شود عدول از تقلید او جایز نیست در آنچه تقلید شده مگر در صورت عسر و حرج و در غیر آن رجوع بمجتهد زنده نماید **یازدهم** هرگاه مجتهد کافر شود یا از مذهب حق بیرون رود یا فاسق شود یا دیوانه

گردد در هر یک از این چهار صورت عدول نماید بمقلد دیگر و اگر عامی شود بعد از زمانیکه مشغول علم بوده باشد یا بجز این مبتلا شود بنحویکه شعور احکام از او برود بقاء بر تقلید او اشکالی دارد و اگر سفیه شود ضرر بتقلید او ندارد و اگر شک شود در کفر یا [illegible] مذهب حق یا فسق یا جنون او بعد از آنکه مسلم و مؤمن و عادل و عاقل بوده باید باقی باشد بتقلید او و همچنین اگر گمان بیشتر او بیکی از این امور برود **دوازدهم** اخذ مسئله باید از خود مجتهد بشود یا بحد شیاع رسیده باشد قول او بنحویکه موجب علم برای او شود یا آنکه عادلی خبر دهد هر چند علم حاصل نشود و اگر غیر عادل خبر دهد اعتباری ندارد مگر آنکه علم حاصل شود از قول او و اگر از کتاب المجتهد یا نوشته او علم حاصل شود بمذهب او یا مظنه بمسئله که از روی اطمینان بصحت آن کتاب یا نوشته باشد کفایت میکند و هرگاه چنین نباشد اعتماد نمیتوان کرد بآنها **سیزدهم** چیزهائیکه دخلی باصل حکم شرعی ندارد بلکه تشخیص آنها را غیر مجتهد هم میتواند بدهد که آنها موضوعات خارجیه میباشند مثل تقلید در آنها نیست بلکه باطل است مثل اینکه شخصی عادل است یا فاسق یا استخوانی از حیوان حلال گوشت است یا حرام گوشت و پوست مخصوصی خز میباشد یا غیر آن و چیزی حریر است یا نیست و ماهوت و حیوان مو یا کرک حیوان حلال گوشت است یا غیر آن **چهاردهم** اموریکه تعلق دارد بفهمیدن معنی لفظ از لغت و عرف عام و اصطلاح غیر شارع و ائمه دین و مجتهدین اینها هم تقلید بر نمیدارد و برای هر که اهل آن لغت و عرف عام و اصطلاح باشد و اما اگر از اهل آنها نباشد باید رجوع کند باهل آنها و بفهمد که آنها چه اراده مینمایند از آن الفاظ و چه معنی از آن الفاظ در زبان آنها و از همان قرار رفتار نماید و این در صورتی کافیست که باذن مجتهد باشد رجوع او و آنچه مفهوم میشود از آن الفاظ در نزد اهل آن زبان آنها مثل اینکه مجتهدی فتوی بدهد که هر چه را ظرف بنامند در عرف عام از طلا و نقره آنرا اجتناب باید کرد پس اگر مقلد چنین بفهمد که سرقلیان نقره ظرف نقره نیست یا قاب ساعت ظرف نقره نیست یا قاب قرآن و بازوبند و قبله نما و امثال آنها چنین نیست میتواند استعمال کند آنها را هر چند دیگری آنها را ظرف نقره بداند بلکه هر چند

خود انمجتهد هم یا مجتهد دیگر ظرف بدانند او را تقلید نمیتواند نمود بلکه فهم خودش معتبر میباشد
و همچنین میباشد مسئله صوت غنا پس اگر مجتهد فتوی بدهد که غنا آن صوتی میباشد که در عرف
عرب غناء مینامند مقلد باید خودش تشخیص بدهد و از ان عرف بفهمد و انچه خودش میفهمد معتبر
میباشد پس اگر صوتیرا خودش غناء نداند جایز است در حق او ارتکاب ان و شنیدن ان هر چند
مجتهد او یا مجتهد دیگر او را غناء بدانند مگر انکه انمجتهد از اهل عرف عرب باشد مثلا و این مقلد
رجوع باو بنماید از این جهت در اینصورت رجوع باو جایز میباشد لکن اگر مقلد بداند که مجتهد
اینرا فتوی داده از حرام بودن استعمال ظرف طلا یا نقره و امثال آن بجهة اینکه انها را چنین فهمیده
که در عرف عرب ظرف مینامند و خود اینمقلد آنرا ظرف نداند بگمان خودش و مجتهد نگفته باشد که
مناط آنستکه در عرف عرب ظرف بگویند در اینصورت باید تقلید مجتهد را نماید بلی اگر علم بهم رساند
مقلد بخطا مجتهد تقلید او جایز نیست و اگر مجتهد فتوی بدهد که رجوع بلغت یا عرف یا اصطلاح
شود لکن همین قدر حکم را منوط نماید بلفظی و از حال و طریقه او معلوم باشد که یکی از اینمعانی را قرارداد
است در اینصورت هم مقلد نمیتواند تقلید نماید او را در معنی لفظ پس اگر فتوی بدهد که
ظرف طلا و نقره حرام است استعمال ان یا شنیدن غناء حرام است باید مقلد خودش تشخیص بدهد
بنحویکه مذکور شد و اگر مجتهد غیر این بفهمد و بگوید در معنی لفظ فهم مقلد خودش معتبر میباشد
باشد **پانزدهم** هرگاه در باب ادا حروف کلمه و کیفیت ادا انها از مخارج و صفات اداء کردن
مجتهد فتوی بدهد که بنحوی ادا شود که در لغت یا عرف عرب صحیح باشد باید رجوع نمود بانها و
انچه مقلد خودش از انها ادراک مینماید بهمان معتبر میباشد هر چند مجتهد غیر ان را بفهمد یا فتوی
بدهد و تقلید او در انچه فهمیده در اینمقام جایز نیست مثل اینکه مقلد مخرج ضاد را یا ظاء
مؤلف را بنحوی بفهمد و مجتهد بنحو دیگر یا انکه مقلد بفهمد که مد و لا الضالین یا ادغام یا قلب
عرب لازم نمیداند باید بفهم خود عمل کند هر چند مجتهد بغیر ان فتوی داده و در این خصوص اگر
مقلد رجوع کند بانها که علم نحو یا علم قراءت را دارند و معتبر میباشند ان هم کفایت میکند هر چند
از اموات باشند زیرا که این رجوع باهل خبره میباشد از اهل لسان یا عالم بطریقه اهل لسان

ودخلی بتقلید ندارد لکن باید مقلد مظنه و اطمینان بهم رساند از رجوع بانها و اگر رجوع نماید
بخود مجتهد در این امور از باب رجوع باهل خبره عیبی ندارد و ان تقلید نیست و اگر مجتهد فتوی بدهد
که قراءت صحیح یا ذکر صحیح باید در نماز خوانده شود و از حال او و طریقه او معلوم باشد که مقصودش
صحیح در لغت یا عرف عرب میباشد حکم این نیز همین میباشد که مذکور شد بلی اگر مجتهد فتوی بدهد
که مد بخصوصی لازم است یا ادغام و الجیسته بخوانها از مطالب متعلقه بقراءت و از کلام او مفهوم
نشود که مقصودش رجوع بلغت یا عرف عرب میباشد در اینصورت تقلید او جایز میباشد هر چند مقلد بداند
که از لغت یا عرف چنین فهمیده و خودش خلاف انرا گمان کند مگر انکه یقین کند بخطا او که در
اینجا تقلید او جایز نیست **شانزدهم** در اصول دین و مذهب تقلید بنحویکه در احکام
فروع مذکور شد کافی نیست چنانچه در ایات شریفه و حدیث معتبری هم منع از او شده بلکه
اگر ان تقلید مفید مظنه هم باشد با امکان علم کفایت نمیکند زیرا که معتبر در اصول دین و
مذهب علم میباشد و اما اگر از ان علم حاصل شود پس ان از عنوان تقلید بیرون میرود و ان
علم کافی نیست در تحقق ایمان و اجتهاد و نظر در دلیل لازم نیست بلکه دور نیست از برای بعضی
محل ضرر باشد و اگر از تقلید مظنه حاصل شود در توابع و لواحق اصول خمسه در انچیزها بلکه
اعتقاد بانها بالخصوص لازم نباشد مثل بعضی صفات ثبوتیه یا تعیین عدد پیغمبران قبل از پیغمبر
ما یا جزئیات کیفیت سؤال قبر و کیفیت جزئیات میزان و صراط و جزئیات کیفیت حساب و عفو
انها دور نیست که اکتفاء بان بتوان نمود در صورتیکه میسر نشدن علم چنانچه مجتهد هم هرگاه علم
از برای او میسر نشود در امثال اینها اکتفا بمظنه نمودن او با اعتبار انچه از دلیل بفهمد خالی از
اعتباری نیست **هفدهم** انچیزرا که شخص عامی علم بان بهم رساند تقلید در ان جایز نیست
خواهد ان علم از ضرورت دین یا مذهب حاصل شود یا از چیز دیگر بلی اگر علم او بیرون باشد
طریقه متعارفه میان بیشتر خلق بنحویکه بسبب علم از برای او حاصل شود بطریق بسیاری
انجا عت اخبار بها و کیفیهای انصوفیها در اینصورت هرگاه خودش بفهمد که از طریقه بیشتر
مردم بیرون رفته باید تقلید نماید بمجتهد زاده در انچه سابق مذکور شد جواز تقلید در ان

واگر خودش معتقد باشد که از طریقه اکثر مردم بیرون نرفته در حق خودش نظر باعتقادش مکلف بعلم خود میباشد اگرچه عمل او مخالف واقع و مخالف حکم ظاهری او باشد در نظر مجتهد هم تقلید در مستحبات شرط نیست در جواز عمل بانها بلکه همین قدر که در حدیثی وارد شده باشد استحباب اگرچه ضعیف باشد یا آنکه یکی از علماء مجتهدین فتوی داده باشد باستحباب عملی یا آنکه عالم عادلی خبر بدهد از استحباب چیزی بروجه قطع اگرچه مجتهد نباشد یا عالم متتبع باشد میشود آن عمل را بجا بیاورد عامی بامید آنکه باجر و ثواب برسد و فرقی نیست در مستحب میان آنکه وارد شده باشد که عملی بخصوص مستحب میباشد و بیان ثواب آن نشده باشد یا وارد شود که عمل خاصی را هرکه بجا آورد ثواب دارد یا آنکه ثواب معینی برای او مذکور شده باشد و فرقی نیست در حدیث میان آنکه مخالف در مذهب مثل اهل سنت روایت کرده باشند یا غیر ایشان از اهل مذهب حق مگر آنکه شخص مخالف از متعصبین ایشان باشد و روایت و مدخلیتی داشته باشد در امر او یا آنکه معروف بدروغ باشد بلی اگر در کتابهای امامیه نقل حدیثی از ایشان مشهور باشد در مقام اعتماد بان حدیث در این صورت اگر از این دو طائفه از ایشان هم باشد عیبی ندارد و پیروی بسیاری اند دعاها و احادیثی که در اخلاق از ایشان وارد شده پیروی نمودن ایشان ضرری ندارد و شرط است در مسامحه نمودن عامی در این مستحبات و تقلید نکردن در آنها شش چیز اول آنکه دلیل معتبری از قرآن مجید یا احادیث اهل بیت یا اجماع یا عقل قاطع برخلاف آنها نباشد دویم آنکه احتمال الحرام بودن در واقع در آنها نرود سیم آنکه از قبیل اجزاء و کیفیت در عبادات نباشد چهارم آنکه حدیث دیگر یا قول دیگر هرچند مثل آن حدیث یا آن قول باشد بر باطل بودن آن نباشد پنجم آنکه اکثر علماء امامیه اعراض از آن نکرده باشند بنحوی که صدق نماید که آن متروک است در میان شیعه امامیه مثل بسیاری از چیزهای که در کتابهای سنیها حدیث یا قولی از ایشان در استحباب آن هست در امامیه اثری از ایشان نیست بلکه اعراض کرده اند از ایشان ششم آنکه در اصل این مطلب که این امور تقلید ندارد در این شرایط که مذکور شد تقلید نماید و آنچه مذکور شد در مستحبات در مکروهات هم جاری است که اگر حدیثی یا قولی

در کراهت

در کراهت چیزی برسد در آن هم تقلید شرط نیست بنحوی که در مستحب مذکور شد غیر آنکه در شرط دویم در مکروه باید احتمال الواجب بودن نرود و اما در باب اینکه حدیث ضعیف را نمی تواند بدون اذن مجتهد نقل نماید هرچند متعلق باشد بمواعظ و قصهای پیغمبران یا مناقب یا مصائب اهل بیت علیهم السلام مثل بسیاری احادیث و حکایات که روضه خوانها یا قصه گویان بمحض دیدن در کتاب غیر معتبری یا شنیدن از شخص مجهول الحال غیر معتمدی میخوانند بر سر منبرها ان در صورتیکه نسبت براویان بدهد یا بگوید چنین روایت شده و نحو آن اذن مجتهد در خصوص آن ضرور نیست لکن در اصل این مطلب هم باید تقلید مجتهد نماید و باید آن احادیث و حکایات مشتمل بر امر خلاف شرعی که باعث گمراهی خلق بشود یا باعث ضعف عقاید آنها بشود نباشد و اگر بدون نسبت براوی مضمون آنها را بمردم خبر بدهد حرام است و هرگاه اجیر شده باشد برای روضه یا موعظه یا قصه خوانی که شرعی باشد و بنحو خلاف شرع حدیث را یا مضمون آنرا بخواند ذمه او بری نشده و باید بنحو صحیح از عهده برآید امر نوزدهم اصل تقلید هم تقلید بر نمیدارد که هرگاه تقلید کند بتقلید مجتهد باطل است بلکه باید در مسئله تقلید خودش بروجه یقین یا دلیلی که منتهی بیقین بشود بفهمد مطلب را و فهمیدن این امر سهل است از برای عوام زیرا که همه کس باید بداند که اگر اجتهاد بر تمام خلق لازم باشد امر نظم معاش مردمان مختل میشود و از برای اکثر عوام میسر نمیشود تحصیل مرتبه اجتهاد و لازم میاید تکلیف بنحوی که طاقت ندارند یا عسر و حرج شدید و حال آنکه همه اهل ایمان میدانند که بنای این شریعه مطهره بر آسانی میباشد و سختی از این امت مرحومه برداشته شده لکن باید دانست که در خصوص مجتهدی که میخواهد تقلید نماید باید مجتهدی باشد که تقلید او مطابق با احتیاط باشد نسبت بغیر او از حیثیت اعلم و اوثق بودن و زنده بودن و نحو اینها زیرا که اگر غیر او باشد دلیل تقلید او بر عامی تمام نیست برای او مگر آنکه آن عامی ملتفت اختلافاتی که علماء دارند در تقلید میت و تقلید اعلم یا اوثق و نحو اینها نباشد و علم از برای او حاصل شود که مجتهد عادل کفایت میکند چنانچه اکثر عوام همین طریق هستند که در این صورت هرگاه بجواز تقلید مجتهد

مختص بکتابخانه مسجد اعظم قم
از کتابخانه خارج نشود

که عامی فهمیده مطابق با واقع باشد مثل اینکه تقلید غیر اعلم کرده باشد و تقلید او جایز باشد
یا باقی مانده باشد بر تقلید مجتهدیکه بعد از تقلید وفات کرده و جایز باشد بقا بر تقلید او بوده
مطابق واقع شده صحیح است بلی اگر تقلید آن مجتهد برا که مطابق با احتیاط است از جهت علمیت و غیر
آن هرگاه نمود و او فتوی داد بجواز تقلید میت یا غیر اعلم یا سایر امور تقلیدیه که محل اختلافست
بتقلید او میتواند تقلید دیگران را بنماید و از اینجهت میباشد که در مسئله بقاء بر تقلید مجتهد میت
که وفات کرده بعد از تقلید میتواند تقلید مجتهد زنده را بنماید در باقی ماندن بر آن هرچند که
آن مجتهد میت رای خودش عدول بوده باشد لکن اگر در زمان او همین مسئله عدول از تقلید را
از او تقلید کرده نسبت بمجتهدیکه قبل از او تقلید شده بوده و وفات کرده بوده حال که بقول
این مجتهد زنده که فتوی ببقا داده باقی مانده در غیر این مسئله عدول باقی بماند نظر باینکه اگر بدان
بخواهد باقی بماند لازم میاید که باقی نماند پس لازم میاید از خودش بطلان خودش و اما در
باب اینکه بقول آن مجتهد میت که فتوی بعدول داده از مجتهد میت سابق بر او عدول شده حال
در بقاء بر آنها بگوییکه اول اخذ کرده بود از آن مجتهد میت سابق بقول این مجتهد زنده که بقا را
جایز یا لازم میداند اشکال است و دور نیست که نتواند بگوید اول که از مجتهد میت سابق اخذ
کرده بود رجوع نماید **بیستم** هرگاه شک دارد عامی در اینکه مسئله را تقلید کرده یا نه
یا نکرده بناء را بر تقلید نکردن بگذارد و از هر که جایز باشد تقلید او تقلید نماید بلکه اگر
مظنه هم دارد که تقلید کرده هرگاه بر وجه شرعی حاصل نشده باشد آن مظنه حکم آن نیز همین
میباشد **بیست و یکم** هرگاه مجتهد رجوع کرد از قول خود مقلد هم باید نسبت باینکه بعد
از رجوع برای او رو میدهد عمل نماید بقول آخر و اما نسبت باینچه پیش بجا آورده اعاده و قضا
در عبادات ندارد و در معاملات هم همان قسم که واقع شده صحیح است و آثار صحیح بودن بر آنها
جاری میشود نسبت بعد هم بلی در مثل امور یکه محل حکم شرعی باشد با اجتهاد مجتهد تغیر میابد آثار
بعد بر آن جاری نمیشود مثل اینکه اول اعتقاد مجتهد این بود که آب کمتر از کر بملاقات نجاست
نجس نمیشود یا عرق جنب بحرام پاک است یا غساله که غیر از آب کر لازم نیست و در شستن خود

گفتگو در تقلید است

زنان با مردان ده مرتبه پی در پی با سایر شرایطیکه دارد باعث حرام شدن آنها بر هم نمیشود
و بعد در همه اینها رجوع نمود در این قسم از رجوع مقلد باید آثار بعد را جاری نکند یا بعض
که هرگاه مبتلا بیکی از این چیزها شده باشد پیش از رجوع مجتهد باید بعد از رجوع مجتهد حکم
او بنجاست آب و آن عرق و آن چیزیکه شسته شده بدون غساله همه آنها را نجس قرار بدهد
مقلد در حق خودش و هرچه هم ملاقات آنها را نموده نجس قرار دهد هرچند پیش از رجوع
از قول اول ملاقات شده باشد و همچنین بعد از رجوع مجتهد در مسئله شیر خوردن و حکم
او باینکه در صورت ده مرتبه پی در پی حرام میشوند مرد و زن بر یکدیگر بناء بگذارد مقلد
بر حرام بودن و از یکدیگر اجتناب کنند در وطی و نگاه هرچند در زمان قول اول او
بحلال بودن آنها بر یکدیگر تزویج شده باشد لکن در زمان پیش از رجوع بر یکدیگر حلال
بوده اند و فرزند آنها هم که در آن زمان پیدا شده حلال زاده میباشد و آنچه مذکور شد جمیعا
جاری نیست در حق مقلد هرگاه بعد از تقلید مرتبه او بالا رود و مجتهد شود و قول خودش
خلاف قول مجتهدی باشد که تقلید میکرده و همچنین است حکم خود مجتهد هرگاه رجوع نماید
از قول خودش **بیست و دویم** هرگاه مقلد شک کند در رجوع مجتهد از قول خودش
بناء بگذارد که رجوع نکرده و ضرور نیست که تفحص نماید بلکه اگر مظنه هم بهم رساند که برگشته
و مظنه او اعتبار شرعی نداشته باشد باز هم بنا بگذارد بر اینکه برنگشته **بیست و سیم**
در صورتیکه بداند مقلد که مجتهد او بعضی از مسائل برگشته و بعضی دیگر بحال خود مستقر
معلوم نباشد آنها که رجوع در آنها شده هرگاه آن مسائل بشماره معینی باشد بطور متعارف آسان
در هر یک از آنها که تقلید کرده بنا بگذارد بر اینکه برنگشته و اگر چنین نباشد و شماره آنها
آسان باشد هرگاه بعضی از آنها را تقلید کرده و بعضی را نکرده باز هم بناء بگذارد در آنها که
تقلید کرده که برنگشته و اگر تمام آنها را تقلید کرده و میداند از یکی از آنها رجوع کرده در
اینصورت احتیاط نماید تا زمانیکه بر او معلوم شود **بیست و چهارم** آن عملیکه مقلد
بجا میآورد در زمانیکه مجتهد برگشته از قول خود و آخر نداند صحیح میباشد و اعاده

وقضا ندارد هرچند عادل مجتهد جاری شده باشد بودن بادنی تغییر رای و بر مجتهد لازم نیست که اعلام نماید مقلد را بر تغییر رای خود **بیست و پنجم** هرگاه مقلد اشتباه کند در مسئله واز روی فراموشی خلاف رای مجتهد فتوا نماید عمل او فاسد است بقول این مجتهد که رای او را فراموش کرده و اگر از شخص عادلی اخذ کرده باشد یا در نسخهٔ معتبری دیده باشد یا از خود مجتهد شنیده باشد و آن عادل یا اشتباه کرده باشد یا نسخه غلطی در او باشد یا مجتهد اشتباه کرده باشد عمل آن مقلد صحیح است **بیست و ششم** آن شخصی را که تقلید میتوان نمود در احکام دین باید صاحب هشت صفت باشد **اول** آنکه بالغ باشد **دویم** آنکه عاقل باشد و اگر سفیه باشد ضرر ندارد هرچند احوط اجتناب از تقلید او است **سیم** آنکه حلال زاده باشد و اگر مجهول باشد نسب او عیبی ندارد **چهارم** آنکه مؤمن اثنی عشری باشد **پنجم** آنکه عادل باشد و عدالت در اینجا را باید در اول تقلید بطریقی ملاحظه نمود در رجوع و که محل خلاف است باین معنی که بنا بر رای همه علما بتوان او را عادل شمرد زیرا که اگر بقول خودش اکتفا نماید مقلد لازم میآید که جواز تقلید او معلوم نشده او را تقلید کرده باشد و این باطل است بلی اگر شخص عادلی را در اول تقلید پیروی نمود و بقول او میخواهد که از دیگری هم در مسئله دیگر تقلید نماید میتواند مسائل عدالت را از آن مجتهد اول تقلید کند و بقول آن مجتهد دیگر را عادل محسوب دارد و تقلید نماید **ششم** آنکه در اول تقلید زنده باشد **هفتم** آنکه مرد باشد پس تقلید زن هرگاه مجتهد بشود کافی نیست حتی در رجوع زنان دیگر بلی در رجوع خودش کفایت میکند و تقلید خنثی مشکل است و احوط اجتناب است **هشتم** آنکه مجتهد باشد و او شخصی میباشد که قوه از برای او حاصل شده باشد از تحصیل علوم شرعیه و مقدمات آنها که بتواند احکام الهی را از کتاب خدا و سنت پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام و اجماع و دلیل عقل قاطع بیرون آورد چه از همه آنها و چه از بعض آنها و اگر چنین نباشد بلکه در زمره اشخاصی محسوب میشود که فقها نیستند چون بسیاری از اخباریها و محدثین و متکلمین و صوفیه و نظایر آنها که مداخله در احکام شرعیه مینمایند لکن وقوفی ندارند تقلید چنین شخصی جایز نیست و نمیتوان

هم باید تقلید مجتهد نماید و اگر مجتهد متجزی باشد که بعضی مسائل را میتواند از ادله بیرون بیاورد و بعضی را نمیتواند تقلید او هم جایز میباشد در آنچه استنباط کرده و در غیر آن جایز نیست بلکه خود او هم در غیر آنچه اجتهاد نمیتواند نماید تقلید باید بکند پس بنا بر این اگر دو نفر عالم چنین باشند و هر یک بقوه فهمیدن بعضی از احکام را دارند غیر آنچه دیگری دارد هر یک تقلید دیگری را در آنچه قوه اجتهاد دارند ندارند میتوانند نمود و باید دانست که اجتهاد مجتهد را هرگاه علم بآن بهم رساند کفایت میکند و اگر علم حاصل نشده بچهار چیز دیگر میتوان اعتماد نمود **اول** مظنه که از برای خود شخص مقلد حاصل شود بجهت آنکه از اهل خبره این امر و از جمله محصلین علوم شرعیه باشد و با آن عالم گفتگو در احکام نموده باشد یا چیزی از مصنفات او را در مسائل دینیه دیده باشد **دویم** آنکه دو نفر عادل از اهل خبره شهادت دهند بر این مطلب **سیم** آنکه از شیاع در میان معتمدین و متدینین از اهل شرع مظنه حاصل شود باین امر **چهارم** آنکه هرگاه اجتهاد او در یکزمانی محقق بوده و بعد شبهه حاصل شود در اینکه بهمان حال باقیست یا تغییر کرده باستصحاب میتوان اجتهاد او را باقی داشت در وقت شبهه و اما حکم کردن مجتهد معلوم باینکه شخصی مجتهد میباشد یا اجازه دادن مجتهد معلوم باو و بنحوی که تصدیق اجتهاد او را بنماید یا ادعا خود شخص اجتهاد خود را هیچیک کفایت نمیکند بلی حکم مجتهد یا اجازه او بنحو اجتهاد بجای یک شاهد میشود هرگاه عادل باشد و محتاج میباشد مطلب بشاهد عادل دیگر **بیست و هفتم** جایز نیست که غیر مجتهد مسئله را بگوید بقدری آنکه نسبت بدهد بمجتهد در مقامیکه عامی از او جویا شود و بداند که بر وجه تقلید عمل بقول او خواهد نمود یا اعتقاد اینکه او مجتهد میباشد هرچند که آن گوینده قصد کند قول احدی از مجتهدین را که تقلید آنها جایز باشد **بیست و هشتم** هرگاه گوینده مسئله قصد کند قول مجتهدی را که تقلید میتوان نمود و آن عامی بداند که این قول یکی از اشخاصی است که تقلید مجتهد توان نمود لکن نه شخص او را بشناسد و نه اسم او را بداند و نه بر وجه دیگر معین باشد در نزد او چنان بسیاری از مردمان کم شعور از قبیل بسیاری زنان و مستضعفین و اهل دهات و بیابانها

وفضا ندارد هر چند عادل مجتهد جاری شده باشد بر زبان تغییر رای و بر مجتهد لازم نیست
که اعلام نماید مقلد را بر تغییر رای خود **بیست و پنجم** هرگاه مقلد اشتباه کند در مسئله
و از روی فراموشی خلاف رای مجتهد فتوا نماید عمل او فاسد است بقول این مجتهد که رای او را
فراموش کرده و اگر از شخص عادل اخذ کرده باشد یا در نسخه معتبر دیده باشد یا از خود مجتهد
شنیده باشد و آن عادل اشتباه کرده باشد یا نسخه غلطی در او باشد یا مجتهد اشتباه کرده
باشد عمل آن مقلد صحیح است **بیست و ششم** شخصی را که تقلید میتوان نمود در احکام دین
باید صاحب هشت صفت باشد **اول** آنکه بالغ باشد **دوم** آنکه عاقل باشد و اگر سفیه
باشد ضرر ندارد هر چند احوط اجتناب از تقلید او است **سیم** آنکه حلال زاده باشد و اگر
مجهول باشد نسب او عیبی ندارد **چهارم** آنکه مومن اثنی عشری باشد **پنجم** آنکه عادل
باشد و عدالت در اینجا باید در اول تقلید بطریقی ملاحظه نمود در حق او که محل خلاف نباشد
باین معنی که بنا بر رای همه علما بتوان او را عادل شمرد زیرا که اگر بقول خودش اکتفا نماید مقلد
لازم میاید که جواز تقلید او معلوم نشده او را تقلید کرده باشد و این باطل است بلی اگر چنین
عادلی را در اول تقلید پیروی نمود و بقول او میخواهد که از دیگری هم در مسئله دیگر تقلید
نماید میتواند مسائل عدالت را از آن مجتهد اول تقلید کند و بقول او آن مجتهد دیگر را عادل
محسوب دارد و تقلید نماید **ششم** آنکه در اول تقلید زنده باشد **هفتم** آنکه مرد باشد
پس تقلید زن هرگاه مجتهد بشود کافی نیست حتی در حق زنان دیگر بلی در حق خودش کفایت میکند
و تقلید خنثی مشکل است احوط اجتناب است **هشتم** آنکه مجتهد باشد و او شخصی میباشد
که قوه از برای او حاصل شده باشد از تحصیل علوم شرعیه و مقدمات آنها که بتواند حکم
الهی را از کتاب خدا و سنت پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام و اجماع و دلیل عقل قاطع بیرون آورد
چه از همه آنها و چه از بعض آنها و اگر چنین نباشد بلکه در زمره اشخاصی محسوب میشود که آن
فقها نیستند چون بسیاری از اخباریها و محدثین و متکلمین و صوفیه و نظایر آنها که
مداخله در احکام شرعیه مینمایند لکن و قوتی ندارند تقلید چنین شخصی جایز نیست و خودش

هم باید

هم باید تقلید مجتهد نماید و اگر مجتهد متجزی باشد که بعضی مسائل را میتواند از آن چهار دلیل
بیرون بیاورد و بعضی را نمیتواند تقلید او هم جایز میباشد در آنچه استنباط کرده و در غیر
آن جایز نیست بلکه خود او هم در غیر آنچه اجتهاد نمیتواند بنماید باید تقلید بکند پس بنا بر این
اگر دو نفر عالم چنین باشند و هر یک بقوه فهمیدن بعضی از احکام را دارند غیر آنچه دیگری دارد
هر یک تقلید دیگری را در آنچه قوه اجتهاد دارد ندارد میتوانند نمود و بباید دانست که اجتهاد
مجتهد را هرگاه علم باو بهم رسانید کفایت میکند و اگر علم حاصل نشده بچهار چیز دیگر میتوان
اعتماد نمود **اول** مظنه که از برای خود شخص مقلد حاصل شود به اجتهاد او اگر از اهل خبره این امر
و از جمله محصلین علوم شرعیه باشد و با آن عالم گفتگو در احکام نموده باشد یا چیزی از
مصنفات او را در مسائل دینیه دیده باشد **دوم** آنکه دو نفر عادل از اهل خبره شهادت
دهند بر این مطلب **سیم** آنکه از شیاع در میان معتمدین و متدینین از اهل شرع مظنه حاصل
شود بر این امر **چهارم** آنکه هرگاه اجتهاد او در زمانی محقق بوده و بعد شبهه حاصل شود
در اینکه بهمان حال باقیست یا تغییر کرده باید استصحاب بشود آن اجتهاد او را باقی داشت در وقت
شبهه و اما حکم کردن مجتهد معلوم باینکه شخصی مجتهد میباشد یا اجازه دادن مجتهد معلوم
باو بنحوی که تصدیق اجتهاد او را بنماید یا ادعا خود شخص اجتهاد خود را هیچیک کفایت نمیکند
بلی حکم مجتهد یا اجازه او بنحو اجتهاد بجای یک شاهد میشود هرگاه عادل باشد و محتاج میباشد
مطلب بشاهد عادل دیگر **بیست و هفتم** جایز نیست که غیر مجتهد مسئله را بگوید بلکه باید
آنکه نسبت بدهد بمجتهد در مقامیکه عامی از او جویا شود و بداند که بر وجه تقلید عمل بقول
او خواهد نمود باعتقاد اینکه او مجتهد میباشد هر چند که آن گوینده قصد کند قول احدی از
مجتهدین را که تقلید آنها جایز باشد **بیست و هشتم** هرگاه گوینده مسئله قصد کند
قول مجتهد را که تقلید میتوان نمود و آن عامی بداند که این قول یکی از اشخاصی است که تقلید
میتوان نمود لکن نه شخص او را بشناسد و نه اسم او را بداند و نه بر وجه معین دیگر باشد در نزد او چنانچه
بسیاری از مردمان کم شعور از قبیل بسیاری زنان و مستضعفین و اهل دهات و بیابانها

همین نحو تقلید مینماید در اینصورت دو رویست که چنین تقلیدی صحیح باشد هرگاه مقصود
آن تقلید کننده این باشد که تقلید کند صاحب این قول را که در واقع معین میباشد لکن اگر
تقلید کننده چنین بداند که این قول دو مجتهد یا بیشتر میباشد که تقلید هر یک را میتوان نمود
و در نزد خود قرار دهد که تقلید یکی از آنها را بدون تعیین نماید چنین تقلیدی باطل است
بیست و نهم با وجود مجتهد اعلم که معنی او آنستکه مسئله را بهتر از دیگران از دلیلش
میفهمد تقلید غیر اعلم جایز میباشد زیرا که تشخیص اعلم از برای اهل خبره مشکل است بی نهایت
اشکال بنحویکه عسر و حرج شد بلکه لازم میآید در غالب مقامات از جهت آنکه هر مجتهدی از جهتی
از جهات که مدخلیت دارد در بهتر فهمیدن مسئله برتری دارد بر دیگری و در غیر پیغمبر و امام
مشکلست شخصی پیدا شود که از هر جهت از جهات فهم او برتری داشته باشد بر دیگران از
اهل صنف خود از اهل علوم چنانچه حدیثی در نهج البلاغه از حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة
والسلام روایت شده در اینکه چه شاعری شعر را بهتر از دیگران گفته که این مطلب از آن مستفاد
میشود و اما غیر اهل خبره امر آنها در تشخیص اعلم مشکل تر میباشد زیرا که آنها علاوه از آنچه
در اهل خبره مذکور شد تشخیص خصوص شخص اعلم را هم نمیتوانند بدهند و باید رجوع کنند
با اهل خبره و غالباً اختلاف شدید در میان آنها مانع است از فهمیدن او و معلوم شدن بر
آنها و بر فرضیکه معلوم شود اعلم باز هم تقلید او لزوم ندارد **سی ام** تقلید اتقی و اورع
که پرهیزکاری او بیشتر باشد لزوم ندارد اگرچه احوط باشد **سی و یکم** تقلید اوثق هم
لزوم ندارد و مراد از اوثق آنستکه وثوق باو در دین داری او بیشتر باشد بلکه مراد آنست
که در خصوص مسئله از مسائل بهتر از دیگران استنباط نموده باشد هرچند که بعضی دیگران
از او اعلم بوده باشند زیرا که بسیار میشود آن غیر اعلم بیشتر از آن اعلم دقت مینماید در مسئله
بخصوصی را بهتر میفهمد و تفحص از اوثق هم لزومی ندارد پس فرقی نیست در اینمسئله میان
آنکه اوثق معلوم باشد یا معلوم نباشد و احتمال برود که بتفحص پیدا شود **سی و دوم** با وجود
مجتهد مطلق تقلید مجتهد متجزی که قوه اجتهاد بعض مسائل را دارد جایز است [illegible]

فی نهج البلاغة و سئل علیه السلام عن اشعر الشعراء فقال علیه السلام ان القوم لم یجروا فی حلبة تعرف الغایة عند قصبتها فان کان ولابد فالملک الضلیل یرید امرء القیس انتهی

گفتگو در تقلید است

اجتهاد کرده و احوط رجوع بمجتهد مطلق میباشد **سی و سیم** هرگاه غیر مجتهد که از جمله
طلبه علوم شرعیه میباشد چنین بیابد از طریقه یکی از مجتهدین که در مسئله بخصوصی هرگاه
فتوی داده باشد باید آن حکم مخصوصی باشد که بنظر خود او آمده تقلید نمیتواند نمود چنین حکمی را
زیرا که فرض حکم کرده شده حکم موجودی دلیلی اگر بداند بر وجه یقین که مجتهد حکمی در مسئله نموده
و خصوص آن حکم باو نرسیده باشد لکن از طریقه او و قاعدههای او علم برای آن غیر مجتهد حاصل
شود که آن حکم چه میباشد در اینصورت میتواند تقلید نمود زیرا که داخل عنوان یقین بمذهب مجتهد
میباشد که پیش گذشت و مظنه بحکم او و شک کفایت نمیکند در اینمقام **سی و چهارم** آنچه
جایز میباشد تقلید مجتهد در آن فتوی و حکم و رای مجتهد میباشد در مسئله باین نحو که بگوید
یا بنویسد که فتوی یا حکم یا مذهب من در اینمسئله چنین است یا کلامی باشد که همین مطلب از آن
بر آید مثل اینکه بگوید یا بنویسد در مقامیکه منظور او ثبت رای خودش میباشد که اقوی یا
اظهر چنین میباشد یا آنکه مقلد بداند که آن مجتهد علم بمسئله دارد یا بنا خود را بر مظنه خود گذارده
که صدق رای بر آن بکند و اما اگر عامی بداند که مظنه مجتهد در مسئله بحکم مخصوصی قرار گرفته
لکن هنوز آنرا اظهار نکرده بگفتن یا بنوشتن یا غیر اینها و علی او نیست رای او و هنوز بر آن
قرار نگرفته باینمعنی که بنا خود را در قلب بر آن نگذارده باشد در چنین صورتی تقلید او را نمیتوان
نمود هرچند بداند که نیت دارد بعد بنای خود را بر آن بگذارد زیرا که فتوی و رای مجتهد حکم
او را باید تقلید کرد نه مظنه او را که در قلب دارد یا آنچه را که در قلب نیت دارد بنای بر آن
بگذارد بلکه اگر بگوید مجتهد در غیر مقام فتوی دادن که مظنه من در مسئله چنین میباشد و
منظورش خبر دادن از مظنه خود باشد نه اثبات فتوی و حکم خود چنانچه غالباً در درس و مباحثه‌های
مسائل شرعیه از مجتهد چنین سخنها صادر میشود و منظورش فتوی نیست در اینصورت هم
تقلید او اشکالی دارد بلکه دور نیست که جایز نباشد **سی و پنجم** هرگاه مقلد کلام
مجتهد را بشنود یا نوشته او یا عنوان را ببیند که بفهمد آن مجتهد رای و مذهب خود را در مسئله
بیان کرده لکن آن مجتهد خودش خود را مجتهد نداند مثل اینکه بگوید مجتهد نیستم یا شک دارم

در اجتهاد خود و اعتقاد او را مجتهد بدانند در اینصورت تقلید او غالباً جایز نیست زیرا که با فرض
و اعتقاد خودش مجتهد خود را عامی میدانند باشک ندارد پس آنچه از رای خود ظاهر ساخته اگر
در مقام فتوی و حکم چنین کرده بود و اصرار دارد در این امر هم از او پیدا شده فاسق شده زیرا که اصرار
کرده بر جرات بر معصیت هر چند نگفته یا ننوشته یا بخود بگوید بیان نکرده باشد و بی باکی در امر
دین هر چند که در واقع حکم بباطل نکرده باشد با اعتقاد مقلد او اگر آنچه از او پیدا شده در
مقام فتوی و حکم نبوده که فتوی و حکمی ندارد که تقلید شود و رای هم که فرض اینست که ندارد بلی
در قسم اول اگر اصرار و صدق نکند بر عمل او جواز تقلید او بی وجه نیست با اشکال شدید
کرد زانکه میباشد لکن اذن مجتهد شرط نیست در تقلید او پس اگر بگوید راضی نیستم بتقلید
من عامی میتواند او را تقلید نماید در صورتیکه او قابل تقلید باشد مثل اینکه امام جماعت
بگوید من راضی نیستم باقتداء ماموم ضرری ندارد اقتداء با او سی و ششم هر گاه مجتهد
بگوید دوری نیست که حکم چنین باشد یا این حکم فتوائی ندارد یا وجهی ندارد یا دلیلی دارد یا مو
قاعده میباشد یا مشهور میان علماء میباشد اینها و امثال اینها فتوی نیست و تقلید نمیتوان
نمود بلی اگر منظورش را از خارج بفهمد مقلد که مرادش از دوری نیست فتوی میباشد چنانچه
ظاهر بعضی فقهاء همین میباشد میتواند تقلید نمود و اگر بگوید احوط آنستکه چنین نماید
اگر قبل از آن فتوی داده یا بعد از آن فتوی میدهد بر خلاف آن حمل بر استحباب میشود و مخالفت
آنرا میتواند بنماید مقلد او و اگر از اصل فتوی در مسئله نداده تکلیف مقلد اینست که بوجه تقلید
خلاف آن بنماید بلی گاهی میشود که بعضی از اهل علم از خارج خبر دارند از قاعده مجتهد در
گفتن احوط و میدانند که بقاعده او خلاف آن جایز باید بدانند در صورتیکه بفهمند که فتوی
داده میتوانند بر وجه تقلید مخالفت نمود لکن اگر قاعده او را بدانند و ندانند که فتوی بر خلاف
داده یا نداده تقلید نمیتوانند نمود خلاف آنرا از آن مجتهد کلامیکه هست در آنستکه هر گاه
احوط را استثناء نمود مقلد آیا میتواند عدول کند از آن مجتهد بمجتهد دیگر که فتوی بخلاف داده
یا نمیتواند بنا بر قول آنکسیکه عدول را جایز نمیداند از مجتهد حی در اینمقام هر گاه مقلدی

داند

گفتگو در تقلید است

داند که احوط را بجهت اشکال در مسئله مجتهد گفته یا آنکه هنوز اجتهاد در آن برای او میسر نشده
در این دو صورت میتواند عدول نمود بمجتهد دیگر و هر گاه میدانند باشد که چنین یافته که حکم
مسئله احتیاط میباشد یا آنکه مقلد نمیداند از چه جهت آنرا گفته در این دو صورت عدول نمی
تواند نمود بمجتهد دیگر سی و هفتم بیشتر مسائل اصول فقه تقلید بر نمیدارد زیرا که عمل
باینها وظیفه مجتهد میباشد و بعضی قلیلی از اینها را میتوان تقلید نمود مثل اینکه مجتهد بگوید
هر جا مقلد تفحص نمود از حکم مسئله و نتوانست آنرا از مجتهد بدست آورد و احتیاط هم نتوانست
بنماید بناء خود را براین بگذارد که بظاهر ظن خود عمل کند یا در مقام عمل تکلیفی ندارد یا
مخیر میباشد میان دو چیز یا بیشتر که امر او مردد میان آنها شده و همچنین است هر گاه مجتهد
فتوی دهد که در مستحبات و مکروهات میشود مسامحه نمود بجهت ضعیفه قول مجتهد که
چنانچه پیش گذشت پس در مثل این دو مسئله که از مسائل اصول فقه است تقلید جایز میباشد
سی و هشتم شرط نیست در تقلید مجتهد که آزاد باشد بلکه اگر غلام مملوکی مجتهد شود تقلید
او جایز است و همچنین شرط نیست که چشم داشته باشد یا نویسنده باشد اگر چه فرض اینکه
شخص بی خط در این زمانها مجتهد شود و همچنین کور مادرزاد بسیار دور میباشد و اما
اگر زیاده از متعارف اکثر مردمان فراموشی زیاد از برای آن مجتهد باشد اگر بحدی باشد که ضرر
باجتهاد او داشته باشد تقلید او جایز نیست و این از آنچه سابق مذکور شد که صفت اجتهاد باید
از برای او باشد معلوم شد پس بعضی که او را شرط علیحده شمرده اند وجهی ندارد و اگر بحدی
نباشد زیاد فراموشی او که ضرر باجتهادش داشته باشد در اینصورت تقلید او عیبی ندارد
هر چند نتواند مسئله را از رای خود بیان کند مگر آنکه رجوع کند بر سائل خودش سی و نهم
شرط صحت تقلید آنست که مقلد مجنون نباشد پس اگر در حال جنون یعنی تقلید او فهمیده تقلید
کرد اعتباری ندارد بلی در صورتیکه در حال عقل تقلید نماید و بعد مجنون شود بعضی از
علماء گفته اند که حکم تقلید او باقی میماند و فائده اش آنستکه ولی او باید در اموال او بنحویکه
تقلید کرده رفتار نماید و همچنین فائده دیگر آنستکه هر گاه باز عاقل شد تقلید او بر قرار است

پس اگر عدول از تقلید را جایز ندانیم نمیتواند عدول نماید بمجتهد دیگر بعد از انکه غافل شد لکن
این قول بنظر ابن جعفر ضعیف میباشد و انچه صحیح است در مسئله آنست که هر گاه غافل مجنون میشود
بالمره حکم تقلید از او میرود نسبت بانچه بعد از جنون از برای او رو میدهد و بعد از انکه عاقل
شد میتواند عدول کند بمجتهد دیگر در همان مسئله که پیش از جنونش از مجتهد سابق تقلید
کرده بوده اگرچه پیش گذشت که عدول از مجتهدی بمجتهد دیگر جایز نیست **امر چهلم** هر گاه
طفل پیش از انکه بالغ شود تقلید نماید بمجتهد برا تقلید او صحیح میباشد زیرا که عمل او شرعی
میباشد بنا بر صحیح و قول باینکه عمل او تمرینی است یعنی از برای محض عادت کردن او است ضعیف میباشد
بنا بر این پس هر عملیکه در ان زمان طفولیت از او بر وجه تقلید صادر شود صحیح است چنانچه اگر
مجتهد شود در طفولیت عمل او بر طبق اجتهاد خودش صحیح است اگرچه دیگری نتواند تقلید او نماید
و هر گاه ان طفل مقلد بالغ شد و بهمان تقلید باقی ماند دیگر بعد عدول نمیتواند بکند بمجتهد دیگر
کلامی که هست در آنست که ایا لازم است بعد از بلوغ بلا فاصله بان تقلید بماند یا میتواند عدول
نماید بمحض بالغ شدن در اینصورت اگرچه بعضی از علماء گفته اند که بنا بر جایز نبودن عدول در
حق بعض بالغ او هم نمیتواند عدول کند در صورتیکه عمل او را شرعی بدانیم لکن باعتقاد ابن جعفر
میتواند در چنین صورتی عدول نماید چنانچه در همان حال طفولیت هم میتواند عدول نماید
خواه مجتهدیکه تقلید کرده زنده باشد یا وفات نماید زیرا که بمحض تقلید کردن امر تقلید
بر او لازم نیست و تکلیف لازمی دران بهم نمیرساند که نتواند از انجا و نماید بمحض انعقاد
تقلید در حق او موجب عدول نکردن نمیشود بلکه فائده او آنستکه عمل او بر وجه شرعی
واقع شده و محض شرعی بودن چیزی لازم ندارد بر واجب بودن آن مثل انکه عمل مستحب یا مباح
شرعی صورت شرعی دارد لکن واجب نیست و انچه مذکور شد از اعتبار تقلید او در غیر شرعی
بودن خود مسئله تقلید او میباشد پس اگر در خود مسئله تقلید غیر بالغ هم تقلید مجتهدی
را نماید همان غیر بالغ در شرعی بودن چنین تقلیدی باطل است زیرا که لازم میاید دور در
خود مسئله تقلید هم تقلید کرده باشد و پیش گذشت که ان را دور میگویند و باطل است

بلی میشود که در خود شرعی بودن مسئله تقلید فرض شود که علم از برای ان غیر بالغ حاصل
شود و بعد از ان بنا بگذارد بر تقلید مجتهد در مسائل دیگر با انکه غافل باشد از این مسئله
و تقلید بنماید و بعد از بلوغ که ملتفت میشود و مییابد که مطابق با رای مجتهد شده در شرعی
بودن ان تقلید پیش از بلوغ میتواند تقلید ان مجتهد را نماید و بنا عمل خود را بگذارد
بر انچه پیش بجا اورده و انچه بر او لازم آمده از ان اعمال العقبا نماید مثل اینکه پیش از بلوغ
اگر تقلید کرده شخصی را که فتوی داده باینکه طفل ده ساله میتواند بنده را ازاد کند و در زمان
ده سالگی بنده را ازاد کرده و غافل بوده از شرعی بودن ان تقلید و نبودن ان حال که بالغ شده
و یافته که شرعی بودن تقلید طفل موافق میباشد با رای مجتهد و مقلد ان مجتهد شد باید
بنا را بگذارد بر اینکه ان بنده ازاد شده چنانچه ولی ان طفل هم در زمان طفولیت او هر گاه
تقلید کرده از مجتهدیکه عمل طفل را شرعی میداند باید معامله ازادی در حق ان بنده
نماید **چهل و یکم** هر گاه در مسئله شخص عامی تقلید مجتهدی را نمود در حلال بودن
چیزی و دیگری تقلید مجتهد دیگر را نمود در حرام بودن همان چیز و انها با یکدیگر معامله
یا مناکحه نمودند هر یک مکلف بتکلیف خود میباشند مثلا اگر مجتهدی فتوی داده که بیع چیزی
وقف شده در حال اضطرار صحیح است و دیگری فتوی داده که باطل است و دو نفر تقلید
انها را نمودند بطریق اختلاف و چنین معامله را واقع ساختند ان معامله نسبت بیکی صحیح است
و نسبت بدیگری باطل است و همچنین میباشد در نکاح مثل اینکه مجتهدی فتوی داده که صلح حق
الرجوع در طلاق صحیح است و بعد از ان رجوع باطل است و مجتهد دیگر فتوی داده که صلح باطل
و رجوع صحیح است پس هر گاه زوج تقلید اول را نموده که صلح را صحیح نمیداند و رجوع کرد
در حق او حلال است رجوع هر چند ضعیفه تقلید ان دیگری را نماید و در حق او حرام باشد
تمکین از او و چنانچه اگر خیک شیره یا روغنی باشد که هر یک از انها روان باشد و چیزی در
ان پیدا شود که یک مجتهد پاک میداند و دیگری نجس و دو نفر عامی هر یکی از انها تقلید
یکی از انها و مجتهد را بنماید غیر دیگری و هر دو شریک باشند در ان شیره یا روغن و بعد از ان

تقلید تقسیم نمایند سهم یکی نجس میباشد در حق خودش و هر که قولش در حق او معتبر است و
سهم دیگری پاک است در حق خودش و هر که قولش در حق او معتبر است لکن نباید آنکه این
دو نفر که این دو مجتهد را تقلید کرده اند در دو قول مختلف نمیتوانند یکی از آنها بدیگری اقتدا
نماید در نماز جماعت در صورتیکه بدانند مأموم که نماز امام برای مجتهد او باطل است مثل
اینکه مجتهد امام یک تسبیح را از تسبیحات اربع در دو رکعت آخر نماز کافی بداند و همان
اکتفا کند امام در نمازش و مجتهد مأموم سه تسبیح را لازم داند چنین نمازی از مأموم باطل است
و اما عکس این باطل نیست **چهل و دویم** در همین مسئله که گذشت در صورت
وقوع اختلاف در میان زوج و زوجه هرگاه زوج مقلد آن مجتهدی باشد که نکاح را
صحیح میداند و زوجه مقلد آنکه باطل میداند اگر وطی واقع شود هرگاه زوج زوجه را بعنف
و اکراه با او وطی کرده اولادی که از آنها پیدا میشود حلالزاده میباشد کلامیکه هست در
آنکه چنین اکراهی در حق زوج جایز میباشد یا نمیباشد و دور نیست که جایز بوده باشد و
همچنین میباشد عکس این هرگاه زوجه تقلید او را نماید که نکاح را صحیح میداند و زوج تقلید
او را نماید که باطل میداند و زوجه زوج را اکراه نماید باین نحو که او را برساند بنحوی که
تکلیفش شود مقاربت کردن در اینصورت هم ولد حلالزاده میباشد و نظیر این مسئله میباشد
اینکه ضعیفه مؤمنه را کافری یا مخالفی اسیر نماید و باکراه و عنف با او وطی نماید با اعتقاد
آنکه کافر یا مخالف در مذهب خودش این باشد که وطی با اسیرش عیبی ندارد در اینصورت هم
طفل آنها حلالزاده میباشد چنانچه اگر دو نفر اسیر را که مرد و زنی باشند که مناکحه میان
آنها نباشد کافری یا مخالفی حکم کند که مقاربت کنند و آنها را اجبار نماید که تکلیف آنها بشود
طفل آنها هم حلالزاده میباشد بلکه اگر دو نفر اسیر که مرد و زنی باشند یکی بدیگری بدهند
بطریق نکاح یا تحلیل و فرض چنین باشد که ضعیفه شوهر دارد در بلد خود لکن هر دو جاهل
مسئله باشند و چنین بدانند که در حال اسیری این نکاح صحیح است باز هم ولد آنها حلالزاده
میباشد **چهل و سیم** در همین مسئله که دو مقلد دو مجتهد باشند که مختلف است

قول

قول آنها هرگاه یکی از آنها و مقلد عملی از آن دیگری ببیند که احتمال بدهد صحیح [illegible]
باشد حمل بر صحیح میتواند نماید پس هرگاه مأموم در نماز جماعت بداند که امام جماعت نمازی
میکند که بقول مجتهد مأموم صحیح است یا نماز بطوریکه بقول او باطل است میتواند اقتدا بآن نماز
هرچند احتمال بدهد که بقول مجتهد خودش که مجتهد این مأموم باطل میداند عمل کرده باشد
چنانچه اگر جامه نجس خود را بدهد بمقلد شخصیکه بشوید و چنین بداند که آن شخص مقلد مجتهدی است
که غساله گرفتن را از آب کر و جاری لازم نمیداند در پاک کردن جامه و فرض چنین باشد
که مجتهد این شخص صاحب جامه لازم میداند گرفتن غساله و فشردن را در چنین صورتی هم اگر احتمال
بدهد صاحب جامه که از باب احتیاط یا عادت مثلاً آن شخص که جامه را شسته غساله گرفته باشد
حمل او را بر صحیح نماید و پاک بداند **چهل و چهارم** هرگاه مقلد منصبی که مرافعه شود
و حکم کند بتقلید مجتهد اگرچه بعضی از مشایخ معاصرین جایز دانسته اند لکن بنظر این حقیر
جایز نیست و بر او حرام است هرچند که از قبیل طلاب یا علما باشد که هنوز بدرجه اجتهاد
نرسیده باشند مگر آنکه متجزی شده باشد که مجتهد در بعضی احکام باشد که در آن بعض میتواند
مرافعه حکم کند و حدیث معتبری در این خصوص وارد شده که جایز است بلی اگر رسیدگی
کند بامر دو نفر که با هم نزاع دارند بقصد آنکه صلح بدهد آنها را جایز میباشد بلکه اجر هم دارد
و اگر از آنها اجرت بگیرد برای این عمل آن وجه حلال است و دخلی برشوه ندارد زیرا که رشوه
در حق حاکم شرع میباشد نه مصلح و اگر این شخص مقلد عالم شود باینکه یکی از آن دو نفر
میخواهد حق دیگری را بباطل ببرد یا برده است از باب امر بمعروف و نهی از منکر میتواند او را منع
نماید و حق او را بگیرد باو برساند لکن بصورت حکم سلوک نکند که امر بر دیگران مشتبه شود
و اگر هم یکی از آن دو نفر قسم یاد کنند در حضور این شخص که بامر آنها میرسد که آن قسم صورت
شرع داشته باشد در صورتیکه شرط شده باشد و لازم شده باشد در ضمن العقد لازم یعنی
که با صدور آن قسم دعوی یا حق ساقط شود یا اسقاط شود **چهل و پنجم** هرگاه
مجتهد شده باشد و در مسئله که محتاج باو نشده تقلید مجتهد دیگر را نماید باطل است

هرچند هنوز اجتهاد در آن مسئله نکرده باشد و اگر در چنین صورتیکه اجتهاد در مسئله
نکرده احتیاج بآن مسئله بهمرساند هرگاه احتیاط ممکن نشود و وقت تنگ باشد در مثل
طهارت و صلوة و نظایر اینها تقلید نماید مجتهد دیگر را و اگر وقت تنگ نباشد و احتیاط
هم ممکن باشد مخیر میباشد میان احتیاط و اجتهاد و اگر نتواند احتیاط نماید معین میباشد
اجتهاد و اگر چند مسئله محل احتیاج باشد و نتواند اجتهاد در همه اینها بنماید اجتهاد نماید
در آنکه اهتمام در آن بیشتر است و اگر همه مسائل که تمام محل حاجت است مساوی باشند
مخیر میباشد در اجتهاد در اینها کلامیکه هست در آنست که لازم است بر او اجتهاد در مسائل
مذکوره در صورت داخل شدن وقت و ممکن نبودن احتیاط از باب مقدمه یا لزومی ندارد
یا کفایت تقلید در تنگی وقت و امکان تقلید احتیاط آنستکه اجتهاد نماید در چنین صورتی
اگرچه قول بکفایت تقلید در حق او در وسعت وقت چنانچه بعضی از مشایخ معاصرین
قائل باو میبودند قوتی دارد و در حدیث صحیح حماد که در کیفیت نماز وارد شده اشاره شده باینمعنی
چهل و ششم هرگاه مکلف در احکام دین خود جاهل باشد پس اگر بدون علم باجتهاد و تقلید و
احتیاط رفتار نماید اگرچه از روی غفلت چنین نماید که ملتفت نشود باینکه حکم شرعی را
باید از راه معتبری پیدا نمود چنانچه بسیاری از عوام که در بیابانها و دهات هستند یا
بسیاری از زنان و جوانان که اول تکلیفشان میباشد همین شیوه رفتار مینمایند گناهی از
برای اینها نیست خواه موافق حکم شرعی واقعی شده باشد عمل اینها یا مخالف آن باشد زیرا که
تقصیری ندارند و چنین شخص را جاهل قاصر مینامند و فرقی نیست در اینمسئله میان اصول دین و
فروع دین پس اگر در اصول دین خود هم از روی غفلت راهی را اختیار نماید و تقصیری نکرده باشد
باینمعنی که اصلا ملتفت نشده باشد که باید از راه معتبری اخذ نمود بلکه از روی عادت یا متابعت
دیگران از پدران و مادران و غیر اینها فرا گرفته باشد چنین شخصی معاقب نیست هرچند
راهیکه رفته باطل باشد اگرچه در صورت باطل بودن آن راه بر وجهی که کفر باشد آن شخص
کافر میباشد و احکام کفر از نجس بودن بدن او و غیر آن بر او جاری میباشد لکن حکم ظاهری

دنیوی دخلی بعقاب در آخرت ندارد چنانچه سگ و خوک و اطفال کفار نجس میباشند و حال آنکه
اینها را گناهی نیست و مثل اینست شخصیکه جهل مرکب داشته باشد باینمعنی که جزم داشته باشد
بحکمی و آنحکم خلاف واقع باشد و ملتفت نشده باشد باینکه این جزم او از روی چه امری حاصل شده
و شاید از چیزی باشد که قابلیت نداشته باشد از برای این جزم یا آنکه معارضی داشته باشد
که در اینصورت هم گناهی ندارد خواه در اصول دین باشد یا در فروع دین هرچند در صورت
کافر بودن او بظاهر نجس باشد و احکام کفر بر او جاری شود بلکه اگر ملتفت هم نشود باینمطلب
و باز هم بجزم خود باقی باشد حکم او همین میباشد و اگر چنانچه جاهل باحکام دین باشد و ملتفت
بشود که جاهل است و اینکه باید حکم خود را از راه معتبری پیدا نماید با وجود این مسامحه کند و
جویا نشود گناه کرده در امر خود و او را جاهل مقصر مینامند خواه در اصول دین کوتاهی کند یا در
فروع دین **چهل و هفتم** آنچه مذکور شد در حق جاهل در باب گناه کردن و گناه نکردن
او بود لکن در صحیح بودن عمل او و صحیح نبودن آن حکم دیگر دارد پس اگر چنانچه عمل او مطابق شود
با آنچه در شرع رسیده که موافق واقع باشد هرگاه عبادت باشد قضا و اعاده ندارد و اگر از
قبیل معاملات باشد مثل اینکه خرید و فروش بسیار کرده و مسائل بیع را نمیدانسته حالکه ملتفت شده
میبیند موافق است با آنچه در شرع رسیده یا آنکه زنی را نکاح کرده و مسائل نکاح را نمیدانسته و
حالکه ملتفت شده مطابق واقع است در چنین صورتها آنچه واقع شده حلال و صحیح باید بشود و
اقوی آنستکه فرقی نیست در این امر میان جاهل قاصر و جاهل مقصر هرگاه فرض شود در مقصر
که در عبادت نیت قربت داشته باشد و در صیغه معامله قصد واقع شدن آنرا نماید چنانچه
در بسیاری از مقصرین میشود فرض نمود و اگر در وسط عبادت یا معامله هم ملتفت شود که او
جاهل یا عالم بحکم یا تکلیف خود شود همین حکم را دارد که آنچه بجا آمده در صورت موافق واقع بودن
صحیح است و اگر در میان عبادت نتواند بهمرساند در مسئله و حکم آنرا نداند هرگاه مابقی را بنیت
قربت تمام نماید که بعد جویا شود و بعد از تمام کردن که جویا شود و مطابق با واقع باشد چنین
تزلزلی باعث بطلان نمیشود هرچند در وسعت وقت باشد **چهل و هشتم** فهمید

جاهل موافق واقع بودن آنچه فهمیده میشود اول آنکه علم از برای او حاصل شود باینکه حکم
خصوصی واقع میباشد دویم مجتهد شود و رای او قرار گیرد براینکه حکم معینی میباشد
سیم آنکه بتقلید مجتهد معتبری حکم را اخذ نماید و اگر چند مجتهد باشند که فتواهای ایشان مختلف
باشد عامی جاهل مخیر باشد در تقلید هر یک که بخواهد در اینصورت هر کدام را که تقلید
نموده عمل گذشته او هم نسبت بهمان تقلید باید ملاحظه شود پس اگر رای آن مجتهد اقتضا نمود که
صحیح است باید صحیح قرار بدهد او نیز و اگر اقتضا نمود که باطل است باید باطل قرار بدهد و نمیشود
که در یکمسئله هم چنین قرار دهد که نسبت بگذشته یک مجتهد را تقلید کند و نسبت بآینده دیگری
که مخالف است بلی در مسئله دیگر میشود تقلید مجتهد دیگر را نماید نسبت بگذشته و آینده
چهل و نهم هرگاه در زمان گذشته عباداتی یا معاملاتی از شخص جاهل صادر شده
و حال آنکه بینا شده و راه معتبر شرعی را پیدا کرده نمیداند آنچه در سابق بجا آورده موافقست
با آنچه یافته یا مخالف بجهت آنکه نمیداند آنچه بجا آورده اگر چه دور نیست که بشود حمل بر صحیح
نماید لکن احوط آنستکه عبادات را قضا و اعاده نماید و معاملات را باطل حساب نماید
و اثر صحیح بر آنها جاری نکند چنانچه اگر بداند که بعضی اعمال او از روی جهل بجا آمده و بعضی
از راه معتبر شرعی و آنچه فکر مینماید نمیتواند بفهمد در اینصورت هم اگر چه دور نیست که تمام را
حمل بر صحیح نماید لکن احتیاط آنستکه آنها را هم باطل محسوب نماید و اگر عبادت باشد اعاده
و قضا نماید و اگر مظنه نماید که بعضی بخصوص که معین میباشد از روی جهل بجا آمده و باطل
واقع شده و بعض معین دیگر از راه معتبر مظنه اعتباری ندارد مگر آنکه معتبر شرعی باشد
مثل شهادت عدلین **پنجاهم** جاهل خواه قاصر باشد و خواه مقصر باید عالم تعلیم
نماید در واجبات و محرمات و مراد از عالم شخصی میباشد که از راه معتبر حکم شرعی را فهمیده
باشد هر چند بر وجه تقلید باشد و حرام است بر او که در چنین تعلیمی اجرت بگیرد بلی در
امر تعلیم غیر واجب و حرام اجرت گرفتن عیبی ندارد و هرگاه شخصی مشغول عملی باشد و معلوم
نباشد که از راه معتبر شرعی فرا گرفته و بجا میآورد یا آنکه جاهل میباشد هرگاه احتمال

برود

برود که در واقع صحیح باشد و مجتهدی باو فتوی داده باشد و عمل این شخص از آن باب باشد
تعلیم نمودن خلاف آن را بآن شخص لزومی ندارد هر چند که عمل او خلاف رای مجتهد این شخصی باشد
که میخواهد تعلیم کند باو یا مخالف رای این شخص باشد در صورتیکه خودش مجتهد باشد و
مناسب بمقام است بیان نظیر این مسئله و آن آنستکه هرگاه شخصی تقلید مجتهدی را کرده
باشد در امری و شخص دیگر تقلید مجتهد دیگر را کرده باشد در همان امر و مخالف باشد
رای هر یک با دیگری در اینصورت بر یکی از اینها لازم نیست که دیگری را تعلیم کند و امر و نهی
نماید از باب امر بمعروف و نهی از منکر مثل آنکه هرگاه شخصی مقلد مجتهدی باشد که مویز
جوشیده را که دو ثلث آن بجوش نرفته باشد حرام بداند یا حرام و نجس بداند و دیگری مقلد
شخصی است که حلال و طاهر میداند و آن دیگری میخورد او نیز بر آن شخص اول لزومی ندارد منع
او و همچنین میباشد حکم مجتهد نسبت بمجتهد دیگر یا مقلد مجتهد دیگر کلامیکه هست در
آنستکه این شخصیکه بر او حرام است باجتهاد یا تقلید میتواند اعانت کند آن دیگری را بر خوردن
آن مثل اینکه او را ضیافت کند بطعامیکه چنین کشمشی در آن باشد یا نمیتواند یا آنکه هرگاه
قلیان سر نقره دار را استعمال آن را در حق خود باجتهاد یا تقلید حرام میداند و دیگری
که مهمان او میباشد مثلا بتکلیف خود حلال میداند استعمال آن را یا میتواند چنین قلیانی
از برای او مهیا کند یا نمیتواند و همچنین آنچه نظایر اینها باشد اگر چه دور نیست که چنین
چیزی را بتوان حکم بجواز آن نمود زیرا که در حق آن شخصیکه مرتکب میشود گناهی نیست پس اعانت
بر گناه بر آن صدق نمیکند مثل اینکه شخص روزه دار که روزه بر او واجب باشد غذائی
حاضر نماید برای آنکه روزه نیست و روزه بر او واجب نیست لکن احتیاط شدید در آن
آنستکه اعانت او را در این امور ننماید و میتوان گفت که فرقی با مسئله روزه دار دارد و بیان
دارد آنستکه تعلیم جاهل در حکم شرعی لازم نیست و اما جاهل در امریکه دخلی بحکم شرعی ندارد
و آن را موضوع مینامند تعلیم او لزومی ندارد بلکه از بعضی اخبار ظاهر میشود که بهتر ترک
آن میباشد مثل اینکه هرگاه ببیند بجامه شخصی چیز نجسی باشد تا آنکه در وضو یا غسل عضو

از اعضا را نشسته یا آنکه در نماز چیزی را از اجزاء او انداخته و بدانکه اینها از جهت آنستکه فراموش
کرده یا غافل شده یا آنکه مسئله را نداند و امثال این چیزها خبر کردن او لزومی ندارد بلکه در
اموری که حرام باشد نیز حکم همین میباشد مثل اینکه از روی غفلت یا سهو چیزی را بخورد که مست کننده
باشد یا با اجنبیه جمع شود یا غفلت آنکه زوجه خودش است بلی اگر آن حرام چیزی باشد که بر همه مکلفین
لازم باشد در صورت اطلاع بر آن نگذارند که بوجود آید یا بر اینها لازم باشد که دفع او نمایند
مثل اینکه شخص مؤمنی را بخیال آنکه کافر است شخص دیگر از روی غفلت یا فراموشی میخواهد بکشد
و این شخص که مطلع میباشد میتواند دفع او نماید در اینصورت لازم استکه او را نجات دهد
چنانچه هر گاه از روی غفلت یا فراموشی شخصی مسجدی را ملوث بعین نجاست نماید یا قرآن مجید را
بدست کافری بدهد و شخص دیگر مطلع بشود در اینصورت هم لازم است دفع فساد را از هر دو
نماید یا اینکه مسجد را تطهیر کند و قرآن را از ید کافر بیرون آورد و اما تعلیم کفار و مخالفین
در مذهب اگرچه نظر بقاعده شرعیه چنین مینماید که لازم باشد در هر یک از اصول دین و
فروع دین بلکه بهر نحو که در امر بمعروف و نهی از منکر مقرر شده باید در مقام منع اینها بر آمد
لکن طریقه مسلمین در زمان غیبت امام علیه الصلوة والسلام بر این جاری نشده و احتمال میرود
که از جهت آن باشد که امید تاثیر در او ندارند لکن در بسیاری مقامات میتوان یافت که امید
تاثیر باشد و با وجود این باز هم بنای مسلمین بر این نشده و از اینجهت مسئله خالی از اشکال
نیست و احتیاط در آن در صورت امکان بمقام است **باب اول** در طهارت میباشد
و در آن دو مطلب است **مطلب اول** در طهارت از حدث میباشد و در آن سه مبحث است
مبحث اول در وضوء میباشد **بدانکه** وضوء در هفت مقام واجبست و در غیر اینها
مستحب **اول** از آن هفت مقام وضوء برای نمازهای میباشد که واجبست باصل شرع یا بجهت
عروض امری از خارج که باعث وجوب آنها شده چه یومیه باشد چه غیر یومیه و چه اداء آنها
باشد و چه قضا و هیچیک از آنها بی وضوء صحیح نیست غیر نماز میت که وضوء در آن واجب نیست
و بی وضوء صحیح میباشد **دویم** از آنها وضوء بجهت اجزاء فراموش شده از نماز که بعد از آن

باب اول در طهارت

آن واجب

آن واجبست که بجا آورده شود چون سجده و تشهد فراموش شده که بی وضوء باطل است **سیم**
وضوء برای طواف واجب در حج و عمره که بی وضوء صحیح نیست **چهارم** وضوء برای مس بدن
جزئی از اجزاء بدن بخط قرآن مجید هر گاه واجب شود و منع اطفال از آن بر اولیاء اطفال لازم
نیست بنابر اقوی **پنجم** وضوء برای مس بدن چیزی از بدن باسمهای خاص خداوند هر گاه
واجب شود **ششم** وضوء برای مس بدن بجزء بدن باسم پیغمبر خدا و ائمه هدی علیهم السلام
هر گاه واجب شود بلکه احوط در اسم فاطمه زهراء و اسمهای پیغمبران گذشته نیز همین میباشد
هفتم وضوئیکه واجب شود بنذر و عهد و قسم و نحو اینها و اما وضوء بجهت سجده سهو
و سجده قرآن اگرچه احوط میباشد لکن اقوی آنستکه واجب نیست بجهت اینها و وضوهای
دیگر غیر اینها که مستحب میباشد بسیار است عمده آنها چهل وضوء میباشد **اول** وضوء
بجهت نمازهائیکه مستحب میباشد بلکه هیچیک از آنها بی وضوء صحیح نیست **دویم** وضوء
بجهت اقامه نمازهای یومیه بلکه آن نیز بی وضوء باطل است **سیم** وضوء برای اذان گفتن
اگرچه بی وضوء صحیح میباشد **چهارم** وضوء بجهت طواف مندوب **پنجم** برای جمیع
افعال حج غیر طواف و نماز آن **ششم** بجهت نماز میت **هفتم** برای زیارت اهل قبور
از اهل ایمان و در زیارت غیر ائمه اثنی عشر احدی از معصومین استحباب آن بیشتر میباشد لکن
شرط کمال زیارت نیست نه شرط صحت آن **هشتم** بجهت تلاوت قرآن مجید **نهم** برای طلب
حاجت چنانچه در حدیث معتبری وارد شده که هر که طلب نماید حاجتی را بی وضوء و انجاح نیابد
او رده نشود ملامت نکند مگر خودش را و ظاهر آنستکه حاجت خواستن در حدیث اعم
باشد از دعا نمودن در درگاه الهی یا خواهش نمودن مطلبی از یکی از بندگان **دهم** بجهت
حمل نمودن کلام الله مجید **یازدهم** بجهت خوابیدن جنب **دوازدهم** بجهت چیز
خوردن و آشامیدن جنب بنحویکه در غسل بیان میشود انشاء الله **سیزدهم** برای جماع کردن
آنکه محتلم شده و هنوز غسل نکرده **چهاردهم** برای جماع کردن آنکه میت را غسل
داده و هنوز غسل مس میت نکرده **پانزدهم** برای آنکه میخواهد میت را غسل بدهد

در حالیکه جنب میباشد شانزدهم ذکر خواندن حایض در وقت نمازهای یومیه هفدهم
وضوء تأهب و آن وضوئی میباشد که گرفته میشود پیش از وقت نماز واجب از برای مهیا شدن
بجهة آن نماز چنانچه در حدیث معتبری وارد شده و انکار صاحب کشف اللثام اصل آنرا از او مسموع
نیست لکن اولی آنستکه مقصود از آن بجا آوردن نماز باشد در اول وقت بلکه دور نیست که اگر
منظور بجا آوردن در غیر وقت اوله باشد خصوصا آخر وقت مشروع نباشد سیما در غیر حال ضرورت
و اگر از باب اتفاق نماز تاخیر افتاد عیبی ندارد بلکه دور نیست که در صورت تاخیر انداختن
از روی عمد نیز بتواند با آن نماز بجا آورد هرگاه در وقت بجا آوردن وضوء مقصودش اول
وقت بوده **هیجدهم** وضوء تجدیدی و آنستکه وضوء تازه نماید بعد از آنکه وضوئی
گرفته و شرط نیست در آن اینکه بجهة نماز باشد بلکه در غیر آن نیز مستحب میباشد چنانچه
فرقی نیست در استحباب آن میان آنکه احتمال حدث بدهد یا ندهد و میان آنکه زمانی گذشته
باشد میان آن دو وضوء اول یا نگذشته باشد و میان آنکه فعلی از عبادات چون نماز و نحو آن
بجا آورده باشد بعد از وضوء اول و غیر آن لکن تجدید بعد از تجدید ثابت نیست استحباب آن
و این وضوء تجدیدی غیر وضوء احتیاطی میباشد زیرا که وضوء احتیاطی آنستکه وضوء دیگر بگیرد
از جهت آنکه احتمال اخلال در وضوء اول بدهد بعد از آنکه در ظاهر بر وجه شرعی
بجا آمده باشد یا احتمال حدث برود بعد از آن بطریقی مظنه باشد بلکه احتمال مرجوح اگر
چه حدیثی در منع از قسم دویم از این دو احتیاط وارد شده و بعضی از جهت آن شبهه در آن نموده اند
لکن باید آن حدیث محمول بر غیر صورت احتیاط باشد **نوزدهم** وضوء از برای با وضوء بودن
بیستم از برای داخل شدن در مسجد خصوصا هرگاه اراده داشته باشد نشستن در آنجا را و
دور نیست بجا آوردن وضوء از برای دخول در هر مکان شریفی از حرمهای معصومین علیهم السلام
و امامزاده های معتبرین و محل دفن شهداء و علماء و صلحاء بلکه خانهای ایشان و منزلهای
ایشان هرگاه زنده باشند چنانچه در کشف الغطاء فرموده که این رجحان قوتی دارد **بیست و یکم**
از برای خوابیدن **بیست و دوم** بجهة جماع کردن با زن حامله **بیست و سیم**

از برای جماع کردن بعد از جماع سابق **بیست و چهارم** برای نوشتن قرآن مجید **بیست و
پنجم** از برای وارد شدن از سفری بر اهل و عیال خود **بیست و ششم** برای زن و شوهر
در شب اول عروسی خود **بیست و هفتم** بجهة نشستن حاکم یا قاضی شرعی در مجلس حکومت
شرعیه بلکه احتمال میرود که چنین باشد هر مجلسیکه عبادت و طاعت باشد چون مجلس ذکر
و موعظه و دعا و قرائت قرآن و نحو اینها **بیست و هشتم** از برای داخل کردن میت در
قبرش **بیست و نهم** بعد از آمدن مذی از او و آن رطوبت غلیظی میباشد که در حال
شهوت بیرون میآید از محل بول و غیر منی میباشد **سی ام** بعد از آمدن ودی و آن رطوبتی
میباشد که گاهی بعد از بول میآید و بول نیست و فرقی نیست در استحباب این وضوء میان آنکه
استبراء از بول کرده باشد یا نکرده باشد و قول بعض فقهاء عصر در کتاب جواهر باختصاص آن
بصورتیکه استبراء شده باشد ضعیف میباشد و بنا بر عجیب استدلال او از برای این حکم
باینکه شرط شناخته شدن ودی آمدن رطوبتی میباشد بعد از استبراء و الا از قبیل رطوبت
مشتبه میباشد که حکم بول دارد و حال آنکه ودی چیزیست معروف دخلی باستبراء ندارد
شناختن آن و بنا بر اینکه بعد از استبراء شناخته میشود پیش از آن هم ممکن است شناخته شود
سی و یکم بعد از خندیدن در نماز خصوصا در صورتیکه قهقهه حاصل شود و از
روی عمد باشد **سی و دویم** بعد از مس نمودن بدست خود باطن دبر یا باطن احلیل
خود را و در مس ظاهر اینها چیزی نمیباشد **سی و سیم** بعد از فراموش نمودن استنجاء
پیش از وضوء بلکه دور نیست استحباب آن در صورت ترک آن پیش از وضوء در صورت عمد هم
اگرچه حدیثی که در این باب وارد شده مخصوص است بصورت فراموشی آن و باید دانست که استنجا
شرط صحت وضوء نیست و بخودی خود هم وجوب ندارد بلکه بجهت صحت نماز لازم است پس اگر بعد
از غائط و بول استنجا نکند گناهی نکرده چنانچه ملوث نمودن بدن یا جامه خود بچیزی از
نجاسات عمدا ضرری ندارد مگر در صورتیکه مستلزم تضییع مال یا اهانت نفس یا اظهار
بی باکی در امر دین باشد که باید اجتناب نمود **سی و چهارم** بعد از آمدن خون از دماغ

سی و پنجم بعد از قی کردن سی و ششم بعد از خلال کردن بنحوی که خون جاری شود
از بیخ دندانها و کراهت طبع حاصل شود از آن و همچنین شرط نیست که کراهت طبع در دو صورت پیش
از این سی و هفتم بعد از بوسیدن زنان بشهوت سی و هشتم بعد از مالیدن دست
یا جزو دیگر از بدن بفرج زنان سی و نهم بعد از غضب کردن هرچند ظلمی از او حاصل
نشود چنانچه بعد از ظلم کردن بدون غضب نیز مستحب میباشد چهلم بعد از دروغ گفتن
و مثل آن میباشد غیبت مؤمن نمودن و شعرهای باطل را بسیار خواندن چون بسیاری از
شعرهای غزلیات و هزلیات و جنگنامههای ملوک و اما شعر حق چون اشعار مواعظ و علوم
شرعیه و مناقب و مصائب اهل بیت علیهم این حکم ندارد چنانچه سه بیت یا چهار بیت از غیر اینها هم
خارج از این حکم میباشد چنانچه در حدیث معتبری وارد شده و بعضی مستحب دانسته اند وضو را
پیش از غسل جنابه و پیش از غسل مندوب و پیش از غذا خوردن و بعد از آن و بعد از خوردن
چیزیکه آتش با و رسیده و بعد از ملامسه زنان و بعد از خوردن گوشت بعضی از اصناف شتر
و بعد از گرفتن ناخن و بعد از زدن شارب و کندن موی زیر بغل و حجامت کردن و مصافحه
با مجوسی و ملاقات بدن با سگ و مرتد شدن و خون از بدن جاری شدن از محل بول یا غایط
هرگاه احدی از آن دو با آن نباشد و هیچیک از اینها در نزد این فقیر ثابت نیست بلکه
بسیاری از اینها از اقوال مخالفین میباشد که امر اینها بر بعضی از اهل مذهب حق مشتبه شده
نظر ببعضی اخبار که محمول بر تقیه میباشد و باید دانست که پانزده چیز وضو را میشکند
و موجب وضو بتنهائی یا هر دو با هم میشود اول و دوم بول و غایط که از موضع
متعارفی یا خلقتی غیر متعارفی یا عارضیکه عادتی شده باشد یا عارضیکه بعد از سد اصلی
باشد بیرون بیاید یا چیزی باشد که او را در عرف بول یا غائط گویند و اگر مقعد یا کرم
غیر ملوث بغایط بیرون بیاید و برگردد بمحل خود عیبی ندارد چنانچه اگر کرم غیر ملوث
ساقط شود عیبی ندارد و اگر مقعد یا کرم ملوث بیرون بیاید و برگردد بمحل خود احوط
آنستکه اعاده وضو نماید سیم بادیکه از دبر بیرون بیاید و باد قبل زنان شکسته

بد

نیست چهارم خوابیکه در عرف بگویند چشم و گوش او را فرا گرفته پنجم بیهوشی ششم
مستی هشتم رطوبتی که از ذکر مرد استبرا نکرده بعد از بول بیرون بیاید و مشتبه باشد ببول
و غیر آن و رطوبت قبل زنان استبرا نکرده عیبی ندارد با اشتباه و پاک هم میباشد هرچند
در حال شهوت بیاید مادامیکه علم حاصل نشود که منی است نهم استحاضه قلیله دهم
استحاضه متوسطه و آن غسلی هم بجهت نماز صبح دارد یازدهم استحاضه کثیره و آن سه
غسل هم دارد بجهت صبح و ظهرین و عشائین دوازدهم جنابت که غسل بتنهائی دارد
سیزدهم حیض چهاردهم نفاس پانزدهم مس میتیکه هریک از این سه چیز
آخر غسل هم دارد و در تقدیم و تاخیر وضو مخیر میباشد و غیر اینها چیزی ناقض وضو نیست هر
چند مذی که رطوبت غلیظه از روی شهوت پیش از انزال منی میباشد و ودی که رطوبت بعد از
انزال است یا ودی که رطوبت بعد از بول است بوده باشد که هیچیک از اینها شکننده وضو
نیست و پاک است هرگاه محل آمدن اینها پاک باشد و باید دانست که واجبست در حال تخلی
پوشانیدن عورت یعنی قبل و دبر بهرچه باشد هرچند بپنهان شدن در عقب دیواری باشد
از نظر کننده که حرام است نظر کردن آن پس در ده موضع پوشانیدن عورت واجب نیست اول
از حیوان نظر کننده دوم از طفل غیر ممیز سیم از شخصیکه از زیادتی دوری شخص
نه بیند چهارم از کسیکه غافل باشد پنجم از کسیکه در تاریکی باشد ششم از
زوجه خود اگرچه منقطعه باشد هفتم از کنیز خود بشرط آنکه در حباله غیر نباشد هشتم
از شوهر خود نسبت بزنان نهم از صاحب کنیز نسبت بکنیزیکه مذکور شد دهم از
شخص نابینا و اما خنثی اگر مشکل باشد یعنی مرد یا زن بودنش معلوم نباشد هر دو عورت را
بپوشاند و ممسوح یعنی آنچه اصلی باشد و چه عارضی و شخصیکه سوراخ دیگر بهم رسانیده
بجهت بول یا غایط در غیر محل متعارفی سوراخ خود را بپوشانند اگر آنرا در عرف قبل یا دبر
گویند و با شک در نظر کننده پوشانیدن لازم نیست و همچنین تا علم بوجودش و شک در
نظر کردنش یا در صورتیکه بود و شک شد در دیدن او و بنا آنکه حرام است رو بقبله یا

پشت بقبله بول یا غایط کردن بنحویکه در عرف بگویند که تخلی رو یا پشت بقبله واقع شده هر چند
عورت را بگرداند بسمت دیگر و اگر بدن بسمت دیگر باشد و عورت بجانب قبله آنهم حرام است و
با اشتباه قبله جمیع سمتهای را که اشتباه در آنها میباشد اجتناب نماید هر گاه ممکن بشود و در حال
ضرورت یکی را اختیار نماید هر سمت که میباشد در صورتیکه از همه جهات اشتباه باشد اگر
چه دور نیست که یکی را اجتناب نماید در اینحال لکن نیست و اگر ناچار است از رو یا پشت بقبله
در حال بول اختیار دوم را بنماید و در حال غایط اگر اختیار اول را نماید بهتر است و اما رو
بقبله یا پشت بقبله جماع کردن عیبی ندارد مگر آنکه در حال انزال منحرف شدن از قبله خوب است
هر چند اقوی آنستکه لزوم ندارد اگر چه انزال در خارج بشود چنانچه آب دهن یا دماغ را رو بقبله
بیندازد گناهی ندارد لکن در حدیثی وارد شده که اگر چنین نماید باید از آب دهن استغفار نماید
پس اولی ترک آنست و مستحب است بعد از بول استبراء کردن و آن در حق مردان کشیدن انگشت
میباشد بقوت از مقعد تا بیخ ذکر سه مرتبه و دوشیدن ذکر تا سر حشفه بدو انگشت سه مرتبه
و چلانیدن سر حشفه سه مرتبه و کفایت میکند سه مسح که هر کدام را از مقعد بکشد تا سر
ذکر و همچنین کافیست شش مرتبه که سه مسح از مقعد تا بیخ ذکر باشد و سه مسح از بیخ ذکر تا سر
و استبراء در حق زنان چلانیدن فرجست از دو جانب عرض و فائده استبراء مردان آنستکه بعد از
آن رطوبت مشتبهی بیاید که نداند بول است یا یکی از آبهای پاک حکم شکننده وضو نیست و پاک است
و اگر استبراء نکرده رطوبت مشتبه بیاید شکننده وضو و نجس میباشد چنانچه گذشت و اگر
یقین کند که آنچه آمده یکی از آبهای پاک است در صورتیکه استبراء هم نکرده باشد عیبی ندارد
و باعث وضو نیست و پاک است چنانچه اگر از طول کشیدن مدت بعد از بول یا حرارت هوا یا
طی مسافت دوری علم بهم رساند که رطوبتی در مجرای بول نمانده استبراء ضرور نیست و رطوبتی
که بیاید و مشتبه باشد پاک است و باعث وضو هم نیست و اگر شک نماید در استبراء هر گاه
عادتش بوده که بدون استبراء بر نمیخواسته از محل تخلی و فرض آنستکه برخواسته دور نیست

که میتواند بنا را بر این بگذارد که استبراء کرده و اگر هنوز بر نخواسته استبراء کند و بنا بگذارد
که استنجاء واجب نیست مگر بجهة نماز یا چیز دیگر که طهارت بدن در آن شرط است پس اگر استنجا
نکرده بعد از تخلی برخیزد گناهی نکرده و در بول کفایت میکند یکمرتبه محل بول را آب بشوید هر چند
آب دستی کمتر از کر باشد اگر تعدی نکرده زیاده از متعارف دو مرتبه اگر تعدی کرده بالنسبه
بجاهائیکه در اطراف محل زیاده از متعارف با آنها رسیده و اما در خود محل یکمرتبه کافیست
حتی در اینصورت هم و اندازه از برای استنجاء و دستمالیدن نیست زیرا که معتبر صدق شستن
در عرف و در غایط کافیست یکمرتبه هر چند با آب دستی کمتر از کر باشد هر گاه رفع عین بشود هر
چند تعدی کرده باشد لکن با تعدی بغیر آب اکتفا نمیشود و بعد از رفع عین با آب دیگر دفعه
دیگر ضرور نیست آب ریختن لکن باید تامل کند تا غساله آن برود و اگر با آب دستی کمتر از کر استنجا
شده و اگر غساله او نرفته برخیزد محل بنجاست خود باقیست و لباس او هم بملاقات آن نجس میشود
و این منافات ندارد با پاک بودن آب استنجا زیرا که آب استنجا وقتی پاک است که بطریق غساله
برود نه مطلقا حتی در صورتیکه در محل بماند و محل شرط پاکی آب استنجا نیامده باشد بلی بعد از
رفتن غساله استنجا و غیر استنجا از بدن کفایت میکند بی پاک شدن قطرهائی پی در پی اگر چه محل
خشک نشده باشد و هر چند بزیادتی نشستن گاهی قطره جمع شود که آنها مدخلیتی ندارد بلکه
محل پاک میشود در این دو صورت هم و اگر غایط تعدی نکرده غیر آب هم کفایت میکند در استنجا
از آن مثل سنگ و کلوخ و کهنه و مشت خاک و آنچه مانند آنها باشد که عین را ببرد و محل
پاک میشود و جایز است به شرط **اول** آنکه سه عدد یا زیاده باشد و اگر از سه کمتر پاک شود
باید سه مالیده شود و سنگ سه گوش کفایت نمیکند **دویم** آنکه استخوان نباشد **سیم** آنکه
سرگین نباشد **چهارم** آنکه مطعوم یعنی خوردنی از برای انسان نباشد مثل نان و نباتات و
میوه‌ها **پنجم** آنکه در شرع محترم نباشد مثل ورق قرآن و حدیث و تربت حضرت سیدالشهداء
علیه السلم و نحو اینها اما در زمین کربلا از خاک کربلا که در اطراف و اکناف است عیبی ندارد

چنانچه تخلی بدان زمین هم که دور باشد از روضه مطهره و صحن شریف عیبی ندارد **ششم** آنکه پاک
باشد پس هر کدام از این ده شرط که نباشد پاک نمیشود **هفتم** آنکه چیزهائیکه ضرر میرساند
مثل شیشه و دم کارد و چاقو نباشد **هشتم** آنکه غصبی نباشد **نهم** آنکه مال محترم
باشد ضایع نشود و مخالفت این سه شرط حرام است اما محل پاک میشود **دهم** آنکه عین نجاست را
بر دارد پس جسم صیقلی که مبالغه در کافی نیست و احوط آنستکه البته قطعه استعمال در استنجاء
دیگر نشده باشد هرچند نجس نشده باشد و از باب حکم شرعی برای تمام شدن سه عدد مالیدن
باشند و شرط نیست خشک بودن و مخلوط نبودن غایط بنجس دیگر و اگر بعد از تمام لیدن البته
قطعه بخوبیکه مذکور شد اثری از رنگ یا بو در محل بماند عیبی ندارد و محل پاک شده و بباید
دانست که اجزاء وضو چهار چیز است **اول** شستن رو از رستنگاه مو تا زنخ در طول که بلندی
صورت باشد و تمام آنچه را که فرا گیرد شصت و انگشت میان در عرض که پهنای صورت باشد
و مدار در هر یک از رستنگاه مو و صورت و انگشت بر مستوی الخلقه میباشد یعنی شخصی که
بطریق مردم متعارفی باشد خلقتا و نه غیر آن و شستن باطن حتی زیر ریش و ابرو و شارب
لازم نیست اگرچه نمایان باشد **دوم** شستن دو دست از مرفق تا سر انگشتان و بالا تر
از مرفق هم باید قدری شسته شود از باب مقدمه و موی دست اگرچه زیاده دراز شده باشد
خودش و زیرش را باید شست و ناخن بلند چیدنش لازم نیست و چرک ناخن اگر زیر آن باشد
بخوبیکه دیده نشود در مجلس متعارف دفع آن لازم نیست هرچند آب بزیرش نرسد و واجب
رسانیدن آب بزیر انگشتر و نحو آن و بیرون آوردن آن لازم نیست و اینکه متعارف است در میان
بسیاری از خلق که در وقت وضو انگشتر را بدور انگشت میگردانند که آب بزیرش برسد اشکالی
ندارد بلکه اگر معتاد باشد و آب در وقت گردانیدن بقصد وضو برسد کفایت میکند بلکه غیر آن
که از عرض شسته میشود بلی اگر اینها را از بالای انگشت بپائین بکشند باین قصد صحیح است
و شک در حائل ضرر ندارد اگر پیش تا بیش بوده و اگر پیش یقین داشته باید یقین بر رفع

شود

شود **سیم** مسح بشره پیش روی سر یا موی آن بشرط آنکه بکشیدن آن از پیش سر تجاوز ننماید
و باید مسح نماید بقدریکه بگویند در عرف مردمان که مسح شده اگرچه مقدار یک بند انگشت
باشد و مسح سر را از هر جانب که بکشد کفایت میکند اگرچه از پائین ببالا بکشد **چهارم**
مسح پشت دو پا از جانب درازی آنها از سر انگشتها تا برآمدگی میان پاها و از پهنا بقدریکه
بگویند در عرف مردمان که مسح شده هرچند بر روی مو کشیده شود و فرقی نیست میان آنکه
از بالا مسح کند تا پائین یا بعکس آن و کفایت میکند روی یک انگشت از انگشتهای شصت و دو
انگشت پهلوی آن و در دو انگشت آخر احتیاط آنستکه اکتفاء بآنها نشود بتنهائی هرچند
که کشیده شود بجانب برآمدگی و در حال ضرورت جایز است مسح بر حائل از قبیل کفش و چکمه
و جوراب و نحو آنها مثل آنکه مقام تقیه از مخالفین باشد یا شدت سرما باشد که ضرر برسد
اگر بخواهد آنرا رفع نماید و محض بودن مقام جای تقیه کافی نیست در جایز بودن مسح بر روی
حایل هرچند نتواند پنهان مسح بر بشره نماید و اگر امر مردد شود میان مسح بر حایل و شستن محل
مسح شق اول را اختیار کند و در وضو شرطست و آن ده چیز است **اول** نیت که عبارتست از قصد
بجا آوردن عبادت را از اول عمل تا باخر قربة الی الله یعنی از برای آنکه بنده او پیش خدا و نزد او
شود و شرط نیست که در دل بگذراند یا آنکه بزبان بگوید و همچنین شرط نیست که معین کند
واجب یا مستحب بودن آن عمل را یا قضا کردن رفع حدث یا مباح شدن نماز و غیر اینها را و
باطل میشود عبادت بآنکه قصد کند با قربة چیزی دیگر را چه ریا باشد چه غیر آن پس اگر با آب گرم
وضو بگیرد بقصد گرم شدن و عبادت با هم باطل است و همچنین با آب سرد بقصد خنک شدن نمودن
و عبادت آن هم باطل است بلی اگر مقصود اصلی عبادت باشد و آنها بطوری تابع آن باشد نه
آنکه منظور اصلی باشد عیبی ندارد چنانکه اگر چیزی را که در شرع رجحان دارد قصد کند در
آنچه ضمیمه میشود مثل هدایت کردن بنده را بطریقه عبادت کردن یا خبر کردن مؤمنین را
بآن عبادت و نحو اینها عیبی ندارد و اگر ضمیمه چیزی دیگر بغیر نیت در اصل عبادت نباشد بلکه

در بعض خصوصیات آن باشد مثل زمانی یا مکانی که ملایم طبع باشد عیبی ندارد و نیت باطل کردن وضو بعد از فارغ شدن عیبی ندارد و در وسط وضو اگر چنین قصدی بکند اما ضرر ندارد اگر پیش از آنکه موالات وضو بر هم بخورد برگرداند قصد خود را و اگر در حال قصد بیرون رفتن از وضو عضوی را شسته باشد یا مسح کرده باشد ضرر بوضو ندارد اگر بعد از برگرداندن قصد و نیت قربت دفعهٔ دیگر اعاده کند و اگر چنین نکند باطل است و جایز است وضو مستحب کردن از برای کسیکه ذمهٔ او مشغول بوضو واجب باشد مثل وضو بجهة نماز قضا یا اداء و ضرر ندارد نیت وجوب در مستحب یا نیت مستحب در واجب اگر عمدا نباشد مثل آنکه پیش از آنکه وقت نماز داخل شود اعتقادش چنین شد که وقت داخل شده و بنیت واجب کرده وضو گرفت و بعد معلوم شد که وقت نبوده که در اینصورت وضو صحیح است و جایز است وضو پیش از آنکه وقت داخل شود بقصد قربت بجهة بجا آوردن نماز در وقت همچنین جایز است بجا آوردن نماز با وضوئیکه بجا آورده شده بجهة غیر نماز از چیزهائیکه شرط نیست در آنها وضو یا کمال آنها بوضو میباشد پس جایز است نماز کردن با وضوئیکه برای مالیدن بدن بخط قران بجا آورده باشد یا بجهة قرائت قران بجا آورده باشد یا برای آنکه با وضو باشد زیرا که مستحب است که همیشه شخص با وضو باشد **دویم** ترتیب یعنی آنکه پیش بدارد شستن رو را بر دو دست و دست راست را بر دست چپ و دست چپ را بر مسح سر و مسح سر را بر مسح دو پا و احوط آنستکه مسح پای راست را پیش بدارد بر پای چپ اگر چه اقوی آنستکه مسح هر دو پا یکمرتبه جایز است بلکه دور نیست که جایز باشد پیش داشتن پای چپ بر پای راست و این شرط ترتیب واقعی میباشد یعنی اگر از روی عمد یا سهو یا غافل شدن اخلال بآن شود وضو باطل است بلی اگر بغیر عمد چنین عملی نماید و پیش از آنکه موالات بر هم خورد بفهمد و همان عضو را که پیش داشته دفعهٔ دیگر اعاده نماید صحیح است **سیم** موالات یا بمعنی که پیش از خشکیدن تمام عضوهای پیش شروع نماید در عضو بعد و کفایت میکند باقی ماندن رطوبت در بعضی از آنها اگر چه کمی باشد و در صورت اضطرار ساقط

میشود

میشود این شرط مثل شدت گرمی هوا و معتبر در او آنستکه رطوبت محسوس باشد پس هرگاه فرض شود که اگر چنین و چنان بود هوا حال خشک شده بود یا اگر هوا بنحوی دیگر بود حال خشک شده بود یا اگر هوا بنحو دیگر بود حال رطوبت باقی بود اعتباری ندارد پس در شستن اول وضو صحیح است و در دویم باطل است لکن در شق اول باید بقدری طول نکشد که صورت وضو محو شود **چهارم** ابتدا از بالا کردن در شستن رو و دستها بنحویکه در عرف بگویند که از بالا شسته هر چند که شستن هر جزئی پیش از جزء پائین تر آن نشده باشد و از این جهت است که اگر چیزی از اجزاء صورت یا دستها را فراموش نموده باشد شستن آن را کفایت میکند شستن آن تنها نه هر چند صدق کند در عرف که اصل شستن از بالا شده بلکه باید انتظار یا بجهت محاذی آنست از پائین تمام را از بالا به پائین بشوید و این شرط نفس الامری میباشد که اگر از اصل ترک شود هر چند از روی فراموشی یا غفلت باشد وضو باطل است **پنجم** پاک بودن آب وضو **ششم** پاک بودن اعضاء وضو لکن جایز است یکمرتبه عضو را در زیر آب بردن بنحویکه پاک شود از نجاست هر گاه عینی در آن نباشد و قصد شستن وضو را هم نماید و این شرط و شرط پیش از آن هم نفس الامری میباشد بهمان معنی که گذشت **هفتم** مضاف نبودن آب **هشتم** مباح بودن آب و این شرط علمی میباشد یعنی اگر نداند غصبی بودن آب را یا آنکه فراموش نماید بی آنکه تقصیری کرده باشد عیبی ندارد لکن اگر تقصیر نماید در فراموشی مثل اینکه خودش غصب کند و در منزلش حفظ کند و بعد از آن از روی فراموشی استعمال کند صحیح نیست و آبی را که از تنخواه غصبی خریده غصب است مگر آنکه بداند اذن مالک را اگر به نقد بخرد و تنخواه غصبی را در وجه آن بدهد مباح است هر چند از اول نیت او چنین باشد و از این جهت میباشد که هر چیز را که شخص به نسیه بخرد یعنی بمبلغ معینی بخرد لکن آن مبلغ تنخواه مشخص نباشد که بخصوص معلوم باشد و بعد تنخواه غصبی را بفروشنده بدهد بجهت بری شدن ذمه اش آن چیز که خریده حلال است از برای او هر چند که ذمه او مشغول است که وجه او را باید

بدهد و آب غصبی که مخلوط بمباح شده باشد مثل آنکه تمامش غصبی باشد نهم مباح
بودن مکان و آن هم شرط علمی است و از قبیل مکان غصبی میباشد فرش غصبی و در کفش غصبی
قول بصحیح بودن وضو قوتی دارد اگرچه احوط باحتیاط شدید آنکه بنا بر بطلان باشد
و اما کفش مجهول المالک مثل اینکه کفش او عوض شده باشد با دیگری و صاحبش معلوم نباشد
و در حکم هم که بشماره آید معلوم نباشد هرگاه اذن شاهد حال از صاحبش دارد که چنین
میداند که هر که باشد راضی است وضو گرفتن در آن عیبی ندارد هرگاه بداند که از اشخاصی نیست
که اختیار مالشان با ولی آنها است مثل دیوانه و طفل و اگر بداند یا احتمال بدهد از آنها
باشد و اذن ولی معلوم نباشد یا آنکه در غیر آنها اذن صاحبش معلوم نباشد مثل غصبی
میباشد مگر آنکه از حاکم شرع معتبری اذن بگیرد یا و متقبل نماید که آنوقت صحیح است وضو
بی اشکال **دهم** مباشر بودن یعنی دیگری شریک نشود در وضو شخص یا او را وضو ندهد
بتنهائی در حال اختیار و اما در حال ضرورت عیبی ندارد و در آنحال نیت را خود صاحب وضو
بنماید و احوط آنکه دیگری هم بنماید و این شرط نفس الامری میباشد بهمان معنی که مذکور
شد **یازدهم** مسح را برطوبت کف دست نمودن مادامیکه رطوبتی دارد پس اگر پیش از
مسح دست خود را بکشد بریش یا صورت خود مثلا صحیح نیست با آن دست مسح کردن از همان
رطوبت که از آنجا برداشته چنانچه بعد از فراغ از شستن دست چپ هرگاه دستها را بیکدیگر
بمالد بنحویکه یکی از آنها رطوبت از پشت دست دیگر بر دارد با آن هم مسح صحیح نیست و همچنین
در زیر باران هرگاه وضو بگیرد و در وقت مسح بعد از فراغ از شستن دستها باران ببارد
بکف دست از آنجا که باران بآن رسیده مسح صحیح نیست لکن وضو در زیر باران عیبی ندارد
در حال شستن صورت و دستها خصوصا هرگاه هرچه آب باران بر آنها میبارد آنرا هم
قصد آب وضو نماید و همچنین صحیح نیست که مسح پاها را نماید برطوبتی که بدست رسیده
در وقت مسح سر از پیشانی بلکه باید از جای دیگر آن دست یا دست دیگر مسح کند پاها را

و اگر رطوبت بکف دست نماند از هر عضوی از اعضای وضو که میخواهد بردارد و ترتیبی ندارد
بنحویکه رطوبت را از آن برمیدارد بلکه مخیر میباشد هرچند از آن مقداری از ریش باشد که از صورت
گذشته و بلند شده هرگاه آنرا بقصد عضو وضو شسته باشد از باب مستحب و اگر بقصد عضو وضو نکرده
باشد در آن از آن آب نمیتواند بردارد و اگر همه اعضا خشک شده باشد احوط آنکه آب تازه
خارج بردارد و مسح کند و تیمم هم بکند اگرچه قوتی دارد احتمال آنکه بهمان مسح بی رطوبت
اکتفا کند و با ممکن نشدن وضو و تیمم با هم بجهت تنگی وقت اکتفا شود بوضوی تنها و شرط
نیست خشک بودن محل مسح و جائز است بودن رطوبت محل مسح مساوی با رطوبت دست اگر که
عرف مردمان بگویند که مسح برطوبت وضو شده و اگر چنین نباشد باطل است و اگر رطوبت دست
بقدری باشد که بجریان بیاید در محل مسح عیبی ندارد و احتیاط شدید آنکه جاری نشود
بنحویکه صدق مسح و شستن هردو بشود **دوازدهم** مسح را بدستها نمودن با امکان و
احوط آنکه بکف راست مسح کند سر و پای راست را و بکف چپ مسح کند پای چپ را هرچند
اقوی آنستکه بیک دست هر دو پا را میشود مسح کرد چنانچه بدست چپ هم مسح سر را میشود
نمود و با هر دو دست هم میشود مسح آنرا نمود **سیزدهم** مانع شرعی از استعمال آب نبودن
مثل تنگی وقت یا ضرر رسیدن به بدن از استعمال آب **چهاردهم** باعث نشدن وضو
بر نظر کردن مرد اجنبی یا زن اجنبیه بیکی از اعضای وضو که حرام است نظر او بر آن در وضوئی
که منحصر باشد امر در وضو گرفتن در چنین مکانی که اگر بخواهد بنحوی وضو بگیرد که نظر
واقع نشود ممکن نباشد و اگر بتواند بنحوی وضو را بجا آورد که چنین نظری واقع نشود و بنحوی
واقع بسازد که چنین نظری بشود اگرچه گناه کرده لکن وضو صحیح است **پانزدهم** مباح
بودن ظرف وضو **شانزدهم** مباح بودن آن مکانیکه آب وضو در آن میریزد **هفدهم**
ظرف طلا و نقره نبودن ظرف وضو و این شرط و دو شرط پیش از آن هم در صورتی شرط
میباشد هریک از آنها که منحصر باشد امر وضو گرفتن در آنها پس اگر بتواند در ظرف دیگر

بامکان دیگر که منع در آنها نیست وضو گیرد و مخالفت نموده در اینها بجا آورد اگرچه گناه کرده
لکن وضو صحیح است **هیجدهم** غساله نبودن آب وضو هرچند آن غساله پاک باشد مثل غسالهٔ
آب استنجاء بشرطیکه میباید در وضوئیکه رافع حدث باشد و اما وضوئیکه دفع حدث بآن
نمیشود مثل وضو تجدیدی بلکه از برای محض زیاده شدن طهارت میباشد بعد از آنکه طول کشید
بی آنکه حدثی معلوم شده باشد پس آنرا با چنین غساله میتوان بجا آورد چنانچه وضوئیکه
جنب یا حائض مستحب میباشد بجا بیاورند با این غساله صحیح است و اما اینکه بعضی شرط کرده اند
که باید شستن اعضاء وضو بطریق ارتماس در آب نباشد بنظر حقیر ضعیف میباشد پس اگر صورت
یا دستها را در آب فرو برد بقصد وضو صحیح است چنانچه اگر در وقت بیرون آوردن از آب قصد
وضو نماید آنهم صحیح است لکن باید بنحوی نماید که از بالا بپایین شسته شود پس اگر در وقت فرو
بردن با قصد وضو میباشد باید اول بالای صورت یا بالای دستها را در آب فرو برد و اگر
در وقت بیرون آوردن این قصد را مینماید باید اول بالای هر یک از آنها را از آب بیرون
آورد و باید بنحوی باشد که در وقت مسح آب خارج برداشته نشده باشد پس اگر دستها را
تمام آنها را در وقت فرو بردن قصد وضو در آنها کرده در وقت بیرون آوردن آب خارج
برمیدارد و مسح بآن در حال اختیار باطل است مگر آنکه در وقت بیرون آوردن قصد شستن
دویم وضو را که مستحب میباشد بنماید که صحیح است مسح بآن در آن حال و بباید دانست که اگر وضو
گیرنده صاحب جبیره باشد که پیچیده [illegible] باشد که استخوان شکسته را بآن می بندند یا بر روی زخم می
گذارند یا آنرا با او می بندند اگر ممکن باشد جبیره را از محل شستن بردارد مجزی میباشد در
برداشتن آن و واجبست رسانیدن آب بزیر آن بطریقیکه بر بشره جاری شود و اگر ممکن نباشد
برداشتن آن واجبست آب بزیر آن رسانیدن بطریقیکه در عرف مردمان بگویند شسته
شده زیر آن و اگر ممکن نباشد یا زیرش نجس باشد و تطهیر نتوان نمود واجبست مسح نمودن
بر روی جبیره چنانچه اگر جبیره بر محل مسح باشد و ممکن نشود برداشتن آن بر دارند و کفایت

نمیکند

نمیکند آب بزیرش رسانیدن و اگر ممکن نشود واجبست مسح نماید بر جبیره و اگر جبیره بر زخم
نباشد اگر ممکن است آنرا بشویند هرگاه باید آن عضو در وضو شسته شود و اگر ممکن نیست بر
آن مسح کنند و اگر ممکن نیست احوط آنست که جبیره بر روی آن گذارند و مسح بر آن کنند و شخص سلس
البول که بی اختیار بول از او میچکد در بسیاری اوقات یا مبطون که آن شخصی میباشد که [illegible]
غایط یا باد را حفظ نمیکند اگر از آنها متصل باشد یک وضو اکتفا مینماید برای نمازهای
بسیار و اگر بقدر وضو و نماز فرصتی داشته باشند و معین باشد وقت آن باید مراعات آنرا
بنمایند و اکتفا بنماز با حدث نکنند و اگر وقت فرصت معین نباشد و در وسط نماز حدثی
رو دهد وضو بگیرند و نماز را تمام نمایند و بباید دانست که شک در جزئی از اجزاء وضو یا در
نیت وضو بعد از فراغ از آن وضو اعتبار ندارد و پیش از آن باید برگردد و هرگاه شک کند
در اصل وضو بعد از یقین بحدث یا آنکه بداند حدث و وضو هردو حاصل شده لکن نداند
کدام پیش بوده حکمش در هر دو صورت آنست که وضو ندارد مگر آنکه داخل نماز شده باشد
یا فارغ شده باشد از آن که شکش در این دو صورت اعتباری ندارد و باید بنا را بر وضو
داشتن بگذارد و از برای نمازهای بعد هم اعاده وضو لازم نیست و هرگاه شک در حدث
نماید بعد از یقین بوضو بناء را بر وضو داشتن بگذارد و حکم مظنه در این مقام حکم شک است
مگر آنکه در شرع معتبر باشد و شک در قصد و رحدث در اثناء وضو اعتباری ندارد و
بباید دانست که حرام است بر بی وضوئیکه محدث میباشد مالیدن جائی از بدن خود را بخط
قرآن هر چند که ناخن باشد و احوط آنست که موهم مالیده نشود چنانچه احوط نمالیدن بدن
در حال حدث باسمهای خداوند عالمیان و پیغمبران و امامان و واجبست بر صاحب اختیار
طفل منع کردن او در حال الحدث از مالیدن بدن بکلمات قرآن **مبحث دویم** در
غسل است بباید دانست که شش چیز غسل واجب دارد **اول** جنابت **دویم** حیض **سیم**
استحاضه **چهارم** نفاس **پنجم** مس میت **ششم** میت شدن آدمی و غسل عبارتست

در بیان احکام غسل است

از شستن تمام روی بدن و سوراخ گوش و مثل آن اگر در عرف مردمان از روی بدن شمرده شود واجبست شستن آن و اگر چنین نباشد واجب نیست مکرر در وقتیکه شستن روی بدن موقوف بر شستن آن باشد و اگر ممکن نشود علم بشستن شدن بدن یا بیقین باشد مشکل باشد حصول یقین کفایت میکند مظنه با آن و چرك بدن و ناخن اگر مانع است از آنکه در عرف مردمان بگویند که روی بدن شسته شده باید رفع شود و اگر چنین نباشد لزومی ندارد دفع آن پس اگر بدن چرك باشد اگرچه از چربی روغن و کوشت و نحو اینها باشد هر گاه مانع نباشد از رسیدن آب بروی بدن ضرور ندارد و غسل برود و دوم است ترتیبی و ارتماسی و ترتیبی آنستکه اول سر و گردن را بشوید و بعد نصف راست بدن را و بعد نصف چپ بدن را و عورتین و ناف نصف آنست با طرف راست و نصف چپ با طرف چپ و احوط آنستکه تمام اینها با هر دو طرف شسته شود و شستن اعضا بهر قسم که حاصل شود کافیست اگرچه در زیر آب باشد یا بعزو فرو رفتن در آب یا بالا آمدن از آن یا حرکت دادن آن در آب پس بنا بر این بیرون بودن از آب شرط نیست در آن و ارتماسی آنستکه تمام روی بدن را در آب بعزو بر دفعه بنحو یکه در عرف مردمان بگویند که یکدفعه تمام روی بدن را در آب فرو برده اگرچه پیش از فرو بردن بعضی از اعضا بعضی دیگر که اول در آب بعزو رفته از آب کذ شسته باشد مثل اینکه در کل شسته باشد زیرا که غسل آنی الحصول نیست یعنی نباید که آب در یك آن احاطه بهمه بدن نماید بلکه تدریجی الحصول است یعنی تدریج حاصل میشود و بیرون بودن لزومی ندارد بلکه در زیر آب غسل ارتماسی میتوان نمود بحرکت دادن بدن در آب پس جنب بحرام کرد عرفی و بحر اگر در آب کثیر برود در زیر آب و خود را در زیر همان آب حرکت دهد بقصد غسل صحیح است غسل او و عرفی کردن بدنش بیرون از آب ضرور ندارد زیرا که محض رفتن زیر آب یاك میشود و بیرون کردن غسالة ان بدنش لازم نیست و جایز است کفا نمودن در غسل با نکه با زار شد بنا به آب نا و دان و امثال ان کمام بصدد ناو جاری شود بنحو یکه در عرف مردمان بگویند بدن را یکدفعه شسته شد و جایز است عدول از ارتماسی بترتیبی که در میان غسل ارتماسی او را بر همزند

وترتیب

در بیان غسل جنابت است

وترتیب بجا آورد و عکس آن که غسل ترتیبی را بر هم زند و غسل ارتماسی کند جایز نیست و هر گاه معلوم شود که جزئی از بدن شسته نشده در غسل ترتیبی همان را بشوید و بعد از آن عضو را بشوید که ترتیب ان پیدا میشود و اگر در طرف چپ باشد شستن همان مکان کافیست هر چند مدتی هم که شسته باشد و اعضا خشك شده باشد بلی اگر نماز واجبی را که قضا بوده باشد با ان غسل کرده باشد باید اعاده یا قضا کند بعد از شستن موضع و در غسل ارتماسی اگرچه جزئی از بدن خشك مانده باشد بفهمد کفایت نمیکند شستن آنجا بلکه باقی مانده اگر بعد از بیرون آمدن معلوم شود بلکه احوط کفایت نکردن آنست هرچند از آب بیرون نیامده باشد مگر آنکه در وقت غسل ملتفت کرشود و در عرف مردمان بگویند که همه بیکدفعه شسته شده که ان کفایت میکند و بدانکه آنستکه تمام آنچه در وضو شرط شد در غسل هم شرط است مگر از بالا بپائین شستن و موالات در غسل ترتیبی و مباشر بودن در غسل جنب و مسح که نمیکند و سه بودن مسح از رطوبات که هیچ یك از اینها در اینجا نیست و اگر حدث اصغری مثل بول یا غایط یا باد یا خواب در وسط غسل جنابت رو دهد احوط تمام کردن غسل و وضو گرفتن و غسل دیگر است و اگر در غسل حیض و استحاضه و نفاس و مس میت و غسلهای که استحباب دارد رو دهد واجبست وضو گرفتن بعد از تمام اینها یا پیش از ان بجهة نماز و امثال ان و اعاده غسل ضرور نیست و حکم شك در غسل اگر در اصل بجا آوردن باشد و شك در داخل شدن باشد بنحو یکه در وضو گذشت پس اگر کسی بحمام بقصد غسل در حمام آن نظر شد و بعد که بیرون آمد شك نماید غسل نکرده هر گاه داخل در چیزی که مشروط بغسل باشد مثل اینکه نماز نشده باشد و اگر شك در اجزای غسل نماید حکم ان حکم شك در اجزا صلوة میباشد در وسط آن که بعد از دخول در جز بعد اعتنا ندارد و بشك در جز سابق نیست و بنا دانستکه غسل جنابت هر گاه بجا آید کفایت از همه غسلهای واجبه و مستحبه دیگر میکند اگر نیت ان غسلها را نکرده باشد بخلاف عکس آن که ان غسلهای دیگر کفایت از غسل جنابت نمیکند

حکمش آنست که غسل نکرده اگرچه مکرر فرو رفته باشد بر او ... اگر شك هم
ناید که قصد غسل کرده در فرو رفتن یا نکرده هم حکمش آنستکه

بلی اگر داخل کند یا بمعنی که همه را با هم نیت کند یا بعضی را با بعض دیگر صحیح است اگرچه بعضی واجب و بعضی مستحب باشد و چونکه احکام مطلق غسل دانسته شد اقسام هر یک از آن شش چیز هم که مذکور شد موجب غسل میشود باید احکام اینها معلوم شود **قسم اول** جنابت میباشد و تفصیل احکام او آنست که این حاصل میشود بدو چیز **اول** بآمدن منی از مرد یا زن هرگاه شک در آن نماید اگر از تند و قوت و سستی بعد از آمدن در آن موجود باشد جنب شده و لذت بتنهائی کافی نیست در شخص مریض و زن و غیر اینچه مذکور شد از صفات دیگر اعتباری ندارد مگر آنکه باعث علم شود پس اگر شخص خواب ببیند و چنین خیال کند که محتلم شده و آب غلیظی هم از او بیاید نداند چه میباشد چیزی بر او نیست هرگاه بنحو مذکور نباشد بلکه تفحص کردن از اینکه چه است آن هم لزومی ندارد و اگر منی در جامه مشترکی میان خود و دیگری پیدا شود و معلوم نشود از کدام است بر هیچیک غسلی واجب نیست و اگر در جامه مختص بخودش پیدا شود باید غسل نماید و هرگاه بداند که بعد از آن نمازی شده یا علم باینکه پیش از آن نماز غسل جنابت نشده لکن نداند چند نماز میباشد فقد لازم بر او اعاده یا قضاء آن نماز آخر میباشد و احوط آنستکه هر نمازی را که احتمال برود بعد از آن بدون غسل شده باشد اعاده یا قضاء نماید **دویم** جماع کردن بنحوی که تمام حشفه یعنی کنده سر ذکر پنهان شود در پیش یا پس زنی یا حیوان ماده یا پس مردی یا حیوان نری هر چند منی نیاید و هر چند مفعول بالغ نباشد و اگر مردی داخل کند ذکر خود را در پیش آن خنثی که مشکل باشد و آن خنثی داخل کند ذکر خود را در پیش زنی مرد و زن چیزی نیست و بر خنثی واجب است غسل و اگر آن خنثی که مشکل باشد داخل کند ذکر خود را در پیش یا پس زنی یا در پس مردی یا پیش یا پس شخص دیگر که خنثی باشد یا حیوانی بر احدی از اینها غسل لازم نیست و هرگاه پارچه یا نظر آن بالته بپیچد و جماع کند اگر آن جماع میبرد غسل لازم است و الا احوط میباشد و اقوی آنستکه اگر ذکر را در لوله نقره یا بلور یا نحو آنها نماید و داخل کند جنب نشود و مستحب است در خوابی که جنب یا انزال منی شده که با

ممکن

ممکن شدن بول و نبودن اشکال شدید در آن بول کند پیش از غسل و با ممکن نبودن یا مشقت شدید داشتن استبراء نماید بهمان نحو مسح یا سر مسحیکه در مسائل تخلی گذشت و از برای زن هم مستحب میباشد بول یا استبراء بفشردن دو طرف پهنای فرج سر صوبه و اگر رطوبت مشتبهی بعد از غسل از جنب بغیر انزال یا از زن یا از جنب بانزالیکه بول کرده پیش از غسل بیاید اعاده غسل لازم نیست و اگر از مرد انزال کرده بول نکرده با امکان بول بیاید واجبست اعاده غسل اگرچه استبراء بمسح کرده باشد و اگر بول ممکن نبوده و استبراء کرده اقوی اعاده نمیباشد و اگر بول نماید و احتمال بدهد که اجزاء منی با آن بوده باشد ضرری ندارد مادامیکه از برای او علم حاصل نشود و اگر علم بهم رساند باینکه رطوبت خارجه منی یا ودی یا بول میباشد مشتبه بیکی از آنها میباشد ضرری ندارد و باعث غسل نمیشود و اگر مردد باشد رطوبت میان منی و غیر آن در اول امر باز هم باعث غسل نمیشود و تفحص کردن از آن هم لزومی ندارد و اگر مردد باشد میان منی و بول و غیر این دو چیز احتمال دیگر نرود احوط جمع میان غسل و وضوء میباشد اگرچه احتمال اقوی میرود اکتفاء بغسل تنها نشود بود و اگر منی مرد از قبل زن بیرون آید شکننده غسل او نیست مادامیکه علم نداشته باشد که منی خودش هم همراه آن باشد بلکه مطلق رطوبت مشتبهه که از او بیرون بیاید ضرری ندارد هر چند استبراء بنحو عرض نکرده باشد و بباید دانست که حرامست بر جنب چهار چیز **اول** مالیدن بدن باسم های خدا و نام انبیاء و پیغمبران و امامان و کتابت قرآن مجید و در اوصیاء پیغمبران دیگر و فاطمه زهرا احوط اجتنابست در برداشتن و قرائت یا مالیدن بدن خود را بغیر خط قرآن مثل حاشیه آن ضرری ندارد **دویم** خواندن بعضی از چهار سوره که سجده واجب دارد در قرآن الم سجده و حم سجده و النجم و اقرأ اگرچه بسم الله تنها باشد و اقوی آنستکه در غیر اینها تا هفت آیه کراهت ندارد بلکه مستحب میباشد و از آن زیاده مکروه هست و در زیاده از هفتاد آیه زیاد تر میباشد **سیم** داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد مدینه مطلقا

هرچند بطریق عبور باشد و در مسجدهای دیگر اگر بطریق عبور نباشد هرچند بطریق عبور هم باشد
هرچند راه برود و هرچند مسجد اهل سنت باشد و اما عبور پس از حرام نیست و مثل مسجدهای
دیگر میباشد مشاهد پیغمبر و امامان علیهم السلام بلکه احوط اجتناب میباشد از رواقهای روضه
مشرفه و صحن مقدس آنها در حال جنابت چهارم گذاردن چیزی در مسجد اگرچه از بیرون
آن بیندازد لکن برداشتن چیزی از آن عیبی ندارد و هرگاه برداشتن آن در غیر حال جنابت جایز
باشد و بباید دانستن اینکه غسل جنابت وجوب نفسی ندارد یعنی بخودی خود واجب نیست بلکه
مستحب نفسی میباشد و وجوب آن غیری میباشد که از جهت غیر واجب میشود اگرچه در صورتی
هم که واجب نباشد و بقصد مستحب بجا آورد نماز با آن صحیح میباشد و کافی از وضو هم میباشد
مثل آنکه پیش از وقت نماز بقصد مستحب غسل جنابت را بجا آورد و وقت نماز داخل شود که در
اینصورت بهمان غسل میتواند اکتفا نمود و واجب میشود غسل جنابت بجهت هفت چیز **اول** نماز
واجب هر نماز واجبی که باشد اگرچه بنذر و نحو آن واجب شده باشد بغیر نماز میت که در حال جنابت هم
میتوان نمود و در نماز مستحب اگرچه شرط صحت آن میباشد لکن وجوب شرعی ندارد بجهت آن دوم
اجزاء فراموش شده نماز که بعد از نماز باید بجا آورده شود مثل سجده یا تشهد فراموش شده
و اما سجده سهو اقوی آنستکه در صورت وجوب غسل جنابت برای آن وجوبی ندارد و بدون آن
صحیح است چنانچه سجده واجبه قرآن هم در حال جنابت صحیح است پس اگر بشنود آیه سجده را واجب است
بر او سجود و میتواند در حال جنابت بجا آورد **سیم** اقامهٔ نماز هرگاه بنذر و نحو آن واجب شود
که بجهت آنهم واجب میشود و در حال جنابت باطل است بخلاف اذان که اگرچه واجب هم بشود غسل
جنابت برای آن واجب نیست زیرا که از جنب هم صحیح است اذان **چهارم** طواف خانه کعبه که واجب
باشد چه در حج و چه در عمره **پنجم** مس نمودن بدن بخط قرآن یا اسمهای پیغمبران و امامان
هرگاه واجب شود بنذر و نحو آن **ششم** خواندن چیزی از سورهای قرآن که سجده واجبه دارد
در صورتیکه بنذر و نحو آن واجب شده باشد **هفتم** داخل شدن در مسجد الحرام در مکه یا

مسجد

مسجد پیغمبر صلعم در مدینه یا مکث نمودن در مسجدهای دیگر یا در یکی از مشاهد امامان دین
هرگاه بنذر و نحو آن واجب شده باشد و اما در روضه امامزادها هرچند مشاهیر آنها باشد
واجب شده باشد مکث در آنجا واجب نمیشود غسل بجهت آن و در حال جنابت میشود مکث
نمود در آنها **هشتم** بجهت گذاردن چیزی در یکی از مساجد هرگاه واجب شود بنذر و نحو
آن **نهم** در شب ماه رمضان از برای کسانیکه واجب است بر آنها روزه آن بلکه در شب
روزه که واجب باشد و تنگ میشود وقت آن هرگاه وقت تنگ شود بجهت نزدیک شدن صبح
و اقوی آنستکه در هر وقت از شب روزه واجبه که بخواهد جنب غسل بجا آورد نیت وجوب
میتواند نمود هرچند اول شب باشد **دهم** هرگاه بنذر و نحو آن که عهد و قسم باشد در اتفاقا
بر خود واجب کرده باشد که خود را همیشه پاک دارد از جنابت بعد از فراغ از آن که در آنصورت
هم واجب است غسل و بدانکه جایز میباشد از برای جنب غذا خوردن و آب خوردن و آشامیدن
لکن مکروه هست و کم میشود کراهت آن باینکه وضو بگیرد برای آن یا آنکه دست و روی خود را
بشوید یا آنکه مضمضه و استنشاق هم بکند یعنی که آب در دهن و دماغ خود بگرداند و بیرون
یا همان دست خود را بشوید و مضمضه و استنشاق کند یا دست خود را و صورت را بشوید و
مضمضه هم بنماید یا دست تنها را بشوید بلکه دور نیست که در دو صورت اول کراهت برطرف
شود و باید فاصله زیادی نشود میان این اعمال که مذکور شد و خوردن و آشامیدن و کفایت
میکند یکی از این اعمال از برای چند خوردن و آشامیدن هرچند غذاهای مختلفه باشد
بشرط آنکه فاصله زیادی در میان آنها نشود که اگر چنین فاصله بشود باز هم یکی از این اعمال را
بجا آورد از باب استحباب بلی دور نیست که در صورتیکه وضو گرفته باشد فاصله هم ضرر
نداشته باشد مگر آنکه حدثی رو دهد که در آنوقت مستحب است دفعه دیگر بجا آورد و جایز
میباشد خواب رفتن جنب با کراهت و رفع کراهت میشود بوضو گرفتن بجهت آن و همچنین جایز
است از برای او خضاب کردن بهر جای بدن که باشد لکن با کراهت چنانچه مکروه هست که در

قسم دویم در حیض است

حال حیض یا جنب شود و نوره کشیدن جنب عیبی ندارد **قسم دویم** از اموریکه موجب غسل
میشود حیض میباشد و آن خونیستکه در زنان شایع میباشد عادتاً و شرط است در
حیض بودن خون ده چیز **اول** آنکه خون می بیند نه سالش تمام باشد پس اگر در کمتر از نه سالگی
خونی به بیند آن خون حیض نیست **دویم** آنکه یائسه نباشد و یائسه آنستکه هرگاه سیده
باشد یا از سایر قریش که فرزندان نضر بن کنانه هستند بوده باشد یا از طایفه نبط که جماعتی
بخصوص بوده اند که در بیابانهای کوفه و بصره منزل داشته اند بوده باشد سن او بشصت
سال هلالی رسیده باشد و اگر از این چند طایفه نباشد سن او به پنجاه سال هلالی رسیده
باشد که چنین زنی هم خون او حیض نیست و اگر معلوم نباشد که از چه طایفه است بعمل به پنجاه
سال یائسه میشود و اگر نداند زمان ولادت خود را و شک دارد که یائسه شده یا نشده باید بنا
بر این بگذارد که یائسه نشده و شریفه که از جانب مادر بسیادت دارد داخل سیده نیست در این
حکم **سیم** آنکه خون کمتر از سه روز نباشد **چهارم** آنکه آن سه روز متصل هم باشد پس اگر یک روز
باشد و یکروز نباشد تا سه روز بشود حیض نیست **پنجم** آنکه در همه این سه روز هر وقت
که جویای خود بشود باینکه پنبه یا چیز دیگر در جوف خود بردارد اثر خون پیدا شود که واضح
نشده باشد اگرچه در بیرون فرج او نیامده باشد در همه اوقات پس اگر اصلا در اندرون
فرج او چیزی نباشد که رحم او پاک شده باشد در بعضی از این سه روز آن خون حیض نیست
ششم آنکه در دو شب میان آن سه روز هم باید خون به بیند بنحویکه مذکور شد و در شرط
بودن دیدن خون در شب اول از این سه روز یا شب چهارم اشکالی است اقوی آنستکه هیچ
یک شرط نیست **هفتم** آنکه از ده روز بیشتر نشده باشد پس هرچه زیاده از ده روز بیاید
آن زیاده حیض نیست **هشتم** آنکه از حیضی تا حیض دیگر ده روز باید فاصله شود پس اگر
هنوز ده روز از حیض اول نگذشته باشد خون به بیند آن دویم حیض نیست **نهم** آنکه
خون در اطراف پنبه طوقی نزند در صورتیکه مشتبه شود بخون بکارت زیرا که اگر دختری را

بکارت

بکارت او را برطرف کنند و خون بسیاری بیاید و طول بکشد که احتمال حیض و بکارت هر دو
برود در اینصورت بر پشت بخوابد و پاهای خود را بلند نموده و پنبه را بطریقی آرامی در جوف
خود داخل نماید و قدری صبر کند بعد بیرون بیاورد اگر خون بدور آن طوق زده خون بکارت
میباشد و اگر همه آن را فرو گرفته خون حیض میباشد **دهم** آنکه از طرف چپ بیاید هرگاه
مشتبه شود با خون زخمی یا جوششی که در اندرون پیدا میشود پس اگر احتمال بدهد که خون
زخم باشد یا جوششی یا خون حیض باید بنحویکه در تشخیص خون بکارت مذکور شد پنبه یا نحو آن
بردارد با خود پس اگر خون از طرف چپ بیاید خون حیض میباشد و اگر از طرف راست باید
خون جراحت است و اما زنیکه آبستن است اگرچه بعضی گفته اند که حایض نمیشود لکن باعتقاد این
حقیر میشود خون حیض به بیند اگرچه کمتر اتفاق میافتد در اغلب زنان و بباید دانستکه زنی
که خون می بیند یا مبتدئه میباشد که ابتداء خون دیدن او است و پیش از آن ندیده یا آنکه
مکرر دیده آنهم که مکرر دیده یا عادتی از برای او برقرار است یا نیست پس اینجا عادت زنان
که خون حیض می بینند سه طایفه هستند **اما طایفه اولی** که مبتدئه باشد اگر خون بحیض
سه روز متصل به بیند باید قرار را بر حیض بگذارد اگرچه آن خون بصفت حیض نباشد
و اگر هنوز سه روز نگذشته باید آنچه را که بصفت حیض نیست حیض قرار ندهد و آنچه را
که بصفت حیض است حیض قرار دهد اگرچه احوط آنستکه در اینصورت هم احتیاط کند در
عبادت کردن و ترک کردن آنچیزهائیکه بر حایض حرام است و مراد از صفات حیض آنستکه
سیاه باشد یا بسیار سرخ باشد و بشدت بیاید و سوزش و گرمی داشته باشد بخلاف
خون استحاضه که صفات آن بعکس این میباشد **و اما طایفه دویم** که اول خون
دیدن او نیست و مکرر دیده و عادتی از برای او برقرار شده پس آن سه قسم میباشد **اول**
آنکه در وقت و در عدد هر دو عادتی دارد مثل اینکه وقت او قرار گرفته بر اینکه ابتدا
از اول ماه میباشد و عدد آن هفت روز میباشد **دویم** آنکه در وقت عادتی دارد

لکن در عدد مختلف میشود مثل اینکه اول وقت او اول ماه است لکن گاهی هفت روز میشود
و گاهی شش روز سیم آنستکه در عدد قراری دارد و در وقت ندارد مثل اینکه عدد او قرار
گرفته بر هفت روز لکن گاهی در اول ماه است و گاهی در میان ماه و قرار گرفتن عادت در هر یک
از این قسم آنستکه دو مرتبه خون را بهمان طریق به بیند که مذکور شد پس در مرتبه سیم که
می بیند حکم او همانستکه مذکور میشود و آن چنانستکه اگر از قسم اول باشد در مرتبه سیم
و بعد از آن همینکه خون را با مثل آن دو مرتبه پیش در اول همان وقت دید بمحض دیدن خون
باید خود را حایض قرار دهد اگرچه سه روز نگذشته باشد و هرچند خون بصفت حیض نباشد
یا بیاد کم باشد و اگر از قسم دویم باشد او هم در مرتبه سیم و بعد از آن همینکه خون را در اول
همان وقتی دید که پیش دیده بود باید خود را مثل قسم اول بمحض دیدن خون حایض قرار دهد
و اگر از قسم سیم باشد هرگاه خون بصفت حیض باشد بنحویکه در مبتداه مذکور شد در همان
اول دیدن او در هر وقتی از ماه که باشد حیض قرار دهد و اگر چنین نباشد تا سه روز را
منتظر باشد که چه میشود و خود را پاک قرار دهد هرگاه سه روز متصل شد کشف میشود که
حایض بوده و قرار را بر حیض میدهد اگرچه خون بصفت حیض نباشد و احوط آنستکه در
این سه روز آنچه را که بر حایض حرامست ترک نماید و عبادتهم بنماید و اگر یکروز یا دو روز
در آن دو قسم پیش که وقت معین بود خون را پیش از وقت خودش به بیند قرار را بر حیض بدهد
هرچند بصفت حیض نباشد و مثل آنست هرگاه زیاده از این پیش بیفتد در عرف همان
نگویند پیش افتاده و اگر زیاده از این باشد بنحویکه در عرف همان نگویند زیاد پیش افتاده
هرگاه سه روز متصل بشود حیض قرار دهد و اگر سه روز نشده باشد لکن بصفت حیض باشد
باز هم حیض قرار دهد چنانچه در پس افتادن خون هم از وقت همین حکم جاریست بنحویکه مذکور
شد هرچند که در آن توقف دارد و قول باینکه آنرا حیض قرار دهد در همان اول دیدن بدون
شرط صفت تا گذشتن سه روز واما طائفه سیم که اول خون دیدن او نیست لکن

عادتی در هیچیک از وقت و عدد برای او قرار نگرفته که او را بسیار مضطربه مینامند حکم
آنهم در اول دیدن خون همان حکم قسم سیم میباشد از آنکه عادت داشت در اینکه بمحض دیدن
نمیشود بنا بر حیض بگذارد بلکه اگر صفت حیض را دارد بمحض دیدن حیض قرار میدهد و اگر
ندارد تا سه روز صبر مینماید هرگاه سه روز متصل شد آنوقت قرار را بر حیض میدهد و اگر
یک مدتی عادتی بر قرار داشت و بعد از آن فراموش کرد آنرا که وقت آن از نظرش رفته
او هم مضطربه میباشد هرگاه خون دید باید بنحویکه در آن قسم دیگر مضطربه حال او مذکور
شد معمول دارد و اگر عادتی بر قرار داشته در وقت و عدد هر دو یا در وقت تنها و یکماه
یا دو ماه یا زیاده خون ندید مثل اینکه مانعی بود از دیدن خون از قبیل حمل یا شیر دادن
طفل یا ناخوشی مزاج و بخوانها و بعد از مدتی باز رفع مانع او که شد باشد در همان وقت
ایام پیش که عادت داشت خون دید او هم بمحض دیدن باید حیض قرار دهد و اگر ایام عادتش را
خون دید و گذشت ده روز هم که کمتر پاکی میباشد در میان فاصله شد که پاک بود و بعد
مرتبه دیگر در غیر وقت عادت خون دید هرگاه سه روز گذشت حیض قرار دهد اگرچه بصفت
حیض نباشد و جمیع آنچه مذکور شد در اول خون بود و اما اخوان پس اگر چنانچه صاحب عادت
در وقت و عدد هر دو میباشد یا در عدد تنها و بهمان عدد خون قطع شد تمامش را حیض
قرار دهد و بعد از آنکه معلوم شد دیگر خون باقی نماند خود را پاک قرار دهد مگر آنکه
یقین داشته باشد از حال خودش که باز پیش از آنکه ده روز تمام شود خون بر میگردد و
و پیش از ده روز یا در روز دهم قطع میشود که در اینصورت بنا را بر حیض میگذارد
بریده شدن خون بنا را بر پاکی نگذارد چنانچه اگر همه عادت و زیاده بر آن در صورت اتصال
خون زیاده از ده روز نشود تمامرا حیض قرار دهد خواه آن زیاده تمیز در آن باشد
که بصفت حیض باشد یا نباشد و اگر خون او از آن عدد گذشت و پیش از ده روز یا در روز
دهم قطع شد تمامش را حیض قرار دهد هرچند پیش از گذشتن ده روز بحالت پاکی باز

خونی به بیند که آن خون دویم استحاضه می‌باشد و اگر صاحب عادت در وقت و عدد خون او
از ده روز گذشت ایام عادت را حیض قرار دهد و آنچه را که زیاده از عدد عادت می‌باشد استحاضه
قرار دهد و اگر عبادت نماز و روزه از او ترک شده در آن زیاده و نکرده و قضا از برای او است
قضا نماید و بعد از ده روز را هم استحاضه قرار دهد مادامی که شرایط حیض دیگر بهم نرسد و جمع
نشده باشد مثل اینکه از آخر عادت او تا وقتیکه قطع می‌شود زیاده از ده روز نشود هر چند که
تمیز از برای او باشد یا بمعنی که بعضی از آن خون زیاده تا سه روز یا بیشتر بصفت حیض باشد و اگر چنانچه
آن زیاده از عادت زیاد تر از ده روز نشود بنحویکه نشود بعد از ایام عادت حیض دیگر حاصل
شده باشد در صورتیکه تمیز از برای او باشد مثل اینکه بعد از ایام عادت ده روز را بصفت
استحاضه دید و بعد از آن سه روز یا زیاده بصفت حیض دید و آنچه بصفت حیض می‌باشد
از ده روز تجاوز نکرده باشد و مانعی از حیض بودن آن نباشد در اینصورت آنچه را بصفت
حیض می‌باشد حیض دیگر قرار دهد که با ایام عادت دو حیض از برای او باشد و اگر آنکه زیاده
از عادت که از ده روز گذشته است تمیزی در آن نباشد یا بمعنی که همه خون او یکسان باشد
بعضی بصفت حیض و بعضی بصفت استحاضه نباشد یا شرط دیگر از شرطهای تمیز که بعد از این
می‌آید در او نباشد و ممکن باشد که حیض دیگر بعد از آن عادت گذشته شده باشد مثل اینکه
از عادت او سیزده روز یا بیشتر بگذرد که در تمام آن خون را یکسان به بیند و خونش مستمر
باشد در اینصورت اگرچه از بعضی فقها نظر بظاهر بعضی احادیث چنین مستفاد می‌شود که قرار
بگذارد که بعد از گذشتن از ده روز از آخر عادت حیض دیگر حاصل شده باشد لکن اقوی در
نزد این فقیر آنستکه نباید بناء را بر حیض دیگر بگذارد بلکه صاحب این عادت هرگاه خون او
مستمر شد و تمیزی هم ندارد در هر ماهی یک حیض که همان ایام عادت باشد از برای او است
و زیاده تمام استحاضه می‌باشد و حدیث مرسل یونس هم کاشف از این می‌باشد و اما مبتدئه
که ابتدا دیدن او خون را می‌باشد هرگاه خون او سه روز متصل شد از ده روز تجاوز کرد

و قطع شد

و قطع شد در کمتر از ده روز یا در روز دهم تمام آن حیض می‌باشد هر چند صفات حیض در
آن نباشد و اگر بعد از سه روز و قبل از ده روز پاک شد و هنوز ده روز نشده خون دید
و پیش از تمام شدن ده روز قطع شد تمام آن خون اول و آن خون آخر و آن پاکی که در میان آنها حاصل
شد حیض می‌باشد چنانچه این حکم در صاحب عادت و در مضطربه هم جاری است و اگر خون او از
ده روز گذشت هرگاه تمیز از برای او می‌باشد رجوع بتمیز نماید و مقصود از تمیز آنستکه بعضی
خون او بصفات حیض باشد و بعضی بصفات استحاضه پس آنچه را که بصفت حیض می‌باشد حیض
قرار دهد و آن دیگر را استحاضه لکن بشروط چند و بعضی هشت شرط از برای آن ذکر نموده اند
و بیشتر آنها بنظر این فقیر شرط نیست بلی سه شرط در آن معتبر می‌باشد **اول** آنکه آنچه بصفت
حیض است از سه روز کمتر نباشد **دویم** آنکه همان که باین صفت است از ده روز زیاده
نباشد **سیم** آنکه هرگاه دو خون بصفت حیض به بیند که از هم جدا باشند فاصله میان آنها
خونیکه بصفت استحاضه است بنحویکه آن فاصله را نتوان حیض شمرد یا بدان خون فاصله میان
آنها از ده روز کمتر نباشد پس اگر سه روز بصفت حیض باشد و پنج روز بصفت استحاضه
و سه روز دیگر بصفت حیض در اینصورت تمیزی از برای او نیست بلی اگر فاصله آن خونیکه
بصفت استحاضه است مانع نباشد از حیض قرار دادن مثل اینکه سه روز بصفت حیض
ببیند و سه روز بصفت استحاضه و سه روز دیگر بصفت حیض و بعد آنچه می‌بیند بصفت
استحاضه باشد تمام آن نه روز را حیض باید قرار داد اگرچه آن سه روزی هم که بصفت
استحاضه می‌باشد حیض محسوب شود در چنین صورتی ده روز بودن آن فاصله که خون بصفت
استحاضه می‌باشد شرط نیست زیرا که ده روز در خونی معتبر می‌باشد که پاکی شمرده
می‌شود نه خونیکه با خون پیش و خون بعد تمامش حیض شمرده می‌شود و بباید دانست که مدار
در صفات حیض و استحاضه بر آنچیزهای می‌باشد که در کلمات فقها و نصوص معتبره رسیده
مثل سیاهی یا سرخی شدید بودن و حرارت و سوزش و تازگی و غلظت و بشدت بیرون آمدن

در حیض و زردی و سردی و سستی و رقیق بودن و نابودی در استحاضه نیز آنچه حدیثی در
آن نرسیده که محل اعتماد باشد مثل آنچه بعضی مذکور نموده اند از اینکه بدبوئی صفت حیض میباشد شاید
و نبودنش صفت استحاضه و هر رنگ یا بو که قوی باشد صفت حیض میباشد و هر یک از آنها که
ضعیف باشد صفت استحاضه و آنچه این صفات در آن بیشتر میباشد حیض است و آنچه در آن
کمتر است استحاضه هیچیک از آنها در نزد این حقیر ثابت نیست و دخلی بتمیز ندارد مگر آنکه از
آنها از برای خود اثری قطع حاصل شود بحیض یا استحاضه و آن دخلی بمطلب ندارد و چنین زنی
که خون او استمرار دارد و مختلف میباشد و تمیز از برای او است میشود که در یکماه سه مرتبه
حائض شود مثل اینکه سه روز خون سیاه ببیند و ده روز زرد و باز سه روز سیاه و ده روز
زرد و باز سه روز سیاه و بعد از آن زرد و هرگاه تمیز با شرایطش از برای مبتدئه حاصل نشد
در اینصورت که خون از ده گذشته باید رجوع کند بعادت زنان اقاربش چه از جانب پدر و
مادر هر دو باشد یا از جانب یکی از آنها پس آنچه را که عادت آنها است حیض خود قرار دهد
و آنچه غیر آن میباشد استحاضه و میباید دانست که مدار بر اتفاق کل آنها نیست بلکه بر غالب آنها
یا چند نفر از آنها میباشد در صورتیکه حال دیگران معلوم نباشد که مخالف آنها باشند و اگر
مخالفت بعضی دیگر با آنها ظاهر شود اعتماد نمیتوان بآنها نمود و اما رجوع او بآنها که با او هم
سن میباشند در صورت نبودن یا مختلف بودن اقاربیکه مذکور شد یا مطلقا دلیل معتبری
ندارد و اگر چنانچه ممکن نشد شرعا رجوع باقاربش بجهت علم نداشتن بعادت آنها یا اختلاف
آنها رجوع مینماید بآنچه در روایات رسیده و آنها اگر چه اختلاف شدیدی دارد و زیاده از
بیست قول در مسئله است و در تمام فقه مسئله باین شدت اختلاف نیست و از این جهة این فقیر
رساله مبسوطه در آن نوشته‌ام لکن اقوی آنستکه اختیار دارد که در هر ماهی شش روز یا هفت
روز را حیض قرار دهد و باقی را استحاضه یا آنکه در یکماه ده روز را حیض قرار دهد و
در ماه دیگر سه روز را و این اختیار مستمر میباشد و مختص بماه اول نیست پس اگر اختیار

یکی را در ماه اول کرد میتواند اختیار دیگر را در ماه دیگر بنماید غیر آنکه اگر اختیار سه روز را
از ماهی کرد باید در ماه بعد اختیار ده روز را بنماید و اگر اختیار ده روز را کرد در ماه
باید اختیار سه روز را در ماه بعد بنماید و اولی آنستکه در اختیار شش روز یا هفت روز هم
اختیار هر یک را که در ماهی نمود در ماه بعد هم اختیار یکی از آن دو را بنماید و هر دو ماه یک وقت را
که میکند در اختیار هر یک از این عددها بخواهش خود میتواند قرار نمود و اقوی آنستکه
قرار حیض خود را بهر یک از این عددها که اختیار مینماید باید از اول دیدن خون باشد که آنچه را
استحاضه قرار میدهد بعد از آن باشد و اما مضطربه که وقت و عدد یکه در سابق داشته فراموش
کرده یا آنکه مکرر خون دیده و هنوز وقت یا عدد برای او مقرر نشده هرگاه خون او از ده روز
گذشت او هم باید بمثل مبتدئه رجوع نماید بتمیز که آنچه صفت حیض دارد آنرا حیض قرار دهد و غیر
او را استحاضه بهمان شروطیکه از برای تمیز مذکور شد و هرگاه تمیز میسر نشد یا آنکه هنوز
عادتی برای او مقرر نشده یا اینکه مکرر خون دیده رجوع کند بزنان اقاربش بنحویکه در مبتدئه
گذشت و اگر او میسر نشد رجوع کند بروایات بنحویکه گذشت و اگر فراموش کرده عادت را
باید رجوع کند بروایات بهمان قسم که در مبتدئه مذکور شد و اگر مضطربه عدد تنها را
فراموش کرده یا از برای او معین نشده هر چند مکرر خون دیده حکم او نیز در صورت گذشتن
خون از ده روز مضطربه در وقت و عدد میباشد در هر یک از تمیز و رجوع بروایات بنسبت
بآنچه معلوم نیست از برای او پس اگر اول وقت یا وسط وقت یا آخر وقت را بداند آنچه را که میداند
حیض قرار میدهد و آنچه را که نمیداند بتمیز یا روایات در آن عمل مینماید متصل بآن وقت
و در این صورتیکه عدد او هنوز معین نشده یا اینکه خون را مکرر دیده اول بتمیز رجوع
کند و بعد بعادت زنان اقاربش و بعد بروایات و اگر وقت تنها را فراموش کرده یا از
برای او معین نشده هر چند مکرر خون دیده در صورت گذشتن خون از ده روز رجوع
بروایات در حق او نیست بلکه همان عدد معین خود را حیض قرار میدهد و اما رجوع بتمیز

در حق او باید بشود باین معنی که آن عدد را که مبتدئه اند در آن ایامی قرار دهد که بتمییز صفات حیض
در آن میباشد پس اگر مطابق باشد با هم که شبهه در حیض بودن آن عدد نیست و اگر عدد کمتر
باشد از تمییز علاوه آن نماید بنحوی که از ده روز آن عدد و تمییز تجاوز نکند و اگر عدد بیشتر باشد
همان عدد را محسوب دارد حیض خود و در این مقام چند فرع میباشد که باید دانسته شود **اول**
آنکه هرگاه صاحب عادت در وقت و عدد چنین اتفاقی بیفتد در حق او که همان عدد را پیش از
وقتیکه عادت داشته ببیند یا بعد از گذشتن از وقت عادتش ببیند در هر دو صورت بنا را بر
حیض میگذارد و وقت را میاندازد خواه میان آنچه پیش افتاده یا آنکه عقب افتاده و آن وقت
عادت ده روز پاکی یا زیاده بشود یا نشود بلی اگر ده روز پاکی فاصله بشود و در عادت هم خون
ببیند دو حیض محسوب میشود و فرقی نیست میان آنکه خون مذکور بصفت حیض باشد یا نباشد
و این مسئله دخلی ندارد بآنچه پیش گذشت از اینکه عادت در وقت آن مسامحه میشود یک روز یا
یا دو روز یا نحو اینها بقدریکه نگویند در عرف مردمان که زنان پیش افتاده یا عقب افتاده بر
که در اینجا عرفا وقت را انداخته **دویم** آنکه هرگاه پیش از وقت عادت خون ببیند و بعادت
متصل شد بنحوی که تمام آنها از ده روز تجاوز نکرد تمام را باید حیض قرار دهد بلکه اگر فاصله
شود در آن میان چند روز پاکی و تمام از ده نگذشته باید هر دو خون را با پاکی بین حیض
قرار دهد در صورتیکه آن خون پیش کمتر از سه روز نباشد و اگر کمتر باشد آن نمیتوان
حیض قرار داد و اگر تمام آنچه دیده از ده روز تجاوز کند باید ایام عادت را حیض قرار دهد
و آنچه پیش دیده استحاضه میباشد هر چند که معارضه کند با آن عادت تمییز باین معنی که خون
در غیر عادت را بصفت حیض ببیند و آن خون از سه روز کمتر نباشد و از ده روز بیشتر نباشد
نتوان آنرا با یک عادت حیض یا دو حیض کرد شرعا و همچنین میباشد صورتی هم که در عادت
و بعد از آن خون ببیند در جمیع آنچه مذکور شد در صورت نگذشتن از ده روز تمام
حیض میباشد و در صورت گذشتن همان عادت تنهائی **سیم** هرگاه پیش از ایام عادت

و در عادت

و در عادت و بعد از آن خون ببیند و از ده روز تجاوز نکند تمام حیض میباشد و اگر از ده
روز بگذرد ایام عادت حیض میباشد و آنچه پیش از آن و بعد از آن دیده شده استحاضه میباشد
چهاردهم آنکه عادتی دارد در وقت و عدد یا عدد تنها هرگاه خون او باخر عادت تمام
نشد بنا را بر پاکی نمیگذارد و غسل نمینماید و عبادت نمیکند در صورتیکه هنوز ده روز
نشده باشد بلکه استظهار بجا میآورد باینکه تا روز دهم بنحو حائض رفتار مینماید یعنی ترک
عبادت و محرمات حیض را بر خود حرام و بجا میآورد پس اگر یکمرتبه از ده یا در روز دهم قطع
شد معلوم میشود تمام حیض بوده و قضا مینماید روزه های را که اگر آن یا از ایام
روزه واجب بوده و آن روزه قضا داشته و اگر قطع نشد معلوم میشود که آنچه زیاده
از عادت دیده استحاضه میباشد چه پیش از ده روز باشد و چه بعد از آن و آن روزها
و نمازها قضا آنرا از برای اینها میباشد در آن ایام استظهار که بعد از عادت باشد تا روز
دهم از او فوت شده باید قضا شود و اقوی آنستکه عمل استظهار تا ده روز واجب میباشد
لکن دور نیست که مخصوص بدور اول باشد باین معنی که در همان ماه اول که خون از عادت
میگذرد باید استظهار نمود و اگر فرض شود که خون متصل و مستمر باشد تا وقت عادت
دیگر از ماه دیگر و از آن عادت هم بگذرد در اینجا استظهاری واجب نیست بلکه قرار را بر
عادت میگذارد **پنجم** هر مبتدئه که ابتدا دیدن از حیض را میباشد و همچنین آنکه مکرر خون
دیده لکن هنوز عددی از برای او عادت نشده هر چند وقت عادت او معین شده باشد
هر یک از اینها هرگاه خون او بکمتر از ده روز منقطع شد که خود را پاک باید محسوب دارد و
اگر پیش از ده روز قطع نشد باید تا ده روز صبر کند و خود را در حکم حائض بداند
پس اگر در روز دهم پاک شد تمام حیض میباشد و اگر از ده گذشت حکم او همانست که
پیش گذشت **ششم** هر حائضی خواه عادتی از برای او باشد یا نباشد هرگاه خون او در
روز دهم قطع شد غسل مینماید و خود را پاک محسوب میدارد و اگر پیش از ده روز

قطع شد هرگاه یقین بهم رساند که اصلا چیزی در داخل رحم او نمی‌باشد از آن خون او هم خود را
پاک میداند و غسل میکند و اگر احتمال میدهد که چیزی از آن در باطن رحم او مانده باشد واجب است
بر او که استبراء نماید یعنی که پنبه یا مثل پنبه را داخل کند در باطن فرج خود و بیرون بیاورد
اگر چنانچه پاک است که خود را پاک بداند و غسل کند مگر آنکه قطع داشته باشد از عادت خود
یا از جهت دیگر که خون پیش از تمام شدن ده روز برمی‌گردد که در اینصورت حکم او پاکی نیست
و اگر چیزی بر او باشد هر چند به قدر سر مگسی باشد یا آنکه زرد باشد باید صبر کند زیرا که
هنوز پاک نشده و استبراء مذکور طریق مخصوصی دارد واجب نیست بنا بر اقوی لکن مستحب است
که پای چپ خود را بلند کند و شکم خود را به دیوار بچسباند و پنبه را داخل نماید و اگر اصلا استبراء
ترک نماید عمدا و غسل کند غسل او باطل است هر چند بعد معلوم شود که در حال غسل باطن
رحم هم پاک بوده و اگر بالمره غافل باشد از استبراء یا فراموش نماید و غسل کند و بعد ملتفت شود
و بیابد که در وقت غسل خون در باطن رحم نبوده غسل او صحیح است لکن پیش از آنکه غسل کند
مکروه است **هفتم** جایز است جماع با زنی که حیض او قطع شده هر چند غسل نکرده باشد و شرط
نیست در حلال بودن جماع اینکه فرج خود را بشوید بنا بر اقوی و فرقی نیست در این حکم میان آنکه
شهوت جماع در زوجش زیاده باشد و غیر آن و در صورت شستن او فرج خود را اگر احتیاط کند
میشود **هشتم** هرگاه بعد از آنکه وقت نماز داخل شد و پیش از آنکه نماز را بجا آورد نمازش
حائض شد هرگاه به قدر آنکه نماز را بجا آورد و جمیع آنچه را هم که شرط میباشد در آن از وضو
یا غسل یا تیمم و تطهیر بدن و جامه از نجس و تحصیل ساتر عورت و غیر اینها از مقدمات نماز
از وقت گذشته است باید بعد از آنکه پاک شد قضا نماید و اگر این قدر از وقت نگذشته قضائی
ندارد به طریق وجوب لکن قضا در صورت نبودن نیست که پیش از وقت این شرایط در او جمع نباشد که اگر
چنین باشد گذشتن همان مقدار که پیش از وقت نماز تنها کفایت میکند در واجب شدن
قضای آن چنانچه اگر بعضی از این مقدمات را پیش از وقت تحصیل کرده باشد و بعض دیگر را نه

بکن پیش از آنکه غسل کند اگر ممکن باشد

باشد

باشد معتبر در واجب بودن قضا گذشتن همان مقدار از وقت میباشد که آنچه را ندارد
از شرایط با نماز بتواند بجا آورد و معتبر در نماز حال مکلف میباشد از نماز شکسته و تمام
و نشسته و ایستاده و امثال اینها چنانچه معتبر در مقدمات هم همین میباشد که وضو یا غسل
یا تیمم باشد یا غیر اینها و باید اقل واجب را در آن نماز و شرایطش ملاحظه نماید پس مستحبات را
نباید اعتبار کرد در این مقام و هرگاه شک دارد در گذشتن آن قدر از اول وقت که بتواند نماز را
با آنچه از مقدمات که ندارد بجا آورد احوط آنست که قضا آن را هم بجا آورد اگر چه حکم بوجوب آن
اشکالی دارد هر چند خالی از رجحانی نیست اگر علم بهم رساند که در وسط وقت حائض خواهد
شد دور نیست که بر او واجب باشد تعجیل در نماز **نهم** هرگاه پاک شود حائض در وسط
وقت اگر چنانچه ممکن میشود او را که پیش از آنکه وقت بگذرد بجا بیاورد تمام نماز را با آنچه شرط
میباشد در آن از غسل و وضو و غیر اینها از شرایط دیگر واجب است بر او نماز و همچنین اگر
بتواند یک رکعت از نماز را در وقت بجا آورد با شرایطش و اگر در چنین صورتی نماز را نکند
قضای آن بر او واجب است و در نکردن نماز عمدا در چنین حالی گناه کبیره کرده و اگر ممکنش نشود
که یک رکعت از آن را در وقت بجا بیاورد با شرایطش بر او واجب نیست نماز در چنین جائی و قضا هم
ندارد بلی مستحب میباشد قضای آن بنا بر اقوی و اگر زنی که تکلیفش نماز شکسته نیست به قدر
پنج رکعت به مغرب مانده پاک شود به نحوی که بتواند با شرایط ادای پنج رکعت نماید واجب است
بر او نماز ظهر و عصر با هم و اگر ترک کند قضا باید نماید چنانچه اگر به قدر پنج رکعت فرصت
دارد پیش از نصف وقت نماز عشاء که با شرایط بجا آورد مغرب و عشاء هر دو بر او واجب است
و اگر ترک کند باید قضا نماید بلی اگر به قدر چهار رکعت فرصت دارد نماز مغرب بر او واجب
نیست و عشا تنها بر او واجب است و اگر شک دارد در کفایت وقت از برای نماز با شرایطش اقوی
واجب بودن نماز است مادامیکه خلاف آن ظاهر نشده و معتبر در ادراک تمام نماز یا یک رکعت
از آن در اینجا مذکور شد اقل واجب میباشد نه ادراک آن با مستحبات و همچنین است حکم

نیست شرایط نماز دهم شرط است در صحت روزه گرفتن زنان چه واجب باشد و چه مستحب که در تمام
وقت پاک باشد پس اگر یک لحظه از اول روز یا آخر روز را حایض باشد تمام روزه او باطل است
هرچند از اول روز نداند که آخر روز چنین خواهد شد یا بعد از تمام شدن روز بفهمد که بعضی
از آن روز را حایض بوده و بباید دانست که از برای حایض احکام چند میباشد که بعضی حرام و
بعضی واجب و بعضی مستحب و بعضی مکروه هستند اما آنچه حرام است بر او دوازده چیز میباشد اول
نماز چه واجب باشد و چه مستحب و چه اصلی باشد و چه احتیاطی و چه از خودش باشد و چه از غیر و
همچنین اجزاء فراموش شده نماز که بعد از آن تلافی میتوان نمود و سجدهٔ سهو از آن صحیح میباشد
بنابر اقوی و فرقی نیست در اینکه در تمام نماز بر بیند خون را یا در یک جزء از آن پیش از آنکه فارغ
شود از سلام واجب و در همهٔ این صورتها نماز او باطل است مگر نماز میت که آن حرام نیست و
صحیح میباشد از حایض و هرگاه در میان نماز یقین کند که حیض رو داده است از آن نماز باید
بردارد و برید میشود و اگر تمام کند بقصد نماز بدعت کرده و اگر شک کند یا مظنه نماید بلی
که حیض شده اعتباری ندارد و میتواند که دست خود را بموضع بگذارد و امتحان کند هرگاه
یقین کرد قطع میشود آن نماز و اگر یقین نکرد بهمان حال تمام کند و اگر امتحان نکرد خود را
ضرری ندارد و نماز او صحیح است هرگاه بعد از نماز معلوم نشود که حایض شده باشد در
میان نماز و اگر بعد از نماز یقین کند که حیض حاصل شده و نداند که در نماز شده یا بعد از
آن نمازش صحیح است و این حکم در صورت یقین و مظنه و شک منحصر بحیض نیست بلکه در همه
حدثها چه اکبر و چه اصغر حکم همین میباشد **دویم** روزه میباشد چه واجب و چه مستحب
و چه از خودش و چه از غیر و هرگاه در اثنای روزه گرفتن روزه او باطل است بلکه هرگاه از
حیض پاک شده باشد و غسل نکرده باشد پیش از صبح باز هم روزه او باطل است بنابر اقوی
سیم طواف کعبه چه واجب باشد و چه مستحب و چه از خودش باشد و چه از غیر و اگر در اثنا بجا
آورد باطل است **چهارم** مالیدن چیزی از بدن خود بخط چه دست باشد و چه غیر آن بنوشتن

قرآن و فرقی نیست میان آنکه از حیض پاک نشده باشد یا شده باشد پس در صورتیکه پاک شده
باشد و هنوز غسل و وضوء را بجا نیاورده باشد باز هم حرام است **پنجم** مالیدن بدن باسمهای
خداوند یا اسمهای پیغمبران خصوصا پیغمبر خودمان و اسمهای امامان دین هرچند پاک شده
باشد و غسل و وضوء را بجا نیاورده باشد و در اسم فاطمه زهراء و اوصیاء پیغمبران دیگر احوط
اجتناب است **ششم** بجا آوردن غسل یا وضوئیکه منظور در آن رفع حدث باشد در حال
حیض هرچند در زمانی باشد که حیض بظاهر قطع شده و شرعا حکم او آنست که خود را حایض
بداند که آن غسل و وضوء حرام است هرگاه بقصد شرعی بودن بجا آورد و در صورت بجا آوردن
باطل است و فرقی نیست میان وضوء و غسل واجب و غیر آن چنانچه فرقی نیست میان آنکه غسل
بجهت نفس حیض باشد یا غیر آن مثل جنابت و مس میت پس هرگاه پیش از حیض یا در حال حیض
جنب شده باشد و در زمان حیض آن غسل را بجا آورد باطل است بلی بعد از پاک شدن اختیار
دارد که اول غسل جنابت را بجا آورد و بعد حیض را بنابر اینکه جنابت مسقط از آن نباشد یا
آنکه اول حیض را بجا آورد و بعد جنابت را یا هر دو را تداخل نموده بیک غسل به نیت بجا آورد
و اما وضوء یا غسلیکه منظور از آن رفع حدث نباشد بلکه محض تعبد باشد یا حصول کمال
هرچند بجهت غیر باشد جایز است از او و صحیح میباشد پس غسل کردن او از برای جمعه
و احرام و نحو اینها چون غسلهای مندوبه شبهای شهر رمضان صحیح و راجح میباشد از
برای او **هفتم** داخل شدن در مسجد الحرام در مکه معظمه و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله
در مدینه منوره هرچند عبور نماید **هشتم** مکث کردن در مسجدهای دیگر غیر از آن دو مسجد
بلکه مطلق داخل شدن در آنها مگر از برای عبور کردن یا چیزی از آنجاها برداشتن بنابر
احتمالی که خالی از قوت نیست و اما راه رفتن در آن مسجدها اگرچه صاحب جواهر جایز دانسته
و لکن بنظر این فقیر جایز نیست هرگاه از باب عبور نباشد بلی اگر چاره نداشته باشد شرعا
از بیرون بودن از مسجد مثل اینکه دشمنی یا درنده اذیت با او میرساند جایز است مکث نمودن

او در مساجد مذکوره هرچند تیمم هم نماید چنانچه اگر از برای شنیدن حکم شرعی باید مکث نماید که وقت آن تنگ باشد که در غیر مسجد ممکن نباشد و آن حکم مهم نیز باشد شنیدن آن از اجتناب کردن از مکث دور نیست که جایز باشد مکث کردن او و اما از برای شنیدن مسئله که چنین نباشد یا موعظه یا مناقب و مصائب اهل بیت جایز نیست و دالان مسجد هم حکم مسجد دارد در آنچه مذکور شد و فرقی نیست در آنچه مذکور شد میان آنکه پاک شده باشد و هنوز غسل نکرده باشد یا پاک نشده باشد و ملحق میباشد به مساجد مذکوره مشاهد پیغمبران و امامان دین که حایض نمیتواند در آنها هم مکث نماید و در رواقها و صحنهای آنجاها عیبی ندارد مکث و چنانچه در امامزادهها هم ضرری ندارد **نهم** گذاردن چیزی در مسجد اگر چه از بیرون بیندازد بنا بر اقوی **دهم** تیمم نکردن او از برای بیرون رفتن از مسجد الحرام و مسجد پیغمبر هرگاه حیض او در آنجاها عارض شود چنانچه شخصی هرگاه محتلم شود در یکی از آن دو مسجد او هم واجب است تیمم کند از برای بیرون رفتن و این تیمم محض تعبد میباشد و باعث مباح شدن چیزی غیر از بیرون رفتن نمیشود **یازدهم** خواندن یکی از آن چهار سوره که در قرآن سجده واجب دارد هر چند یک کلمه از آنها باشد و هرچند که پاک شده باشد و هنوز غسل نکرده باشد و اگر از روی معصیت یا فراموشی یا غفلت آیه سجده را بخواند یا آنکه گوش بدهد به یکی که میخواند واجب است بر او که در آن حال سجده تلاوت را بجا آورد **دوازدهم** اطاعت کردن زوجه زوج خود را یا کنیز آقای خود را در جماع کردن با او در فرج او در حال الحیض هرچند داند یا می باشد که خود انحل نباشد و شرعا حکم او حیض باشد یا آنکه در ایام استظهار باشد که احتمال برود بعد معلوم شود استحاضه بودن آن و بر مردم هم حرام است جماع مذکور در صورت علم او بحیض و علم باینکه حرام است و از روی عمد بجا آورد پس اگر نداند حیض را یا نداند حرام بودن را یا فراموش نماید یکی از این دو را چیزی بر او نیست مگر آنکه در صورت ندانستن مسئله اگر تقصیر کرده در تحصیل مسئله گناه تقصیر را دارد و در صورت حرام بودن جماع داخل جنب بحرام میشود یک

از مرد و

از مرد و زن و عرفا نهایت پیش از غسل نجس میباشد بنا بر اقوی بلی اگر یکی برای او حرام باشد و دیگری برای او حرام نباشد از جهت بعضی از آنچه مذکور شد بجا است عرفی برای آنکه در حشر حرام نیست ثابت نمیباشد مثل اینکه هرگاه بعنف و اکراه با او جماع کند که برای زن گناهی نیست و عرفش پاک است و اگر در وسط جماع حیض بشود باید خود را فورا فارغ نماید و قول زن در باب حایض بودن و نبودن حجت میباشد از برای مرد هرچند مظنه بدروغ گفتن او داشته باشد مرد با اینکه محل تهمت باشد در این دعوا هرچند در این صورت احتیاط شاید در اجتناب از او میباشد و اگر چنین جماعی که حرام است بجا آورد حاکم شرع را میرسد که او را تعزیر نماید بنحوی که مصلحت داند و در بعضی احادیث وارد شده که بیست و پنج تازیانه که چهار یک حد زنا است حد او میباشد و بعضی گفتهاند که نصف نصف حد زنا است و حدیثی دارد که این نصف در صورتی است که جماع در آخر حیض باشد بنا بر این اولی و احوط در حق حاکم آنست که تعزیر او از اینها تجاوز نباشد و جایز است از برای مرد که هر لذتی از حایض ببرد بغیر وطی در فرج پس بنا بر این وطی در دبر او هم عیبی ندارد زیرا که اقوی و اشهر جواز جماع در دبر زن میباشد مطلقا حتی در غیر حال حیض هم و اگر فرض شود که اندر حیض شود وطی در دبر دور نیست که حرام باشد چنانچه در اول الجواز وطی در قبل خالی از حیض وجهی دارد و اگر در حال الحیض بازی نماید باز وجه خود را از بیرون فرج تا منی از او بیاید عمدا گناهی نکرده بلکه در غیر حال الحیض هم این عمل جایز میباشد و داخل در استمنا حرام نیست چنانچه صاحب کشف الغطا هم فرموده است و هرگاه جماع در فرج نمود بر وجه حرام باید بمرد کفاره بدهد بعنوان وجوب بنا بر اقوی و بر زن کفاره نیست هرچند باختیار فرمان مرد را برده باشد و کفاره در زن اگر دیگر نباشد شرعی میباشد در ثلث اول حیض و نصف دینار در ثلث میان حیض و ربع دینار در ثلث آخر حیض و دینار شرعی سه ربع مثقال صیرفی طلای سکهدار میباشد و کفاره در کنیز سه مد از گندم میباشد که هر مدی پنجاه بوزن شاه مندا و لد در اصفهان میباشد بقصاص شش مثقال صیرفی

وربع مثقال و نصف ربع و ربع ربع که از آن کم میشود و فرقی نیست در زنان میان اول و وسط و
آخر حیض و در هیچیک از این دو کفاره قیمت آنها کفایت نمیکند بلکه احوط آنستکه طلای سکه
دار باشد و اظهر آنستکه بیکنفر میشود داد لکن طعام مذکور را باید به سه نفر بدهند بهر یک مقدار یکمد
و مصرف آنها همان فقیری میباشد که مصرف کفارات دیگر است و اگر مکرر جماع در حیض واقع شود
کفاره آنهم مکرر میشود اگر هر یک در ثلثی از حیض واقع شود که غیر ثلث دیگر باشد و اگر تمام
در یک ثلث واقع شود هرگاه کفاره بجهة جماع اول داده و جماع دیگر کرده باید کفاره دیگر
بدهد و اگر کفاره اول را نداده جماع دیگر کرده یک کفاره کفایت میکند و زنا در حال حیض اگر
چه عقاب او سخت تر میباشد لکن وجوب کفاره در آن خالی از اشکال نیست و اگر معسر او شود
کفاره بر او چیزی نیست تا زمانیکه میسر شود اداء نماید و اما طلاق دادن زن حائض در حال
حیض با مدخوله بودن آن زن و حامله نبودن او و مسافر نبودن زوج اگرچه حرام است و باطل
لکن دخلی بزوجه ندارد و تکلیفی میباشد از برای زوج بلی اگر زوج زوجه را وکیل کند که خودش را
طلاق دهد اگر در حال حیض طلاق دهد گناه کرده و باطل میباشد و اما آنچه واجبست بر حائض
غیر آنچه گذشت از واجب بودن استظهار و استبراء و غیر اینها خصوص غسل حیض میباشد بعد
از پاک شدن در صورت واجب شدن چیزهائیکه شرطست در آنها غسل حیض مثل نماز و روزه
و طواف و سایر آنچه در سابق معلوم شد و همچنین وضو بجهة آنچه مشروط بوضو میباشد
زیرا که غسل حیض کفایت از وضو نمیکند و در اینکه آب غسل او بر شوهر میباشد یا با خودش
اشکالی است اقوی آنستکه با خودش میباشد بلکه در همه غسلهای او حکم همین میباشد حتی غسل
جنابتی که باعث او شوهر شده باشد هرچند در این صورت قوتی دارد احتمال آنکه با شوهر باشد
پس بنا بر اقوی پول حمام غسل زن ثابت نیست بر شوهرش و فرقی نیست در این حکم میان غسل
و وضو بلکه در آب وضو بنا بخلاف باشد که بر شوهر نیست چنانچه فرقی نیست میان آنکه آن زن
از اهل فقر باشد یا نباشد بنا بر اقوی و در واجب بودن آب غسل کنیز بر آقای او اشکالی است

احوط آنستکه انی بیش از عهده برآید و واجبست بر حائض که بعد از پاک شدن قضا نماید روزه
ماه رمضان را که از او فوت شده بلکه احوط در حق او قضاء هر روزه واجبی میباشد مثل روزه که
نذر کرده باشد بجا آوردن آنرا و از باب اتفاق در ایام حیض واقع شود اگرچه حکم بوجوب قضاء آن
خالی از اشکال نیست و اما نمازیکه از او در ایام حیض فوت شده پس آنچه نمازهای یومیه میباشد
قضا ندارد قطعا و اما نمازهای غیر یومیه اگر از قبیل نمازی باشد که وقت معینی داشته
و وقت آن گذشته مثل نماز کسوف و خسوف اقوی آنستکه قضائی ندارد و اگر از این قبیل
نباشد مثل نماز زلزله باید بعد از پاکی بجا آورد و اما آنچیزهائیکه مکروهست از برای
حائض بسیار میباشد عمده آنها هفت چیز میباشد **اول** خضاب کردن در حال حیض اگرچه
بغیر حنا باشد هرچند بسر و صورت باشد پس رسمیکه زنان بابرو میکشند آنهم
مکروهست بر حائض **دوم** تمام خواندن قرآن غیر سورهای سجده اگرچه یک آیه یا کمتر باشد
سیم برداشتن قرآن اگرچه در میان جلد یا غلاف خود باشد **چهارم** مالیدن بدن خود
بحاشیه قرآن و میان سطرهای آن که نوشته قرآن در آن نباشد **پنجم** حضور او در نزد شخص
که محتضر باشد و اما دفن او بقبرستان مسلمین عیبی ندارد **ششم** عبور کردن او از مساجدیکه
غیر مسجد الحرام و مسجد نبی ص باشد **هفتم** عبور کردن از مشاهد و روضات معصومین علیهم السلام
هرچند بجهة نیت زیارت باشد و مکروهست از برای زوج او که لذت ببرد از مالیدن بدن خود
ببدن او از میان زانو و ناف چه بطریق وطی در دبر باشد و چه غیر آن چنانچه مکروهست
از برای او وطی کردن با او بعد از پاک شدن و پیش از غسل کردن و چیزیکه مستحب میباشد
از برای حائض استحباب شدید آنستکه در وقت هر نمازی از نمازهای یومیه وضو بگیرد و
بنشیند در جای نماز خود رو بقبله مشغول ذکر شود بقدر زمان نماز و اقوی آنستکه
این وضو هم شکسته میشود بآنچه وضوهای دیگر بآن شکسته میشود از حدثهای غیر حیض و
احتمال قوی میرود که با ممکن نشدن آب تیمم نماید بدل از آن **قسم سیم** از اموریکه موجب

غسل میشود استحاضه میباشد و آن خونی است که صفات آن بر خلاف صفات خون حیض میباشد
و در غالب اوقات زرد رنگ و سرد و رقیق میباشد و بسوزش بیرون نمیاید بلکه بعضی گفته اند
که گاهی رنگ آن سفید میباشد لکن بنظر این فقیر اطلاق خون بر آن مشکل است و مقام ما نعرفی
میان خون حیض و استحاضه و اینکه کدام خون استحاضه میباشد از آنچه در حیض گذشت معلوم
شد و بباید دانست که خون استحاضه سه قسم میباشد قلیله و متوسطه و کثیره اما قلیله پس
آنستکه خون بمالد بآن پنبه که در فرج میگذارد بنحوی که نفوذ نکند از میان آن پنبه بدر رود
آن خواه روی پنبه را که در فرج است بگیرد و اصلا نفوذ در آن نکند یا آنکه نفوذ بکند و از جانب
دیگر بیرون نیاید بلکه اگر اطراف پنبه را بگیرد مگر قلیلی از بیرون او نیز و از میان آن نفوذ نکرده
باشد بجانب دیگر بلکه تعدی کند به بیشتر اطراف آن دور نیست که آن هم قلیله باشد زیرا که تعبیر
از آن در اخبار معتبره و کلمات بیشتر اصحاب که مأخوذ از اخبار میباشد باین شده که خون سوراخ
نکند پنبه را و مراد از سوراخ نکردن همین میباشد و متوسطه آنستکه خون فرو گیرد پنبه را یا آن
طریق که از روی پنبه که در فرج میباشد نفوذ کند به بیرون آن از میان پنبه اگرچه قلیلی از
جوانب دیگر آن را خون نگرفته باشد و کثیره آنستکه از روی پنبه نفوذ به بیرون کرده باشد
از میان آن پنبه و جاری شده باشد بر آن خرقه که بر روی پنبه می بندند و بباید دانست که این پنبه
نباید تازه حلاجی شده باشد بلکه پنبه کهنه یا حلاجی نشده هم کافیست و مثل آن میباشد هر چیز
در نفوذ کردن خون در آن مثل پنبه باشد لکن ظاهر آنستکه هر کهنه چنین نباشد بلکه اگر ضلع بهم
داشته باشد آن کهنه جای پنبه را نمیگیرد در این حکم و باید آن پنبه زیاد صلب نباشد و بقدری
باشد که فرج را پر کند و رنگ آن رنگ خون نباشد بنحوی که امر مشتبه شود و بنحو متعارف داخل
بگذارد و بقدری که متداول است در میان اکثر زنان در حال امتحان کردن زیاده و کمی خون
بمانند در فرج نه زیاده از متعارف اکثر آنها و نه کمتر از آن و هر گاه پنبه و نحو آن میسر نشود
فرض نماید آن خون را که اگر پنبه را داخل کرده بود داخل کدام یک از این سه قسم میبود بنا را بر آن

بگذارد

بگذارد که معلوم او میشود و واجبست بر مستحاضه که از جهت آنچه واجبست نماز و روزه و واجب
خود استبراء نماید باین معنی که پنبه و نحو آن را بنحوی که مذکور شد با خود بردارد تا حال او معلوم شود
که از کدام یک از اقسام میباشد یا فرض نماید چون را یا میسر نشدن پنبه و نحو آن و هر گاه با
امکان فهمیدن مسامحه کرد و اتیان عبادت نمود آنجا او در باطل میباشد بلی اگر از روی غفلت یا در
حال تردد اگر فرض شود حاصل شدن نیت قربه از برای او بنا خود را بر یکی از این اقسام بگذارد
و عبادت را بجا آورد و بعد معلوم شود که مطابق با واقع بوده است صحیح است چنانچه اگر بتواند
باحتیاط عمل نماید کفایت میکند و میتواند ترک استبراء نماید و اگر عاجز باشد از تشخیص حال
خود مثل اینکه کور باشد و نتواند از دیگری هم تشخیص نماید و رنگیست که نتواند بنا را بر
حالت پیش بگذارد در کم و زیاد بودن خون و اگر هیچیک پیش معلوم نباشد بنا را بر کمتر بگذارد
لکن احتیاط شدید در آنستکه بنا را بر آن چیزی بگذارد که تکلیف از آن بیشتر نیست و اما
احکام این سه قسم چنین میباشد که مستحاضه با استحاضه قلیله باید بجهت هر یک نماز از نمازهای
واجبه یک وضو بگیرد پس اگر دو نماز واجب به یک وضو اکتفا کند باطل است بلکه هر یک نماز مستحب هم
یک وضو میخواهد لکن غسل بر او واجب نیست و باید در وقت هر نماز واجب تغییر دهد آن پنبه یا
چیز دیگر را که بخون آلوده شده یا آنکه آن را بشوید و همچنین باید آنچه را از فرج و که در وقت
نشستن بر سر دو پا پیدا میباشد بشوید و مستحاضه با استحاضه متوسطه تمام این اعمال بر
او لازم است و علاوه بر آنها باید یک غسل هم برای نماز صبح بنماید و برای نمازهای دیگر غسل
ندارد و آن خرقه را هم که روی پنبه بخود بسته تغییر دهد یا بشوید و مستحاضه کثیره تمام آنها
که در آن دو قسم مذکور شد بجا میاورد و علاوه بر آنها دو غسل دیگر هم میکند یکی بجهت
نماز ظهر و عصر و باید جمع کند میان آنها و نماز و دیگری بجهت نماز مغرب و عشا و میان آنها
نیز باید جمع کند و در اینجا پانزده مسئله میباشد که فهمیدن آنها بمقام است **اول** آنکه
آن وضو که در استحاضه متوسطه و کثیره باید بجا آورده شود جایز است بجا آوردن آن پیش

از غسل و بعد از غسل واحوط آنستکه بعد از غسل بجا آورده شود **دویم** آنکه در استحاضه
کثیره هرگاه پنج غسل نماید که از برای هر یک از نماز عصر و عشا هم غسل بجا آورده جایز میباشد
بلکه دور نیست که افضل باشد **سیم** آنکه در استحاضه کثیره هرگاه بعد از نماز ظهر و پیش از نماز عصر
حاصل شود بجهت نماز عصر واجبست غسل چنانچه اگر میان نماز مغرب و عشا چنین استحاضه
حاصل شود بجهت نماز عشا واجبست غسل نماید **چهارم** بعضی از علما اعلام استحاضه متوسطه را
حدث اکبر و موجب غسل دانسته اند در هر وقت که حاصل شود بناء بر این هرگاه پیش از نماز صبح نباشد
و بعد از آن نماز دیده شود از برای نماز ظهر واجبست غسل نماید چنانچه اگر بعد از نماز ظهر دیده
شود و پیش از عصر باشد برای نماز عصر باید غسل نماید و همچنین میباشد هرگاه پیش از نماز
مغرب یا میان نماز مغرب و عشا دیده شود بلکه میشود بنا بر این قول که متوسطه در یکشبانه
روز پنج غسل برا او واجب شود چنانچه صاحب کشف الغطاء تصریح بان کرده مثل اینکه پیش از
صبح متوسطه شود و قطع شود و پیش از ظهر عود نماید و قطع شود و پیش از عشا عود نماید
لکن بطریقی باشد که در عرف مردمان متعدد شمرده شود که در چنین صورتی پنج غسل باید بنماید
پیش از هر نمازی یکغسل و آنچه مذکور شد منافاتی ندارد با آنچه گذشت که متوسطه زیاده
از یکغسل برای صبح ندارد زیرا که آن مخصوص آن متوسطه میباشد که پیش از صبح متوسطه باشد
و خون او مستمر بماند تا نمازهای دیگر و آنچه در اینجا مذکور شد حکم آن متوسطه میباشد
که بعد از نماز صبح متوسطه شود و پیش از یکی از نمازهای دیگر باشد لکن در نظر این حقیر
حدث اکبر بودن آن بنحو مذکور ثابت نیست و احوط آنستکه بتفصیلی که مذکور شد معمول دارند
پنجم هرگاه متوسطه غسل نماز صبح را نکرده باشد چه نماز را هم نکرده باشد یا کرده باشد
از برای نماز ظهر باید غسل کند چنانچه اگر نماز قضای صبح را میخواهد بجا آورد بجهت آن هم
باید غسل کند **ششم** مستحاضه باستحاضه کثیره هرگاه غسل صبح و نماز او برا بنماید و خون
او قطع شود قبل از نماز ظهر و عصر یا قبل از نماز مغرب و عشاء اگر چنانچه بعد از غسل

خون باقی

خون باقی بوده اگر چه یک لحظه باشد باید برای نماز بعد غسل دیگر نماید هر چند که آن خون تا
وقت نماز بعد باقی نماند مثل اینکه بعد از نماز صبح خون او باقی بوده باشد تا نزدیک ظهر و قبل
از ظهر قطع شود که باید برای نماز ظهر و عصر غسل کند یا آنکه بعد از نماز ظهر و عصر خون او باقی
باشد تا نزدیک مغرب و قبل از مغرب قطع شود که باید برای نماز مغرب و عشا غسل کند چنانچه
اگر این خون حادث شود پیش از این نمازها واجب میباشد که غسل نماید بجهت آن نماز بعد هر
چند که قبل از داخل شدن وقت آن نمازها یا بعد از آن قطع شود **هفتم** هرگاه از قلیله انتقال
یابد بکثیره یا متوسطه یا از کثیره انتقال یابد بقلیله یا متوسطه یا از متوسطه انتقال یابد بقلیله
یا کثیره باید بنا امر خود را نسبت بنماز بعد بر آنکه زیادتر و بیشتر میباشد بگذارد دون بر آنکه
بعد یا پیشتر میباشد خواه این انتقال در وقت نماز بشود یا قبل از آن پس اگر قلیله بعد از نماز
صبح کثیره شد حکم آن نسبت بنماز بعد حکم آن میباشد که در وقت نماز صبح پاک بوده و بعد از نماز
مستحاضه شده باستحاضه کثیره و باید غسل کند برای نماز بعد و همچنین اگر متوسطه شد حکم
آنرا دارد نسبت بنماز بعد که در وقت صبح پاک بوده و بعد از نماز صبح مستحاضه شده باستحاضه
متوسطه که بنا بر اقوی غسل ندارد برای نماز بعد هر چند احوط میباشد لکن اگر متوسطه شد
قبل از نماز صبح باید برای نماز صبح غسل بنماید و اگر کثیره قلیله شد در هر وقت که باشد باید
برای نماز بعد غسل را بنماید و اگر متوسطه قلیله شد اگر پیش از نماز صبح بوده باید برای نماز
صبح [illegible] نماید و [illegible] بعد از آن باشد واجب نیست غسل برای نماز بعد بنا بر اقوی لکن احوط
میباشد و اگر متوسطه کثیره شد در هر حال باید برای نماز بعد غسل بنماید و اگر کثیره متوسطه
شد هرگاه قبل از نماز صبح باشد باید برای نماز صبح غسل را بنماید و اگر بعد از آن باشد باید
برای نماز بعد غسل بنماید لکن برای نمازهای بعد از آن دیگر غسلی واجب نیست و این غسل بجهت
آنستکه صدق نموده که پیش از نماز زمانی کثیره بوده نه بجهت آنستکه متوسطه شده و اقسام
انتقال هر چند بخود یکی هم میشود که فرض شود و فروع بسیاری دارد که ذکر آنها موجب طول

کلام است و حکم اینها از آنچه مذکور شد مستفاد میشود **هشتم** هرگاه خون استحاضه منقطع شود
پیش از آنکه بجا آورد آنچه را که آن باعث شده از وضو یا غسل اشکالی نیست در اینکه باید آن عمل را بجا آورد
و فرقی نیست در ان میان آنکه بالمره منقطع شده باشد که او را انقطاع برء و شفاء مینامند یا آنکه
از باب فاصله میان خون سابق و خون لاحق باشد که او را انقطاع فتره مینامند و مکرر دیده شده
که چند لحظه منقطع میشود و عود مینماید و اگر منقطع شود بعد از نماز و آنچه بر او لازم شده از
وضو یا غسل اقوی آنست که لازم نیست اعاده آن نماز و طهارت اعم از آنکه انقطاع شفا باشد یا
انقطاع فتره بنحوی باشد که بتواند نماز را با وضو یا غسل در پاکی دریابد یا نتواند بلکه در این حکم
فرقی نیست میان نماز و روزه و برای روزه هم لازم نیست تجدید غسل و وضو و اگر منقطع شود
بعد از آنچه بر او لازم شده از وضو یا غسل و پیش از بجا آوردن نماز خالی از سه قسم نمیباشد
اول آنکه انقطاع او انقطاع شفاء باشد و در آن اعاده وضو لازم است و در اعاده غسل
بر او در صورتیکه آن خون باعث غسل باشد اشکالی است و بعضی از فقها تصریح باعاده آن نیز
نموده اند لکن بنظر حقیر ثابت نیست هرچند احوط میباشد **دویم** آنکه انقطاع او انقطاع
فتره باشد که بعد از آن عود نماید و در آن اعاده طهارت اعم از آنکه وضو باشد یا غسل لازم
است در صورتیکه زمان پاکی او وسعت طهارت و نماز را داشته باشد و اگر چنانچه وسعت نداشته
باشد از برای ادراک طهارت و نماز در زمان پاکی اعاده واجب نیست **سیم** آنکه نداند که
این انقطاع کدام یک از این دو صورت انقطاع شفاء یا فتره میباشد و در آن احوط اعاده آن
طهارت میباشد لکن اقوی عدم وجوب اعاده است چنانچه اگر بداند که انقطاع فتره میباشد
و نداند که بقدر آنکه طهارت و نماز را در پاکی دریابد فرصت دارد یا ندارد در آن هم اعاده
لزومی ندارد هرچند احوط بوده باشد و اگر در صورت سیم اعاده طهارت نکرد و بعد از زمان
معلوم شد که انقطاع شفاء بوده بعضی گفته اند باید اعاده طهارت و نماز بنماید بنا بر آنکه اکتفا
او بآن نماز و آن طهارت که پیش بجا آورده از باب عذر نداشتن بوده و آن در این صورت مرتفع

شده لکن اقوی عدم وجوب اعاده میباشد بنا بر آنکه تکلیف او بظاهر همین بوده و غیر آن در حق
او ثابت نیست و مثل این میباشد حکم آنکه نمیداند در صورت انقطاع فتره که میتواند طهارت
و نماز را در پاکی دریابد یا نمیتواند و بعد از نماز یا از طهارت پیش معلوم شود که زمان پاکی
کفایت میکرده که در انجام اعاده لازم نیست و اگر منقطع شود در وسط نماز اقوی عدم اعاده
میباشد مطلقا و اگر در وسط طهارت منقطع شود اگر چه فرقی ندارد در عدم لزوم اعاده لکن احتیاط
شدید در اعاده میباشد **نهم** هرگاه مستحاضه بداند که در وقت نماز زمانی از برای او
میسر میشود که میتواند تمام طهارت و نماز را در آن زمان بپاکی دریابد واجب است بر او که طهارت
و نماز را در آن وقت بجا آورد و انتظار آن وقت را داشته باشد مگر آنکه انتظار آن وقت در حق او باعث
عسر و حرج شود که در آن صورت انتظار واجب نیست **دهم** واجب است بر مستحاضه که از برای نماز
واجب استظهار نماید یعنی مراد از آن آنستکه خود را منع نماید از بیرون آمدن خون در صورتیکه
ضرری باو نرسد بحبس آن و الا جایز نیست ضرر بخود رسانیدن و باید بهمان حال نماز بجا
آورد و ظاهر آنستکه آن شرط است در صحیح بودن نماز پس اگر خود را حفظ نکرد و تقصیر کرد در
این امر و عذری از برای او نبوده و خون بیرون آمد در میان نماز باید اعاده کند آن را بلی اگر
تقصیری نکرد در منع خود و بجهت زیادتی خون و نحو آن خون بیرون آمد نماز او صحیح است در
صورتیکه از باب انتقال از حالی بحال دیگر نباشد مثل اینکه هر کدام از سه قسم استحاضه که بوده
بهمان حال باقی باشد در نماز و از آن قسم منتقل بقسم دیگر نشود پس اگر در وسط نماز قلیله
کثیره یا متوسطه شود یا کثیره متوسطه شود یا متوسطه کثیره شود نماز باطل است باید اعاده
غسل و وضو بشود چنانچه در این صورتها باید اعاده غسل و وضو بشود هرچند پیش
از نماز بشود انتقال از حالی بحالی و متفق بودن بعضی از این سه قسم با بعض دیگر در اینکه حکم
آن وضو یا غسل است کفایت نمیکند و مخیر میباشد میان بجا آوردن این استظهار پیش
از وضو و بعد از آن هرچند در قلیله و متوسطه باشد چنانچه جایز میباشد بجا آوردن

ان پیش از غسل بنا بر اقوی هر چند ظاهر حدیث صحیح صحاف و بعض اخبار دیگر اقتضا مینماید که بعد
از غسل باشد لکن محمول بر امور دیگر یا استحباب میباشد و در وجوب این استظهار در تمام روزی
که روزه آن واجب میباشد اشکالی است و شهید اول و بعض دیگر حکم بوجوب آن کرده اند لکن
بنظر حقیر واجب نیست هر چند احوط بوده باشد و واجب نیست که منع از آمدن خون بنحو مخصوصی
باشد بلکه بهر قسم شود کافی است و احوط آنست که بطریق استثفار که در بعضی احادیث معتبره
وارد شده و آن چنانست که کمربندی از پارچه بکنند و بخوان بر بندند بکمر خود و پارچه دیگر را که
طویل باشد بردارد و از میان دو پای خود آن را محکم بخود بر بندد بنحویکه یکسر آن را بر بند
آن کمربند از پیش روی خود و یکسر دیگر او را بر بندد بان از عقب خود بنحو لجام کردن حیوان
پانزدهم جایز نیست که مستحاضه تاخیر بیندازد نماز واجب خود را از وضو یا غسلیکه
بر او لازم است بلکه واجبست بر او که نماز را بلا فاصله بجا آورد بنحویکه در عرف مردمان
بگویند بلا فاصله بجا آورده هر چند قلیلی فاصله شود میان آنها و نماز در واقع و بنا بر
این جایز نیست که مقدم بدارد وضو یا غسل را بر وقت نماز مگر در صورتیکه نزدیک بدخول
وقت باشد بنحویکه بمحض فارغ شدن از آنها وقت داخل شود و شروع در نماز نماید که در این
صورت عیبی ندارد بلی در نماز شب استثناء شده این حکم پس میتواند که غسل نماز صبح را پیش
از صبح بجا آورد در صورتیکه با آن نماز شب را بجا آورد بشرط آنکه زیاده از نماز شب فاصله
نشود میان آن غسل و نماز صبح و اگر زیاده فاصله شود یا بقصد نماز شب بکند یا در آن میان
و نماز شب بجا نیاورد چه بقصد نماز شب غسل بجا آمده باشد یا بدون آن باید اعاده نماید
آن را برای نماز صبح و ضرر ندارد فاصله شدن چیزهائیکه از مقدمات یا توابع نماز باشد
در صورتیکه در عرف مردمان آن را فاصله زیاده نشمارند پس جایز میباشد که پیش از
نماز مشغول بتحصیل بعضی شرایط که لازم است در لباس و بدن و مکان و قبله و نحو آنها بشود
و همچنین جایز است اشتغال باذان و اقامه و نوافل نمازها بر وجه اختصار و در جواز انتظار

جماعة اشکالی است و احوط ترک آنست و در صورت منقطع شدن خون پیش از وضو یا غسل
هر چند که از باب شفاء نباشد فاصله میان آنها و نماز ضرری ندارد **دوازدهم** هر گاه
مستحاضه بجا آورد جمیع آنچه را که بر او لازمست از غسل و وضو و تغییر پنبه و کهنه و تطهیر
بدن و غیر اینها در حکم طاهر محض میباشد که جایز است در حق او نماز و طواف و مس کتابه قرآن
و داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر ص و مکث نمودن در مسجدهای دیگر و خواندن
سورهائیکه سجده واجبه دارد و همچنین جایز است که تمکین نماید از زوجش که با او وطی نماید
مگر آنکه مکروه است از برای او داخل خانه کعبه شدن چنانچه در حدیث مرسل یونس منع از
آن شده و اگر بجا نیاورد هیچیک از آنچه را که بر او واجبست در حق آنچه مشروط است
بغسل و وضو چون نماز و طواف و مس کتابه قرآن و نحو آنها و اما غیر اینها اشکال شدیدی
دارد و کلمات فقهاء و اخبار در آن زیاده مضطرب شده و اقوی در نظر این حقیر آنست که
در مثل مس کتابه قرآن و خواندن سورهای سجده تغییر پنبه و کهنه و تطهیر بدن مدخلیتی ندارد
چنانچه در جواز وطی با او وضو مدخلیتی ندارد سیما در استحاضه قلیله بلکه دور نیست
که جایز باشد جمیع این امور بدون آنکه چیزی از وضو یا غسل یا غیر اینها را بجا آورد بلکه
دور نیست جواز دخول در مساجد و مکث در آنها و قرائة سورهای سجده نیز بدون آنکه
چیزی از آنچه بر او لازم است از اعمال مذکوره بجا آمده باشد و آنچه بعضی توهم کرده اند که
این حکم مخالف است با آنچه اجماعات منقوله در آن ثابت شده بلکه مخالف است با شهرت یا اجماع محقق
از قصور در فهم کلمات اصحاب و اخبار و بی اطلاعی از قواعد شرعیه حاصل شده چنانچه
صاحب جواهر الکلام هم بتفصیل بیان نموده و متذکر گردیده رساله مستقله در این
مطلب نوشته لکن احوط با احتیاط شدید آنست که آنچه از استحاضه کبیره غسل در آن لازم است
در ایام استحاضه بدون غسل نباشد بلکه احوط در تمام این امور رعایت تمام اعمال مستحاضه
میباشد و باکی ندارد وطی با او در فرج بالوده بودن باطن آن بخون باجماع علماء و اگر

در غیر وقت نماز امور مذکوره را مرتکب شود غسل یا وضو یا غیر اینها از آنچه در نماز لازم است بر
ولزومی ندارد در صورتیکه بناء امر خود را بر آن گذارد که آنچه در نماز بر او لازم است بجا آورد
هرچند احوط آنستکه آن اعمال را نیز بجهت آن امور هم بجا آورد و از برای نماز اعاده نماید آن اعمال را
سیزدهم جایز است از برای مستحاضه در صورتیکه اعمال لازمه نماز را بجا آورده از وضو
و غسل و غیر اینها بجا آوردن نماز قضا هرچند از برای غیر باشد و هرچند بر وجه استیجار
باشد و همچنین جایز است از برای او نمازهای مستحبه را بجا آوردن بدون غسل لکن باید که از
برای هر نمازی وضو علیحده بجا آورد **چهاردهم** هرگاه اخلال نماید بآنچه بر او واجب
از غسلهای در روز روزه او در آن روز باطل است بلکه احوط رعایت غسل شب گذشته بلکه
شب آینده نیز میباشد هرچند اقوی آنستکه شب آینده غسلش مدخلیتی در روزه روز گذشته
ندارد و دور نیست که شب گذشته هم چنین باشد و اقوی آنستکه لازم نیست مقدم داشتن غسل
نماز صبح را بر صبح در این مقام چنانچه اقوی آنستکه اعمال دیگر مستحاضه حتی وضو او مدخلیتی
ندارد در صحیح بودن روزه **پانزدهم** هرگاه پاک داخل نماز شود و در وسط نماز شک
کند که خون استحاضه بیرون آمده و مستحاضه شده یا نشده بر او لازم نیست که جویا شود و
نماز را تمام کند بلکه اگر مظنه نماید که بیرون آمده باز هم لزومی ندارد تفحص از آن چنانچه اگر
شک یا مظنه حاصل شود در وسط نماز در انتقال خون او از یکی از قسم استحاضه بقسم دیگر
که تکلیف در آن بیشتر میباشد باز هم تفحص لازم نیست و اگر تفحص نماید بنحوی که مبطل نماز
بجا نیاید ضرری ندارد و در صورت یقین بآمدن آن خون در وسط نماز یا وضو آن نماز
باطل میشود و باید بعد از آنکه بجا آورد عمل استحاضه را از وضو یا غسل و غیر اینها نماز را
اعاده نماید چنانچه اگر بعد از وضو یا نماز معلوم شد که در وسط یکی از اینها خون بیرون
آمده بوده و او نمیدانسته باید نماز را بعد از بجا آوردن آنچه آن خون باعث میشود از اعمال
اعاده نماید هرچند که در اثناء نماز ملتفت نبوده باشد **قسم چهارم** از امور یکه

قسم چهارم در نفاس

باعث غسل میشود نفاس میباشد و آن خون زائیدن زنان میباشد چه بعد از زائیدن بیاید
و چه در آن حال و چه در هر دو حال بشرط آنکه ده روز از زائیدن نگذشته باشد در آن وقت
که آن خون میآید پس هر خونیکه در حال درد زائیدن میآید و هنوز اثری از طفل ظاهر نشده نفاس
نیست و اقوی آنستکه استحاضه میباشد در صورتیکه ممکن نباشد حیض بودن آن مثل آنکه بسه روز
متصل نشود یا آنکه میان آن و نفاس ده روز یا زیاده پاکی فاصله نشود زیرا که اقوی آنستکه
میان نفاس و حیض هم مثل میان دو حیض باید ده روز یا زیاده فاصله شود بناء بر این هر خونی
که قبل از ولادت دیده میشود استحاضه میباشد حتی در صورتیکه متصل شود بخون بعد از
ولادت که نفاس میباشد هرچند که تمام آن و نفاس از ده روز نگذرد که در این حال اگرچه
احتمال اجتماع حیض و نفاس میرود زیرا که دلیلی تمام نشده بر لزوم اصل فاصله پاکی میان حیض و
نفاس و آنچه ثابت شده آنستکه در صورت حصول فاصله باید کمتر از ده روز نباشد آن پاکی
لکن چون بخلاف اخبار معتبره میباشد این احتمال اعتباری ندارد و همچنین نفاسی نیست از برای آن
زنیکه در زمان زائیدن و بعد از آن خون نبیند و زائیدن او باعث شکستن غسل و وضوء
او نمیشود چنانچه آنچه بعد از ده روز گذشتن از زائیدن دیده میشود آن هم نفاس نیست و از
برای خون نفاس حدی نمیباشد در جانب کمتر از زمان آن بلکه یک لحظه هم حاصل میشود
بخلاف جانب بیشتر آن که حدی دارد و در آن اختلاف شدیدی واقع شده در کلمات فقهاء و اخبار
و اقوی در نظر این فقیر آنستکه زیاده از ده روز نمیباشد نهایت زیادتی آن ده روز است
پس اگر پیش از ده روز یا ده روز منقطع شد تمامش نفاس میباشد هرچند زیاده از عادت
حیض او باشد و اگر از ده روز گذشت آنکه عادت مستقره دارد در حیض خود در وقت و
عدد یا در عدد تنها رجوع مینماید بعادت خود و در زیاده عمل استحاضه را معمول میدارد
و آنکه مبتدئه یا مضطربه میباشد در صورت گذشتن از ده روز بناء را بر ده روز میگذارد
و در زیاده عمل استحاضه مینماید و زیاده قوی میباشد قول شهید اول در بیان که مبتدئه

در این حال رجوع نماید بتمیز بنحوی که در حیض گذشت و هرگاه آن نباشد رجوع نماید باقارب خود از زنان و اگر اینهم ممکن نشد بنا بگذارد بر ده روز و مضطربه رجوع کند بتمیز و هرگاه میسر نشد بناء بگذارد بر ده روز چنانچه قوی میباشد قول علامه در منتهی که در این حال ممکن است قول باینکه باید نفاس خود را شش روز قرار دهند یا هشت روز و فرقی نیست در آنچه زائیده می شود میان آنکه تمام باشد یا ناقص هر چند از قبیل سقط باشد زیرا که مدار بر آنست که هر چه مبدأ حصول انسان باشد زائیده شود هر چند مضغه بلکه علقه باشد و در نطفه اگر چه شهید اول در ذکری فرموده که آن هم چنین میباشد با علم باینکه مبدأ حصول انسانست لکن اقوی خلاف آنست و اشکالی نیست در صورت حصول علم بآنچه مذکور شد بشهادت قابلهای معتبره و غیر آن بلکه دور نیست کفایت شهادت چهار قابله که شرط شهادت در آنها موجود باشد هر چند یقین حاصل نشود بقول آنها بلکه قوت دارد قبول قول یک قابله [که قابله صح] بشهادت باشد چنانچه در کشف الغطاء هم قوی شمرده وجه آن را و در صورت معلوم نشدن حال مضغه و علقه و نحو آنها بنحوی که مذکور شد باید بناء بگذارد بر اینکه نفاس نیست و در این مقام مناسب است بیان هفت فرع نافع **اول** آنکه هرگاه حامله باشد بدو طفل یا زیاده و تاخیر شود تولد یکی از آنها از دیگری ابتداء نفاس او از تولد اول میباشد و لکن آخر آن تمام شدن عدد ایام نفاس از تولد آخر میباشد پس بنا بر این میشود که دو نفاس مستقل یا زیاده حاصل شود از برای او مثل اینکه هرگاه وضع حمل اول او و دویم بعد از گذشتن ده روز تمام از وضع اول باشد و آن هم ده روز شود که در اینصورت تمام نفاس او بیست روز میشود و میشود که دو نفاس و یا زیاده داخل یکدیگر شود بعضی ایام آنها مثل اینکه بعد از پنج روز از تولد اول تولد دویم شود که در این صورت میشود تا پانزده روز نفاس او بشود هرگاه روز پانزدهم منقطع شود و پنج روز وسط محل تداخل این دو نفاس میباشد و میشود که بدون آنکه ده روز فاصله شود میان وضع حمل اول و دویم خون هر دو را نفاس محسوب نشد هر چند که در حیض چنین نباشد زیرا

که در اینجا مرحوم علامه و بعضی دیگر حکم را اجماعی دانسته‌اند **دویم** آنکه بنا بر آنچه بیان شد از اینکه میشود بعضی از ایام نفاس اول با نفاس دویم داخل یکدیگر شوند هرگاه بعد از وضع حمل دویم زمانی پاک باشد و بعد خون ببیند بنحوی که ممکن باشد که این خون از نفاس اول هم محسوب شود مثل اینکه پنج روز از وضع حمل اول خون ببیند بعد از آن دو روز پاک شده بعد در بعد از آن وضع حمل دویم بشود و یک روز خون نه بیند بعد از آن چهار روز خون ببیند در اینصورت چون تمام از ده روز نمیگذرد آن پاکی یک روز هم نفاس محسوب میشود زیرا که در وسط دو خونی واقع شده که از یک نفاس شمرده شده هر چند خون دویم مشترک بوده میان نفاس اول و نفاس دویم بلی اگر تداخل نباشد میان آن دو نفاس و نفاس اول تمام شود بمحض وجود نفاس دویم چنانچه احتمال آن را بعضی داده‌اند با آنکه علم حاصل شود که خون دویم حاصل از وضع حمل دویم می باشد و وضع حمل اول دخلی بآن ندارد آن پاکی نفاس نمیباشد زیرا که میان دو نفاس واقع شده بنا بر این احتمال و کمتر بودن آن پاکی از ده روز ضرر ندارد به نفاس بودن هر دو خون هر یک بخودی خود چنانچه گذشت **سیم** آنکه هرگاه یک طفل اعضا او از هم متفرق شود و قطعه قطعه بیاید دور نیست که هر یک از آن اجزاء متفرق شده حکم دو طفل یا زیاده داشته باشد در تعدد نفاس بنحوی که مذکور شد هر چند ده روز فاصله نشده باشد میان آمدن بعضی از آن اعضا و اگر عضوی از بدن طفل که متصل باو است بیرون بیاید و بهمین حال باشد تا زمانی یک روز و بعد باقی بدنش بیرون بیاید آن خونیکه از اول با آن عضو اول بیرون آمده با خونیکه با بیرون آمدن باقی بدن او آمده یک نفاس میباشد **چهارم** هرگاه در وقت تولد طفل و بعد از آن خون نه بیند بفاصله زمانی که پاک باشد و بعد خون ببیند هرگاه بعد از گذشتن ده روز از تولد هر چند در روز دهم باشد آنچه را که می بیند در این مدت نفاس میباشد و آنچه را که پیش از آن خون در او ندیده داخل نفاس نیست و حکم آن پاکی میباشد میان آنکه عادتی داشته باشد در حیض خود یا نداشته باشد مثل

با بعض دیگر صح

اینکه مبتداه یا مضطربه باشد ومیان آنکه از ده روز بعد از تولد طفل تجاوز کند آن خون یا
نکند هرچند آنکه عادتش ندارد عادتش کمتر از ده روز باشد ودر خصوص روز دهم خون ببیند
وازان روز دهم بگذرد که آن هم همین حکم را دارد هرچند اصحاب نکنند در حق آنکه بعد از
گذشتن از ده روز رجوع بعادت نخود کرده بجهت آنکه فرض آنست که روز دهم که خون را دید
آن دیده داخل عادت او نبوده ودر جمیع این صورتها آنچه از ده روز بعد از تولد تجاوز
کرده نفاس نیست وآنچه را که قبل از گذشتن ده روز می بیند هرگاه قدری از آن در ایام
عادت واقع شود وازان تجاوز نماید وازده روز هم بگذرد عدد آن ایام عادت را آنچه
ازان گذشته تمام نباید بکند بنا بر اقوی مثل اینکه هرگاه عادت او هفت روز بوده در
حیض ودر روز چهارم تولد خون دیده ومستمر بوده تا از روز دهم تولد گذشته نفاس
او بنا بر اقوی از همان روز چهارم میباشد تا هفتم که چهار روز باشد چنانچه اگر در صورت
مفروضه از روز هفتم تولد خون دیده باشد وگذشته باشد از ده روز نفاس او منحصر
بهمان روز هفتم میباشد واگر در مثال اول در میان چهارم وهفتم پاک شود وخون دیدن
او منحصر باشد بهمین دو روز باز هم چهار روز نفاس او میباشد زیرا که خواهد آمد در
سابق هم اشاره بان شد که پاکی میان دو خون در یک نفاس حکم نفاس را دارد واز این جهت
میباشد که اگر همین صاحب عادت هفت روز در روز اول خون ببیند و پاک شود و روز
هفتم را هم ببیند وبگذرد از ده روز از زمان تولد نفاس او تمام هفت روز میباشد
که در دو طرف آن خون دیده شده واگر روز اول را ببیند و پاک شود و بعد از روز هفتم
ببیند واز ده روز بگذرد نفاس او منحصر بهمان روز اول میباشد زیرا که پاکی میان
خون در عادت وخون در غیر عادت واقع شده وان پاکی وان خون بعد دخلی بنفاس او
ندارد چنانچه شهید ثانی وجمع دیگر تصریح بان وبعضی از آنچه گذشت نموده اند **پنجم** هرگاه
خونی ببیند بعد از حصول ولادت و پاک شود و باز هم خون ببیند در روز دهم یا پیش

ازان هر یک ازان دو خون وان پاکی میان آنها تمام نفاس میباشد در صورتیکه تجاوز از ده
روز از تولد گذشته ننماید بلکه اگر تجاوز نماید عادت معرفه نداشته باشد مثل مضطربه
ومبتداه یا داشته باشد وده روز باشد باز هم تمام ده روز نفاس میباشد بخلاف آنکه عادت
معرفه دارد وکمتر از ده روز میباشد که در صورت تجاوز از ده روز باید آنچه را که تعلق
بایام عادت دارد نفاس قرار دهد با ینطور که اگر خونیکه در اخر دیده بعضی ازان در ایام
عادت واقع شده تمام عادت نفاس میباشد واگر در خارج عادت حاصل شده نفاس منحصر
بهمان خون اول میباشد چنانچه گذشت **ششم** اگر تولد طفل از خنثی مشکل شود وخون به
بیند چنانچه ممکنست بنا بر آنچه در بعضی اخبار تصریح شده بوقوع آن در زمان سابق حکم
آن خالی از اشکال نیست هرچند اقوی آنستکه حکم نفاس در حق او ثابت نباشد ومراعات احتیاط
در او بسیار مناسب است **هفتم** جمیع احکام حایض در نفسا جاری میباشد وفرقی نیست در آنها
میان محرمات وواجبات ومستحبات ومکروهات ومباحات پس حرام است بر او نماز وروزه
وخواندن سورهای سجده واجبه دارد ودرنگ کردن در مساجد وغیر اینها از آنچه
در حایض گذشت چنانچه صحیح نیست طلاق او وجایز نیست وطی او در محل خون ودر بعض
نادری فرق دارد با حایض مثل آنکه حیض حدی دارد در جانب کم وزیاده ونفاس در جانب
کم حدی ندارد وحیض دلالت بر بلوغ میکند بخلاف نفاس وحیض دلالت بر گذشتن عده
میکند در غیر زنیکه حامله از زنا باشد بخلاف نفاس لکن اینها دخلی ندارد باین حکمی که
مذکور شد بلکه از احکام وضعیه میباشد که در شرع انور مقرر شده وغیر اینها میباشد
قسم پنجم از آن چیزهائیکه باعث غسل میشود مس میت میباشد وآنچنانستکه هرگاه
بدن شخص مکلف بما لمسی بدن مرده آدمیان بعد از سرد شدن آن بدن وپیش از تمام شدن
غسل شرعی او واجبست غسل کردن بجهت آن خواه بالغ باشد آن مرده وخواه غیر بالغ هرچند
طفلی باشد که تازه متولد شده وخواه مسلمان باشد وخواه کافر پس هرگاه مرده حیوانات

باعث غسل نمی‌شود و همچنین مس میت پیش از آنکه سرد شود و بعد از آنکه غسل او تمام شود
هر چند که در مس بعد از غسل دادن مستحب است که مس کننده غسل نماید بنا بر وجهی که قوتی
دارد و اگر غسل او تمام نشده باشد و مس شود واجب است غسل کردن بجهت آن هر چند که آن
عضوی باشد که غسلهای واجب آن بجا آمده باشد و خلاف مرحوم سید در ریاض در این حکم
ضعیف می‌باشد و اقوی آنست که در صورتی واجب است غسل که آن عضو میت که مس می‌شود عضوی
باشد که در زمان زندگی او روح در آن بوده پس واجب نمی‌شود غسل بمس نمودن مو یا ناخن
چنانچه واجب نمی‌شود غسل بمس نمودن جامه او هر چند که او را بلند کند یا بر زمین بگذارد و جامه
او بسیار نازک باشد و در مس دندان اشکالی است احوط آنست که بعد از غسل بجا آورده شود
و واجب می‌شود غسل بمس نمودن با آنچه روح در آن حلول نکرده از شخص مس کننده مثل مو و
ناخن مگر در صورتی که در عرف مردمان صدق مس میت بر او نشود مثل آنکه مگر در موی بلند
که بلندی سر موهای ریش مردان یا گیسوی زنان میت را لمس نماید یا عضو دیگر میت که در آن
غسلی واجب نمی‌شود و واجب می‌شود غسل بمس نمودن عضوی که جدا شده باشد از بدن هر گاه
در آن استخوان باشد خواه از مرده جدا شده باشد یا از زنده بخلاف آن عضوی که جدا شده
و در آن استخوانی نیست که مس آن باعث غسل نمی‌شود و در مس استخوان بی گوشت اشکالی
است اقوی آنست که واجب نمی‌شود غسل بآن و مثل آنست دندان جدا شده و در استخوانهای متفرق
شده از اموات که در مقابر مسلمین پیدا می‌شود و ظاهر حال آنست که غسل شرعی صاحب آن
استخوانها داده شده اشکال کمتر می‌باشد و احوط در تمام اینها بجا آوردن غسل می‌باشد
ششم از آنچیزهائی که موجب غسل می‌شود مس میت شد نادمی می‌باشد و چون این مقام
مناسب است از برای بیان آنچه تعلق بمیت دارد از احکام شرعیه و که در شرع انور مقرر شده
چون احکام حال احتضار و تغسیل و تکفین و نماز میت و دفن آن و آنچه تعلق باین چند امر
دارد بهتر آنست که تمام آنها مذکور شود در ضمن پنج امر **اول** آنکه واجب است بطریق واجب

مبحث ششم در غسل مس میت

کفائی

کفائی بر هر که مطلع شود از اینکه مسلمانی در حال احتضار می‌باشد اینکه او را رو بقبله نماید
در صورتیکه ممکنش شود باین طریق که او را بپشت بخواباند و پاهای او را بقبله بکشد و فرقی
نیست در این حکم میان ولی او و غیر آن چنانچه فرقی نیست در آن محتضر میان مرد و زن و بزرگ
و کوچک و بنده و آزاد و از آنجا است که بظاهر مسلم می‌باشد و در مذهب مخالف دارند یا شیعه
اما غیر اثنی عشریه چون سنیان و سایر فرقه‌های از شیعه اشکالی است احوط آنست که آنها را هم
در حال احتضار رو بقبله نمایند بنحو مذکور و اگر چه لزوم آن ثابت نیست و هر گاه قبله معلوم نباشد
این تکلیف ساقط می‌شود هر چند مشرق و مغرب معلوم باشد و احوط در صورت معلوم بودن
آن دو سمت مراعات میان آنها می‌باشد بنحوی که اقرب بقبله باشد و در صورت معلوم نبودن
قبله لازم است تعیین آن با امکان و این تکلیف ساقط می‌شود بفوت آن میت پس هر گاه بعد از
فوت او را از قبله بگردانند ضرری ندارد لکن مراعات آن احوط و افضل می‌باشد و اگر در حال
فوت این رعایت قبله در حق او نشده باشد هر چند از روی عمد و عصیان ترک آن شده باشد بعد
از فوت تلافی آن لازم نیست و اگر ممکن نشود که او را بجانب قبله نمایند بنحوی که مذکور شد
تکلیف ساقط است و لازم نیست که از طرف راست یا چپ روی او را بقبله نمایند با امکان بلی دور
نیست که هر گاه نشسته بشود پاهایش را بجانب قبله نمایند لازم باشد و اگر یکی او را رو بقبله
نمود از دیگران تکلیف ساقط می‌شود چنانچه اگر یقین حاصل نشود باینکه تکلیف بجا آمده
دور نیست که بظنی که اطمینان حاصل شود بآن اکتفا بتوان نمود و هر گاه آن محتضر خودش
بتواند خود را بجانب قبله کشد بر خودش لازم است که چنین نماید بلکه دور نیست که در این صورت
تکلیف بر دیگران ثابت نباشد و اگر نتواند و دیگران را هم اذن ندهد یا منع نماید و راضی نشود
باشد که او را بجانب قبله نمایند تکلیف بر دیگران ثابت می‌باشد مگر آنکه در حرکت دادن او
بدانند که تعجیل در قبض روح او می‌شود یا صدمه شدیدی باو وارد می‌شود که حکم بحرکت
دادن او در این مقام اشکال شدیدی دارد و اگر شک باشد در اینکه محتضر شده است واجب

او را بقبله کردانیدن چنانچه اکر شک باشد در فوت او و واجبست این امر و تلقین شهادتین
و اقرار بجناب پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام باو واجب نیست لکن مستحب میباشد چنانچه چشم و دهن
او را بستن و دستهای او را بجانب دو پهلویش کشیدن و روی او را پوشانیدن مستحب میباشد
و همچنین حضور جنب و حایض و نفسا در نزد او حرام نیست لکن کراهت دارد **دویم** از امور یکه
واجبست مراعات اند در حق میت غسل دادن او میباشد که انهم واجب کفائی میباشد که بر همه مکلفین
لازمست اقدام بران نمایند و هرکاه یکی بجا اورد از دیکران ساقط میشود چنانچه حکم تکفین و
نماز و دفن او نیز همین میباشد لکن باید باذن ولی او باشد و مراد از ولی شخصی میباشد که
اولی بمیراث او است بنحویکه مذکور خواهد شد پس هرکاه بدون اذن او واقع شود و عبادت
باشد چون غسل دادن او و نماز بر او باطل است بنابر اقوی و در اذن او کفایت میکند اینکه
دلالت کند بر راضی بودن او پس فرقی نیست میان اذن صریح و شاهد حال و فحوی بلکه اقوی
کفایت راضی بودن او میباشد هرچند فعلی نباشد و خودش غافل باشد مثل اینکه آن ولی
خبر ندارد که چنین شخصی که تعلق باو دارد میت شده باشد لکن میدانند که انشخص مخصوص
متکفل امور او میشود لکن این قدر معلوم است که در صورت دانستن او راضی خواهد بود
که در اینصورت نیز کفایت میکند راضی بودن او و باید نظر بقواعد یقین حاصل شود در اذن صاحب
حال و فحوی و مظنه کفایت نمیکند بلی اکر یقین باذن حاصل شده و بعد مبدل بمظنه باشد
شود تا یقین بخلاف آن حاصل نشده حکم آن یقین اول باقی است و در این مقام چند فرع دارد
که باید دانسته شود **اول** انکه اذن ولی شرطست بنحو مذکور حتی در صورتیکه آن میت وصیت
کرده باشد که امور او را از غسل و نماز و غیر اینها شخص مخصوصی متحمل شود غیر ولی زیرا که
این وصیت منعقد نمیشود شرعا چه وصیت باصل عمل باشد یا بطریق تفویض ولایت باشد
و بر فرض انعقاد هم ثابت نیست واجب بودن بجا اوردن چنین وصیتی بلکه اجماع بر آن منعقد
میباشد و خلاف ابن جنید اعتنائی بان نیست بلکه اقوی اینستکه اکر ولی امضا چنین وصیتی را

در زمان حیوة آن میت یا بعد از وفات او نماید باز هم کفایت نمیکند و معتبر اذن و اختیار او
میباشد نه بواسطه وصیت پس از انچه مذکور شد حکم وصیت بوضع دفن هم معلوم شد که لازم
نیست بر ولی که از همان قرار معمول دارد بلکه اختیار با خودش است و بر وصی هم لازم نیست عمل
باین وصیت بلی احوط در همه اینستکه ولی از قرار وصیت عمل کند **دویم** انکه هرکاه ولی اذن
ندهد و خودش هم متحمل نشود جبر کردن او بر اینکه یکی از این دو امر از او حاصل شود لازم نیست
بلکه جایز نیست در صورتیکه اذن از او باشد **سیم** انکه در صورت نکردن ولی و اذن ندادن احتمال
میرود که حکم اذن منتقل شود بوارث دیکر که بعد از او ولی میباشد یا بحاکم شرع منتقل
شود و یا نبودن او بعدول مؤمنین یا دیکر اذن معتبر نباشد و اقوی احتمال اخیر میباشد
اکرچه احوط مراعات اذن وارث بعد و حاکم شرع با هم میباشد **چهارم** انکه هرکاه ولی
حق خود را ساقط کند با اعراض کردن و بخوان حق او ساقط نمیشود و تعجب از بعض محققین
از مشایخ معاصرین میباشد که حکم بسقوط کرده و حال انکه اکر ساقط میشد باید رجوع او
بعد باعث رجوع نشود و بطلان آن واضح است **پنجم** انکه هرکاه فرض شود که انکه متولی
متحمل و مباشر تغسیل با غیر آن شود منحصر بیکنفر باشد مثل انکه ولی میتی که مرد است زنی باشد
که نباید خودش مباشر تغسیل شود و مردیکه بتواند مباشر شود منحصر بیکی باشد و عکس آن
اکرچه بعضی از فقها مشایخ معاصرین تجویز کرده مرتکب شدن بدون اذن را و اینکه اذن
ولی ضرور نباشد لکن اقوی بنظر حقیر لزوم اذن میباشد در این صورت هم **ششم** انکه هرکاه
فرض شود حضور امام عصر در چنین مقامی امام مقدم میباشند بر ولی چنانچه پیغمبر هم در
زمان خود اولی میبودند و اذن ولی در حق ایشان معتبر نیست و اما نایب امام چه خاص باشد
چه بر وجه عموم مثل مجتهدین در زمان غیبت باید عمل اینها باذن ولی باشد **هفتم** شوهر
اولی میباشد در جمیع احکام میت نسبت بزن خودش و مقدم است بر جمیع اقارب و غیر اینها
خواه آن زن آزاد باشد یا مملوکه و خواه آن شوهر هم آزاد باشد یا مملوک و خواه آن زن دائمه

باشد یا منقطعه دخول باو شده باشد یا نشده باشد اگرچه در منقطعه احوط اذن اقرب از ارحام
میباشد و بباید دانست که جایز است از برای شوهر که خودش مباشر تغسیل زوجه اش شود مطلقا
حتی در حال اختیار و ممکن بودن غسل دادن زنان او را و همچنین است حکم در عکس این که زن هم
میتواند شوهر را غسل دهد در صورتیکه ولایت شرعیه داشته باشد یا اذن از ولی داشته باشد
هرچند در حال اختیار باشد که غسل دادن مردان او را ممکن باشد و اما اینکه هر یک دیگری را که
غسل میدهند باید از پشت جامه باشد یا عریان اگرچه جمعی از فقها لازم دانسته اند لکن اقوی در
نظر حقیر آنست که در هیچیک لازم نیست و میتوانند هر یک دیگری را برهنه غسل دهند چنانچه تصریح
بان کرده اند جمع دیگر از فقها و میتوانند هر یک نظر بتمام بدن دیگری نمایند در اینحال حتی بعورت هم
ولی احوط و اولی آنست که مرد از عقب جامه تغسیل نماید زوجه خود را و نظر بعورت او نکند چنانچه
در بسیاری از اخبار وارد شده و بهتر آنست که انجا مجمع بدن او را بپوشانند اگرچه اکتفاء
بانچه ساتر غیر صورت و دو کف و دو قدم باشد هم میتوان نمود و بر فرض انکه قائل شویم که انجامه
نجس میشود بملاقات با بدن میت در این حال چنانچه اقوی میباشد بدن میت نجس نمیشود بان
بسرایت باتصال و یا بخوان بلکه اظهر آنست که انجامه پاک میشود بتبعیت پاک کشدن بدن میت در صورتیکه
اب بروی او ریخته شود و احتیاج بفشردن نیست در اینجا مثل سایر جاها نیکه باجامه باید
شسته شود و مثل انخرقه که بروی عورت او و در جاهای دیگر که ستر لازم است انداخته
میشود هرچند در شستن جامه باب قلیل فشردن لازم است در مقامات دیگر غیر مقام تغسیل
میت و مثل زوجه میباشد در انچه مذکور شد در صورتیکه در عده رجعیه مرده باشد و وفات
کرده باشد یکی از انها بخلاف عده در طلاق باین که رجوع در ان نمیشود که در انجا از زن
حکم اجنبیه را دارد و اگر فرض شود بعد از گذشتن عده وفات شوهر را غسل دهد چنانچه
بندرت میشود واقع شود و جمعی از فقها تصریح بان نموده اند خالی از اشکالی نیست و اقرب
آنست که میتواند هرچند شوهر دیگر هم کرده باشد و بعضی گفته اند که حکم کنیز هم نسبت با قای

خود

خود همین میباشد که میتواند ان کنیز او را غسل دهد هرچند برهنه باشد بلکه بیشتر فقهاء
عکس او را هم جایز دانسته اند در صورتیکه ان کنیز در تزویج غیر یا در عده او نباشد و مبعض
و مکاتبه هم نباشد و در نظر حقیر صورت ثانیه صحیح است اما صورت اولی اشکال شدیدی دارد
بلکه دور نیست که جایز نباشد مگر در ام ولد که احتمال قوی میرود جواز از هر دو جانب
خصوصا در صورت اولی که حدیث معتبری هم در ان وارد شده و اما کنیزیکه مدبره میباشد
حکم ام ولد را ندارد در اینمقام و شرط است در مکاتبه که از این حکم بیرون شده که در صورت
مردن او مکاتبه باطل نشود مثل انکه مکاتبه مطلقه هیچ از وجه مکاتبه را نداده باشد و مکاتبه
مشروطه بعض از ان را نداده باشد و فوت شود در اینصورت جایز است تغسیل مولی او را بی
اشکال و در عکس این دو صورت اشکالی است چنانچه شرط است در ام ولد یکه میتواند مولی را
غسل دهد که بعد از مولی عتق شده باشد از نصیب ولدش یا سعی خودش پس اگر باید بعد از مردن
مولی در وجه ثمن خودش داده شود بجهت اعسار مولی یا صاحبان طلب داده شود بجهت استغراق
دین و مال دیگری شده باشد جایز نیست غسل دادن هشتم انکه ازاد او لیا اقارب مقدم
بر بنده میباشد در هر صورتیکه اگر بنده نبود مقدم بود ان ازاد اقارب بمیراث باو نمیرسید
چنانچه هرگاه از جهت دیگر هم ممنوع از میراث باشد شخصی مثل اینکه کافر باشد یا قاتل میت باشد
انشخص را اولویتی نیست در اینجا بلی در صورتیکه بنده زوج انزنی باشد که وفات کرده حکم عکس
این میباشد چنانچه گذشت فی هم مالک مقدم است بر دیگران در امر مملوک خودش چه غلام
باشد و چه کنیز مگر انکه انکنیز زوجه دیگری باشد اگرچه دور نیست که اذن با مالک نباشد
لکن احوط مراعات اذن مالک و زوج هر دو میباشد و فرقی نیست در این باب میان مملوک خالص
و مکاتبی که هنوز چیزی از او ازاد نشده و مدبر و همچنین است اقسام کنیز هر چند ام ولد
باشد و یا بعضی تعدد مالک اینتمام شرط است چون مراد از اولویت در اینجا اولویت در میراث
میباشد پس باید بطریق ترتیب طبقه میراث عمل شود اول طبقه پدر و مادر و اولاد

دویم طبقه اجداد وجدات و برادر و خواهر و اولاد ایشان سیم طبقه اعمام واخوال وعمات وخالات
واولاد ایشان چهارم طبقه ولاء عتق که هرگاه شخصی مملوک خود را آزاد نماید بقصد قربت و خود را از
ضمان جریره او در وقت عتق بری نکرده باشد و وارثی از اقارب نسبی او نباشد میراث او بآن شخص آزاد
کننده او میرسد بعد از آنکه زوج یا زوجه نصیب خود را میبرند و با نبودن آن آزاد کننده وارث
او مستحق این مخلف میباشد بنحویکه در مسائل میراث مذکور شد پنجم طبقه ضامن جریره میباشد
وآنچنانست که صیغه میخوانند دو نفر با یکدیگر که یاری یکدیگر نمایند و دفع شر از یکدیگر
کنند و هر یک ضامن دیگری باشد در آنچه بر او وارد آید از دیه جنایتی و بعد از مردن میراث
او را ببرد هرگاه آنکه ضامن او شده است دیگری بمیرد و اقارب نسبی از برای او نباشد و از باب
ولاء عتق هم بنحویکه گذشت وارثی از برای او نباشد آن شخص ضامن وارث او میباشد بعد از
آنکه زوج یا زوجه نصیب خود را میبرند بنحویکه در احکام میراث بیان شده طبقه ششم
ولاء امامت میباشد که هرگاه هیچیک از آن پنج طبقه نباشند میراث او در زمان حضور امام
باید بامام برسد بعد از نصیب زوجین لکن چون امام در امر میت مقدم بر همه میباشد چنانچه
گذشت ملاحظه این طبقه در امور میت فایده ندارد مگر ملاحظه نایب عام امام که حاکم شرع
باشد در زمان غیبت و در شمول نیابت او باینجا اشکالی است هر چند احوط رعایت او و بعد
از او رعایت عدول مسلمین میباشد یازدهم هرگاه در یکی از این طبقات ذکور و اناث
باهم باشند وارث ذکور مقدم بر اناث میباشد هر چند کم سهم و کمتر باشد یا کوچکتر باشد
دوازدهم پدر مقدم میباشد بر اولاد و اولاد اولاد و مادر چنانچه مقدم میباشد
بر جد و سایر اقارب و مادر و دختر مساوی هستند و احوط رعایت اذن هر دو میباشد
سیزدهم اولاد و اولاد اولاد مقدم میباشند بر جد و سایر اقارب چهاردهم جد
پدری مقدم است بر برادر خواه برادر پدر و مادری باشد یا پدری تنها یا مادری تنها به
خلاف جد مادری که برادر پدر و مادری یا پدری تنها مقدم است بر او و بطریق اولی

جد پدری

جد پدری مقدم بر او میباشد و اما جد مادری با برادر مادری هیچیک را بر دیگری ترجیحی نیست
و اولاد برادر در حکم برادر دارند در آنچه مذکور شد در صورت نبودن برادر و جده پدری
مقدم است بر جده مادری و خواهر مادری و مساویست با خواهر پدر و مادری یا پدری و خواهر
پدر و مادری یا پدری تنها مقدم است بر جده مادری و خواهر مادری مساویست با جده
مادری و برادر پدر و مادری مقدم است بر برادر پدری یا مادری تنها و برادر پدری
مقدم است بر برادر مادری و همچنین خواهر پدر و مادری مقدم است بر خواهر پدری یا مادری
تنها و خواهر پدری مقدم است بر خواهر مادری و اولاد هر یک از آنها بجای آنها میباشند
با نبودن آنها پانزدهم چون بقاعده شرع اعتبار اقتضا نموده که آنکه از جانب پدر و مادر با میت نسبت
دارد اولی باشد از آنکه از پدر تنها یا مادر تنها منسوب است و آنکه از جانب پدر است اولی
از آنست که از جانب مادر است در صورت تعدد پس عم پدر و مادری مقدم است بر عم پدری
یا مادری تنها و همچنین مقدم است بر خال و عم پدری مقدم است بر عم مادری و بر خال و عم مادری
مقدم است بر خال و خال پدر و مادری مقدم است بر خال پدری یا مادری تنها و خال پدری
مقدم است بر خال مادری و خال مادری مقدم است بر پسرهای عم و پسرهای خال و حکم پسرهای عم
و پسر خال حکم پدرهای آنها میباشد در صورتیکه قائم مقام آنها میشوند بنحویکه مذکور شد
در ترتیب چنانچه حکم عمه و خاله نیز همان ترتیب میباشد و حکم پسرهای آنها نیز در صورتیکه
قائم مقام آنها میشوند همین خواهد بود در ترتیب و مثل آن میباشد در ترتیب حکم دخترهای
عم و دخترهای خال و دخترهای عمه و دخترهای خاله چنانچه در عم و خال و عمه و خاله هر چه
بالا تر رود طبقه آنها و در اولاد آنها هر چه پائین تر شود طبقه آنها همین ترتیب را باید ملاحظه
نمود در صورتیکه شریک باشند در بردن میراث شانزدهم در صورت متعدد بودن
اولیاء در هر طبقه تمام شریک میباشند در امر میت و اذن تمام معتبر میباشد هر چند موکول
امور میت بعضی از خودشان باشد و قول بتقدیم اکبر آنها ضعیف میباشد هفدهم

هرگاه ولی محجور علیه باشد یا آنکه بالغ یا عاقل نباشد امر با ولی او میباشد چه پدر و چه جد پدر
و چه وصی اینها و چه حاکم شرع و چه عدول مسلمین هرچند بالغ یا عاقلی در طبقه او باشد که با
او شریک باشد یا با فرض نبودن او امر با او باشد یا نباشد و قول شهیدین و بعض مشایخ
معاصرین بمقدم بودن بالغ بر غیر بالغ وجه معتبری ندارد **هیجدهم** در صورت غایب
بودن ولی امر او با حاکم شرع میباشد هرگاه بنحوی باشد که موجب ولایت آن حاکم در سایر امور
او بشود **نوزدهم** هرگاه امری از امور میت که موقوف باذن ولی میباشد بدون اذن او
واقع شود و از قبیل عبادت باشد چون غسل دادن او و نماز بر او و بعد از وقوع امضا او را
بنماید آن امضا فایده ندارد و بطلان آن عمل ظاهر میباشد و فرقی نیست میان صورت عمد و
سهو و جهل و غفلت و در عکس این حکم عکس میباشد پس هرگاه باذن ولی آن امر واقع شود و
بعد از آن اظهار نماید که پشیمان شده و راضی نیست ضرری بصحت آن ندارد و هرگاه در وسط
عمل پشیمان شود و راضی نیست منع کند اشکالی دارد احوط آنستکه اکتفا باذن اول نشود و اگر
آن عمل از قبیل عبادت نباشد چون کفن کردن او و دفن او و امضائی که بعد میشود کفایت میکند
و ضرور باعاده نیست **بیستم** هرگاه میتی در پیش شخصی باشد که اقرار او صحیح باشد و مدعی
باشد آنشخص که خودش ولی آن میت است و دیگری در مقابل او مدعی نباشد که او ولی است
قول همان مدعی کافیست در سقوط تکلیف از دیگران هرگاه خودش متحمل امور آن میت بشود
چنانچه اگر دیگری هم اکتفا نماید باذن او و متحمل شود کافیست و اگر میت در پیش جمعی باشد
و بعضی از اینها مدعی شود که ولی است و دیگران هم قبول داشته باشند قول او را یا آنکه اقرار
نمایند که خودشان ولی نیستند و منکر قول آن مدعی نباشند آن هم کفایت میکند و همچنین اگر
آنکه در پیش او است اقرار کند که شخص دیگر ولی است و آنشخص هم قبول داشته باشد قول او را
آن هم کفایت میکند در ولی بودن و ثبوت آن بر وجه شرعی دیگر لازم نیست هرچند در جمیع
این صورتها احوط تفحص میباشد تا بعلم یا بعدلین و نحو اینها محقق شود و میباید دانستکه

شرط است

شرط است در غسل دهنده میت چند چیز **اول** آنکه بالغ باشد پس از طفل کافی نیست در ساقط
شدن از دیگران اگرچه ممیز باشد و عمل او را شرعی بدانیم در حق خودش **دویم** آنکه عاقل
باشد زیرا که عمل مجنون صحیح نیست **سیم** آنکه مسلمان باشد پس هرگاه کافری یا کافره غسل دهد
او را باطل است مگر در حال ضرورت که هرگاه فرض شود میت مرد باشد و مرد مسلمان یا زنی
از محارمش میسر نباشد که متحمل امر غسل او شود یا آنکه زن باشد و زن مسلمانی یا مردی از
محارمش میسر نباشد که در اینحال هرگاه کافر ذمی در صورت اول و زن کافره ذمیه در صورت دویم
جایز است او را غسل دهند و در غیر ذمی و ذمیه اشکالی است اگرچه دور نیست که در این حکم
مثل اینها باشد و باید قبل از شروع در غسل دادن هریک از آن کافر و کافره تمام بدن خود را
بشویند بلکه اولی آنستکه این عمل را بصورت غسل کردن بجا آورند چنانچه ظاهر جماعتی معتبره
که در این حکم رسیده همین میباشد و احوط آنستکه مرد مسلمان یا زن مسلمانی که حاضر میباشد
امر کند آن کافر یا کافره را که بنحو معمول دارد و نیت غسل را او بنماید و همچنین آب هم
او بریزد بر بدن آن میت که در حقیقت او غسل داده باشد و غسل را بجاری و کر و نحو
اینها واقع شود که در اینحال بدن میت و آن آب بنجاست کافر یا کافره نجس نشود یا آنکه اگر از آب
ایستاده کمتر از کر واقع میشود بنحوی واقع شود که بدن آن کافر یا کافره ملاقات نکند آن آب را
یا بدن میت را یا بنحوی که حایلی میان دست خود و آن آب یا میت قرار دهند که منع از تعدی نماید
و در صورت این تعدی بمسلمان آب بریزد بنحوی که بدن او شسته شود اگرچه بنظر حقیر هیچیک
از این امور لازم نیست و شرط هم نیست بلکه تعدد لازم هم آنستکه کافر یا کافره بدن خود را
بشویند بنحوی که مذکور شد و میت را غسل دهند و بر مسلمانی که مطلع از امر باشد لازم است
که اینها را امر نماید که چنین کنند و اگر خود آن کافر یا کافره بدون امر مسلمان بهمین نحو نمایند
کفایت میکند در سقوط تکلیف از آن مسلمانان نیز اگر این صورت غسل میباشد که واجب
شده در اینحال از باب تعبد نه غسل واقعی که در شرع مقرر شده و از این جهت میباشد که

غسل دهنده مثل میت باشد حائلی ضرور نیست میان او و میت مگر در صورتیکه میم

هرگاه قبل از دفن مبتلا شود غسل دادن مسلمان آن میت باید اعاده شود و قول بعضی از فقها
معاصرین در مسند خود باینکه اعاده لازم نیست ضعیف میباشد و هرگاه چنین میتی را دیگر
مس نماید پیش از اعاده غسل او بر او واجب میشود غسل مس میت مگر در صورتیکه آن احتیاطها
کرده کور شد عمل شود که غسل صحیح واقعی داده شده باشد که نه اعاده داد و نه مس آن باعث
غسل میشود چهارم آنکه از شیعه اثنی عشریه باشد پس در حال اختیار غسل دادن سنی و
مخالف صحیح نیست و کفایت نمیکند بلی در حال اضطرار هرگاه بنحویکه در کافر مذکور شد عمل
شود کفایت میکند بلکه اقوی آنستکه در این حکم سنی مثل کافر میباشد پنجم آنکه آن غسل
دهنده مثل میت باشد که مرد یا زن بودن یا آنکه از محارم آن میت باشد خواه میت مرد باشد یا زن
پس در حال اختیار اقوی آنستکه چنانچه زن مسلمان میتواند مرده زن مسلمانی را غسل دهد همچنین
آن زن هم از مردان میتواند و همچنین مرده مرد مسلمان را چنانچه مرد مسلمان میتواند غسل دهد
محرمهای او از زنان مسلمان هم میتواند و فرقی نیست که محرمیت آنها از جهت قرابت نسبی باشد
یا بجهت رضاع باشد یا بجهت عقد نکاح و قرابت سببی باشد در صورتیکه ممکن نشود نظر نکردن
بعورت و مکرر گذشت که در اینجا باید حائلی میان او و عورت باشد و در غیر عورت نظر کردن
عیبی ندارد و اگر آن غسل دهنده از محارم باشد اگرچه احوط با احتیاط شدید آنستکه از عقب حائل
غسل داده شود مثل اینکه جامه بروی او کشیده شود یا در همان جامه خودش بوده باشد که
ملاصق بدنش است لکن در صورتیکه بدون حائل هم بشود خصوصا هرگاه آن میت مرد باشد
و از اقارب نسبی باشد و نظر کردن آن غسل دهنده بیدن آن میت در چنین حالی جایز میباشد
چنانچه ما لبد دستی بخواهم ببیند و عیبی ندارد هرگاه بنحوی باشد که در زمان زنده بودن
او جایز بوده و اگر در زمان زندگی او جایز نبوده در اینجا هم جایز نیست پس نظر بعورت
او و لمس آن جایز نیست و در صورت توقف داشتن این امر بحائل باید جامه و بخواهند ببینند
بعورت او و چنانچه هرگاه نظر یا لمس در غیر عورت باعث فتنه شود یا از روی شهوت واقع

شود

شود بنحویکه در زمان زندگی میشده در اینصورت هم لازم است حائلی قرار دهند مثل اینکه
در نظر کردن بسینه و شکم و ران زنیکه جوان باشد و محرم سببی باشد حائلی باشد یا این دو
احتمال اقوی میباشد بلی در صورت مخالفت در این دو صورت اگرچه معصیت کرده لکن حکم
بطلان آن غسل نمیتوان نمود و هرگاه مثل آن میت محرم او مبتلا نشود وجوب غسل دادن او
ساقط میشود بلکه تیمم دادن او هم در اینجا لزومی ندارد خواه آن غسل دادن یا تیمم دادن
باعث نظر کردن یا لمس بشود یا نشود بلکه استحباب آنها هم در اینجا اشکالی دارد و احتیاط
در اینجا بین نقاضص دارد و بیاید آنستکه از این حکم استثناء شده پسر سه ساله یا کمتر و دختر
سه ساله یا کمتر هرگاه غسل داده شود بلکه اقوی آنست مرد اجنبی در حال اختیار میتواند دختر
سه ساله یا کمتر را غسل دهد و زن اجنبیه هم میتواند در حال اختیار پسر سه ساله یا کمتر را
غسل دهد هر چند برهنه باشند بلکه نظر کردن بعورت آنها هم ممنوع نیست ششم غسل دهنده
و شرط نیست در غسل دهنده عدالت یا ظهور صلاح بلکه از فاسق هم صحیح میباشد و حمل عمل او
بر صحیح میشود هر چند معلوم باشد که بسیاری از احکام تجهیز میت را نمیداند اگرچه احوط
آنستکه عارف باحکام میت بلکه مطلق احکام بلکه عادل بلکه اصلح از اقارب یا دوستان
آن میت باشد و شرط است در آنکه غسل داده میشود چند چیز **اول** آنکه مسلمان باشد پس
غسل دادن کافر واجب نیست بلکه جایز نیست هر چند از فرقهای مسلمین باشد مثل خارجی
و ناصبی و غالی که قائل بخدا بودن یکی از اهل بیت علیهم السلام میباشند و کسانیکه منکر بعضی
از ضروریات دین باشند چون حلولیه و اتحادیه و واصلیه از فرقهای صوفیه و اما فرقهای
از مسلمین که کافر نیستند و در ظاهر احکام اسلام بر آنها جاری است چون اهل سنت و فطحیه
و واقفیه و زیدیه و ناووسیه و غیر آنها از فرقهای شیعه غیر اثنی عشریه اگرچه قوتی دارد
قول بعدم وجوب تغسیل آنها بلکه حرام بودن آن چنانچه جمعی از قدما اصحاب قائل شده اند
در خصوص اهل سنت بلکه ظاهر بعضی از آنها حرمت تغسیل مطلق مخالف اثنی عشریه میباشد

لکن اقوی در نظر حقیر و قول اکثر اصحاب بر وجوب تغسیل آنها می‌باشد بلکه دور نیست که اجماع
باشد این حکم چنانچه جمعی ادعا نموده‌اند زیرا که خلاف آن جمع از قدما از جهت آن نیست که آنها را کافر
میدانسته‌اند و این سخن دیگر است ضرری باجماع ندارد پس تأمل بعضی از متأخرین عجب می‌باشد و
اعجب از آن آنست که بعضی از مشایخ معاصرین رجحان عدم وجوب را داده با آنکه قائل بکفر آنها نشده
و باید آنها را بطریق خودشان غسل داد در مقام تقیه و در غیر مقام تقیه هم اقوی آنست که همان
طریق می‌باشد مگر آنکه ندانند طریقه آنها را در تغسیل که در آن صورت دور نیست که بطریق تغسیل
اهل حق باید بوده باشد و مکروه است که اهل حق مباشر این عمل شوند بلکه امر را مفوض بمخالفی
که موافق مذهب او است نمایند مگر در صورت نبودن مخالفی که کراهتی نیست و هر گاه غسل داده
شد بطریق خودشان پاک می‌باشد و مس او هم باعث غسل نمیشود بلکه اگر خود مخالفهم غسل
داده باشد بدن او نزد اهل حق چنین می‌باشد و اگر بطریق حق واقع شده باشد از اهل حق
خالی از اشکالی نیست اگرچه دور نیست که حکم آن هم همین باشد و طفل مسلمان حکم مسلمان را
دارد در اینجا مذکور شد چنانچه طفل کافر حکم کافر را دارد و در آن مثل مجنون از هر یک از
آنها هر چند بالغ باشد و در حرامزاده که از مسلمان یا کافر حاصل شده باشد اشکال است
احوط تغسیل می‌باشد و لقیط در بلد اسلام حکم مسلمین را دارد بلکه دور نیست که لقیط
بلد کفر هم چنین باشد در صورتیکه مسلمی در اینجا باشد که احتمال متولد شدن از او برود و دوم
آنکه شهید نباشد و مراد از شهید در اینجا آنست که در جنگی که حق باشد کشته شده باشد چه در
خدمت پیغمبر یا امام یا نائب خاص یا نائب عام بوده باشد یا آنکه در زمان غیبت امام علیه السلام
مأمور باشد بآن جنگ مثل اینکه کفار هجوم آورده باشند بر بلدی از بلاد مسلمین بنحوی که
تکلیف شده باشد جنگ با آنها و باید که در معرکه جنگ مرده باشد پس اگر او را زنده بیرون
آورند از معرکه و بعد بمیرد باید غسل داده شود چنانچه اگر بعد از کشتن جنگ بمیرد او هم
چنین می‌باشد و فرقی نیست در غسل نداشتن شهید میان آنکه او را بعضی از مسلمانان زنده

بیابند

بیابند در معرکه جنگ یا چنین نباشد چنانچه فرقی نیست میان آزاد و بنده و بالغ و غیر بالغ
و مجنون و غیر آن و زن و مرد و مقتول از روی عمد یا شبه آن یا خطا و میان آنکه بحربه کشته شده
باشد یا غیر آن بلکه میان آنکه بالتماس کشته شده باشد یا بغیر آن و آنکه بحربه خودش از باب اتفاق مقتول
شده باشد یا در میان جنگ یا در نهری یا چاهی افتاده باشد و مرده باشد و غیر اینها و فرقی نیست
که آن جنگ با کفار از اهل کتاب یا غیر اینها از غیر فرقهای کفار مسلمین باشد یا از اینها باشد
که ایشان از اهل بغی میگویند چون خوارج و نظایر اینها و فرقی نیست میان آنکه اثر جراحت در او
باشد یا نباشد و اینکه آن مقتول جنب یا حایض یا نفسا یا مس میت کرده باشد یا نباشد و
این حکم از باب عزیمت می‌باشد پس حرام است غسل دادن چنین شهیدی و همچنین می‌باشد حکم در
کفن او که باید کفن هم نشود بلکه در همان جامه‌های خودش باید نماز بر او شود و دفن شود مگر
اینکه او را برهنه کرده باشند که در این حال باید کفن شود و غیر جامه او را او کنده میشود مثل
اسلحه جنگ بلکه مثل پوستین و چکمه و نحو اینها از اسباب پوشش که صدق جامه بر آن نمیشود
نیز از او کنده میشود و تخییر میان جامه خودش را با او گذاردن و کفن کردن نیست بلی
اگر چیزی زیاد کنند بر او عیبی ندارد و نماز بر او واجب است و اما بعضی اشخاص که اطلاق شهید
بر آنها شده مثل کسانیکه در محافظه جان یا عرض یا مال خود با راه زنان و دزدان منازعه
مینمایند و کشته میشوند یا بحکم سلطان ظالمی یا جباری یا با ناخوشی طاعون یا اسهال
میمیرد اگرچه شاید اجر شهید از برای آنها باشد لکن این حکم را ندارند و باید غسل داده شوند
و کفن کرده شوند سیم آنکه باید از کسانی نباشد که باید کشته شوند شرعا بجهت حدی یا
قصاصی و پیش از کشتن امر میشود بآنها که غسل کنند پس اگر آن قبل باشد و قبل از
کشتن غسل او بجا آمده غسل دادن او واجب نیست بعد از کشتن و فرقی نیست در آن میان
آنکه سبب کشتن او از جهت حد شرعی امری باشد که باعث سنگسار کردن میشود یا غیر او و این
غسل باید بطریق غسل میت بجا آید از سه غسل بودن و خلط سدر و کافور داشتن

و در دو غسل پیش و غیر اینها پس هرگاه صحیح بجا آمد پیش از کشته شدن جسد آن مقتول بعد از
قتل پاک است و مس او هم باعث غسل نمیشود و ضرری نمیرساند باین حدث اصغری یا اکبری
هرچند جنابت باشد و در وسط یا بعد از آن واقع شود و دفع آنچه از اینها پیش از این واقع شده
شرط نیست در صحت این غسل و آنچه مذکور شد از واجب بودن تغسیل او بعد از کشته شدن
در صورتی میباشد که بعد از غسل کردن بجهت حد شرعی و قصاص کشته نشده باشد یا بغیر اینها بنحو
دیگر نمرده باشد که اگر چنین باشد باید بعد از مردن دفعه دیگر غسل داده شود و اگر غسل
بجا آمده باشد بجهت حدی یا قصاصی و بعد بجهت حد دیگر یا قصاص دیگر کشته شود وجوب
اعادهٔ غسل اشکالی دارد اگرچه دور نیست که اعاده لازم باشد و باید تغسیل شود خصوصاً
در صورتیکه از یک جنس نباشد آن دو سبب قتل و این غسل از باب عزیمه میباشد پس تخییری
نیست میان آن و تغسیل بعد از قتل و باید بعد از امر باو غسل نماید و اگر بدون امر باشد
دور نیست که باطل باشد و امر باو از احوط آنستکه امام یا نایب امام چون حاکم شرع معتبر
نماید و احوط از آنستکه ولی او هم بترتیبی که گذشت در مراتب این امر را بنماید و اگر غسل
بجا نیاید تا کشته شود باید غسل میت باو داده شود و کفن کردن و حنوط نمودن هم پیش از کشته
در حق او لازم است و شستن از خونیکه از قتل او بکفن میرسد دلیلی ندارد چهارم آنکه
باید دانست بدنیکه شسته میشود تمام آن باقی باشد بعد از مردن یا آنکه عضوی باشد که استخوان
در آن باشد پس اگر گوشت بی استخوانی باشد تغسیل آن لازم نیست و اگر تمامش باقی نماند
و سینه او یا آنچه سینه با آن است باقی باشد باید غسل داده شود و کفن شود و نماز شود
بر آن و دفن شود بلکه اقوی آنستکه حنوط هم باید بشود هرگاه موضع حنوط در او باقی
باشد اگرچه بعضی از آن مواضع باشد و اگر هیچ از آن مواضع باقی نباشد حنوط لازم نیست
چنانچه اقوی آنستکه در سه قطعه کفن هم باید موضع آنها باقی باشد پس هرگاه سینه تنها
باشد که موضعی از آن برای میزر که لنگ باشد نمانده باشد لزومی ندارد آن پارچه مخصوص

اگرچه

اگرچه احوط میباشد هرچند بنحو خاصی که در تمام بدن میشود نشود بلکه لزوم آن احتیاط
قوتی دارد و هرگاه بعض سینه باقی باشد هرگاه آن بعض مشتمل بر قلب میت میباشد دور
نیست که حکم آن تمام سینه باشد در آنچه مذکور شد نظر بحدیث معتبری که از جامع بزنطی نقل شده
و اگر چنین نباشد این حکم ندارد چنانچه قلب تنها هم این حکم ندارد و اگر آنچه باقی مانده
سینه یا آنچه سینه در آن باشد نباشد هرگاه عضوی باشد که استخوان در آن باشد باید غسل
داده شود و کفن شود و دفن شود لکن نماز بر آن لازم نیست خواه آن عضو تمام باشد یا ناقص
و اگر چیزی از آنچه حنوط میشود با آن بوده باشد واجبست که آن عضو حنوط شود هرچند
بعضی از محل حنوط باشد و کفن آن باید در سه قطعه باشد در صورتیکه موضع سه قطعه
در آن باقی باشد هرچند آن سه قطعه بنحو میت تمام در آن صرف نشود و اگر موضع سه قطعه
نباشد موضع هر کدام که هست همان واجبست هرچند در صورتی احوط سه قطعه میباشد
بلکه لزوم آن قوتی دارد و همچنین میباشد حکم استخوان بی گوشت در جمیع این احکام مگر
مثل دندان و ناخن هرچند که قدری گوشت هم با اینها باشد که این احکام را ندارد و فرقی
نیست میان عضویکه از میت جدا شده باشد و عضویکه از شخص زنده جدا شده باشد
و در صورتیکه غسل ترتیبی داده میشود باید ترتیب در آن اعضا قطع شده بجا آید در
صورتیکه مشتبه نباشد بعضی ببعض دیگر مثل اینکه سر باشد و دست و در صورت
معلوم نبودن اینها مثل اینکه دو دست یا دو پا باشد ترتیب ساقط است اگرچه احوط آن
استکه یکی از آن دو را مکرر بشویند بنحویکه ترتیب واقعی حاصل شود و در شرط بودن
مرد بودن غسل دهنده در صورتیکه آن عضو از مرد باشد یا زن بودن آن در صورتی
که از زن باشد یا محارم هر یک از اینها بنحویکه گذشت اشکالی است لکن دور نیست که
در صورت معلوم بودن حال لازم باشد مراعات این شرط و در صورت ندانستن
اینکه آن عضو از کدام میباشد اشکال قوی ندارد و بعضی از مشایخ معاصرین فرموده که

احوط آنستکه مرد و زن هر دو او را غسل بدهند و بنظر فقیر این احتیاط بمقام است هر چند نظر
کردن بعضو بریده نامحرم بعد از بریده شدن جائز بدانیم با اینکه خالی از اشکالی نیست کرچه دور
نیست جایز بودن آن خصوصا در صورتیکه آن عضو مضمحل شده باشد یا استخوان بی گوشت باشد
چنانچه اشکالی نیست در نظر کردن نامحرم بموی بریده شده از مرده یا زنده و اگر استخوانی یا قطعه که
در آن استخوان باشد پیدا شود و معلوم نباشد که احکام آنجا آمده یا نیامده محکوم باینست
که احکام آنجا نیامده مگر استخوانیکه معلوم باشد از قبری بیرون افتاده که ظاهر حال آن باشد
که احکام آنجا آمده که لازم نیست در آن چیزی از این احکام مکرر و فوائد آن بنا بر احوط هر چند لزوم
آن هم ثابت نیست و اگر آنچه باقی مانده از میت گوشت بی استخوان باشد نه غسلی دارد و نه کفنی و
نه نمازی بلکه آنچه لازم است که در پارچه بپیچند و دفن نمایند هر چند که آن پارچه بنحویکه در
کفن تمام میت معتبر است نباشد اگر چه رعایت آن احوط میباشد پنجم آنکه آن بچه که سقط
شود چهار ماه یا بیشتر از ابتدا خلقت او گذشته باشد چه زنده بدنیا آمده باشد و بعد مرده
باشد و چه طفلی باشد که مرده ساقط شده باشد و چه ابتداء خلقت او تمام باشد و چه نباشد
که چنین میتی واجبست غسل دادن او و کفن کردن او در سه قطعه بهمان شروطیکه میباید و دفن
کردن او و اگر مرده ساقط شده باشد نماز بر او واجب نیست بلکه جایز هم نیست و احوط آنست
که او را حنوط نمایند و اگر آن ساقط شده چهار ماه بر او نگذشته نه غسل داده میشود و نه کفن
کرده میشود و نه نماز بر او میشود بلکه در قطعه پارچه پیچیده میشود و دفن میشود و اگر
شک باشد در اینکه چهار ماه بر او گذشته یا نگذشته ملحق میشود بانکه چهار ماه او تمام نشده
و طریقه غسل دادن میت چنین میباشد که اول بدن او را هر گاه نجس شده باشد بشویند از
آن نجاست و واجبست مقدم داشتن آن بر اصل غسل بلکه شرط است در صحیح واقع شدن آن پس
اگر بیک شستن قصد نماید هر دو را کفایت نمیکند در شستن غسل بلکه باید اعاده شود بقصد
آن بتنهائی هر چند که در آب جاری و کر و نحو آنها باشد چنانچه کفایت نمیکند شستن هر عضوی

یا هر عضوی از اجزاء یا اعضاء غسل را پیش از همان نحو یا عضو نه پیش از تمام اینها اگرچه این نحو
کافیست در شستن نجاست محل غسل بدو غسل چنانچه بنحو ارتماس بر اغسال و این نه بجهة آنستکه
آب غسل نجس نشود و نه بجهة آنستکه عین نجس حائل نشود و نه بجهة آنستکه محل از هر جهت پاک باشد
چنانچه هر یک از اینها را بعضی از فقهاء خیال کرده اند بلکه اگر در آب کثیر واقع شود غسل و عین
نجس هم نباشد در محل یا باشد و مانع از رسیدن آب نباشد بعید نمیدانیم پیش از تمام
شدن غسلش بنجاست مرده شدن چنانچه اقوی میباشد باز هم حکم همین است پس نیت نماید غسل
دهنده غسل دادن او را قربة الی الله و چیز دیگر غیر قصد تقرب لازم نیست در آن بلی شرط است مقارن
بودن آن با اول عمل و باقی داشتن آنرا تا آخر و کفایت میکند یک نیت بجهة هر سه غسل که مذکور
خواهد شد حتی بنا بر قول باینکه نیت کردن داشتن بفعلیت باشد بلکه بنا بر اقوی که نیت عزم بر عمل است
و باید تا آخر باقی باشد و قول باینکه سه نیت نماید و بعضی از بعضی متأخرین و مشایخ معاصرین هم
باشد که با اینکه نیت سه عمل میباشند بنحو مذکور قائل شده اند بلزوم سه نیت یا احوط بودن آن
بلی اگر بعد از غسل اول یا دوم غسل دهنده بالمره غافل شود که عزم او برود لازم است برای که تجدید
نماید و اقوی آنستکه این سه غسل یک عمل میباشد پس تجدید بکه مینماید در صورت مذکوره بقصد
جزئیه تجدید بکند نه بقصد مطلق غسل اما بقصد آنکه عمل مستقلی باشد جایز نیست بلکه در صحت غسل
در این حال اشکالیست و نیت را باید شخصی نماید که میت را غسل میدهد یا بدنش تنها آنکه او را
میگردانند نظر بطرف دیگر لکن اگر آنکه او را میگرداند آب را میریزند بمحل غسل و آنکه
میریزد آلت عمل و میباشد حکم عکس میباشد نیت را باید آنکه میگرداند بنماید و اگر هر دو
مدخلیت دارند در رسانیدن آب بمحل غسل هر دو باید نیت کنند و اگر هر دو آب را بریزند
بتمام محل غسل نیت هر یک به تنهائی کفایت میکند و اگر یکی از اینها مجنون یا طفل یا حیوان باشد
نیت آن دیگری که مکلف میباشد کفایت میکند در صورتیکه از هر یک بتنهائی شستن تمام صادر
شود و اگر یک شستن از تمام صادر شود نیت آنکه مکلف در چنین صورتی کافی نیست و جایز است که

هر یک از آنها غسل را مکلفی بجا آورد غیر دیگری چنانچه جایز میباشد که اعضای یک غسل را در
غسل ترتیبی چند نفر بجا آورند که هر کدام عضوی را غسل دهند و باید در هر دو صورت نیت نمایند
تمام بنمایند و نیت هر یک باید بر وجهی باشد که نیت عملش باشد نه بر وجه آنکه عمل مستقلی است یا آنکه
مطلق نیت کنند و متعرض جزء یا مستقل بودن نشوند پس شروع کند مقارن نیت بغسل دادن
و واجبست که میت را سه غسل بدهند اول از آب سدر و دوم از آب کافور و سیم از
آب قراح که آب خالص باشد و باید که هر یک از آنها آب مطلق باشد پس کفایت میکند در هر یک از
آب سدر و کافور آنکه در عرف مردمان بگویند آب سدر و کافور میباشد هر چند کمی از آنها
در آنها باشد و کفایت نمیکند مقداری از آنها که سدر و کافورش مینامند لکن آبی را که آنها
در آن واقع میشود آب سدر و کافورش نمیگویند و اگر بقدری باشد که آب مضاف شود غسل
بآن صحیح نیست و نقل از بعض مشایخ معاصرین میباشد که در جواهر شرح او را اقوی شمرده و باید
که سدر بنحوی باشد که اجزاء آن مخلوط آب شود که سائیده شده باشد و اگر برگ سبز باشد
آن را در آب بمالند تا مستهلک شود و باید کافور هم کافور اصل باشد چه جلال باشد و چه
غیر آن و مراد از جلال آن قطعهای بزرگ از آن میباشد که طبخ نشده و او را خام مینامند و
احوط آنستکه مطبوخ آن نباشد زیرا که معروفست که کفار آن را با شیر خوک طبخ مینمایند که سفیدی
آن زیاده شود اگر چه در صورت معلوم نبودن آن پاکست و جایز است استعمال آن در آب غسل
و حنوط و غیر آنها و کافور مصنوعی کفایت نمیکند و نامیدن آن بکافور در نزد غیر اهل خبره اعتباری
ندارد چنانچه نامیدن اهل خبره آن را بکافور با اعتراف باینکه مصنوعی است نیز اعتباری نه
دارد بلکه در صورت شک هم اکتفا بآن نمیتوان نمود و اگر قدری کافور اصل هم مخلوط آن
مصنوعی باشد بنحویکه اگر جدا بود و در آب ریخته میشد کفایت میکرد در صدق آب کافور
لکن مستهلک باشد در اجزاء مصنوعی و از آن جدا نباشد آن هم کافی نیست و بوی کافور با بعض
خواص آن در آن بودن فائده ندارد در اینمقام و ابتغا لصریا بکار سدر و کافور باشد

پس اگر مخلوط با گل و نحو آن باشد بنحویکه از آب مطلق بودن بیرون نباشد ضرری ندارد و خالص
بودن از آن دو چیز بر وجه عرفی میباشد پس اگر مخلوط بیکی از آن دو چیز باشد کفایت نمیکند مگر
در صورتیکه در عرف مردمان آن را آب خالص بنامند هر چند بعضی از اجزاء آن دو چیز در آنها باشد
که اکتفاء بآن میتوان نمود و اشکالی نیست در آنکه هر یک از این سه غسل را بطریق ترتیب در غسل جنابت
و غیر آن میتوان بجا آورد هر چند بنحو ارتماس در هر یک از سه عضو بوده باشد بنا بر اقوی و در
اکتفاء بارتماس در اعضا یا در اغسال یا بیان آن بکثره باشد بخلاف تصور ریختن آب بر آنها که
بقلیل هم میتوان اکتفاء نمود و ترتیب را بین غسل بنحو مذکور لازم است بلکه شرط میباشد در
واقع پس اگر عمدا یا سهوا یا جهلا یا غفلة خلاف آن بشود باید اعاده شود بنحویکه ترتیب متحقق شود
و سایر شرایط غسل جنابت و نحو آن از پاک بودن آب و غصبی نبودن آن و مضاف نبودن آن و مباح
بودن مکان غسل و غیر آنها غیر مباشر بودن در اینجا هم شرط میباشد بنحویکه در سابق گذشت
و هر گاه سدر یا کافور ممکن نشود سه غسل باید داده شود با آب خالص و در آن دو غسل اول
نیت بدلیت از غسل سدر و کافور را باید بنماید چنانچه اگر سدر تنها یا کافور تنهائی
میسر نشود دو غسل با آب خالص داده میشود و یک غسل با آنکه موجود است از آن دو چیز بنحویکه
مذکور شد و لازم نیست بدل از سدر در صورت نبودن آن چیز دیگر اگر چه افضل آنستکه
خطمی بدل آن قرار دهند و هر گاه آب میسر نشود اصلا باید تیمم داده شود میت بدل از غسل
و اقوی کفایت کردن یک تیمم میباشد بدل از جمیع هر چند احوط سه تیمم میباشد با نیت بدلیت
هر یک از سه غسل بترتیب و احوط از آن علاوه نمودن یک تیمم هم میباشد بدل از جمیع و هر گاه
بجهت یکی از سه غسل آب پیدا شود یا بجهت دو تا از آنها آنچه را که بجهت آن موجود است باید بجا آورد و در
آنچه را که میسر نیست تیمم دهد بدل از آن و اقوی آنستکه مقدم دارد هر یک از آن غسلها
که در حال بودن آب برای تمام مقدم بود و قول باینکه غسل قراح مقدم میباشد ضعیف است
و در هر یک از این اقسام که غسل اضطراری بجا میآید یا تیمم داده میشود میت بدن او نجس است

باقی میباشد و مس او هم باعث غسل میت میشود و هرگاه پیش از دفن ممکن شد غسل دادن و یا سدر
و کافور بعد از آنکه بدون اینها غسل داده شده باشد یا ممکن شد غسل دادن او بعد از آنکه تیمم
داده شده باید اعاده شود بنحویکه ممکن شده و اگر بعد از دفن میسر شد نبش قبر بجهة آن جایز
نیست بلی اگر فرض شود که نبش قبر واقع شد بوجه حرام یا بوجه شرعی دیگر یا از غیر مکلفی ناشی
یا عرضی در چنین صورتی دور نیست که اعاده غسل و غسل دادن او لازم باشد و شخصیکه
غسل دادن او ممکن نباشد بوجهیکه چیزی از اعضا او متفرق نشود یا آنکه چیزی از پوست او برود
مثل آبله دار و سوخته و مجروح بجراحت بسیار یا جراحت سختی که نشود بدون متفرق شدن بدن
او یا ریختن پوست او او را غسل داد هر چند بفرو بردن در آب یا ریختن آب بر آن باشد باید تیمم
داده شود و یک تیمم کافیست چنانچه مذکور شد و طریق تیمم دادن میت آنست که آن تیمم دهنده
نیت کند و دستهای خود را بزند بر زمین و مسح نماید پیشانی و جبینین و پشت دستهای او را
بنحویکه در تیمم میباید و لازم نیست که دست میت را بزند بر زمین و بمالد به پیشانی و پشت دست
او بلکه اگر اکتفا باین نماید کفایت نمیکند بنا بر اقوی و بباید دانست که هرگاه میت جنب باشد یا
حایض یا نفسا باشد هر چند پاک شده باشد و غسل نکرده باشد یا مس میت کرده باشد و غسل
نکرده مرده باشد واجب نیست غسل دادن او بجهة اینها بلکه همان غسل میت کفایت مینماید و در
استحباب غسل دادن او بجهة اینها اشکالی است احوط ترک آن میباشد چنانچه اشکالی نیست
در آنکه وضو دادن میت واجب نیست هر چند بعد وضو مرده باشد و در استحباب آن هم
اشکال است و هر چند مشهور آنست که مستحب میباشد لکن احوط در آن هم ترک میباشد
واجبست بر غسل دهنده در صورتیکه ناچار میباشد از مالیدن دست بر بدن او اینکه پارچه
بر دست خود بپیچد در صورتیکه دست بعورت او میمالد بخصوص محارم از زن و مرد در غسل
دادن هر یک دیگر را هر چند نظر نکند و در سایر بدن هم اگر چه خوبست لکن واجب نیست بلکه
مس آن هرگاه از روی شهوت نباشد یا فتنه بر او مترتب نشود عیبی ندارد و در غسل دادن

هر یک

هر یک از زن و شوهر دیگری را مس نمودن عورت باکی ندارد و واجب نیست که در حال غسل
دادن میت را بجانب قبله نمایند هر چند مستحب میباشد که او را بمثل حال الاحتضار بجانب قبله بخوابانند
در حال غسل دادن چنانچه مستحب میباشد که او را بر تخته یا سکوئی که قدری مرتفع باشد غسل دهند
بنحویکه آب را و فرو رود بسهولت و مستحب میباشد که غسل در زیر آسمان نباشد و اگر زیر
سقف نیست حایلی در بالای او نگاه دارند که فاصله شود میان او و آسمان و همچنین مستحب است
شستن سر او با کف سدر پیش از غسل دادن او و شستن دو دستش تا نصف ذراع پیش از هر یک
از سه غسل او و شستن عورتین او پیش از هر یک از آن سه غسل با سدر و اشنان در غسل
اول و آب کافور و اشنان در غسل دوم و آب قراح و اشنان در غسل سوم و مستحب است که
از آنچه مذکور شد از سه شستن واجب در غسل ترتیبی و آن دو شستن مستحب و دست و عورتین
هر یک از اینها سه مرتبه واقع شود پس بنا بر این در هر یک از سه غسل میت پانزده شستن واجب
مستحب میباشد چنانچه جمعی از قدما اصحاب فرموده و در فقه رضوی هم تصریح بآن شده و از
این قرار در هر سه غسل چهل و پنج شستن میشود که نه عدد آن واجبست و سی و شش عدد آن مستحب
و همچنین مستحب میباشد که غسل دهنده از سمت راست میت باشد و دست خود را بعد از
هر یک از سه غسل بشوید و میت را بعد از فراغ بخشکانند و مکروه است میان دو پای خود بگیرد
میت را و اینکه بنشانند او را و اینکه شانه کنند موی او را یا چید کنند ناخن او را هر چند بلند باشد
و اگر چیزی از آنها ساقط شود همراه او در کفن او بگذارند سیم از اموریکه واجبست مر غسال
آن در حق میت حنوط کردن او میباشد چه مرد باشد و چه زن و چه خنثی و چه ممسوح و چه کبیر
چه صغیر و آن چنانست که مسح نمایند هفت موضع او را از بدن میت که در سجده واجبست بر زمین بگذارد بر
کافور و مراد از مسح مالیدن و سائیدن آن کافور میباشد بآن اعضا و کفایت نمیکند گذاردن
آن بر آنها بدون مالیدن و باید که آن بعد از غسل دادن او باشد پس اگر پیش از آن بجا آورند
کافی نیست لکن مخیر میباشند که پیش از کفن کردن بجا آورند یا بعد از آن یا در وسط آن و

اولی آنست که پیش از آن باشد و از این جهت بیان او را مقدم داشتیم بر بیان کفن کردن و در عرف
این هفت موضع وجوبی ندارد و حنوط آنست که بر پیشانی و بر کفها مالند و در جمیع این مواضع مسمی کفایت میکند
در مقدار کافور بلکه ظاهر کفایت آنست در آنجاییکه از این مواضع مسح کرده میشود و در کیفیت مسح
و جایز نیست حنوط کردن میتی که محرم بوده در حج یا عمره چه عمره مفرده باشد و چه غیر آن چنانچه
جایز نیست داخل کردن کافور در آبیکه غسل داده میشود بآن هر چند سدر و غیره شسته شود بلکه
جایز نیست بطلی بوی خوش او را خوشبو نمایند هر چند غیر کافور باشد و مستحب میباشد
ان کافور بلکه مخصوص بحنوط است بدون آنچه در آب غسل او مخلوط میشود آنکه یک درهم شرعی
باشد که مقدار آن نصف مثقال صیرفی و چهل یک مثقال میباشد و از آن بهتر آنستکه چهار
درهم باشد و از آن بهتر آنستکه سیزده درهم و ثلث درهم باشد که هفت مثقال صیرفی میباشد
و اولی در مستحب اول آنستکه یک مثقال شرعی باشد که زیاده میباشد از درهم بسه سهم از هفت
سهم آن زیرا که درهم نصف مثقال شرعی میباشد و پنج یک مثقال و ده درهم هفت مثقال
شرعی میباشد و اولی در مستحب آنست که چهار مثقال شرعی باشد و هر گاه کافور میسر نشود
باید دفن کرده شود بهمان حال حنوط نشده و از برای آن بدل نمیباشد چهارم از امور
که واجبست مراعات آن در حق میت کفن کردن او میباشد که آن هم واجب کفائیست چه میت
مرد باشد و چه زن و چه خنثی و چه ممسوح و چه غیر بالغ لکن کفن کردن واجبست نه کفن بذل
کردن پس اگر میت مالی ندارد که کفایت کفن او را نماید بر دیگران واجب نیست که کفن برای او
مهیا نمایند هر چند وارث او یا ولی او باشد لکن مستحب میباشد و واجب دارد و کفن واجب
آنستکه سه قطعه باشد لنگ و پیراهن و سرتاسری و لنگ باید از ناف تا زانو را بپوشاند بنا
بر اقوی و مستحب میباشد که از سینه تا تمام قدمها را بپوشاند لکن در این زیاده باید وارث
اذن بدهد یا میت وصیت کرده باشد اگر از مخلف میت اخذ میشود و از مال صغیر وارث نباید
برداشته شود و پیراهن باید از سر شانه باشد تا نصف ساق بنا بر اقوی و مستحب میباشد که

تا تمام قدم لکن باذن وارث باید باشد این زیاده هم یا وصیت شده باشد اگر از مال او اخذ می
شود و باید از مال وارث صغیر برداشته نشود و سرتاسری باید از جانب طول بقدری باشد
که بشود دو طرف آنرا بیکدیگر بست و از جانب عرض بقدری باشد که روی یکدیگر بیفتد و طرف آن و
اکتفا بکمتر از این از جانب عرض فرقی ندارد و بهتر آنستکه اول جانب چپ را بجانب راست اندازند
و بعد جانب راست را بجانب چپ لکن عکس این هم جایز میباشد و کیفیت کفن کردن آنستکه لنگ را
در زیر پیراهن باو بپوشانند و پیراهن را در زیر سرتاسری لکن آنخرقه که مستحب میباشد که دو ران
او را بآن بپیچند که آنرا پیچ میگویند باید در زیر لنگ باشد و باید آن کفن از پول حلال میت باشد
لکن اگر ولی او بخواهد اکتفا کند بکمتر از آن در صفاتیکه تعلق به پارچه دارد میتوانند و تفاوت
قیمت بهتر و پست تر از مال تمام ورثه میباشد و وارث را نمیرسد که منع کند ولی میت را از اینکه
کفن را از پول حلال او قرار دهد و پست تر قرار دهد و فرقی نیست در این باب میان آنکه وارث
صغیر در آنها باشد و غیر آن با اینکه میت مدیون باشد یا نباشد و جایز نیست کفن کردن به پارچه
غصبی و همچنین به پارچه نجس هر چند که نجاست آن عارضی باشد بلکه هر چند نجاست آن چیزی باشد
که در نماز معفو باشد و همچنین جایز نیست به پارچه حریر محض چه میت مرد باشد یا زن و به پارچه
که جایز نیست نماز با آن مثل پوست و پشم و کرک حیوان حرام گوشت و به پارچه که از پوست باشد
هر چند که از حلال گوشت باشد و تذکیه بر وجه شرعی شده باشد و جایز است به پارچه که از پشم
و کرک و موی حیوان حلال گوشت باشد مثل بسیاری از عباهای پشمی بلکه جایز است در کتان
که از پنبه معمول میشود چنانچه جایز است به پارچه که از کتان باشد و واجبست که از تمام هر سه
قطعه پوشیده شود بدن میت بنحویکه بشره آن پیدا نباشد لکن شرط نیست که از هر یک بتنهایی
پوشیده شود بنا بر اقوی و هر گاه میسر نشود کفن بشروطیکه مذکور شد و مضطر شوند یکی
از آنچه منع شده از امور مذکوره واجبست کفن نمودن بآنچه میسر شود از آنها مگر پارچه غصبی
که در حال اضطرار هم جایز نیست و اگر امر دایر شود در حال اضطرار میان دو پارچه که

پارچه یا زیاده از این چیزها که در حال اختیار منع شده پوست مقدم میباشد بر غیر آن و بعد
از آن متنجس بنجاست عارضی مقدم است بر غیر آن و بعد از آن حریر مقدم است بر آنچه از جلود حرام گوشت
است و هرگاه میسر نشود مگر یک پارچه یا دو پارچه باید اکتفا بهمان نمود و اگر یک پارچه باشد که برید
طول یا عرض آن بجای یکی از آنها پارچه باید اکتفا شود بهر قدر از آن که میشود اگر چه بقدر ستر
عورتین او باشد که واجبست در غایت آن و هرگاه امر دایر شود میان یکی از آنها قطعه یا دیگری
با بهتر بود که پارچه باشد که کفایت نکند مگر برای یکی از آنها در آن اشکال شدید میباشد لکن
دور نیست که سرتاسری مقدم باشد بر پیراهن و پیراهن مقدم باشد بر لنگ و مستحب است که علاوه
شود در هر یک از مرد و زن لفافه دیگر که سرتاسری دیگر باشد بر روی آن سرتاسری واجب
که پارچه چهارمی کفن میباشد و اگر ممکن شود آن را از حبره قرار دهند و حبره بکسر حا و فتح
با و پارچه نیکوئی بوده که در یمن میبافته اند و شاید که حالا هم باشد و اگر از یمن نباشد
وصل آن باشد اهم کافیست و بهتر آنست که آن قسمی از آن باشد که عبریه اش میباشند و اگر
حبره پیدا نشود کفایت میکند لفافه دیگر هر چند پارچه دیگر باشد و باید که خطوط طلا در آن
نباشد که با آن بافته شده باشد و اولی آنست که خطوط حریر هم با آن بافته نشده باشد و قوی
آنست که اطلاق حریر بنحوی نباشد که مردان نماز در آنها نتوانند نمود و ایضا مستحب میباشد
که زیاد نمایند برای هر یک از مرد و زن پارچه دیگر که ران پیچ باشد و آن را پارچه پنجم
کفن میشمارند و آنچنانست که پارچه را که طول آن سه ذراع و نصف باشد و عرض آن یک
وجب و نصف سر آن را بشکافند و بر کمر میت ببندند و سر دیگر آنرا از میان پاها بیرون
آورند و از زیر آنچه بکمرش بسته اند ببرند و تند بکشند بنحوی که عورتش را محکم نگاه دارد
تا نزد بلندی زانوها پس هر جا که تمام میشود سر آن را در آنچه پیچیده شده فرو برند و اقوی
آنست که کفایت میکند در اندازه آن پارچه هر قدر که در آنها بان پیچیده شود بعد از آنکه سعی
پارچه بکمر بسته شده باشد اگر چه اندازه آن کمتر یا بیشتر باشد از آنچه مذکور شد و هر چند بعض

مذکور

مذکور پیچیده نشود و ایضا مستحب میباشد که قدری پنبه در زیر آن پارچه ران بند برد و
عورت او بگذارند خواه مرد باشد و خواه زن و اگر بیم آن باشد که از دبر او چیزی بیرون آید
قدری از آن پنبه را در دبر او فرو برند و ایضا مستحب میباشد که از برای مردان عمامه زیاد کنند و
قوی آنست که کفایت میکند در هر یک از طول و عرض آن مسمی لکن افضل آنست که دو سرش یکی را [شان]
وا زده و جانب دو سر آن را بر حنک دار کنند و زیادی آن دو سر را بر سینه میت بیندازند چپ را
بر جانب راست و راست را بر جانب چپ و از برای زنان بدل عمامه مقنعه زیاد کنند و پارچه دیگر که
پستان بندش مینامند که پستانهای او را بآن بچسبانند و از پشت گره زده شود چنانچه مستحب است
که از برای زنان لفافه دیگر که لفافه سیم باشد علاوه نمایند که از نمط باشد و آن جامه میباشد [شد]
که از برای زینتشان خطها و رنگهای مختلف بافته شده و اگر آن میسر نشود پارچه دیگر باشد
از هر چه باشد که سرتاسری سیم نشود و ایضا مستحب است که کفن از پنبه باشد و سفید باشد
مگر در حبره که مستحب است که سرخ باشد و در نمط مستحب آنست که خطوط مختلفه در
آن باشد و ایضا مستحب میباشد که بر جمیع پارچه‌های کفن و جریدتین نوشته شود اقرار بشهادتین
و ائمه معصومین علیهم السلام و آیات قرآن و دعاها بنحوی که وارد شده و هر چیز که احتمال برود
که نجس شود و چیزی نامناسبی بیرون آید و ملوث نماید آنها را لکن اگر قطع باشد باینکه ملوث
میشود ننویسند و مستحب در مستحب آنست که اینها را با تربت مطهره که با رطوبت باشد بنویسند
اگر آن میسر نشود با آب و گل بنویسند و اگر نشود با انگشت نوشته شود هر چند که خشک باشد
و ثابت نشده شرعا نوشتن جز بدین بکار و بخوانند و ایضا مستحب میباشد که کفن را از
خودش بدوزند و مکروه است که نو نمایند او را با دهن و بغیر آن هم عیبی ندارد و ایضا
مکروه است که کفن از کتان باشد یا سیاه باشد یا آستین از برای آن قرار داده شود از
قول علما اگر جامه باشد که آن سابق آستین داشته عیبی ندارد لکن تکمه‌های او را بکنند
بنا بر احوط هر چند اقوی آنست که کندن آنها لازم نیست و در این مقام چند مسئله میباشد

که باید فهمیده شود اول آنکه کفن زوجه بر شوهرش میباشد هرچند که آن زن دارنده باشد
و فرقی نیست در این حکم میان صغیره و کبیره و مدخوله و غیر مدخوله و آزاد و کنیز و ناشزه و مطیعه
و عاقله و مجنونه و دائمه و متعه چنانچه فرقی نیست در زوج میان صغیر و کبیر و مجنون و عاقل و
در صغیر و مجنون ولی آنها از مال آنها بر میدارد کفن میتها را و ملحق بزوجه میباشد زنی
که طلاق داده شده بطلاق رجعی نه طلاق باین و اما کنیزیکه تحلیل شده کفن آن بر آنکه برای او
تحلیل شده نمیباشد و واجب نیست بر شوهریکه معسر باشد بنحویکه مال آن باشد زیاده از آنچه
که از برای معسر استثنا شده و قوت یکروز و یکشب خود را لکن اگر قبل از فوت او معسر بوده
بعد از فوت او از میراث او فدیه یا وصیه که از این صفت بیرون آمده واجب است بر او کفن کردن
او و مثل استاکر غنی شود آن شوهر معسر پیش از آنکه آن زن کفن کرده شود از مال دیگری
همچنین اگر غنی شود پیش از دفن کردن او و هرچند از مال خودش کفن کرده شده باشد که در
اینصورت آن کفنی که از خود مال آن زن بوده بوارث او بر میگردد و اگر آن شوهر وفات بکند در
حال معسر بودنش و پیش از آنکه زوجه اش با کفن دفن شده باشد واجب است که کفن آن زن را از مال
او بردارند و اگر چنین شوهری غنی شود بعد از دفن آن زن نمیرسد وارث او را که مطالبه کفن
او را از آن مرد بنمایند و مثل معسر بودن میباشد در آنچه مذکور شد تعلق گرفتن حق طلبکا
آن شوهر بمال او بطریق محجور واقع شدن از جانب حاکم شرع یا تعلق گرفتن حق التخصیصیکه مال آن را
در نزد او رهن گذارده و نخوانند و اگر زن و شوهر در یکوقت بمیرند وجوب اخذ کفن از مال مرد
ساقط میباشد بخلاف آنکه شوهر بعد از آن بمیرد که واجب است کفن آن زن از مال او داده شود و
اگر بیشتر از یک کفن مخلف نباشد از برای آن مرد در همین صورت آن کفن مخصوص خودش میباشد
و بآن زن نمیرسد هرچند که بعد از آن باشد که بآن زن پوشانیده شده باشد و هنوز دفن نشده
باشد بلکه بعد از دفن هم اگر مستلزم نبش قبریکه حرام است نباشد مثل آنکه او را دیگری بیرون
آورده باشد یا بجهت امری از امور از قبر بیرون افتاده باشد و هرگاه کفن آن زن باقی باشد

وازخودش

و از خودش ما پوشیده باشد چه قبل از دفن او باشد و چه بعد از آن مثل آنکه سیل آن بدن را ببرد
و کفن او بماند یا درنده آن بدن را بخورد زد اقوی آنستکه مال همان شوهر میباشد که او را کفن
کرده نه آنکه مال آن زن فوت شده باشد مثل ارث چنانچه که بر میت میشود بعد از موت او و نه
آنکه مال وارثان زن باشد و نه آنکه مثل چیزهای مباحی باشد که هر کس بخواهد میتواند او را مالک
شود که این مسأله احتمال در غایت ضعف میباشد و کفن مملوک چه غلام باشد و چه کنیز واجب است بر
آقای او باجماع علماء و فرقی نیست میان مملوک خالص و مکاتبه مطلق و ام ولد و مکاتب مشروط و اگر مکا
چیزی آزاد شده باشد بقدر همان جزء آزاد شده از آن آقا ساقط میباشد و واجب نیست بذل
نمودن کفن از برای سایر اقارب غیر زوجه خواه پدر یا مادر یا فرزند باشد یا غیر آنها چنانچه بر
بیگانه هم واجب نیست بذل کفن از برای میت پس اگر کفن از برای او نباشد عریان دفن کرده میشود
و این حکم اجماعی میباشد در غیر اقارب بلکه در اقارب هم خلافی ظاهر نشده در اصحاب بلی
مستحب است از برای مسلمین بذل کفن در اینحال و واجب نیست بر شوهر بذل کردن چیزهای
دیگر غیر کفن مثل حنوط و سدر اگرچه احتیاط شدید در بذل آنها میباشد دوم از آن
چند مسأله آنستکه اخذ کرده میشود قدر واجب از کفن از اصل مال میت نه آنچه از آن مستحب میباشد
در مقدار یا در کیفیت و کفن مقدم است بر طلبکار رهن و طلب مقدم است بر آنچه وصیت شده
بآن و تمام آنها مقدم میباشد بر میراث بلکه کفن مقدم است بر حق آنکه مال میت در نزد او رهن
میباشد و بر حق غرما آن میت که مفلس میباشد و در مقدم بودن آن بر حق التخصیصیکه میت باو
کرده اشکالی است و نیست او هم مقدم باشد در بعضی مقامات و ملحق میباشد بکفن
در اینکه باید از اصل مال اخذ شود بنحو معروف سایر چیزهائیکه باید دارند واجب است صرف شود
مثل قیمت آب غسل و سدر و کافور و قیمت مکان دفن و اجرتهای غسال و حفر کن اگرچه
برانها حرام باشد گرفتن آن وجه لکن در صورتیکه چاره نیست باید از مال میت اخذ شود و چنانچه
اگر ظالمی ضبع نماید از دفن کردن بدون اجرت از هم از مال او اخذ باید بشود و التخصیصیکه

کفن میباشد و واجبست که کفن کرده شود از بیت المال مسلمانان اگر یافت شود و اهم از کفن میت نباشد
در مصارف بیت المال و امّا واجب بودن بدل کفن از مطلق زکوة یا از خمس دلیلی ندارد سیم
از آنها آنستکه هرگاه بیرون بیاید از میت نجاستی پیش از کفن کردنش واجبست ازالهٔ آنچه پیش از
غسل دادن او باشد یا بعد از آن یا در اثناء آن و واجب نیست اعاده غسل و هر چند در وسط
یکی از غسلها یا بعد از یکی از آنها یا بعد از تمام آنها بیاید و اگر بعد از کفن کردن بیرون آید
واجبست بدن او را بشویند هر چند که در قبر هم گذاشته باشند او را مگر آنکه بیرون آوردن او
باعث هتک او باشد که در اینحال این تکلیف ثابت نیست و امّا کفن او هرگاه نجس شده باشد
واجبست که شسته شود اگر هنوز او را در قبر نگذارده اند و باید آنمحل نجس شده بمقراض و نحو آن چیده
شود هرگاه در قبر گذارده شده و احتمال قوی میرود که در اینصورت هم باید شسته شود بلکه
با ممکن نبودن چیدن و ممکن بودن شستن دور نیست که متعین باشد شستن و در صورت ممکن
نبودن شستن و فاسد شدن کفن بچیدن آن بحال خود گذارده شود و اگر چه واجب نیست
بدل کردن آن لکن احوط میباشد **چهارم** از آنها آنستکه از جمله چیزهائیکه اهتمام بسیار
در او شده و استحباب شدید دارد گذاردن دو جریده میباشد با میت خواه مرد باشد و خواه
زن و خواه صغیر باشد و خواه کبیر و این از جمله خواص شیعه اثنا عشریه میباشد که سنیان بجا
آورند و از آن محروم هستند و جریده عبارتست از آن دو چوبیکه از درخت خرما گرفته شده باشد
و برگ در آن نباشد و باید که خشک نشده باشد اگر چه قلیلی از آن رطوبتی که در آن است
در آن باقی باشد و کفایت نمیکند چوب خشک خرما هر چند که از آب و نحو آن رطوبت برداشته
باشد و اگر چوب خرما میسر نشود از چوب درخت سدر بگیرند و اگر این میسر نشود از درخت بید
بگیرند و اگر اینهم مهیا نشود اولی آنستکه از درخت انار بگیرند و اقوی آنستکه این ترتیب بر وجه
مستحب بر مستحب و افضلیت میباشد و مطلق چوبیکه رطوبت اصلی خود را دارد کافیست و اندازه
بلندی هر یک از آنها باندازه استخوان ذراع که ساق دست باشد میباشد و افضل آنستکه

میان

میان آنها را نشکافند اگر چه اقوی آنستکه اگر شکافته شده آنها هم باشد کفایت میکند مستحب
در مستحب میباشد که آنها را در پنبه بپیچند و جای آنها راست و چپ میت میباشد یکیرا در جانب
راست او بنحویکه چسبیده شود ببشره بدن از زیر چنبره گردن تا هر جا برسد قرار دهند و دیگری را
از جانب چپ در میان پیراهن و سرتاسری بنحو مذکور قرار دهند و اگر محل تقیه از سنیان باشد
آنها را در قبر بگذارند و اگر بجهة تقیه یا فراموشی یا غیر آنها ترک شود تا میت مدفون شود آنها را
بر قبر او فرو برند چنانچه در حدیث معتبر وارد شده **پنجم** از آن اموریکه واجبست از برای میت
بجا آورده شود نماز بر او میباشد پس واجبست نماز کردن بر هر مرد و زنیکه مسلمان باشد و چیزی
که باعث کفر باشد از او پیدا نشده باشد از انکار کردن چیزی از ضروریات دین که سبب مرتد
شدن او باشد مثل خارجیها که جنگ با امام را لازم میدانستند و غالیها که امام را خدا میدانند
و بسیاری از صوفیها که میگویند خداوند حلول کرده در بدن انسان یا حیوانی یا آنکه متحد به
ذات خداوند را با دیگران بلکه جایز نیست نماز کردن بر امثال این اشخاص چنانچه جایز نیست
بر دیگران از کفار که کافر اصلی میباشد مثل یهود و نصاری و مجوس خواه ذمی باشد یا
غیر ذمی بلکه جایز است نماز بر آن کافریکه ناصبی باشد یعنی ظاهر کند دشمنی خود را با ائمه
هدی علیهم السلام و در آن نماز لعن بر او میشود چنانچه مذکور خواهد شد و این در حقیقت
نماز نیست بلکه صورت نماز میباشد که از جهة مصلحتی در شرع انور مشروع شده و امّا
نماز بر مخالفین مثل سنیها یعنی ظاهر نمیکنند دشمنی خود را با ائمه و غیر فرقهای از شیعه که
اثنا عشری نیستند مثل کیسانیه و زیدیه و فطحیه و واقفیه و ناووسیه و غیر اینها در صورت
تقیه اشکالی نیست در واجب بودن آن و امّا در غیر تقیه اگر چه جمعی اشکال نموده اند در آن
بلکه بعضی قائل شده اند باینکه نشود لکن اشهر و اقوی آنستکه واجبست نماز بر اینها و فرقی نیست
در آنکه نماز بر او باید بشود میان شهید و غیر آن و مقتول بجهة حد یا قصاص و غیر آن و آنکه
خود را کشته یا از اهل گناهان کبیره دیگر باشد و غیر آن و میان آزاد و بنده و میان مرد و زن

کفن میباشد واجبست که کفن کرده شود از بیت المال مسلمانان اگر یافت شود و هم از کفن میت نباشد در مصارف بیت المال و اما واجب بودن بذل کفن از مطلق زکوة یا از خمس دلیلی ندارد سیم از آنها آنست که هرگاه بیرون بیاید از میت نجاستی پیش از کفن کردنش واجبست ازاله آن چه پیش از غسل دادن او باشد یا بعد از آن یا در اثناء آن و واجب نیست اعاده غسل و هرچند در وسط یکی از غسلها یا بعد از یکی از آنها یا بعد از تمام آنها بیاید و اگر بعد از کفن کردن بیرون آید واجبست بدن او را بشویند هرچند که در قبر هم گذاشته باشند او را مگر آنکه بیرون آوردن او باعث هتک او باشد که در آن حال این تکلیف ثابت نیست و اما کفن او هرگاه نجس شده باشد واجبست که شسته شود اگر هنوز او را در قبر نگذارده اند و باید محل نجس شده بمقراض و نحو آن چیده شود هرگاه در قبر گذارده شده و احتمال قوی میرود که در اینصورت هم باید شسته شود بلکه با ممکن نبودن چیدن و ممکن بودن شستن در زمینی که معین باشد شستن و در صورت ممکن نبودن شستن و فاسد شدن کفن بچیدن آن بجا الحوط گذارده شود و اگرچه واجب نیست بدل و بدل کردن آن لکن احوط میباشد چهارم از آنها آنست که از جمله چیزهائیکه اهتمام بآن بسیار در او اشده و استحباب شدید دارد گذاردن دو جریده میباشد با میت خواه مرد باشد و خواه زن و خواه صغیر باشد و خواه کبیر و این از جمله خواص شیعه اثنا عشریه میباشد که سنیان بجای آن آورند و از آن محروم هستند و جریده عبارتست از آن دو چوبیکه از درخت خرما گرفته شده باشد و برگ در آن نباشد و باید که خشک نشده باشد اگرچه قلیلی از آن رطوبتی که در آن بوده است در آن باقی باشد و کفایت نمیکند چوب خشک خرما هرچند که از آب و نحو آن رطوبت پیدا کرده باشد و اگر چوب خرما میسر نشود از چوب درخت سدر بگیرند و اگر آن میسر نشود از درخت بید بگیرند و اگر آنهم مهیا نشود اولی آنست که از درخت انار بگیرند و اقوی آنست که این ترتیب مستحب است و افضلیت میباشد و مطلوب چوبیکه رطوبت اصلی خود را داشته باشد و اندازه بلندی هریک از آنها اندازه استخوان ذراع که ساق دست باشد میباشد و افضل آنست که

میان

میان آنها را نشکافند اگرچه اقوی آنست که اگر شکافته شده آنها هم باشد کفایت میکند و مستحب در مستحب میباشد که آنها را در پنبه بپیچند و جای آنها راست و چپ میت میباشد یکی را در جانب راست او بنحویکه چسبیده شود ببشره او از زیر چنبره گردن تا هرجا برسد قرار دهند و دیگری را از جانب چپ در میان پیراهن و سرتاسری بنحو مذکور قرار دهند و اگر محل تقیه از سنیان باشد آنها را در قبر بگذارند و اگر بجهت تقیه یا فراموشی یا غیر آنها ترک شود تا میت مدفون شود آنها را بر قبر او فرو برند چنانچه در حدیث معتبر وارد شده پنجم از آن اموریکه واجبست از برای میت بجا آورده شود نماز بر او میباشد پس واجبست نماز کردن بر هر مرد و زنیکه مسلمان باشد جز که باعث کفر باشد از او پیدا نشده باشد از انکار کردن چیزی از ضروریات دین که سبب مرتد شدن او باشد مثل خارجیها که جنگ با امام را لازم میدانند و غالیها که امام را خدا میدانند و بسیاری از صوفیها که میگویند خداوند حلول کرده در بدن انسان یا حیوانی یا آنکه متحد به ذات خداوند یا دیگران بلکه جایز نیست نماز کردن بر امثال این اشخاص چنانچه جایز نیست بر دیگران از کفار که کافر اصلی میباشد مثل یهود و نصاری و مجوس خواه ذمی باشد یا غیر ذمی بلی جایز است نماز بر آن کافریکه ناصبی باشد یعنیکه ظاهر کند دشمنی خود را با ائمه هدی علیهم السلام و در آن نماز لعن بر او میشود چنانچه مذکور خواهد شد و این در حقیقت نماز نیست بلکه صورت نماز میباشد که از جهت مصلحتی در شرع انور مشروع شده و اما نماز بر مخالفین مثل سنیها یعنیکه ظاهر نمیکنند دشمنی خود را با ائمه و غیر فرقهای از شیعه که اثنا عشری نیستند مثل کیسانیه و زیدیه و فطحیه و واقفیه و ناووسیه و غیر اینها در صورت تقیه اشکالی نیست در واجب بودن آن و اما در غیر تقیه اگرچه جمعی اشکال نموده اند در آن بلکه بعضی قائل شده اند باینکه نشود لکن اشهر و اقوی آنست که واجبست نماز بر اینها و فرقی نیست در آنکه نماز بر او باید بشود میان شهید و غیر آن و مقتول بجهت حد یا قصاص و غیر آن و آنکه خود را کشته یا از اهل گناهان کبیره دیگر باشد و غیر آن و میان آزاد و بنده و میان مرد و زن

وخنثی و میان ختنه شده و غیر آن و ملحق میباشد بمسلمان طفل او که شش سالش تمام باشد که نماز
بر او هم واجبست بنا بر اقوی و مستحب میباشد بر طفلیکه از مسلمان زنده بدنیا بیاید و بشش
سال تمام نرسیده باشد بنا بر اظهر و جایز نیست بر طفلیکه مرده بدنیا اید اشکالی است هر چند
که در رحم روح در او آمده باشد و اگر بعضی از او زنده بدنیا اید اشکالی است احوط آنستکه نماز
بر او نشود هر چند که بیشتر او زنده باشد و مثل طفل مسلم میباشد طفلیکه در غسل گذشت
که یکی از پدر و مادر او مسلم باشد یا لقیط دار اسلام باشد یا غیر اینها چنانچه مجنون از مسلمانان هم
همین حکم دارد و جایز نیست نماز کردن بر میت غایب هر چندیکه در آن بلد باشد و اگر اموات
مسلمانان با کافران مخلوط شوند و معلوم نشود مسلمان آنها نماز بر همه نمایند و نیت کنند
مسلمانان را چنانچه مرحوم علامه هم در قواعد تصریح باین فرموده و آنچه احتمال داده شده که
هر یک ذکر او کوچک میباشد نماز بر او شود چنانچه در حدیثی وارد شده و علة او در آن
حدیث چنین مذکور شده که ذکر کوچک نمیباشد مگر در کریمان از خلق احتمال ضعیفی میباشد
که اعراض از آن شده و آنچه وارد شده که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله این قبیل از کشتگان میت
جنگ بدر را امر فرمودند فی انها محامل چند دارد و باید که نماز را ولی میت بجا آورد
یا هر که او را ولی اذن دهد پس جایز نیست هیچیک از فرادی و جماعت بدون اذن او و اگر اذن
ندهد جماعت و خودش هم اقدام نکند در آن هر چندیکه عدلی از برای او نباشد اقوی آنستکه
جایز نیست نماز جماعت بر آن میت و اذن حاکم شرع هم در اینجا مقام ندارد و قول مرحوم شهید اول
در ذکری که جایز است جماعت باذن حاکم شرع در اینحال ضعیف میباشد پس اگر ولی خودش نماز
بجا آورد یا دیگری را اذن داد که فرادی بجا آورد احدی را نمیرسد که مزاحم او شود بلی اگر این دو
امر را هم بجا نیاورد اقوی آنستکه ولایت او ساقط میشود چنانچه در غسل میت گذشت و لحوق
در اینحال اذن شخصی میباشد که بر فرض نبودن این ولی ولایت با او میباشد بضمیمه اذن
حاکم شرع با امکان او و اذن عدول از مؤمنین با عدم امکان او و مراد از ولی میت در اینجا

همان ولی در غسل او و سایر امور او میباشد بتفصیلی که گذشت و اگر ولی طفل باشد و خودش
بجا آورد نماز را بر وجه صحیح کفایت میکند و ساقط میشود از دیگران هر چند عبادت او شرعی
میدانیم و صحیح است که زن امامت نماید زنان را در این نماز هر چند که مرد محرمی باشد و خلاف این
اذر بیرون در این مسئله در نظر ضعیف میباشد و طریقه نماز زنان چنین میباشد که آن امام آنها
در میان صف ماموم ها باید بایستد هر چند در وسط حقیقی صف نباشد و مثل این نماز جماعت
جماعتی که برهنه باشد عورتهای آنها در حالیکه بجا میاورند این نماز را و اقوی آنستکه در
اینحال ایستاده باید بجا آورند نماز را حتی در صورتیهم که احتمال برود نظر کننده که نظر او
حرام است پیدا شود مادامیکه یقین باو نباشد و واجبست آنها در اینحال که حفظ نمایند
عورتهای خود را از نظر کردن دیگری هر چند بگذاردن دست باشد بر آن و مستحبست
در نماز میت که امام پیش بایستد هر چند ماموم یکی باشد بخلاف نماز یومیه که در صورت
یکی بودن ماموم بهتر آنستکه پهلوی او بایستد و در صورت اجتماع مردان و زنها در این
جماعت مستحب میباشد ایستادن زنان در عقب مردان و اگر در میان زنان زن حایض
باشد مستحب است تنها و آنستکه تیمم کند و بیرون بایستد از صفهای زنان و نماز کند بجماعت
و این تیمم مثل تیمم دیگران حقیقی نیست بلکه صورت تیمم میباشد زیراکه خون او قطع نشده
و کیفیت این نماز چنانستکه واجبست نیت کند بنحو نیت در سایر عبادات که باید مشتمل باشد
بر قصد قربت و تعیین میت در صورت معین نبودن او و باینکه جنازه های چند باشد و مقارن
بودن با اول عمل و استدامت تا آخر عمل پس پنج تکبیر بگوید که اول آنها تکبیرة الاحرام بوده باشد
و اگر زیاده از پنج تکبیر بگوید یا کمتر از آن از روی عمد باطل میشود نماز اگر نیت یکی از این دو
امر را از اول نموده باشد و اگر از اول نیت یکی از آنها را نکرده باطل میشود در صورتیکه در
وسط زیاد شود مثل اینکه بعضی از ذکرها را که میباید بعد از دو تکبیر بگوید و اگر در آخر
زیاد شود ضرری ندارد هر گاه از اول نیت او را نداشته باشد و اگر از روی سهو زیاده

یا کمتر بگوید هر گاه زیاده باشد باطل نمیشود و اگر کمتر باشد و فی نظرش باید که طول زیاد نکشد
که صورت نماز محو شده باشد بر گردد و بجا آورد و اگر صورت نماز محو شده اقوی بطلان است
و باید اعاده شود و واجبست که میان هر دو تکبیر ذکری معین بخواند بنا بر اصح با این ترتیب که بعد
از تکبیر اول شهادتین را بگوید و بعد از دویم صلوات بر جناب پیغمبر و آل پیغمبر صلی الله علیه و آله بفرستد و بعد
از سیم دعا نماید از برای مومنین و بعد از چهارم دعا نماید از برای میت و بعد از پنجم فارغ میباشد
و چیزی واجب نیست بعد از آن بنا بر اقوی اگر چه بعضی از ذکرها که وارد شده مستحب میباشد
بعد از آن و احوط آنستکه ضم نماید بشهادتین تحمید و تمجید خداوند و ترجیع را که گفتن انا لله و
انا الیه راجعون باشد و ضم نماید بصلوات بر پیغمبر و آل پیغمبر صلوات بر همه پیغمبران گذشته را
و ضم نماید بدعا مومنین دعا از برای مومنات را و ضم نماید بدعا از برای میت دعا از برای
خود را و اقوی آنستکه واجب نیست که لفظ مخصوصی را در اینها بگوید از آنچه در اخبار و کلمات
فقها رسیده یا غیر آن بلکه کفایت میکند در همه اینها مسمی از آنچه مذکور شد اگر چه اولی آنستکه
آنچه در نصوص رسیده بگوید و در نماز مخالف یا ناصبی واجبست اکتفا نمودن بچهار تکبیر
و بنا بر قولی که خالی از قوة نیست بعد از تکبیر چهارم در اینها دعائی نیست لکن اقوی آنستکه
بعد از آن نفرین نماید بر ناصب خواه بچیزی باشد که در نصوص رسیده یا غیر آن و خواه
لعن باشد یا غیر آن و واجبست در این نماز قبله و قیام و هر گاه از یکی از اینها عاجز باشد تکلیف
و مثل تکلیف عاجز از اینها در نماز یومیه میباشد و هر گاه عاجز بنحوی که تکلیفش است بجا آورد
اقوی آنستکه از غیر عاجز ساقط نمیشود بلکه در مشروع بودن نماز از عاجز با امکان غیر
او اشکالی است و همچنین واجبست که میت را به پشت بخوابانند در حال نماز بر او و اینکه سر میت
از جانب راست نماز کننده باشد از جهت اینکه شرط باشد بطرف راست او واقع شود
بالفعل پس اگر عمداً خلاف شود باطل است باجماع و اگر سهواً بشود باز هم اقوی بطلان است بجهت
در حدیث موثق و غیر آن وارد شده و فرقی نیست در این شرط میان ماموم و غیر آن پس اینکه

شهید

شهید ثانی در روضه فرموده است که در نماز میت این شرط نیست و وجهی ندارد و واجبست که میت را
پیش روی خود قرار دهد بنحوی که محاذی او باشد پس اگر در عقب یا یکی از دو جانب واقع شود جایز
نیست مگر در جنازه های متعدد مثل اینها که بعد از این بیان خواهد شد و واجبست که جنازه نزدیک باشد
و او را به علینه تا آنکه در حکم ایشان باشد که دیده می شود مثل آنکه ماموین امام یا یکدیگر را می بینند شاید
بعضی جنازه را نمی بینند پس اگر زیاده دوری باشد نمیشود بلکه بعرف مردمان دور شمرده شد با حائلی میان او و
جنازه باشد چون دیوار و مانند آن صحیح نیست و جایز است نماز با حائل اصغر بلکه با حائل اکبر چه جنازه باشد
چه غیر آن باجماع اگر چه احوط و افضل آنستکه با وضو یا غسل باشد و ایضاً شرط نیست در این طهارت
از نجاسات چنانچه از اخبار معتبره مستفاد می شود بلکه مستفاد از اینها آنستکه این نماز مثل نمازهای دیگر
نیست در شرایط و موانع پس شرط نیست در او ساتر و آنچه در ساتر نماز کننده در نمازهای دیگر شرط
می باشد چون پاک بودن و جزء میته حیوان حرام گوشت نبودن و غیر اینها مگر آنچه بدلیلی معتبر ثابت شود
مثل بعضی از آنچه گذشت و اینکه ثابت شده شرط بودن عدالت در امام این جماعت چنانچه مرحوم علامه در
منتهی ادعای اجماع علما را فرموده در این هم چنین ظاهر نیست که باطل می شود بچیزی که بیرون برد نماز کننده
را از صورت نماز مثل کاری که فعل کثیر می گویند و سکوت طولانی و گردیدن از قبله تمام بدن و
بخواندن و شرط نیست در امام جماعت حلال زاده بودن اگر فرض شود که حرام زاده عادل باشد هم چنین شرط
نیست که محل ایستادن امام بلندتر نباشد از محل ایستادن ماموین و غیر اینها چنانچه مرحوم بحر العلوم
هم در منظومه چنین فرموده هر چند که مرحوم شهید اول در ذکری عکس فرموده و حکم کرده باینکه این نماز
در همه چیز مثل سایر نمازها است مگر آنچه بدلیل بیرون رود و بعضی از مجتهدین شیخ معظم صاحب کشف الغطا
میباشد که تفصیل داده میان شرایط و فرق گذارده میان اینها و حال آنکه دلیلی بر این تفصیل ظاهر نشده و
در مباح بودن مکان و لباس اشکالی هست و هر چند نفی اشتراط مباح بودن لکن ثابت نیست و
احوط رعایت است و قراءت و سلام در آن نیست و باید بعد از تغسیل و تکفین بجا آورده شود و
صورت مقدم شدن آن بر یکی از اینها باطل است هر چند سهواً باشد و اگر اینها ممکن نشود جایز است

یا کمتر بگوید هر گاه زیاده باشد باطل نمیشود و اگر کمتر باشد و فیه نظر شاید که طول زیاد نکشد تا
که صورت نماز محو شده باشد برگردد و بجا آورد و اگر صورت نماز محو شده اقوی بطلان است
و باید اعاده شود و واجب است که میان هر دو تکبیر ذکری معین بخواند بنا بر اصح با این ترتیب که بعد
از تکبیر اول شهادتین را بگوید و بعد از دوم صلوات بر جناب پیغمبر و آل پیغمبر صلی الله علیه بفرستد و بعد
از سیم دعا نماید از برای مؤمنین و بعد از چهارم دعا نماید از برای میت و بعد از پنجم فارغ میباشد
و چیزی واجب نیست بعد از آن بنا بر اقوی اگر چه بعضی از ذکرها که وارد شده مستحب میباشد
بعد از آن و احوط آنستکه ضم نماید بشهادتین تحمید و تمجید خداوند و ترجیع را که گفتن انا لله و
انا الیه راجعون باشد و ضم نماید بصلوات بر پیغمبر و آل پیغمبر صلوات بر همه پیغمبران کند و شنیدن را
و ضم نماید بدعا مؤمنین دعا از برای مؤمنات را و ضم نماید بدعا از برای میت دعا از برای
خود را و اقوی آنستکه واجب نیست که لفظ مخصوصی را در اینها بگوید از آنچه در اخبار و کلمات
فقها رسیده یا غیر آن بلکه کفایت میکند در همه اینها معنی از آنچه مذکور شد اگر چه اولی آنستکه
آنچه در نصوص رسیده بگوید و در نماز مخالف یا ناصبی واجب است اکتفا نمودن بچهار تکبیر
و بنا بر قولی که خالی از قوه نیست بعد از تکبیر چهارم در اینها دعائی نیست لکن اقوی آنستکه
بعد از آن نفرین نماید با نصب خواه با چیزی باشد که در نصوص رسیده یا غیر آن و خواه
لعن باشد یا غیر آن و واجب است در این نماز قبله و قیام و هر گاه از یکی از اینها عاجز باشد تکلیف
و مثل تکلیف عاجز از اینها در نماز یومیه میباشد و هر گاه عاجز بنحویکه تکلیفش است بجا آورد
اقوی آنستکه از غیر عاجز ساقط نمیشود بلکه در مشروع بودن نماز از عاجز با امکان غیر
او اشکالی است و همچنین واجب است که میت را بپشت بخوابانند در حال نماز بر او و اینکه سر میت
از جانب راست نماز کننده باشد و اجتناب جهت نیز اینکه شرط باشد بطرف راست او واقع شود
بالفعل پس اگر عمداً خلاف شود باطل است بالاجماع و اگر سهواً باشد باز هم اقوی بطلان است بجهت
در حدیث موثق و غیر آن وارد شده و فرقی نیست در این شرط میان ماموم و غیر آن پس آنچه

شهید

شهید ثانی در روضه فرموده است که در ماموم این شرط نیست وجهی ندارد و واجب است که میت را
پیش روی خود قرار دهد بنحویکه محاذی او باشد پس اگر در عقب یا یکی از دو جانب او واقع شود جایز
نیست مگر در جنازه‌های متعدد مثل اینها که بعد از این بیان خواهد شد و واجب است که جنازه نزدیک او باشد
و او را بر نگرداند تا آنکه در حکم اینها باشد که دیده میشود مثل آنکه ماموم بین امام و اینها یکی دیگر را می بینند شاید
بعضی جنازه را نمی بینند پس اگر زیاده دوری باشد بنحوی که در عرف مردمان دور شمرده شد با حائلی میان او و
جنازه باشد چون دیوار و نحو آن صحیح نیست و جایز است این نماز با حائل اصغر بلکه با حائل اکبر چه جنابت باشد
چه غیر آن بالاجماع اگر چه احوط و افضل آنستکه با وضو یا غسل باشد و ایضاً شرط نیست در آن طهارت
از نجاسات چنانچه از اخبار معتبره مستفاد میشود بلکه مستفاد از اینها آنستکه این نماز مثل نمازهای دیگر
نیست در شرایط و موانع پس شرط نیست در آن ستر و آنچه در ستر نماز کننده در نمازهای دیگر شرط است
میباشد چون پاک بودن و جزء میته حیوان حرام گوشت نبودن و غیر اینها مگر آنچه بدلیلی معتبر ثابت شود
مثل بعضی از آنچه گذشت و اینکه ثابت شد شرط بودن عدالت در امام این جماعت چنانچه مرحوم علامه در
منتهی ادعای اجماع علما را فرموده در این هم چنین نمیشد که باطل میشود بچیزیکه بیرون برد نماز کننده
را از صورت نماز مثل کاری که بسیار کثیر میگویند و سکوت طولانی و کردن بدن از قبله تمام بدن و
نخوان و شرط نیست در امام جماعت حلالزاده بودن اگر فرض شود که حرام زاده عادل باشد هم چنین شرط
نیست که محل ایستادن امام بلند تر نباشد از محل ایستادن مامومین و غیر اینها چنانچه مرحوم بحرالعلوم
هم در منظومه چنین فرموده هر چند که مرحوم شهید اول در ذکری عکس فرموده و حکم کرده باینکه این شرایط
در همه چیز مثل سایر نمازهاست مگر آنچه بدلیل بیرون رود و بعضی از مجموع شیخ معظم صاحب کشف الغطا
میباشد که تفصیل داده میان شرایط و فرق گذارده میان اینها و حال آنکه دلیلی بر این تفصیل ظاهر نشده و
در مباح بودن مکان و لباس اشکالی هست و هر چند قوی است اینکه شرط مباح بودن لکن ثابت نیست و
احوط رعایت آنست و قرائت و سلام در آن نیست و باید بعد از تغسیل و تکفین بجا آورده شود و در
صورت مقدم شدن آن بر یکی از اینها باطل است هر چند سهواً باشد و اگر اینها ممکن نشود جایز است

نماز بر طفل بودن آنها بلکه واجب است لکن اگر کفن نباشد او را در قبر بگذارند و عورت او را بپوشانند و نماز
کنند بر او چنانچه در دو حدیث معتبر وارد شده و فرقی نیست در لازم بودن پوشانیدن عورت و میان
آنکه او نظر کند محرم باشد یا نه ممکن باشد نظر او یا نباشد و این حکم از باب تعبد می باشد پس جائز است نماز بر او
در بیرون قبر هر گاه پوشیده شود عورت او بخشت یا خاک یا بحوال آنها چنانچه در کشف اللثام فرموده خلافی در این
نیست ظاهرا و اگر بعض کفن در او میسر شود یا جامه دیگر که بشود عورت او پوشیده شود اشکالی نیست در اینکه
می شود نماز بر او بشود در بیرون قبر و در جواز آن در حال بودن او در قبر در این صورت اشکالی هست اولی است
که جایز است لکن احوط آنست که در بیرون باشد و مستحب می باشد اینکه امام جماعت یا منفرد محاذی وسط مرد و
سینه زن بایستند مثل آنها می باشد پسر یا دختری که صغیر باشد و جایز است یک نماز بشود بر چند جنازه
و در این حال از برای گذاردن جنازه ها طریق مخصوصی معین نیست پس جایز می باشد که جنازه مرد را پیش
بدارند بنحوی که نزدیکتر باشد با امام جماعت از جنازه زن و عکس آن و همچنین جائز است که جنازه طفل را
نزدیکتر بامام بگذارند از پیش روی او غیر آن که جنازه مرد یا زن باشد و عکس آن لکن مستحب می باشد که جنازه
مرد پیشتر و نزدیکتر بامام باشد و جنازه زن بعد از او باشد هر چند که مرد بنده باشد و زن آزاد چنانچه مستحب است
که جنازه کنیز بعد از جنازه زن آزاد باشد و جنازه زن بعد از جنازه خنثی باشد اگر مملوک نباشد از خنثی و الا
عکس می شود و طفل ذکوری که شش سال یا علاوه دارد پیشتر و نزدیکتر بامام باشد از زن و زن نزدیکتر
پیشتر باشد از طفل ذکوری که کمتر از شش سال دارد و در صورت اجتماع مرد و زن مستحب است گذاردن
آنها بنحوی که سینه زن محاذی وسط مرد واقع شود تا آنکه آنچه مستحب می باشد در ایستادن امام نسبت بهر دو بجا
آید و این حاصل می شود در حالی که بعضی از آنها را عقب بعض دیگر بگذارند بنحوی که یک صف مستوی مجتمع
شود بشرط آنکه در صورت زیاده بودن جنازه ها بحدی نرسد بعضی که پیش می باشد از جانب قبله که دور از
نماز گذار متعارف باشد بنحوی که منافی باشد با آنچه شرط شده سابقا از نزدیک بودن جنازه بنماز گذار و بجا
که جنازه های متعدد را بنحوی بگذارند که سر بعضی از آنها در نزد ورک بعضی دیگر واقع شود چنانچه در حدیث
موثق عمار وارد شده و مرحوم علامه در قواعد اسم تدریج آن داده و نام این قسم از صف جنازه های متعدد مدرج

می باشند چنانچه در حدیث کلمات جمعی از فقهاء و غیر از این باب اسم شده زیرا که شنیده نباشد بعید نیست که از برای آن جهت
در جنازه می باشد و در هر یک از این دو قسم صف نماز جماعت در وسط می ایستد چند که محاذی بسیاری از آنها واقع
شود و در بین ولی و بسیار بلکه عقب سر او واقع شوند و مستحب است بلند کردن دستها در هر یک از پنج تکبیر این نماز و چون
که بعد از تکبیر چهارم در نماز شخص مستضعف دعائی که مناسب هست بخوانند و در شخص مجهول الحال دعا نماید
که خداوند محشور فرماید او را با هر که دوست می دارد و در طفل دعا نماید برای خود که نماز گذارنده هست
برای پدر و مادر او هر گاه هر دو مؤمن باشند و برای مؤمن از آنها اگر یکی از آنها مؤمن باشد و در شخص مخالف ناصبی
نفرین نماید بر آنها چنانچه گذشت و در هیچ یک از آنها لفظی معین شرط نیست بلکه بهر لفظ عربی که ادا شود
کفایت می کند و مکروه هست نماز کردن بر یک جنازه دو مرتبه یا زیاده خواه بجماعت باشد یا فرادی خواه یکنفر
حاصل شود یا متعدد و در جواز آن اشکالی نیست بلکه در بعضی مقامات قولی دارد باحتمال مستحب بودن آن یا
مکروه نبودن آن هر گاه آن میت صاحب شرف و مرتبه و مزیت باشد مثل معصومین و علما و صالحین و کیفیت
مستحبه از اذکار این بر وجه اختصار چنین می باشد که بگوید بعد از تکبیر اول اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا
رسول الله و بعد از تکبیر دوم اللهم صل علی محمد و آل محمد و صل علی جمیع الانبیاء و المرسلین
و بعد از تکبیر سیم اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و بعد از تکبیر چهارم اللهم اغفر لهذا المیت
اگر زن باشد بگوید اللهم اغفر لهذه المیتة و اگر طفل باشد بگوید اللهم اجعله لابویه و لنا سلفا
و فرطا و اگر یکی از پدر و مادر او مؤمن باشند بجای لابویه بگوید لابیه اگر پدر مؤمن باشد و اگر مادر
باشد بگوید لامه و اگر طفل دختر باشد ضمیرهای را که بر میگردد بمؤنث بیاورد و اگر میت مجهول الحال
باشد بگوید اللهم احشره مع من احبه و اگر زن بوده باشد بگوید اللهم احشرها مع من احبته و
اگر مستضعف باشد بگوید اللهم اغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم و طفل
چنین شخصی حکم او را دارد و اگر مخالف باشد بگوید اللهم املأ جوفه نارا و قبره نارا و سلط علیه
الحیات و العقارب و اگر ناصبی باشد بگوید اللهم اخز عبدک فی عبادک و بلادک اللهم اصله اشد
نارک اللهم اذقه حر عذابک فانه کان یوالی اعدائک و یعادی اولیائک و یبغض اهل بیت

بدنیک و اگر دن مخالفه یا ناصبیه باشد در اینجه در مخالف و ناصبی ضمیر مذکر اورده شده و باید در
شد ضمیر مونث بیاورد و در ابتدا چند فرع نافع می باشد **اول** انکه هرگاه ماموم در این نماز در
وسط نماز امام رسیده باشد هرجا که امام رسیده باید داخل در نماز شود و باید نیت و بجا اورد مثل سایر ماموین
که اول نرسیده اند و لازم نیست که صبر نماید تا امام از ان ذکری که هست فارغ شود و داخل تکبیر دیگر شود بلکه
در وسط دعا امام هم می تواند تکبیر بگوید و داخل شود و ان تکبیر اول نماز او محسوب نماید و ان ذکری که امام
مشغول هست از ابتدا ان می خواند و اگر در میان ذکر اول رسید و اگر بعد از تکبیر دویم تا تکبیرهای بعد
ان رسید ان ذکر امام را نخواند بلکه ذکری که بعد از تکبیر اول باید خواند شروع بخواند و بعد از تکبیرات دیگر هم
که با امام متابعت می نماید انچه را که او می خواند بخواند بلکه ان ذکری را بخواند که بعد از ذکر اول خوانده می شود
بنحوی که بترتیب سابقا مذکور شد پس چیزی که متابعت امام در ان می شود در این صورت تکبیر گفتن می باشد نه دعا
میان نماز و هرگاه امام فارغ شد اولی انست که واجب است انچه از تکبیرات و اذکار باقی مانده تمام نماید
قول تکبیرات تنها بی صیغه باشد **دویم** انکه هرگاه جنازه را بلند نمودند و بردند در وسط
نماز این شخص در وسط نماز رسید باقی نماز را در حال راه رفتن تمام نماید چنانچه در خبر معتبر لابی نصیر
باشد و اگر میسر نشود رو بقبله باشد نماز باید بود با جنازه یا نظیر انها از شرایط مفقود شود ضرری
ندارد **سیم** هرگاه در صورت مذکوره میت را دفن نمودند این شخص ماموم باقی مانده نماز را بر قبر او بجا می
و لازم نیست که صبر کند تا نماز تمام نماید که شرط نماز که مفقود هست یافت شود هرگاه بصبر کردن و سکوت کردن از
صورت نماز که از بیرون می رود **چهارم** هرگاه ماموم تکبیر اول را پیش از امام بگوید باید اعاده کند و اولی
انست که تکبیرات دیگر را اگر پیش از امام بگوید اعاده انها لازم نیست خواه عمدا باشد یا سهوا یا غافل شده
باشد یا گمان کرده باشد که امام گفته و حال انکه نگفته باشد بلی مستحب می باشد اعاده کردن ان تکبیر بعد از گفتن
امام نظر بحدیثی که روایت شده در قرب الاسناد **پنجم** جایز نیست تاخیر انداختن نماز میت تا انکه دفن
شود اجماعا لکن اگر نماز نکرده دفن شد واجب است که نماز بر قبر او بشود خواه عمدا ترک شده باشد یا سهوا یا از روی
غفلت یا غیر انها از عذرهای دیگر و فرقی نیست میان انکه یک روز و یک شب از دفن او گذشته باشد یا

نگذشته باشد یا انکه صورتش تغییر نکرده باشد و غیر انها بنابر اقوی بلی اگر بحوی متفرق شده باشد
نیز با دفن گذشتن زمان و کهنه شدن که از او میت نگویند ساقط می شود چنانچه صاحب جواهر تصریح با
کرده **ششم** اگر میت نماز بر او شده باشد دیگری بخواهد بعد از دفن نماز بر او نماید اگرچه بر قبر
علامه در نهایة الاحکام حکایت شده که باجماع علما جایز نیست لکن این سخن محل خوف نیست و اقوی جواز
انست چنانچه ظاهر کلمات اکثر فقها و صریح کلام مرحوم شهید ثانی در روضه می باشد اگرچه مکرر است
بکراهت شدید **هفتم** تمام اوقات نماز از برای نماز میت وقت است نهی ندارد هرچند در وقت
طلوع افتاب یا غروب ان باشد و اگر وقت نماز یومیه تنگ باشد و وقت نماز میت وسعت داشته باشد یا
بنحوی که خوف فساد میت بسبب تاخیر نماندن نباشد واجب است نماز یومیه مقدم داشتن اجماعا و اگر عکس باشد عکس
نماید و اگر وقت هر دو تنگ باشد خالی از اشکال نیست لکن اقوی تقدیم یومیه باشد **هشتم** هرگاه
در حال مشغول بودن بنماز میت جنازه دیگر را حاضر سازند مخیر می باشد میان سه امر یکی انکه نماز اول را تمام
و شروع در دویم کند خواه هر دو واجب باشند نماز بر انها یا هر دو مستحب باشد یا یکی واجب و دیگری مستحب
دویم انکه قطع کند نماز اول را و شروع کند بنماز بنیت هر دو سیم انکه بهمان حال که هست در باقی مانده نماز نیت
کند دویم را با اول و در همان وسط نماز نیت هر دو را بنمایند در باقی نماز چنانچه ظاهر حدیث صحیح علی بن جعفر
می باشد بنابر اظهر احتمالات مراد در ان چنانچه در ذکری هم تصریح بان فرموده اند در صورتیکه خوف رسیدن
ضرر به یکی از دو میت باشد یا هر دو یکی از این سه متعین باشد که رفع خوف بان بشود و این حکم در همه جنازه ها
متعدد که هر یک بعد از دیگری حاضر شود جاری می باشد و در صورتیکه شریک می نماید بعضی را با بعض دیگر
باید بعد از تکبیر دعاهای متعدد بخواند که مناسب همه باشد و فرقی نیست در تقدیم و تاخیر بعضی از دعاها
نسبت ببعض دیگر و در هر دعائی که منفرد باشند همه در ان لفظی بخوانند که شریک شوند همه با ان و در
صورتیکه نشود اتفاق انها در دعا مثل انکه بعضی مؤمن باشند و بعضی مجهول و بعضی منافق و بعضی مستضعف
مراعات تمام انها را بنماید بعد دعا خواندن و در صورتیکه در صنف انها از جهت مرد و زن بودن یا غیر انها
با هم یکی باشند در مذکر یا مؤنث اوردن ضمیر و مفرد و تثنیه و جمع اوردن ملاحظه نماید انچه اگر بقاعده لسان

و بعضی طفل

عرف درست باشد چنانچه از اول امر کفنها هر چند متعفن شود باید رعایت این امور بشود ششم
از چیزهائی که ما باید رعایت آنها بشود حق میت دفن کردن او می باشد که آن هم واجب کفائی است و آن
چنان است که پنهان کرده شود بدن او در زمین بنحوی که آن بدن محفوظ ماند از درندگان و بوی او هم
منتشر نشود و نبش آن مکان هم مشکل باشد لکن تنها کفایت نمی کند گذاردن او در بنا بلکه بروی زمین
یا در تابوتی هر چند که محفوظ بماند و بوی او بیرون نیاید و در صورت ممکن نشدن دفن و بنحو مذکور بجهت
صلب بودن زمین یا از زیادی برف و یخ و نحو اینها اکتفا نمایند بآنچه ممکن شود از این شرط که بیان شد اگر ممکن
باشد که او را نقل نمایند بجائی که ممکن باشد دفن او با این شروط واجب است که نقل نمایند چنانچه واجب است صبر
کنند و دفن ننمایند او را در این حال هر گاه علم حاصل شود که در صورت انتظار ممکن میشود با این شروط و اگر
مظنه باشد اشکالی دارد و هم چنین در صورت مظنه باینکه ممکن نمی شود و دور نیست که با احتمال
و اداری ممکن شدن اصلا واجب باشد صبر کردن تا آخر زمانیکه معتبر می باشد در نقل کردن و انتظار کشیدن که اگر
آن زمان بکند و هیچ یک از این دو امر جایز نیست آنستکه فسادی در بدن میت ظاهر شود از تغییر یافتن او
و جه بنحو یا منتشر شدن بوی و یا غیر اینها از اموریکه باعث هتک او می باشد و مثل این می باشد نقل کردن یا
انتظار کشیدن از برای میسر شدن تغسیل و تکفین و نحو اینها از واجبات دیگر که آخر زمان نقل و انتظار در اینها
نیز ظهور فساد در بدن آدمی باشد و اگر میت در کشتی و نحو اینها باشد بروی دریا و نحو آن میسر نشود نقل
بزمین خشکی یا میسر نشود با انتظار کشیدن بنحویکه مذکور شد تا آخر زمان نقل و انتظار واجب است که
او را در خمره یا نحو آن از چیزهائیکه در آب فرو می رود بگذارند بنحویکه آن سر آن پوشیده شود در آن یا آنکه چیزی
از سنگ و نحو آن ببندند بپاهای او بنحویکه فرو رود و بیندازند در آن بعد از آنکه آنچه لازم است از
تغسیل و تکفین و غیر اینها بجا آمده باشد و اگر ممکن باشد دفن او در زمین بنقل کردن یا انتظار بنحویکه مذکور
شد لازم است که چنین نمایند و در صورت علم بامکان دفن اشکالی نیست و در صورت مظنه و شک و
مظنه باینکه ممکن نشود مثل مسئله سابقه می باشد و در حکم میت در دریا می باشد آن میتی که خوف آن
باشد در حق او که دشمن او را نبش کند چنانچه حکایت سلیمان بن خالد در واقعه زید شهید که لعنت بر آن

دارند بلکه دور نیست که چنین باشد حکم هر میتی که در دفن او لازم آید از جانب دشمن و نحو آن باز
شدن بدن او یا هتک شدید نسبت باو و واجب است که میت را بخوابانند بر پهلوی راست او رو بقبله بنحوی باشد
بنحویکه روی او بقبله باشد در صورت امکان اگر ممکن نشود باین نحو دور نیست که رعایت قبله لازم باشد
بهر قسم که ممکن شود و احوط آنستکه در اعضاء قطع شده از میت هم که ممکن باشد رعایت قبله را در اینها
بنحو مذکور بنمایند خصوصا اگر سینه او باشد و دور نیست که واجب باشد این کیفیت از رو بقبله نمودن
نسبت بمیتی که متفرق شده اعضاء او و ممکن باشد جمع اینها بنحویکه سر او را بنحو مذکور رو بقبله نمود و
اگر زنی کافره از اهل ذمه حامله باشد بطفلی از مسلمان واجب است که او را در مقبره مسلمانان دفن نمایند
و پشت او را بقبله نمایند اگر از زنا باشد و فرقی نمیکند آنکه طفل زنده باشد در رحم او یا مرده
باشد بعد از آنکه روح دمیده بوده لکن اقوی آنستکه حمل او تمام باشد و در غیر این صورت اشکالی هست و قوی الحاق او
بمیته می باشد و جایز نیست دفن کافر یا کافری که فرزند او در مقبره مسلمانان دفن نمایند بلکه اگر دفن شود
باید قبر او را نبش کنند و بیرون آورند اگر آن مقبره وقف باشد بر مسلمانان و در غیر وقف هم احوط همین است
چنانچه احوط آنستکه مخالفین از اهل اسلام را هم چنین نمایند چنانچه در کشف اللثام تصریح باین شده و مشهور
می باشد در دفن چند چیز **اول** آنکه قبر را بمقدار قامت بکنند و اگر تا چنبر گردن هم باشد کافی
از فضل نیست و مراد قامت متوسط الخلقه می باشد **دوم** آنکه لحد برای او قرار دهند اگر زمین
صلب باشد باینکه از سمت قبله در دیوارهٔ قبر را بیشتر بکنند بقدریکه میت در آنجا نشسته شود و بهتر آنستکه
بقدری وسیع باشد که بشود در آن مرد را بنشانند اگر زمین سست باشد وسط زمین قبر را بشکافند و
میت را در آن بگذارند **سیم** آنکه قدری از تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام را همراه او نمایند و
افضل آنستکه در برابر روی او بگذارند یا در کفن او بنمایند در جائیکه بعید باشد از نجاست و محفوظ
و احوط آنستکه در زیر سر او و برابر روی او صورتش بگذارند مگر آنکه در پارچه بسته باشد که او را نگاه
دارد از وصول نجس بآن **چهارم** تلقین میت می باشد بعد از گذاردن او در لحد و پیش از آنکه
خشت بر او چیده شود بنحویکه در کتب دعوات مذکور می باشد **پنجم** آنکه ولی او تلقین او را

بجا آورد یا هر که ولی او را امر نماید و صوت خود را بلند نماید بتلقین اگر مانعی از آن نباشد ششم
آنست که نماز وحشت نیز از برای او بجا آورده شود و آن دو رکعت می باشد که در رکعت اولی بعد از حمد آیه
الکرسی خوانده شود و در رکعت دویم بعد از حمد ده مرتبه سوره قدر و بعد از سلام میگوید اللهم
صل علی محمد و آل محمد وابعث ثوابها الی قبر فلان و بجای فلان نام میت را ببرد و کفایت میکند بجا آوردن
این نماز در هر وقت از شب که باشد و شرط نیست که میان مغرب و عشا باشد بلکه احوط آنستکه بعد از نماز
عشا باشد و مخصوص میباشد بشب دفن پس جایز نیست پیش از آن در شب اول از جهات او با غیر آن و
عدد مخصوصی ندارد مثل اینکه چهل نفر باشند عاملین این نماز بلکه زیاده و کمتر هم جایز است و شخص
واحد نمی تواند که چند نماز برای یک میت بجا آورد پس نمیتواند بانی بخواجیر شود و در صورتیکه در اجاره
تصریح بتکرار نشده باشد بطریق اولی نمی تواند و وجهی ندارد بجا آوردن آن بعد از گذشتن شب اول از
دفن هرچند که قبر او را بشکافند و او را بیرون آورند و دفعه دیگر دفن نمایند پس آنچه مشهور است در عوام که
بعد از بیرون آوردن میت از قبر و حمل بمشاهد مشرفه و دفن در آنجاها در دفن ثانی نماز را بجا می آورند وجهی ندارد
نمیباشد بلکه اگر هم وصیت کرده باشد که چنین نمایند عمل باین وصیت بر وجه خصوصیت جایز نیست و در
حدیث دیگر وارد شده که نماز شب دفن دو رکعت است در رکعت اولی بعد از حمد سوره توحید خوانده می شود
و در رکعت دویم بعد از حمد سوره تکاثر ده مرتبه و بعد از سلام آنچه را که در نماز وحشت مذکور شد بخواند
و چند چیز در دفن میت مکروه است اهم آنها چند امر می باشد **اول** آنکه دو میت را با هم بگذارند در یک
قبر بگذارند از اول امر لکن حرام نیست و اگر مضطر هم شوند کراهت ندارد چنانچه جناب پیغمبر در جنگ احد
چنین فرمودند در دفن شهدا و فرقی نیست میان دو مرد و دو زن و مرد و زن و کبیر و صغیر و خویش
و بیگانه و واجب نیست که چیزی را فاصله میان آنها قرار دهند اگرچه احوط می باشد خصوص در مرد و زن بیگانه
دویم آنکه بعد از دفن میت دیگری را در آن قبر بگذارند که اقوی جواز آنست با کراهت در صورتیکه نبش
بوجه حلالی یا حرامی بجا آمده باشد باینکه نبش هم ننمایند و فرقی نیست میان زمین و نهر شده و غیر آن چنانچه
فرقی نیست میان آنکه از هم پاشیده باشد و غیر آن **سیم** آنکه میت را از بلدیکه در آن وفات کرده حمل

در دفن میت است

نمایند بسوی بلدی یا مکانی دیگر مگر حمل بسوی یکی از مشاهد مشرفه که کراهت ندارد بلکه مستحب می باشد باجماع
علمای امامیه بلکه جایز و مستحب می باشد هرچند بعد از اول آن مقربین علما مثل حبیبین اولاد ائمه معصومین که
از اهل تقوی بوده باشند نقل شود بلی اگر نقل او مستلزم هتک او باشد مثل جاری شدن چرک و خون و متعفن شدن
آن بنحو قبیح و پاره پاره شدن اعضای آن چنانچه شایع شده در این زمان اشکالی شدید دارد و احوط ترک آن و
وصیت بآن می باشد اگرچه قول بجواز آن خالی از قوت نیست و حرام است نبش قبر اهل ایمان باجماع علمای ما
مگر در چند مقام **اول** در صورتیکه میت رمیم شده باشد که استخوانهای آن پوسیده و خاک شده باشد
پس اگر علم حاصل شود که چنین شده اشکالی ندارد نبش آن بجهت دفن میت دیگر و هم چنین در صورت مظنه که از قول
اهل خبره حاصل شود و در مظنه که از غیر آنها حاصل شود در صورت شک جایز نیست و این حکم در انبیا و ائمه هدی
و شهدا و صلحا و علما و اولاد ائمه که حرمت آنها از اهل ایمان بیشتر است جاری نیست و جایز نیست نبش قبور
ایشان مطلقا **دویم** آنکه میت در زمین غصبی دفن شده باشد که باید بیرون آورده شود هرچند
هتک شود **سیم** آنکه در کفن غصب تکفین شده باشد که باید بیرون آورده شود هرچند باعث هتک
او شود و خلاف ذکری در این حکم ضعیف باشد **چهارم** آنکه در قبر چیزی افتاده باشد و بی رخصت صاحبش
شده باشد که از برای او قیمتی باشد و فرقی نیست میانکه قیمتش زیاده باشد یا آنکه قیمت آن کم می باشد **پنجم** آنکه
تغسیل او بجا نیامده باشد از روی عصیان یا اگر بجا آمده بر وجه باطل شده باشد بطریق عصیان یا مثل آنکه عمل
بخلاف وجه شرعی بجا آمده باشد یا از جهت نقص بعضی از احکام و هم چنین است حکم در ترک شدن کفن و از روی
عصیان و اما در صورتیکه ممکن نشده باشد تغسیل یا تکفین جایز نیست نبش قبر چنانچه اگر نماز بر او نشده باشد
جایز نیست زیرا که نماز بر قبر او ممکنست چنانچه گذشت و هم چنین جایز نیست نبش در صورت ترک شدن تغسیل
و تکفین اگر نبش باعث فسادی در بدن او شود باینکه اعضاء او پاره پاره شود و بخوانند و اما نبش قبر از برای نقل
کردن میت بغیر مشاهد معصومین باجماع علما جایز نیست و از برای نقل بیکی از مشاهد مشرفه اشکال
دارد لکن اظهر و اشهر آنستکه هم جایز نیست بلی اگر نبش قبر و نقش او از طفل و مجنون و از غیر مکلفین یا بر وجه عصیان
شخص مکلفی اخیر انجا آورده در آن صورت جایز است نقل و بر وجهی که گذشت بنا بر اقوی و اگر آنچه در دفن

مانند استخوان پوسیده متفرق شده باشد و دور نیست جواز نبش و نقل از چنانچه دور نیست جواز
وصیت کردن باینکه نبش شود و استخوان را نقل شود و ان نبشی که حرامست انستکه بجائی برسد که جسم میت
ظاهر شود و اگر چنین نباشد مثل انکه شکافی در قبر پیدا شود و بخوان باکی ندارد و در اینجا چند فرع
میباشد **اول** انکه جایز نیست نوحه کردن بر میت بهر نحو که باشد مگر بکلمات سخنهای باطله که حرام است
قطعا و احوط انستکه فریاد زدن نیز نشود بنوحه خوش **دویم** انکه حرامست سیلی بر صورت زدن در مصیبتها هم که
نباشد هم چنین حرامست صورت و سر را خراشیدن و گیسو را دست کندن یا بریدن و جامه را چاک زدن بر
غیر پدر و برادر و فرقی نیست در اینها میان مرد و زن اگر چه بر مرد حرمت شدید تر میباشد و جایز است جامه
را چاک زدن در فوت پدر و برادر اگر چه غیر اینها ضمنا در حواشی امر نیز زند جایز نیست **سیم** انکه
هرگاه طفل در رحم زنی بمیرد و ان زن زنده باشد تا ممکن است باید زن قابله و مثل این حیله نماید که این طفل
فرود اید و اگر ممکن نشود باید پاره پاره شود و فرود اورده شود مگر متولی این امر میشود باید زن باشد
و اگر ممکن نشود مردان محارم متولی شوند لکن اول شوهر مقدم است بر محارم دیگر بلکه در کشف اللثام
نموده که مقدم بودن شوهر بر زنان هم بعید نیست و ادله ظاهرا عدم منع نکرده و اگر محارم هم میسر
نشود مردان بیگانه متولی شوند **چهارم** هرگاه مادر طفل بمیرد و طفل در رحم او زنده باشد کسی
که بدن زن شکافته شد و طفل را بیرون اورند باید چنین نماید و اگر ممکن نباشد واجب است جانب چپ او را
بشکافند بیرون اورند و اگر ممکن نشود باید انجانب دیگر شکافته شود و واجب نیست که انشکاف را بدوزند
و فرقی نیست میان انکه معلوم باشد که ان طفل زنده نمی ماند بعد از بیرون اوردن و غیر ان و اگر زنی طفل
در رحم دارد خودش و طفلش در محل هلاک باشند تا احتمال هلاک قریب برود در ماندن طفل در رحم
و حیلتی نیست در هلاک نمودن یکی از اینها بجهت نجات دیگری بلکه باید بحال خود واگذار شوند **پنجم**
جایز نیست که ان شخصی که بر قطار گشته اند و مسموم باشد زیاده از سه روز بگذارند که بر دار باشد
باید فرود اورده شود و تغسیل و تکفین و نماز و دفن او بجا اید چون احکام غسلهای واجبه نوعا
معلوم شد مناسب باشد که مجملی از احکام غسلهای مستحبه هم معلوم شود و اینها انست که عمده غسلهای

مستحبه منصوص غسل میباشد **اول** غسل روز جمعه اگر در روز جمعه هم غسل نماید خوب
است **دویم** غسل عید فطر **سیم** غسل شب عید فطر **چهارم** غسل عید قربان **پنجم**
غسل عید مولود جناب پیغمبر صلی الله علیه و اله که بنابر اقوی هفدهم ماه ربیع الاول میباشد
غسل عید غدیر **ششم** غسل عید نوروز که بنابر اصح روز تحویل شمس ببرج حمل میباشد اگر چه تحویل
بعد از ظهر نشود اگر چه اولی و احوط در این صورت انستکه غسل هم بعد از ظهر نشود **هفتم** غسل
بابا شجاع الدین که نهم شهر ربیع الاول میباشد چنانچه در خصوص مذکور در کتاب زاد المعاد نموده
اگر چه بنابر اصح بسبب ان که هلاک دشمن اهل بیت باشد بقول احوط نه در ذی الحجه واقع شده و مصلحت اقتضا نموده
که ظهور او ان نباید در نزد ما باشد **هشتم** غسل شب اول ماه رمضان و اگر در همه شبهای ان غسل هم
نماید خوب باشد **نهم** غسل شب نیمه ان **دهم** غسل شب هفدهم ان **یازدهم** غسل شب
نوزدهم ان **دوازدهم** غسل شب بیست و یکم ان **سیزدهم** غسل شب بیست و سیم ان و بهتر انست که
شب بیست و سیم دو غسل نماید یکی در اول شب و یکی در اخر شب و اگر غسل اول را در وسط انشب نماید
احوط انستکه غسل اول را ترک نماید و مراد از اول شب و اخر شب همانست که در عرف و در میان مردم
گویند هر چند اول و اخر حقیقی نباشد **چهاردهم** غسل شب بیست و چهارم ان **پانزدهم** غسل شب
بیست و پنجم ان **شانزدهم** غسل شب بیست و هفتم ان **هفدهم** غسل شب بیست و نهم
هجدهم غسل در هر شب از دهه اخر ان **نوزدهم** غسل در هر شب از شبهای طاق ان یعنی ما بعد اخر بیست و هفتم
ایام ماه مشابه اینها بعد از ذکر اینها که غسل مذکور شد زیرا که احتمال قوی میرود که هر یک غیر دیگری باشد و بعضی
از شبهای اینها چند غسل باید بجا اورده شود هر یک بقصد یکی از اینها که مذکور شد و می شود که بعضی
از اینها که مثل اینها بیش مذکور شد هر چند احتمال داده شود منضم هم هست لکن چون تاکید در استحباب ان
هست جدا شمرده اما استحباب غسل از برای هر شب از اینها اگر چه بعضی گفته اند که در روایات وارد شده
لکن ظاهر انست که مراد روایت مذکور در کتاب اقبال است عیاش باشد چنانچه از صاحب وسایل
مستفاد می شود بعد از نظر این حدیث در کلام انیقه ندارد و اینجا نیست **بیستم** غسل شب نیمه رجب باشد

واگر در روز پنجشنبه [?] و شب اول و روز اول سنت آخر و روز آخر هم بجا بیاورند خوبست نظر باحتمال آنکه در
که در اعمال می باشد احتمال میرود که غسل عمل استفتاح که در روز نیمه رجب هم بنماید وارد شده همین غسل روز
نیمه باشد لکن اولی آنست که این غسل مستحب بکراهت خصوصاً بنابر اختصاص داشتن عمل استفتاح بروز
چنانچه ظاهر همین می باشد بیست و دوم غسل شب نیمه شعبان سنت بیست و سوم غسل روز
عید غدیر بیست و چهارم غسل روز نوروز بیست و پنجم روز مباهله که بنابر اظهر بیست و
چهارم ذی الحجه می باشد بیست و ششم روز مبعث پیغمبر که بیست و هفتم رجب باشد بیست و هفتم
روز دحو الارض که بیست و پنجم ذی القعده باشد بیست و هشتم غسل احرام [?]
احرام حج و عمره بیست و نهم غسل طواف بیت الله بلکه مطلق طواف بنابر وجه معتبری سی ام
غسل زیارت پیغمبر و ائمه هدی و فاطمه زهرا علیهم السلام و بعضی ملحق نموده اند زیارت انبیاء و اوصیاء
سلف او زیارت مؤمنین و خالی از رجحان نیست سی و یکم غسل وقوف بعرفات و وقوف بمشعر
الحرام سی و دوم غسل بجهت ذبح یا نحر و سر تراشیدن در منی و اما غسل بجهت رمی جمرات اگرچه بعضی
وا گفته اند لکن نظر ببعض اخبار معتبره استحباب غسل ندارد سی و سیم غسل بجهت دخول در حرم
مکه و حرم مدینه سی و چهارم غسل بجهت دخول مکه سی و پنجم غسل بجهت دخول مدینه سی و
ششم غسل بجهت دخول مسجد الحرام سی و هفتم غسل بجهت دخول مسجد پیغمبر صلی الله علیه و
آله سی و هشتم غسل بجهت دخول در کعبه و بعضی ملحق کرده اند با آن دخول در یکی از مشاهد ائمه معصومین
علیهم السلام را و خالی از وجهی نمی باشد سی و نهم غسل توبه چه از کفر باشد و چه از غیر آن از کبائر
بلکه دور نیست شود از برای صغائر هم چهلم غسل بجهت قضا نماز خسوف یا کسوف در وقتی [?]
عمداً در صورتیکه تمام قرص گرفته باشد و بخواهد قضا نماید آنرا چهل و یکم غسل از برای مباهله
کردن با اعادی دین چهل و دوم غسل نماز حاجت چهل و سیم غسل نماز استخاره چهل و چهارم
غسل نماز استسقاء چهل و پنجم غسل نماز شکر چهل و ششم غسل بجهت خاک [?] کردن تربت
از مرقد مطهر جناب سید الشهدا سلام الله علیه چهل و هفتم بعد از کشتن وزغ که جانوری است

در دریاها یا نهرها و بحرها ازان که بزرگ نباشد [?] نامند چهل و هشتم بعد از رفتن بسوی کسیکه
او را بدار کشیده باشند از برای نظر کردن باو بعد از سه روز که کشته باشد از عقوبت و هرگاه از روی
تعمد باشد چهل و نهم غسل مس میت بعد از آنکه غسل شرعی بجا آمده باشد پنجاهم غسل
آنکه می خواهد میت را غسل دهد پنجاه و یکم غسل آنکه می خواهد میت را کفن نماید پنجاه
و دوم غسل از برای آنکه می خواهد بسفر برود خصوصاً سفری که عبادت باشد پنجاه و سیم غسل
آنکه از جنون شفا یافته پنجاه و چهارم غسل از برای جماع کردن بعد از جماع چنانچه از حدیث
الرضا مستفاد می شود و مراد از آن غسل جنابت می باشد که پیش از وقت نماز واجب و بخوان [?]
اگرچه بخودی خود غسل جنابت مستحب نفسی می باشد لکن در اینمقام علاوه بر آن استحباب از [?]
بجهت امر مذکور زیرا که اگر غسل نکرده جماع دیگر کند آن طفل حاصل از جماع اول یا جماع دوم مجنون می
شود چنانچه در حدیث مذکور است پنجاه و پنجم غسل از برای خواب دیدن حضرات معصومین
چنانچه از کتاب اختصاص شیخ مفید علیه الرحمه نقل شده که روایت فرموده از جناب موسی بن جعفر
که هر کرا حاجتی باشد بدرگاه خداوند و بخواهد ما اهلبیت را در خواب ببیند و بفهمد مطلب
خود را سه شب متوالی غسل بجا آورده و متمسک شده بما اهلبیت که خواهد ما را در خواب ببیند
و گناه او هم بوسیله ما آمرزیده شود و بهترین تمسکات بایشان آنست که بسیار صلوات بفرستند
بایشان پنجاه و ششم غسل بجهت شک در جنابت بوجود منی در جامه که مشترک نباشد با او
دیگری پنجاه و هفتم غسل کاملی که بجا آورده می شود بعد از غسلی که ناقص بجا آورده شده بجهت عذر
شرعی پنجاه و هشتم غسل از برای حصول اطمینان در هر جا که احتمال حدث اکبر بدهد پنجاه و نهم
غسلی که باید داده شود بانکه جنب فوت شده شصتم غسلی که داده می شود بطفلیکه متولد می
شود و اما مستحب بودن غسل از برای هر مکان و زمان و فعلی که شریف بوده باشد چنانچه بعضی قائل شده اند
دلیل معتبری ندارد چنانچه استحباب غسل بخودی خود هم که مرحوم محقق در معتبر فرموده اند جمعی ندارد
لکن قول مرحوم محقق در معتبر خالی از قوت نمی باشد و [?] باید چند چیز معلوم شود اول آنکه غسل جمعه

در غسلهای مستحب

سه وقت دارد اول وقت اداء آن و آن از طلوع صبح صادق روز جمعه [illegible]
تر باشد افضل است دویم وقت قضاء آن و آن بعد از ظهر جمعه می باشد تا مغرب روز شنبه و قوی [illegible]
که شب شنبه می توان قضاء آن را بجا آورد [illegible] هرگاه بجهة عذر شرعی ترک شده باشد و ظاهر
بنابر اصح و در روزها و شبهای دیگر قضاء آن ثابت نیست بلکه بدعت می باشد باجماع علماء و کلام [illegible]
کشف الغطاء که ثبوت قضاء در تمام هفته قوی می باشد ضعیف است مثل آنکه عبارت فقه الرضا باشد
سیم وقت تعجیل آن و آن از صبح صادق روز پنجشنبه می باشد تا مغرب آن بلکه اقوی آنست که در شب
جمعه هم می شود بجا آورد بنیت تعجیل و تقدیم تا صبح و قبل از صبح پنجشنبه جایز نیست اجماعا و این تعجیل [illegible]
مانکه خوف یافت نشدن آب باشد در روز جمعه در زمان اداء بلکه اقوی آنست که خوف مطلق فوت شدن کافی است
جواز تقدیم ذاتی آن لکن لابد خوف بنحوی نباشد که از باب [illegible] کرد [illegible] اختیار باشد مثل آنکه [illegible]
آب منتظر بدل کردن قدری از مال باشد که ضرر بحال او نیست [illegible] باختیار خود [illegible]
این در صورت تعجیل جایز نیست و هرگاه در روز جمعه هم میسر شد اعاده غسل مستحب می باشد [illegible]
دویم آنکه این تعجیل و قضاء که گذشت در غسل جمعه از اغسال دیگر که تعلق بزمان دارد جاری نمی باشد [illegible]
از مرحوم شهید اول استفاده می شود تجویز آن ضعیف می باشد سیم غسلهای که ذکر شد [illegible]
قسم می باشد اول مستحب بزمان مخصوص بدون سبب دویم مستحب بسبب مخصوص بدون [illegible]
سیم مستحب بجهة امری که فائده آن فعل می باشد بدون سبب و زمان قسم اول که تمام آن زمان وقت آن
می باشد جایز نیست مقدم داشتن آن بر آن وقت در [illegible] از حال اختیار و اضطرار حتی غسلهای [illegible]
قدر و قول مرحوم علامه مجلسی با فضیلت بجا آوردن غسلهای این سه شب [illegible] پیش از غروب ضعیف می
باشد و خبر صحیحی که در این امر ظاهر می باشد محمول بر معنی دیگر هست چنانچه خبری هم که [illegible]
شب عید فطر وارد شده محمول بر معنی دیگر هست و می توان ادعاء اجماع نمود در جایز نبودن [illegible]
اضعف از آنست که بعضی از محققین از مشایخ معاصرین فرموده که اقوی آنست که [illegible] باشد [illegible]
بجا آورد که در این صورت [illegible] وضو هم [illegible] که از هم خلاف اجماع می باشد [illegible]

در تیمم است

والحوط آنست که هر غسل را بنیت [illegible] بجا آورد [illegible] شب اول [illegible]
نیست بلکه این بهتر [illegible] غسل آنست می باشد و تیمم [illegible] بعد از مغرب [illegible]
آن شب هم دویم اقوی نیست که وقت مخصوصی ندارد [illegible]
باید مقدم داشت [illegible] فائده [illegible] غسل [illegible]
کفایت می کند [illegible] بلکه اظهر و اشهر اکتفا نمودن [illegible] که در روز واقع می شود از برای
بجا آوردن [illegible] در تمام روز و هم چنین است حکم شب [illegible] صحیح که [illegible]
[illegible] غسل کند بجهت [illegible] صحیح می باشد و هم چنین اگر اول شب غسل [illegible]
و تا نزدیک صبح [illegible] کند هر چند از اول [illegible] بلکه [illegible] فرموده [illegible]
[illegible] شب بالعکس نظر بحدیث صحیح دیگر لکن این قول ضعیف است و حدیث محمول بر معنی دیگر هست اگر غسل
وسط روز یا شب [illegible] مقصود در این چند احتمال می باشد و اقوی آنست که تمام شدن آن روز یا آن شب حکم
غسل تمام می شود و اقوی آنست که غسل [illegible] بعد از طلوع فجر می شود بجا آورد [illegible]
بجهة [illegible] شب [illegible] می توان نمود هر چند در حال اختیار باشد چنانچه از حدیث [illegible]
مستفاد می شود [illegible] آن دو قسم اول [illegible] گذشت [illegible]
[illegible]
بجهة فائده [illegible]
استحباب اعاده [illegible] مستحب است [illegible]
[illegible]
وضو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

هم تیمم نماید چهارم سیم بودن مانعی از استعمال آب مثل آنکه برسد ضرری ببدن یا بیرون شدن چنانچه در ترس
دزد و درنده شدن وقت هر دو مستانها شده که دانکه لبیا مستحب باشد و استعمال آب سبب شدن سرما یا آزار
گرمی آب و ازدحام بر او سخت باشد غسل کردن بعضویکه بیشتر مردم متحمل شکل آن شوید آب بگرم هم میسر نشود بلی در
این صورت سختی شد یعنی بحرجی باشد میباشد تیمم بدل وضو یا تیمم بدل غسل دو وضو که ضرر باو برسد **چهارم**
ترسید از تشنگی خود یا منکری که رفیق خود است در شرع مباح باشد مثل رفیق مسلمانی بلکه تشنگی حیوان
که واجب یا مستحب باشد تلف کردن آن اگرچه دو غیر باشد همین حکم را دارد لکن در این قسم خرج آن است استعمال
آب غیر لازمی نباشد صرف آن را بعنوان **پنجم** بخش بودن جامه یا بدن بنجاستی که نماز با آن نشود و دسترس
در صورتیکه آب بقدری باشد که او را بشوید و وضو یا غسل هم بجا آورد که باید او را صرف شستن بدن یا
جامه نماید و تیمم کند بدل از وضو یا غسل و هرگاه ممکن باشد خریدن آب یا اجاره کردن چیزیکه موقوف است بتحصیل
آب بر آن واجب است خریدن یا اجاره کردن هرچند بطریق نسیه یا قرض باشد بشرط آنکه صرف آن نتواند
آب یا عوض ضرری از خارج نشود و درخور و اجحاف نباشد محتاج هم نباشد بصرف آن در نفقه خود یا واجب النفقه
خود و هم چنین نرسد ضرر بسر لیش شدن دفع نسیه یا قرض یا مطالبه کردن صاحبش و از سبب خوف و مشغول
ماندن ذمه او بجهت مردم و اگر آب را او ببخشند هرگاه در قبول آن ضرری یا صعوبت یادبی او بجهت آن رسد یا
باشد یا منت بر او لازم نیست قبول کردن آن والا واجب است چیزهائی که تیمم بر آنها جایز است چیزهائی
زمین است که در عرف مردم زمین شمرده می شود از ریگ و سنگ بزرگ و خاک کلوخ و امثال آنها چنین چیزها جایز باشد هم
است بر گل پخته چه خشک باشد چه غیر آن و جایز نیست بر چیزهای معدنی و شیشه بلور و چینی و زمین که سوده
رویش بسته و خاکستر هرچند از زمین حاصل شده باشد بنابر احوط و در این قسم احراز خاکستر و بر هرچه از زمین شمرده
نشود از آنچه از زمین رویید می شود و غیر آنها **دوم** هرچه در آن غبار باشد هرگاه قسم اول که تمام
شد میسر نشود و لازم نیست تکاندن آن چیز و جمع کردن گردهای آن و باید که آن غبار از چیزی باشد که تیمم بر آن
تیمم بر آن **سیم** گل باشد که هرگاه دو قسم گذشته هیچ یافت نشد آن معین است هرچند آن گل
باشد و تیمم با آن مثل تیمم بغیر آن می شود و هرگاه هیچ یک از این سه چیز یافت نشد نماز را ساقط است و احوط

بجا آورد نماز را بهمان حال بلکه قطب راوندی دعوای اجماع کرده بلکه باید بجا آورد و تیمم نمی تواند نمود
بیرون رفتن وقت و جایز نیست تیمم پیش از دخول وقت نماز بجهت نماز و نه پیش از تنگی وقت نماز اگر یقین دارد یا گمان
او بیشتر میرود بمیسر شدن غسل یا وضو از برای او پیش از بیرون رفتن وقت و اگر چنین نباشد می تواند در
وسعت وقت بجا آورد اگر یقین دارد یا گمان بیشتر و یا بیم دارد که تا آخر وقت غسل یا وضو از برای او میسر
نشود و اگر شک دارد واجب است تاخیر بیندازد تا آخر وقت و هرجا که باید تاخیر بیندازد تا آخر وقت نشود همین قدر که باقی
شد که وقت بکند می تواند تیمم نمود و اگر بعد از تیمم فهمید که وقت بوده و اشتباه کرده در تنگ بودن
وقت اعاده آن تیمم واجب نیست و اگر فهمیدند که هرگاه تا دخول وقت نماز صبر کند چیزیکه تیمم بآن بتوان کرد برای او
میسر نمیشود واجب است پیش از وقت تیمم کند بنابر قولی که قوتی دارد و واجب است تحصیل آب در زمینهای
و شهرها بقدر یکه او را سهل نکار نشمارند در عرف مردمان و در زمینهای از چهار جانب و بهر جانب
هم قدری و یکی در غیر آن و اگر پیش از نماز ممکن شود استعمال آب تیمم باطل می شود و اگر بعد از نماز ممکن
شود ضرری از برای آن نماز ندارد نسبت بنماز بعد باطل میشود و اگر در وسط نماز ممکن شود
هرگاه پیش از رکعت اول باشد تیمم و نماز هر دو باطل میشود و اگر بعد از رکوع رکعت اول باشد
ضرری ندارد و باید نماز را بهمان تیمم تمام نماید و اگر میتی که تیمم داده شده و نماز بر او شده
ممکن شود غسل دادن او و پیش از دفن لازم است غسل دادن و لکن نماز بر او اعاده ندارد چنانچه
اگر نماز بر او نشده باشد و ممکن شود غسل او لازم است که او را غسل دهند و اگر آب میسر شود
از برای شخصی که تیمم دارد و وقت وسعت نداشته باشد از برای غسل یا وضو تیمم باطل نمی شود
چنانچه اگر پیش از آنکه فرصت یابد از برای تیمم آب مفقود شود تیمم و عیب نمیکند و جایز است تیمم
از برای نماز میت و خواب رفتن هرچند آب ممکن باشد و در تیمم بجهت خواب جایز است تیمم
بغبار لحاف و امثال آن هم اگرچه زمین و اجزای آن ممکن باشد و هرگاه آبی باشد میان سه نفر میت
و محدث بحدث اصغر و جنبی و کفایت یکی از اینها را بیشتر نکند اگر مال یکی از آنها می باشد صاحبش
مقدم است و اگر مال همه یا غیری می باشد یا مباح می باشد در بنا بانی مثلا لازم نیست دادنش

در بیان تیمم است

بیکی بخصوص لکن افضل انستکه جنب را مقدم دارند در کرمی غسل نماز داخل نشده میتی ولی می باشد و در وجوب
است در تیمم پانزده چیز اول زدن دو کف دستها را باهم بچیزی که تیمم بآن می شود کردن در حالت
اختیار اگر زدن میسر نشود یا ضرر داشته باشد بگذارد دو کف را باهم بر آنچیز و یک ضرب کافی است هر چند
تیمم بدل از غسل باشد دوم مسح کردن پیشانی و دو جبین که دو طرف پیشانی می باشد بدو
دستها از رستنگاه مو تا طرف بالای بینی و مسح ابروها واجب نیست سیم مسح کردن پشت دو
کف دستها از بند دست تا سر انگشتها هر یک را بدو دست دیگری چهارم نیت است بنحویکه گذشت
و نیت بکند که بدل از وضو هست یا غسل لازم نمی دارد پنجم ترتیب است بمقدم داشتن زدن دست
بر مسح پیشانی و پیشانی را بر دست راست و آنرا بر دست چپ ششم موالات است یعنی در زدن
مسح ها را بکوبند پی در پی تیمم کرد هفتم خودش مباشر شود و بجا بیاورد در حال اختیار و اگر نه
تواند یا ضرر داشته باشد بجا آوردن خودش دیگری دست او را تیمم بدهد دستهای او را بردارد بر زمین زند
و بنا بر آنها مسح های پیشانی و دستهای او را بجا آورد و نیت را خودش نماید لکن احوط آنستکه در زدن
که نیت و زدن دستها بجهت مسح باشد آنستکه از هر دو بجا آید هشتم پاک بودن مواضع تیمم
امکان اگر ممکن نباشد پاک کردن با همان مواضع نجس بجا آید ضرر ندارد لکن با امکان خشک نماید
دو کف دستها را با آنچیز که تیمم بآن می شود که نجس نشود نهم مباح بودن خاک و مثل آن دهم
پاک بودن آن یازدهم خالص بودن آن و ذره چیزهای که در عرف مردمان نتوان از خالص بودن
بیرون نمی برد عیبی ندارد دوازدهم واقع ساختن آن در وقت ... بجهت آن تیمم می شود سیزدهم
خالی در میان و کف و آنچه بان تیمم می شود نباشد هم چنین میان دو کف و پیشانی و جبین و پشت
دستها پس اگر خون خشکیده باشد مثلا که نتواند تطهیر کرد بتراشیدن و سائیدن و نحو آنها رفع نماید
با امکان چهاردهم تکلیف تیمم بودن پانزدهم آنکه در هر یک از عضو رو دستها ابتدا از بالا
آنها بشود پس اگر دستها را که بپیشانی و جبین می کشد از طرف است چه عضو ... که از آنها واقع شود
چنانچه معروف است در عوام کافی نیست چنانچه در رساله ... صدوق و شرح مفاتیح و جواهر ادعاء اجماع بر آن

در عدد نجاسات است

شده مطلب دویم در نجاسات و مطهرات است بباید دانست که نجاسات ده چیز است اول و
دویم بول و غائط از انسان و هر حیوان حرام گوشتی که رگ جهنده داشته باشد هر چند که حرام شده گوشت
آن بجهت امری که بر آن عارض شده باشد مثل حیوان نجاست خوار و حیوانی که انسان با او جماع کرده باشد
سرگین است و فاطر و الاغ پاک است چنانچه فضله پرستو هم پاک است سیم منی صاحب رگ جهنده اگرچه حلال
گوشت باشد در رطوبت فرج زنان و اجلیل مردان که غیر منی و بول و خون باشد پاک است اما آنچه که بر ...
واز جوف بیرون آید جزو نجس است اگر نباشد پاک است چهارم مردار است از صاحب رگ جهنده و بدنهای
پوست که از مثل لب باشند یا جدا می شود پاک است اگرچه بکندن آن درد بیاید عضو و هر چه جان در آن
داخل نشده از قبیل مو و کرک و استخوان و دندان و ناخن و شاخ و سم و تخم مرغ اگر پوست و پیش بسته شده
باشد و شیر یکه در پستان باشد جمیع اینها از مردار پاک است هم چنین شیردان بره و بزغاله ما دامیکه در آن
هستند که اینهم پاک است و فرقی نیست در اینها که جان در آنها داخل نشده میان حلال گوشت و حرام گوشت که
از همه پاک است بغیر از نجس آنها که نجس العین می باشد مثل سگ و خوک و هم چنین کافر که تمام اجزای آنها نجس است
و جمیع اینها که مذکور شد از مردار پاک می باشد در آنها اگر با رطوبت ملاقات گوشت یا پوست آنها را نموده
باشد باید شسته شود مگر شیر در پستان اگر آن مطلقا پاک است و اما نافه مشک که آن پوستی می باشد که مشک در آن
هست اگر از آهوی زنده جدا شده باشد پاک است و اگر از مرده باشد نجس می باشد پنجم خون
انسان و حیوانیکه صاحب رگ جهنده باشد مگر خونیکه در حیوان ذبح شده باقی می ماند بعد از در رفتن خون متعارف
از محل ذبح یعنی خون جگر و دل که اینها پاک است بلکه دو وجه نیست که خون ... هم پاک باشد چنانچه
که خونیکه در حیوان حرام گوشت ذبح شده باقی می ماند اینهم پاک باشد یعنی در ... است که خون در
مرغ هم پاک می باشد و اما خون در شیر گاو و گوسفند و نحو آنها احتیاط باید کرد در اجتناب آن ...
که نجس باشد ششم و هفتم سگ و خوک خاکی هشتم کافر و فرزند غیر بالغ او هم در حکم او
باشد لکن ... پاک است اگر با صبی خارجی باشد نهم ... که مست کننده ... باشد در اصل مثل شراب و
عرق و امثال آنها دهم فقاع ... که از ... جو گرفته می شود غالبا ... بجوش آمده باشد اگر بجوشد احوط

اجتناب است و مناط در تشخیص عرف مردمان عرب می باشد بشرط آنکه معلوم باشد که آنچه را در این زمان عرق
می نامند همان باشد که در زمان معصومین بوده و باین اسم مشهور بوده یا شک درین نباشد که این از قبیل همان آب
و اگر معلوم باشد که غیر آنست و مست کننده نباشد پاکست بنابر اقوی **یازدهم** عرق جنب از حرام و عرق شتر
نجاست خوار و فرق نیست در عرق جنب از حرام میان آنکه حرام اصلی باشد مثل زنا و لواط و استمنا یا عارضی باشد
مثل آنکه با زن حایض یا در روزه ماه رمضان و بعد از آن عمل احتیاط شدید است که اگر کسی بداند که جنابت از
از برای او و خود را جنب نماید از عرق آن جنابت اجتناب نماید بلی اگر نداند و نشسته باشد که ضرر دارد و بعد معلوم
شود ضرر داشته عیبی ندارد و اما آب انگور که جوشیده شود و اشتداد بهم رساند [illegible] بنابر اعتقاد
این فقیر نجس نمیشود و در این مسئله رساله مبسوطه نوشته ام چنانچه آب مویز و خرما هم اگر بجوشد نجس
نجس نمیشود و هم چنین می باشد حکم کشمش و خرما هم هرگاه در مطبوخ باشد مثل کوبیده و دلمه و فرض شود که آب
در جوف آنها باشد و جوش بخورد که آنها هم نجس نمیشود خواه سرخ کرده باشد خواه سرخ نکرده بلکه خوردن آنهم
حلالست مطلقا و قول بحرام بودن آن ضعیف باشد و حدیث معتبری هم در کتاب خرایج و جرایح قطب راوندی در
حلال بودن کشمش جوشیده وارد شده و تفصیل ادله را در رساله که در این باب در باب مسئله آب انگور نوشته ام
بیان نموده ام و مطهرات دوازده چیزند **اول** آب و آن پاک کننده است هر چیزی را که نجس شده باشد به
ملاقات احدی از نجاسات مذکوره و بباید دانست که آب جاری و آب کر و آب باران و آب چاه هر چه متصل با آنها باشد
نجس نمیشود بملاقات نجس مگر وقتیکه رنگ یا بو یا طعم آنها متغیر شود و آبی که غیر اینها باشد مثل آب در ظرف کمتر از
کر بملاقات نجاست نجس میشود و قدر آبیکه متغیر باشد از نجاست یا متصل شود بیکی از اینها آب قلیل پاک می
شود و فرقی نیست میان آنکه آن پاک کننده بالاتر باشد از آب نجس یا مساوی باشد یا آنکه پایین تر باشد از آن مثل آنکه
فواره کوزه ای در زیر آب نجس باشد یا سوراخی در زیر آن باشد که آب پاک کننده از آنجا بجوشد داخل آب نجس شود پاک می شود
بلی اگر از لوله آفتابه مثلا آب نجس بریزند در آب پاک کننده بطریق جاری شدن از لوله آن آنها اگر در آفتابه هست
پاک نمیشود و باعتقاد این فقیر یکدفعه پاک کننده داخل شدن آب نجس شرط نیست بلکه شبیه هم بود کفایت
می کند لکن باید آن آب پاک مخلوط شود با آب نجس بنحویکه در عرف مردمان بگویند ممزوج با یکدیگر شده هر چند

تمام آن آب پاک کند تمام آن آب نجس را وقتی ممزوج نشده باشد اگر از فواره و نحو آن آب پاک می ریزد در آب نجس
که آن آبها متصل بهم باشد در وقت ریختن پس اگر قطعه قطعه شود و بریزد در آن نجس مطهر نیست و اگر بطریق
جاری شدن از فواره بیاید بلکه بطریق ترشح از اطراف فواره متصل شود با آب نجس دور نیست که پاک کننده
باشد هرگاه ممزوج شود با آن و احوط آنست که اکتفا با آن نشود و اگر در فواره سر فواره بگذارند که در آن مثل
که سوراخهای کوچکی داشته باشد و آب بنحو قطرهای باران بیاید و تقاطر کند اگر چنانچه کمی داشته باشد
بنحویکه در هر آنی از آن حالی که میریزد بیکی از آن سوراخها اتصال حاصل شود دور نیست که پاک کننده باشد
و اگر چنین نباشد پاک کننده نیست و کفایت می کند در آب باران که می بارد بر آب نجس آنکه قدر وافری باشد
که در عرف مردمان بگویند باران بارید نه یک قطره و دو قطره و مثل اینها کافی نیست چنانچه در مطلوب بهم رساند
همه زمین آنچه که باران می بارد از زمین و غیر آن شرط نیست جاری شدن از ناودان و مثل آن هم شرط نیست و
باید بقدری بیارد بر آب نجس که در عرف مردمان بگویند باران ممزوج شد با آب نجس و اگر ناودان جاری
شود در آب نجس در حال باریدن باران کفایت می کند بشرط آنکه ممزوج شود و آب چاه هم چنانچه از سوراخ
منبع و مثل آن هم هرگاه جاری شود پاک کننده می باشد مثل آنکه از منبعی که بقدر کر یا زیاده باشد اگر جاری شود
در سنگ و مثل آن که آب نجس در آن باشد اگرچه از لوله شیر و نحو آن باشد ممزوج شود با آن هم آب نجس پاک
می شود لکن اگر چند قطره که بتنهائی صدق باران نباریدن بر آن نمیشود از سوراخ منبع بیارد در منبع و مثل
آن کفایت نمی کند هر چند در برف نجاست کند که باران آمده و باران بر هر چه نجس باشد ببارد خواه دفعی پاک می
کند در صورتیکه عین نجس در آن نمانده باشد یا زایل گردیده باشد موضع نجس خواه زمین باشد خواه فرش و
رخت خواب یا غیر اینها و بیرون کردن غساله و فشردن و متعدد شستن هر چند نجس بول باشد شرط نیست و در
وقت باریدن باران هر چیز نجس که مخلوط شود با آب باران ضرری ندارد و پاک نجس نمیشود مگر آنکه رنگ یا طعم
یا بوی آن تغییر یابد از نجس و اگر باران قطع شد و چیز نجس باز رسد نجس میشود اگر کمتر از کر باشد و باید
دانست که آب کر آن آبی می باشد که وزن آن شصت و چهار من بوزن شاه مگر بیست مثقال صیرفی بوده باشد
یا آنکه مساحت سه وجب و نیم در سه وجب و نیم باشد در درازی و پهنا و عمق بوده باشد و اگر آب کمتر بوده و شک

نماید که کمتر نشده باشد بنا بکذارد بر کر بودن و اکر کر نبوده و شک کنند که کر شده یا نشده بنا بکذارد بر کر
نشده و اکر از اول معلوم نباشد که بقدر کر هست یا نیست احوط آنست که بنا بر کر نبودن بکذارد اکرچه قوی آنست
که بملاقات نجاست نجس نخواهد شد و در پاک کردن چیزی دیکر حکم آب کر از کر دارد و اکر قدری از آب کر کم
باشد و باقی آن بقدر کر نباشد بملاقات نجاست نجس می شود اکرچه مرحوم علامه حلی در کتاب منتهی فرموده که
آب اکر بقدر کر نباشد بملاقات نجاست نجس نمی شود و این قول بشدت باطلست و نباید در آن عمل کرد و هرچه
رفع تغیرش نشود پاک نمی شود بعد از آنکه بتغییر یافتن رنک یا طعم یا بوی آن از نجاست نجس شده باشد پس اکر
خود یا در زیاد بودن آب یا بمخلوط شدن چیزی دیکر با آن رفع تغییرش بشود پاک می شود و اکر چیز نجس در آن بریزد و تغییر دهد
یکی از آن سه چیز که مذکور شد پیدا نشود نجس نمیشود بنا بر اقوی بلکه باعتبار چیزهای اجنبی است که
چیزی از آب آن کشیده شود و قول بواجب بودن کشیدن آب بجهت نجس شدن بسیار ضعیف می باشد بلی مستحب
باشد کشیدن آب چاه بجهت نجس شدن آن باین تفصیل که مذکور میشود اول کشیدن تمام آب از برای ریختن
در او هرچه مست کننده که از اصل روان باشد اکرچه یک قطره آن باشد بنا بر اقوی و از برای ریختن فقاع
بهمان معنی که کذشت و اما آب انکور که جوشیده باشد و هنوز دو ثلث آن نرفته باشد و هم چنین آب مویز جوشیده
بنحو مذکور و مویز و خرمای جوشیده همین نحو هرکاه در آن واقع شود باعث کشیدن چیزی از آب آن نمی شود در
نزد این فقیر زیرا که پاک می باشد چنانچه کذشت و مثل شراب و مثل آن منی باشد در اینکه تمام آب باید کشید
و در ریختن خون انسان و هر حیوانیکه صاحب خون جهنده باشد خواه حرام کوشت باشد و خواه حلال کوشت
و هم چنین است خون حیض و نفاس و استحاضه اکرچه یک قطره آنها باشد و از برای مردن شتر در آن خواه
نر باشد و خواه ماده و از برای مردن کاو نر و افضل و اولی آنست که کاو ماده هم چنین باشد اما کوساله نر
اکرچه اشکالی دارد حکم بالحاق آنها بآنها لکن دور نیست که آن هم چنین باشد و از برای ملاقات بدن
جنب از حرام و عرق شتر نجاست خوار و سرکین و بول حیوان حرام کوشت هرچند که از جنس آن کان باشد
بلکه هرچند فضله و بول انسان باشد لکن در غیر بول مردان و کودکان که حکم آن عنقریب مذکور
می شود و از برای افتادن سک و خوک هرکاه زنده بیرون آیند از آن و از برای مردن فیل در آن اکر فرض

فرض شود و اولی و افضل آنست که از برای بول و فضله و خون نجس العین و افتادن کافر در آن هرچند
زنده بیرون آید این حکم رعایت شود چنانچه هر نجاستی که در آن واقع شود و از شارع نصی نرسیده باشد که
مقدار کشیدن آب از آن نه بطریق عموم و نه بنحو خصوص معلوم نشود و از بعض دیکر در مقام دیکر یکی از
دلالتهائی که معتبر میباشد همین حکم را دارد که تمام آب کشیده می شود بجهت آن بنا بر اقوی و در جمیع اینها
که مذکور شد هرکاه ممکن نشود آب کشیدن همه بجهت زیادتی آب و جوشیدن یا سفت شدن یک نابسیده آن
تراوح بنمایند و کفایت میکند و اینجا اراده است که چهار مرد از طلوع صبح صادق شروع می نمایند بکشیدن آن
دو نفر دو نفر هر دو نفر که خسته می شوند دو نفر دیکر شروع نمایند و از باب مقدمه باید قدری پیش از
صبح و بعد از مغرب را هم داخل نمایند و تهیه اسباب بکشیدن را پیش از صبح نمایند اکر زیاده از چهار
نفر باشند ضرر ندارد و کمتر در صورتیکه بقدر چهار نفر کار کنند دور نیست که کافی باشد و
اکر چنین نباشد کافی نیست و در کفایت زن بجای مرد یا خنثی یا طفل یا جوان یا اسبابیکه از آن بیرون
آورند بطریق متعارف هرکاه بقدر مرد کار شود دور نیست حکم با آن چنانچه اکر در شب یا در شب و
روز را هم بقدر روز کار شود دور نیست که کافی باشد و اولی و احوط آنستکه در روز دیکر شب قیاس
باز می شود در روز بلند تر فرض شود نسبت با مکان و در اینکه همه مشغول نماز شوند یک دفعه اکر بجماعت
باشد یا همه مشغول غذا خوردن شوند بنحویکه مانع از کار باشد اکرچه قولی باستثناء این مستثنا لکن بنظر
حقیر نمیتوانند و اکر سستی نمایند در کار باید تلافی نمایند بلکه دور نیست که باید اعاده شود دوم
کشیدن کر آب از برای مردن اسب و استر و الاغ و ماده کاو در آن چه اهلی باشد و چه جنبی بلکه حکم بچه
هر یک از اینها همین می باشد سیم کشیدن هفتاد دلو از برای مردن انسان چه بالغ باشد و چه غیر بالغ و چه مرد
باشد و چه زن و چه خنثی بلکه فرقی نیست بنا بر اقوی میان مسلمان و کافر چنانچه فرقی نیست میان آنکه در
چاه بمیرد یا در خارج مرده باشد و مرده او در چاه بیفتد اکر پاک نشده باشد بدن او بغسل دادن بعد از
مردن یا پیش از مردن در آن شخصی که کشته می شوند بعد از غسل دادن شرعی و در میتی که بجهت عذر شرعی
او را تیمم داده باشند اشکالی هست اقوی آنستکه نجس میباشد و از برای و هم باید بطریق مذکور

کشیده شود و ظاهر آنستکه شهید بدن او پاکست و بوقوع او در چاه چیزی از آب نباید کشید شود چهارم
کشیدن پنجاه دلو از برای غایط انسان که روان نباشد خواه از بالغ باشد یا غیر بالغ هر چند از طفل شیر خوار
باشد و خواه مرد باشد یا زن یا خنثی خواه مسلمان باشد یا کافر و خواه کم باشد یا زیاد و خواه وقت افتادن در
چاه روان نباشد و بماند در آن روان شود یا روان باشد در وقت افتادن در آن و خالی از قوتی نیست کفایت
کردن چهل دلو در آن و اولی و افضل در آن کشیدن جمیع آب باشد چنانچه گذشت و اما غایط با رطوبت و
غایطیکه از هم پاشیده باشد و روان نباشد حکم آنها چنین است چه پیش از افتادن از هم پاشیده باشد یا
بعد چنین شود و همچنین پنجاه دلو کشیده می شود برای ریختن خونی در آن که در عرف مردمان آن خون
بسیار نماید و فرقی نیست میان خون انسان و غیر آن و حلال گوشت و حرام گوشت بغیر نجس العین و غیر آن هر
چند در خون نجس العین افضل کشیدن تمام آبست لکن این حکم در غیر سه خون زنانست که حکم آن گذشت و
قوتی دارد اکتفا بکشیدن میانه سی تا چهل دلو باشد سیما در خون ذبح گوسفند چنانچه در حدیث
صحیح وارد شده پنجم کشیدن چهل دلو از برای مردن گربه و روباه و خرگوش و سگ و خوک و گرگ و گوسفند
آهو و شغال و موش و امثال آنچه شبیه باینها باشد در جسم و فرقی نیست میان بزرگ و کوچک اینها و میان نر و
ماده و اینکه در چاه بمیرد یا در خارج مرده باشد و واقع شود در آن و از برای ریختن بول مرد در آن چه بسیار
باشد و چه کم اگرچه قطره باشد و فرقی نیست در این میان کافر و مسلمان بلکه قوتی دارد که حکم بول زن هم چنین
باشد اگرچه بحد بلوغ نرسیده باشد چنانچه فرقی نیست میان آنکه در آن آب بول کند یا در خارج بول کرده
باشد و بریزد در آن ششم کشیدن سی دلو از برای آب باران مخلوط با بول و غایط و فضله سگ بلکه حکم
چنین می باشد از برای آب باران مخلوط بیکی از اینها هم اگرچه از برای آنها مقداری از کشیدن آب در شرع رسیده
باشد که زیاده از این باشد یا مساوی باشد با این و اما اگر آنها مقداری کمتر باشد همان قدر معین می باشد نه
زیاده چنانچه شهید ثانی تصریح بان فرموده و فرقی نیست در بول و غایط در این صورت میان آنکه از مرد
باشد یا از زن یا از بالغ باشد یا غیر بالغ و از مسلمان باشد یا کافر در صورتیکه جمع باشد آنها با آب باران یا
و تعجب از شهید اول می باشد که این حکم را جاری نموده در صورتیکه بعضی از این نجاسات با آب باران نباشد

هر چند مقدار کشیدن آب برای آن کمتر از اینها باشد مثل بول طفل هر چند شیرخوار باشد هفتم
کشیدن ده دلو از برای غایطیکه روان نباشد خواه وقت افتادن در چاه هر چند با رطوبت باشد و هر چند
از هم بپاشد در چاه لکن بشرط آنکه روان نباشد و از برای خونیکه در عرف مردمان آن را کم بنماید اگرچه یک قطره
باشد مثل خون ذبح مرغی بشرط آنکه از سه خون زنان نباشد هشتم کشیدن هفت دلو از برای مردن مرغ در
آن یا افتادن مرغ مرده در آن که آن مرغ کبوتر و مرغ خانگی و خروس و مثل اینها باشد یا برسد بجسم مرغ و آنچه مثل
باشد در جسم و فرقی نیست میان جاهای نهاد اینها هر چند آن بچه هنوز پر و بال نیاورده باشد چنانچه فرقی نیست میان
آنکه آن مرغ حلال گوشت باشد یا حرام گوشت و همچنین از برای مردن موش در آن یا افتادن موش مرده در آن خواه
بزرگ باشد یا کوچک بشرط آنکه از هم پاشیده باشد یا باد کرده باشد در آن و افضل و احوط آنستکه همین مقدار کشیده
شود هر چند در آن بر یا نیکی از این دو چیز در آن پیدا شده باشد یا سفید نه باشد و همچنین از برای بول طفل غیر بالغی
که غذا خوار باشد اگرچه یک قطره باشد هر چند آن طفل دو ساله تمام نشده باشد بنابر اقوی و فرقی نیست میان
طفل مسلمان و کافر و اینکه در چاه بول کند یا از بیرون بریزد در آن و این حکم در غیر پسر و خنثی مشکل غیر بالغ می شد
و اگر غذا و شیر هر دو را بخورد حکم آن نیز همین می باشد مگر آنکه آن غذا اندکی باشد بنحویکه چیز قابلی شمرده نشود
و همچنین از برای غسل کردن جنب در آن بلکه قوتی دارد در نظر این فقیر همین حکم از برای محض داخل شدن او
در آب هر چند غسل نکند و فرقی نیست در صورت غسل کردن او میان ارتماسی و ترتیبی و باید کافر نباشد و بدن
آلوده بمنی یا غیر آن از نجاسات دیگر نباشد و این حکم جاری نیست در هر یک از مرد و زن و آنکه بغیر از جنابت حدث
دیگر هم که باعث غسل می شود با او باشد لکن آنکه حدث او منحصر بغیر جنابت می باشد این حکم ندارد اگر در آن غسل کند
جنب منها صحیحست هر چند که ترتیبی باشد و هر چند که کشیدن آب چاه واجب باشد بنابر آنکه این وجوب
در آن صورت تعبدی می باشد هر چند که در غیر آن بنابر نجاست آن باشد و قول بعضی بنابر آنکه نجاست آب باشد حال
آنکه بدن جنب پاکست در نهایت ضعف می باشد و همچنین است حکم از برای افتادن سگ در آن و بیرون آمدن
آن زنده از آب چه سگ دریایی باشد یا غیر آن و چه بزرگ باشد و چه بچه آن و چه از آب بیرون شود و چه نشود
و آنچه گذشت از کشیدن تمام آب چاه در این صورت افضل و احوط می باشد و همچنین از برای مردن سار

ذکر کشیدن آب از برای میته فقاع

بر حسب سبزه هفت دلو کشیده شود و هرگاه از هم پاشیده شود در آب و بعضی از مشایخ معاصرین در
کتاب خود ذکر نموده که هرگاه نفخ کرده باشد و آنچه تفحص نمودم مستندی از برای آن نیافتم و آنچه در حدیث
معتبر که حدیث یعقوب بن عثیم باشد وارد شده تفسخ می باشد که از هم پاشیده باشد اصل این حکم را اکثر
فقهاء متعرض نشده اند لکن چون در حدیث معتبر وارد شده عمل نمودن بر آن لازم است در مرغ حیوان کوچکی است
که او را چلچله می نامند نهم کشیدن پنج دلو از برای فضله مرغ خانگی هر چند جلاله باشد دهم کشیدن
دلو از برای مردن موش در صورتیکه از هم نپاشیده باشد و باد هم نکرده باشد و از برای مردن وزغه بلکه اگر
هر یک از اینها در خارج هم مرده باشد بیفتد در آن همین حکم را دارد چنانچه اولی و احوط آنست که در موش
و زغه همین حکم جاری شود و بعضی ملحق کرده اند با اینها عقرب و مار را هم و خالی از رجحانی نیست یازدهم
کشیدن یک دلو از برای مردن گنجشک و شبیه آن در جثه بلکه از برای افتادن مرده آن هر چند در خارج مرده باشد
و از برای بول طفل شیرخوار که غذاخور نشده باشد و دو سال او تمام نشده باشد و افضل و احوط در آن سه
دلو است و بعضی ملحق کرده اند با اینها پوست وزغه را که از آن جدا شده باشد اکثر فقها اصلا متعرض این نشده اند
لکن چون در حدیث معتبر وارد شده عمل بر آن وجهی دارد و باید دانست که مدار در دلو یکه آب از او کشیده می
شود دلوی می باشد که عادت مردمان بر آن قرار گرفته نسبت با آن چاهی که آب از آن کشیده می شود در بزرگی و کوچکی
پس دلو کوچکی که در چاه کوچک متداول است کفایت نمیکند در چاه بزرگی که دلو بزرگ در آن متداول است
هرگاه هنوز از آن چاه آب کشیده نشده باشد باید ملاحظه مثل آن نمود از آنها که آب از آن کشیده می شود و ملحق با آن
می شود و هرگاه چاهی باشد که متداول در آن آنست که از دلو بزرگ و کوچک هر دو از آن آب کشیده می شود مدار
در آن دلوی می باشد که بیشتر استعمال می شود در آن چاه نه آنکه نسبتا کمتر استعمال می شود در آن و اگر چنین نباشد
مثل اینکه هر یک از آن دلوها متداول باشد یکی از آن بنحوی که استعمال بعضی نادر نباشد نسبت با استعمال
بعضی دیگر اگرچه مساوی هم نباشند کفایت میکند هر یک از آنها اگرچه کوچکتر از همه باشد اگر قرار شده
باشد در خصوص چاه معینی کشیدن آب از دلوی مخصوص که کوچکتر باشد از دلو یکه متداول میان مردمان
مثل آن چاه در کوچکی و بزرگی باید ملاحظه مثل آن شود از چاههای دیگر و اعتبار به آن دلو مخصوص نیست

چنا

ذکر کشیدن آب از دلو معتاد

چنانچه اگر در شهری که چاهها متداول باشد کشیدن آب به دلویکه کوچکتر باشد از آنچه متداول است در
شهرها و آبادیها نسبت بچنان چاهی بنحویکه آنچه متداول در آن شهر یا قریه هست بحساب کم شمرده شود
نسبت با آنچه در غیر آن هست باید از قرار آن دلوی معمول در آنها که در غیر آنها میباشد و کفایت نمیکند کشیدن
آن کوچکتر که متداول در آن آبادی مخصوص هست و اگر نسبت آن آبادی مخصوص با این شهرها یا آبادیهای
دیگر این قدر کم نباشد کفایت میکند آن دلو کوچک که در آن متداول است هرچند آبادیهای دیگر قدری بیشتر
باشد از آن و در صورتیکه در آبادی مخصوص عادت قرار نگرفته باشد بر دلو مخصوص باید ملاحظه آبادیهای
دیگر را نمود بنحویکه مذکور شد و قول باینکه باید بزرگتر دیگر را نه باید ملاحظه شود بنا بر دلو شرعی اگر غیر
دلو متعارف آن چاه را کشیده شود که بزرگتر باشد بجای یک دلو محسوب میشود لکن آن زیاده بجای دلو دیگر
محسوب نمیشود پس اگر فرض شود که تمام آنچه باید کشیده شود به یک دلو بزرگ کشیده شود کفایت نمیکند و
قول مرحوم علامه در قواعد بکفایت آن ضعیف می باشد بلی اگر ظرف دیگر غیر دلوها متداول باشد که از آن دلو کشیده
می شود بکشند کفایت میکند و مدار در مقدار آب دلو پر بودن و خالی بودن متعارف مردمان نسبت بچاه
مدار در این بخش قدری از آب چنانکه غالبا ملاحظه می شود بر متعارف می باشد و بباید آنست که فرق
نیست در اینجا حیواناتی که باعث کشیدن آب می شود مرده آنها باشد میان کوچک و بزرگ از آنها و نر و
ماده آنها چنانچه فرقی نیست در وانفساخ تمام زنده آنها یا جزئی یا بعض از اجزاء آنها که بمردن نجس می شود و هر
گاه چند چیز از این چیزها که مذکور شد واقع شود در چاه هرگاه چیزهائی باشد که مقدار کشیدن آب برای آنها
اختلافی دارد مثل اینکه گربه و موش هر دو بمیرند در آن باید مقدار معین برای هر یک کشیده شود و نمیشود
اکتفا بمقدار بیشتر نمود بلکه اقوی آنست که اگر مقدار هر دو مساوی باشد نیز چنین می باشد مثل اینکه سگ و
گربه هر دو بمیرند در آن بلکه دور نیست که حکم همین باشد هرگاه دو عدد از یک نوع حیوان واقع شود در آن
مثل اینکه دو سگ یا دو گربه بمیرند در آن که باید از برای هر یک علیحده مقدار آن کشیده شود بلکه اگر یک
سگ چند دفعه بیفتد در چاه و زنده بیرون آید هر دفعه علیحده آن هفت دلو که از برای ملاقات بدن آن سگ
شد باید کشیده شود بلی در چاهی در صورتی اقوی آنست که بعد در صورت ... نیست و کشیدن یک مقدار کفایت می

گند اول انکه هر گاه انچیزها از چیزهایی باشد که محتاج بکشیدن تمام ابست مثل انکه شتر و
گاو و نحو ان در ان بمیرند که تمام اب چاه یکمرتبه کشیده می شود و کفایت میکند **دوم** انکه انچیزها
از قبیل چیزهایی باشد که زیاد و کم انها هر گاه جمع باشد یک چیز شمرده می شود مثل خون عذره انسان
که مقدار زیاد داشته باشد در این صورت اگر چند دفعه انها واقع شود در چاه بهمان مقداری که برای یکی کشیده می
شود اکتفا می توان نمود مگر انکه حکم بعضی از انها با بعض دیگر در مقدار فرق داشته باشد مثل اینکه خون
قلیلی اول بریزد در ان و خون بسیاری بعد از ان که در این صورت اکتفا بهمان قلیل بیشتر می شود کرد و مقدار
کثیر کافی نیست هر چند قوتی دارد قول بتعدد در این صورت و اگر فرض شود که خون قلیل چند دفعه در
شود در ان بنحویکه هر گاه فرض شود که تمام جمع بود خون بسیار شمرده میشد اگرچه بعضی از مجتهدین
فرموده که حکم خون کثیر در ان جاری می شود لکن بنظر این فقیر وجهی ندارد مگر در صورتیکه در عرف مردم
انچند دفعه را یک دفعه بشمارند **سیم** انکه انچیزها اجزاء حیوانی باشد که از برای همه انحیوان
که در چاه واقع شود مقداری معین شده که ان اجزاء هر گاه چند دفعه یا یک دفعه در چاه بریزد کشیدن همان
مقداری که برای انحیوان کشیده می شد کافیست تعدد ضرور نیست **چهارم** انکه هر گاه دو جزء از
حیوان در چاه پیدا شود و معلوم نباشد که از دو حیوانست یا از یک حیوان از ان حیوانها که مقدار معینی از
بجهت انها کشیده می شود و یکی از ان دو چیز معلوم باشد که از کدام حیوان هست و دیگری معلوم نباشد
هر چند انکه معلوم نیست احتمال برود که از حیوانی باشد که از نوع انحیوان معلوم نباشد که در این صورت هم
همان مقدار حیوان معلوم کفایت میکند در کشیدن بلی اگر معلوم نباشد هیچ یک از انها که از کدام یک از
انحیوانها می باشد و احتمال برود که هر یک از انها از حیوانی باشد غیر دیگری در این صورت مقدار هر دو
حیوان باید کشیده شود و باید دانست که نیت شرط نیست در کشیدن اب چاه بجهت انچه مذکور شد بلکه
هر که اب بکشد کافیست هر چند طفل یا کافر باشد بشرط انکه ان کافر نجاست کفر او سرایت نکند در
اب چاه بلکه اگر بحیوان یا اسباب و الات خود اب کشیده شود هم کافیست و باید قبل از شروع بکشیدن اب
چیز نجس بیرون اورده شود و بعد مقدار معین کشیده شود و هر گاه مقدار معینی از چیز نجسی بیرون

اید شک باشد در باقی بودن چیزی دیگر از ان در چاه بنا بر بیرون نبودن باید بگذارد و همچنین اراده
دهد که دیگر چیزی نیست مگر در صورتیکه از اول امر معلوم شده باشد که زیاده از ان در چاه هست
که در این صورت باید یقین حاصل شود باینکه تمام انها بیرون امده چنانچه هر گاه شک باشد از اول امر در
اینکه ان چیز نجس در چاه هست یا بیرون امده باید یقین شود به بیرون امدن و در حکم بیرون امدن می باشد
استحاله شدن انچیز بنحویکه عین ان نماند یا مستهلک شدن ان بالمره و اگر شک شود در این امر بنا بر نشدن
بگذارد و اگر نشود تمام انچیز نجس بیرون اید و ممکن نباشد کشیدن تمام اب تراوح بنحویکه گذشت کفایت میکند
و از انچه مذکور شد معلوم می شود حکم موهای حیوان نجس العین یا گوشت حیوانیکه مردار از نجس می باشد در
چاه متفرق شده باشد که باید یقین حاصل شود باینکه تمام انها بیرون امده یا مستحیل یا مستهلک شده مگر انکه
از اول امر زیاده از انچه بیرون امده یا مستحیل یا مستهلک شد معلوم نباشد بودن ان در چاه و اگر موی یا پوست
غیر نجس العین مثل موهائی که بریده یا بریزد که در چاه مرده باشد در اب متفرق باشد بیرون اوردن انها لازم و شرط
ثابت نیست مثل انکه اگر چیزی دیگر هم از چیزهائیکه اصلش پاکست در چاه باشد مثل چوب و برگ درختان
پوست میوه ها لزوم بیرون اوردن انها معلوم نیست بلکه اقوی انست که لازم نباشد اخراج انها بجهت طهارت
و اگر یکی از ان دلوها که مقدار معین اب کشیده می شود بریزد در چاه یا بعضی از ان دلو بریزد که زیاده از ان
قطرهائی باشد که غالبا می ریزد هر گاه غیر دلو اخر باشد ضرری ندارد با انچه در چاه هست غیر انکه همان
مقدار دیگر ریخته شده باید اعاده نماید و دفعه دیگر بیرون اورده شود و اگر دلو اخر باشد اگرچه بعضی از
علما فقهاء در ان اشکال فرموده اند بلکه احتمال کشیدن تمام اب چاه را داده اند باعتبار انکه منصوص نیست لکن
بنظر فقیر فرقی با دلوهای دیگر ندارد دلیلی که اب ان یا دلوهای دیگر در چاه دیگر بریزد دور نیست که حکم او هم
همان نحو باشد که اب از برای ان کشیده می شود و باید دانست که بنابر قول بنجاست اب چاه اشکالی نیست در
پاک شدن دلو و ریسمان و انچه از اطراف ان کنار چاه که اب نجس بان رسیده بجهت کشیدن و همچنین اب
دست و پای انکه اب میکشد هر گاه بنظر نیاید متعارف در مباشرت بان قطرهای اب بانها رسیده باشد بعد
از انکه بوجه شرعی اب بقدری که باید کشیده شده باشد پس بنابر اقوی که نجس میشود اب چاه بملاقات

در حکم آب چاه

نجس و پاک بودن نهاده چنین حالی اصلا اشکال ندارد و اما اگر آب چاه تغییر یافته باشد بنجاست و
کشیده شود نماز و وضو و از آن آب ترشح باطراف چاه و غیر آن شده باشد هر گاه ضمن آن قطرها با قلیل نجس می
باشد هم اگر عین نجاست در آن افتاده باشد کشیدن آب بر طرف شد جای نهادن احتیاطا شوید اگر چه دور نیست که پاک شود
بعد از آنکه آب چاه کشیده شود آب بر زمین که اطراف چاه نجس شود هر گاه از همان آب چاه یا غیر آن بر زمین بطراف آن
که نجس شده بنحویکه جاری شود پاک می شود هر چند که خاک سست باشد و غسالهٔ آن که در چاه برود ضرر
ندارد بنابر اقوی که آب چاه بملاقات نجاست نجس نمی کند بلی بنابر قول بنجاست اشکالی دارد و احوط اجتناب است
آب کشیده شود و اگر چیزی از بیرون چاه در چاه افتاده باشد از قبیل چوب یا برگ درخت و ریشهای علف و ظرف و
نظایر اینها اگر چیزی باشد که غالبا در چاه می افتد خالی از آن نیست بکشیدن مقدار معین آب چاه آن هم پاک می شود بنابر
قول بنجاست و اگر چنین نباشد پاک نمی شود و در کفایت کردن اتصال آب جاری یا کر یا باران و نحو اینها از آبهای
کر بملاقات بعضی از نجاسات نجس نمی شود با آب چاه اشکالی هست احوط آنست که اکتفا بآن نشود اگرچه قول
بکفایت آن هم قوتی دارد و هر گاه آب چاه متغیر باشد بنجاست بیکی از رنگ یا بو یا طعم آن و حال آنکه قبل
از آن آب استعمال کرده در وضو و غسل و غیر اینها آن استعمالها که پیش از آنست که تغییر آن باید عیبی ندارد
وضو و غسل و نمازهای پیش اعاده و قضا ندارد و ظرفها و لباسها و بدنها که ملاقات با آن نموده پاکست
مگر آنکه یقین نماید بآنکه تغییر از پیش بوده او وقت باید آن استعمالهای پیش که یقین دارد بعد از تغییر شده
تلافی نماید بآنکه وضو و غسل و نمازها اعاده و قضا شود هر گاه اعاده و قضا دارد و آنچه هم ملاقات
با آن آب شده شسته شود بوجه شرعی هر زمانیکه شک دارد در تغییر محکوم بپاکی می باشد و هر گاه آب چاه
بعد از آنکه بتغییر نجس شده بود بی تغییر بنابر قول بنجاست بملاقات نجس شدن چاه بنجاست با قلیل
لکن بنابر اقوی که بملاقات نجس نمی شود هر گاه آب بکر برسد و از آن آب پاک است و زمین هم پاک
بنابر اقوی احوط و افضل آنست که تمام مقداری از آب که بجهت عین نجس کشیده می شود از آن کشیده شود
ملاقات آن آب بلید تا آن زمین که بنابر قول غیر اقوی نجس بوده و هر گاه بالوعه که آب نجس در آن ریخته
شود یا نجس دیگر در آن باشد در جنب چاه باشد هر گاه یقین حاصل شود که از آن بچاه سرایت شده

نجس

در فاصله میان چاه و چاه بالوعه

نجس نمی شود آب چاه بیکی از رنگ یا بو یا طعمش بلکه بعد از آن تغییر شود بنحویکه در سابق مذکور شد
اگر منفعل نشده باشد لکن یقین بآن نباشد مستحب می باشد که از آن بکشند تمام مقداریکه در صورت وقوع
عین نجس یا آب نجس از آن کشیده می شد و اگر شک باشد در تغیر یا ملاقات نجاست چیزی لازم نیست بلکه در
صورت مظنه بآنها هم چیزی لازم نیست و اگر مجاور رنگ یا بو یا طعم آب چاه عیب کند و متغیر شود آن هم عیبی ندارد
و چیزی بجهت آن لازم نیست بلی مستحب می باشد که میان چاه و بالوعه پنج ذراع فاصله باشد در زمین سخت
یا در صورتیکه زمین چاه بالاتر از زمین بالوعه باشد و هفت ذراع فاصله باشد در صورتیکه زمین سست
باشد و زمین هم نبود و با زمین بالوعه بالاتر باشد و جمعی از فقها متأخرین ملحق نموده اند بالاتر بودن جهت زمین بالا
بودن ظاهری که محسوس می شود و چنین مذکور داشته اند که جهت شمال بالاتر می باشد از جهت
جنوب و چون موافق با بعضی از قواعد علم هیئت نیست … حدیثی هم در این باب … تمام
استحباب هم مسامحه در آن میشود هر گاه آن قرار معمول شود خوب می باشد بنابراین بیست و چهار صورت
فرض می شود در هفده صورت از آنها مستحب می باشد که پنج ذراع فاصله باشد و در هفت صورت آن هفت ذراع
و باید دانست که آب پاک میکند هر چه نجس شده باشد مثل آنکه شسته شود آن بغیر مضاف … مستحب
از شیر و روغن آب شده و غیر اینها که پاک نمی شود مگر وقتیکه مستهلک شود در کر یا جاری بنحویکه مثل آنها
در آب قلیل هر گز پاک نمی شود هر چند مستهلک هم شود و در صورت شک در اینکه مستهلک شده یا نه باز مستصحب
نجاست است و اما نان و گوشت پخته و حبوبات هر چند شکسته شده باشد اقوی آنست که همه اینها پاک می
شود بشستن بشرط آنکه زیاد در آن نفوذ نکرده باشد بنحویکه ملحق باشد بمثال مضاف باشد اقوی آنست که اینها هم با آب قلیل
هم پاک می شود تطهیر نمود و در نجاسات غیر بول شستن یکمرتبه کافیست و در نجاست بول هر گاه تغییر محل …
بجز … اگر بجز بدن یا جامه باشد از آب قلیل دو مرتبه باید شسته شود و احوط الحاق … و نحو آن از آبها
خواب می باشد … جامه در این حکم لکن اقوی آنست که ملحق نیست و از آب جاری و کر و باران و نحو اینها از آب کثیر
یکمرتبه کافیست چنانچه اگر بول بغیر بدن و جامه رسد یکمرتبه کافیست … هر چند
قلیل باشد و در تطهیر از جاری و کر و باران و نحو اینها از آب کثیر که باشد فشردن ضرور نیست و بعضی از اهل

در تطهیر نجاسات از بدن و شرایط آن

عین رسیدن آب بمحل نجس پاک می شود چنانچه بیرون کردن غساله از بدن و نحو آن هم در اینها لازم نیست
لکن بیرون کردن غساله از شستن آب قلیل هرچند بفشردن و نحو آن باشد لازم است اگرچه در استنجا باشد پس
اگر در استنجا تعجیل کند در برخاستن از محل خود پیش از آنکه قطرهای غساله بعد متعاقب و در رطوبت محل
برسد جامه یا جای دیگر از بدن و نجس می شود آنجا هرچند که غساله استنجا با آن شرطیکه مذکور می شود پاک
باشد زیرا که آن تعجیل باین نیز درد چنانچه پیش گذشت و اگر جامه منحصر در آب قلیل بگذارد و بشوید پاک می شود
مثل اینکه فلنجی آب کند جامه را در آن بفشارد پس فرقی نیست میان آنکه اول جامه را در ظرف بگذارد و بعد
آب بر آن بریزد یا عکس نماید یا واقع شد هر دو در ظرف مقارن شود و هم چنین است بدن و نحو آن در اینکه
می شود در هر سه حالت لکن اولی آنست که غساله تطهیر آب قلیل نجس می باشد در هر حالی مگر آنکه غساله استنجا
باشد که پاک است بچند شرط **اول** آنکه تغییر یافته باشد در رنگ یا بو یا طعم از نجس و شک در تغییر یا مظنه
آن کافی نیست در حکم اعتبار نیست تا آن تغییر که غالباً در اول شستن محل غائط حاصل می شود و بعد برطرف
شد آب نقصان می شود مثل آنکه بزمین برسد **دوم** آنکه نجس دیگر از خارج بآن نرسیده باشد پس اگر خون
یا منی یا نجس دیگر از محل بول یا غائط بیرون آمده باشد آب نجس می شود و هم چنین است حکم آن هرگاه آن منی که
با آن استنجا می شود نجس شده باشد از خارج یا آن چیزی که آب از آن می ریزد نجس باشد و اگر دست خود را اول
بگذارد بر محل بول یا غائط و بعد آب بریزد اشکالی ندارد و بعضی گفته اند که آنهم مثل آنست که دست از خارج
نجس شده باشد لکن اولی آنست که اگر قصد استنجا بشود در آنحال از آن پاک است و فرقی نیست میان آنکه بدن
دست بعد گذارد بر آن چنانچه فرقی نیست میان آنکه بقصد استنجا بگذارد و غیر آن بلی اگر دست را بگذارد
بمحل نجس نه بجهت استنجا بلکه از برای غرض دیگر غیر آن در این صورت آب نجس می باشد زیرا که در حقیقت نجس از خارج
رسیده هرچند که بهمین حال باقی مانده است در محل و در اثناء قصد استنجا نماید و مشغول استنجا شود
که دیگر ثمری ندارد و ضرر ندارد که دست مکرر بگذارد و بردارد هرگاه در اثناء استنجا باشد هم چنین
ضرر ندارد قطع شدن آب و نجس در اثناء هرچند قدری طول بکشد مثل آنست قطع کردن شستن و مشغول شدن
بآن بعد از قطع چنانچه ضرر ندارد آلوده بودن محل بول برطوبت غلیظه مذی و هم چنین ضرر ندارد که

در غساله نجاسات

اطراف محل بول منی خشک شده و نحو آن باشد و اگر قطرات از بول بیاید بمحل غائط حکم بنجسی ندارد که از خارج
برسد مگر آنچه از فرج زن تعدی می نماید بمحل غائط اولی که خون غالباً چنین می شود ضرر ندارد اگر زیاد از
متعارف تعدی نماید نجاست از محل متعارف بنحوی که صدق استنجا نسبت بآن باده نشود اگر تمام یک شستن
شود بآن نجس می باشد و اگر آن زیاده جدا می شود بآن نجس می باشد در این شستن لکن اگر محل هست و استنجا
می شود پاک است هرچند متصل بهم باشد و طویات آن در شستن زیرا که این زیادت ضرری ندارد و فرقی نیست در
مقدم و مؤخر بودن هر یک از این دو شستن نسبت بدیگری **سیم** آنکه تمام شده باشد استنجا بنحوی که
در محل چیزی از عین نجاست باقی نمانده باشد پس استنجاء ناتمام غساله آن نجس می باشد چنانچه مجلس نجاست
باید نیست بلی اگر اکتفاء بآن نکند و نماید مشغول باشد به تمام کردن استنجاء آنچه از آب هم که قبل از تمام کردن جدا
شد پاک است بعد تمام شدن استنجاء کشف می نماید از اینکه از اول پاکی در جوانب آن ثابت شده پس اگر پیش از تمام شدن
استنجاء تردد پاک محسوب نمایند اما اولی برایت جاری کنند با علم با اینکه استنجا تمام خواهد شد یعنی تمام از دیر
نظاره این دو قیاس هست و از آنجمله معنی صحیح کشف در این مقام است … می باشد چنانچه تحقیق آن در
شرح کبیر نموده ام و اما آنچه جمعی شرط کرده اند که اجزاء آن از نجاست که استنجاء از آن می شود بنحوی که ممتاز از
آب باشد در آب نماید یا آن نباشد عبارتی ندارد بنا بر اقوی بلی اگر آن اجزاء در ظرفی باشد منع خصوص کرد
ندارد بهمانکه صدق کند بر آن که آب قلیلی می باشد که ملاقی نجس هست و از عنوان غساله بیرون رفته در این صورت
نجس می باشد و از قبیل آن می باشد که بعد از جمع شدن آن تعدد ظرف جمع نجس از خارج با آن ملاقات کند نیز
که فرق است … ضرر ندارد شستن اجزاء نجس نظر باطلاق دلیل طهارت آب استنجاء خصوصی می باشد که آن اجزاء در
حال استنجاء ما آن باشد و بعد از آن داخل است در دلیل نجس بودن آب قلیل ملاقی نجس و نباید دانست که اگر چنین
منجس بعضی از … بشویند آن بعض پاک می شود هرچند بعض دیگر هم نجس باشد و متصل آن باشد و آنچه باقی
رنگ یا بوی نجس ضرر ندارد پس اگر چیزی از عین خون رنگ نمو و باشد و آن عین را زائل نمایند
و بشویند پاک می باشد اگرچه سرخی باقی باشد در رنگ منجس بطریق … مثل رنگ نیل منجس پاک
حنا منجس و جامه … ذاتی که رنگ پس میدهد اگر نجس شود باید مطلق بشود آن تطهیر نمود لکن اگر قبل از آنکه صدق

شستن بر آن نشود و قبل از فشار دادن در صورتیکه با آب قلیل شسته شود از آب مضاف شود پاک نمی شود و اگر
بعد از این دو چیز مضاف شود پاک می شود و اگر شک حاصل شود که قبل از آنها مضاف شده یا بعد دور نیست که پاک
شود و اگر در اثنای یکی از این دو امر مضاف شود احوط با احتیاط شدن اکتفا نکردن بآنست و زمین نجس پاک می شود به آب
کثیر بدون اشکال و پاک کردن آن به آب قلیل اشکالی و خلافی هست اقوی آنست که پاک می شود هرگاه غلبه کند آب بر نجس
و جدا شود غساله شرط است در آن هم چون غساله های دیگر در تطهیر از آب قلیل نجس هم باشد مگر اینکه فرو رود و جذب کند در
وقت دور نیست حکم بطهارت آن مکان چنانچه ظاهر حکایت ذنوب که دلیل اصل این حکم می باشد دلالت میکند بر آن
ملحق میباشد بتطهیر زمین نجس دیواریکه نجس شود که اقوی آنست نیز به آب قلیل پاک می شود هرچند دیوار گچ یا کاه گل باشد
چنانچه حوض نجس را بکشند آب قلیل در اطراف آن بیرون کردن غساله آن پاک می شود و همچنین تنوریکه نجس شود
می شود بهمین نحو تطهیر نمود هرچند سنگی در اطراف آن باشد دویم از مطهرات زمین است و آن پاک می کند
کف پا و کفش و چکمه و نحو آنها هر چه را که قرار داده شده در پا از برای راه رفتن مثل [illegible] و زانوی عاجز و کعب عصا و آنچه اگر داده
[illegible] و عصا [illegible] و نعل چهار پا در صورتیکه عین نجاست [illegible] اقوی آنست که راه رفتن شرط نیست
بلکه محض مالیدن یا مالیده کفایت میکند و احوط آنست که [illegible] راه رفتن بر زمین هر چند کم باشد [illegible] عین نجس
نشود و اگر زمین مرطوب نبوده باشد ضرر ندارد بشرط آنکه گل نباشد چنانچه فرقی نیست میان زمین خاک و سنگ و ریگ و
گچ و آهک و در شرط بودن پاکی زمین اشکال است و دور نیست که شرط نباشد اگرچه احوط است و اگر نعلین را چنانچه
بر زمین [illegible] هست بمالند پاک می شود و اگر بر زمین بیاورند و بمالند پاک نمی شود سیم آفتاب است و آن پاک کند زمین را
و هر چه اگر در عادت منقول باشد چون عمارتها و درختها و میوه ها و علفها اگر بر جای خود برقرار است و قطع نشده
بوریا و حصیر که از جای خود نقل نمی شود غالبا و در منقول بودن آنها اشکال است احوط تطهیر بغیر آنست و از قبیل غیر منقول است
در و پنجره و ارسی و میخ و چوب یا میخی یا سنگی و نحو آنها که در عمارت نصب شده باشد و فرقی نیست در زمین میان
زمین خاک و سنگ و ریگ و فرش شده با آجر و گچ و آهک و نحو آنها و شرط است در این تطهیر که از نجس جرمی باقی
نماند بعد از تابیدن آفتاب و اینکه [illegible] باشد با آفتاب و از منجس نیز اگر آب رطوبت باشد و حرارت آن را
کند در منجس پاک نمی شود چنانچه اگر دو چیز منجس کرد از هم جدا باشد بر روی یکدیگر باشد مثل دو حصیر و دو سنگ

و آفتاب

و آفتاب بتابد بر آنکه بر روی آن دیگری هست و حرارت آن اثر کند در هر دو آنکه بر روی باشد پاک می شود و آنکه در
زیر هست پاک نمی شود بلی اگر در عرف یک چیز شمرده شود مثل جائیکه آفتاب بر آن بتابد هر چند حائل از شعاع آفتاب بر زمین
[illegible] نبوده باشد آن منجس هرگاه آفتاب بر روی آن بتابد و حرارت آن اثر کند در تمام آن [illegible] از ظاهر و باطن پاک می شود و اگر
تأثیر در تمام نکند بلکه در ظاهر تنها یا باطن تنها اثر کند [illegible] همان ظاهر تنها پاک می شود و در بقیه هیچ یک از ظاهر
و باطن پاک نمی شود و همچنین شرط است در تطهیر که از تابیدن آفتاب تنها خشک شود بنحویکه عرفا [illegible] نسبت
بآن باشد هر چند مثل [illegible] هم مدخلیت داشته باشد در آن لکن اگر مستند بهر دو باشد یا بدیگری غیر آفتاب
[illegible] می شود بلی اگر اول بیکی از آن دو [illegible] بعد بدیگری اگر اینکه [illegible] اثر کرده آفتاب است بنحویکه بخشکاند آن پاک
شود و اگر غیر آنست پاک نمی شود و اگر آن نجس رطوبتی نداشته باشد از اصل [illegible] با آفتاب خشک می شود چون رطوبت ندارد
بی اشکال پاک می شود و اگر [illegible] رطوبت بر آن بریزند آنقدر که آفتاب بخشکاند و اگر آفتاب از پشت شیشه بلور
بتابد بر آن و بخشکاند دور نیست که پاک شود چنانچه [illegible] معتبر [illegible] اگر [illegible] عکس [illegible]
یا امثال آنها آفتاب بتابد پاک نمی شود بلکه عین آفتاب بتابد و اگر چیزی در حال منقول بودن نجس شود و بعد غیر
منقول شود با آفتاب پاک می شود و عکس [illegible] باشد [illegible] زمینی [illegible]
بنحویکه در عرف [illegible] شود با آفتاب پاک می شود و اگر در حال [illegible] زمین نجس شود و [illegible]
نقل نمایند با آفتاب پاک نمی شود و اگر شک شود در اینکه با آفتاب خشک شده یا بچیز دیگر یا با هم استصحاب نجاست [illegible]
بلی اگر [illegible] که آفتاب در خشکانیدن آن دخیل هست و دخیل بودن غیر آن [illegible] مشکوک باشد احتمال قوی می رود که پاک
باشد و احوط اجتناب است اگر بعد از خشک شدن با آفتاب صفت نجاست از رنگ یا بو یا طعم در آن چیز باقی باشد ضرر
ندارد هرگاه جرمی از نجس باقی نباشد چهارم از مطهرات استحاله است و آن پاک میکند هر چه [illegible] بود
و فرقی نیست در این میان عین نجس مثل عذره انسان و میته و نحو آنها و چیزی که منجس شده مثل چوب که نجس شده باشد
و در اینکه زغال شود اشکال است اقوی بقاء آن بر نجاست می باشد خصوصا زغال مثل چوب منجس که نجاست آن بجهت آن
که [illegible] ملاقات نجس اگر چه [illegible] ذات خود [illegible] نجاست آن بجهت آنستکه چوب بوده
و تعجب از [illegible] مثل چوب منجس قائل

بطهارت

بطهارت شده و همچنان آنکه عکس آنها عادت میشود و اگر دود روغن نجس حاصل شود بعضی آنرا نجس دانسته
اند و اقوی طهارتست اگر چیزی از اجزاء روغن با آن بلند نشود و اگر بشک باشد در اینکه جزو روغن با آن باشد
دود طهارتست که تمامش پاک باشد و اقوی آنست که آتش پاک نمیکند آنرا کلیه اگر اجزا را خرد نماید چنانچه پاک نمیکند خاک
گچ و سنگ آهک را در صورتیکه بپزد کند آنها را و همچنین است خشت نجس هرگاه آنرا آجر کنند پاک نمیشود و قول مشهور
شیخ طوسی در نهایه که پاک میشود بر فرض آنکه فتوی باشد ضعیف است و حدیث صحیح ابن ابی عمیر در پاکی آن معارض است باشد
حدیث صحیح دیگر ابن را دلالت بر نجاست آن دارد و همچنین مذکور شده در بعضی از آنها که اثر آن برطرف شده یکبار آنکه مراد از آن
مید است یعنی کافران چنانچه حدیث ذکر شد این است مستعمل میشود که برطرف شده بعینه و نصاری را آنها بگویند که نجس نباشد
اگرچه بعضی گفته اند که کفار مکلف باشند با اجتناب از نجس زیرا که مکلف بفروع هستند بنا بر آنکه کفار را
گاه به ما میدهند از جهت چیز دیگر باشد لکن اقوی آنست که آنها نجس اند بسبب آنکه کافر هر دو میتوانند و اجتناب مردم همه چیز
متنجس اگر نمیتوان تطهیر نمود و مانند آن از قبیل مباشرت براکه میشود از آب اگر آب جاری بکند آن نحو دیگر را باشد تمام آن
نفوذ نماید و همچنین در آب پاک نمیشود و احوط آنست که از آن احتراز کنند بعد از آن بنشستن نفوذ آنکه کنند بلکه اقوی آنست
که آب قلیل هم بهمین نحو نفوذ تمام آن نماید پاک میشود لکن احوط آنست که اگر مسلمان می فروشد از آن احتراز کنند
نجاست آن و ظاهر آنست که قابل تطهیر هم باشد آنچه متنجس شده جائز است فروختن آن بهر که اعلان کند مستحل باشد و کافر در صورتیکه
بشود نفع از آن برده شود با اینکه اثر آن باید هند نحوی نجس برد و خوردن اما اینکه بعضی از مشایخ معاصرین ما گفته اند پاک
کردن آتش خون قلیل را که در دیگ مطبوخ جائز نجوشد تا بر طرف نشود در رساله ذکر شده از اثبات آن نوشته نظر بعضی احادیث
صحیحه اگرچه موافقست با آنچه شیخ مفید و شیخ طوسی قائل شده اند لکن چون اکثر اصحاب اعراض از آن کرده اند و مخالفست با قواعد
شرعیه در نهایت ضعف میباشد **پنجم** از مطهرات استحاله میباشد و آن عبارت است از آنکه چیز نجس یا متنجس بدل
شود بچیز دیگر که پاک میباشد مثل آنکه سگ یا خنزیر در نمک زار نمک شود و شراب سرکه شود و نطفه حیوان انسانی شود
که پاک باشد و عذره خاک یا کرم شود و غذای نجس یا متنجس در شکم حیوان حلال گوشت بول یا سرگین یا شیر شود یا
آب نجس جزو میوه‌ها یا نباتات و درختها شود یا آب متنجس بول حیوان شود در صورتیکه چیزی از اجزاء آن باقی نمانده باشد
باقی نماند هرچند که بعد از بخار شدن آب متنجس بنا بر آنکه میشود که تمام آنها پاک میشود با استحاله بنا بر مناط در همه شد

شد بدل حقیقت از نجس یا متنجس بدیگری باشد نه تبدیل صورت نوعیه آنها چنانچه بعضی مشایخ معاصرین ما
گمان کرده و فرموده که تبدیل اوصاف را منقول شده اعتباری ندارد بلکه مناط آنست که آن را اسمی که بجهت معنی آن حکم پاک شده
ثابت شده بدل شود با اسم چیز دیگر که این معنی آن نیست در این مختلف میشود با اختلاف و تمامات زیرا که گاه هست
می باشد و کافی مناط بصورت نوعیه که گاه هم بوصف یا اوصاف یا اتصال اجزاء یا جهت انقلاب داخل در استحاله میباشد
مطهر دیگر نیست چنانچه بعضی خیال کرده اند لیکن انقلاب شراب بسرکه مطلقا مطهر آن میباشد چه بنحوی خود شود
چه بعلاج و چه از چیزی که بآن معالجه آن شراب شود باقی بماند چه مستهلک شود و چه آنکه معالجه شود و چه بغیر آن
بالی در صورتیکه سرکه که معالجه میشود بآن شراب غالب باشد بنحوی باشد که در سرکه مستهلک شود که در
صورت تمام نجس خواهد بود چنانچه اگر بعضی از آن سرکه شود و بعضی شراب باشد تمام نجس میباشد اگرچه شراب
باشد و مثل آنست هرگاه آن شراب بنجاست دیگر خود نجس شده باشد که آنهم بسرکه شدن پاک نمیشود
و باید دانست که اگرچه عین عذره با استحاله بخاک پاک میشود لکن آن خاشاکی که از خاک ممزوج بشود عذره که
پاک نمی‌شود بخاک شدن عذره مگر اینکه با آن بر آن بیاید آب یا باران در آن نفوذ کند **ششم** از مطهرات
انتقال میباشد با انتقال نیست آنکه چیزی که محکوم بنجاست میباشد باعتبار آن محل نقل شود بمحل دیگر که محکوم
بطهارت میباشد مثل آنکه خون انسان برود در جوف جانورهای کوچکی که بدن خود مانند شپش و کیک
و ساس اما آنچه از بخشهای جوف آنها بیرون ماند و پشه بیست چنانچه بعضی خیال کرده اند بلکه از
استحاله میباشد در مثل خونیکه زالو میمکد احوط اجتناب است بلکه دور نیست که واجب باشد اگرچه بعضی از
آنچه زالو از حیوان میمکد و بدم آن از آن هست از عرفی که بمکان هست باید اجتناب نمود و هرگاه از اجزاء بدن او
و ناخن و موی غیره آنها و همچنین است اگر شک باشد در انتقال آن باید اجتناب نمود **هفتم** از مطهرات اسلام
که پاک میکند کافر را و هر یک از اجزاء بدن او را از موی و ناخن و غیر آنها و رطوبات بدن او از آب دهن و
دماغ و امثال آنها بلکه اقوی پاک شدن آن عرقی است که در بدن او حاصل شده در زمان کفر و هر رطوبتیکه در بدن
او میباشد متنجس شده از ملاقات با بدن در زمان کفر پاک نمی‌شود با اسلام جامه و ظرفها و خانه و فرش و غیر آنها
اشیا متعلقه باو هرگاه در زمان کفر نجس شده باشد بملاقات او در زمان کفر بالاسلام از نجاست غیر کفر یکه

در عدد مطهرات

بدن او باشد و جرمی از برای آن نباشد چون اثر بول و شراب و نحو اینها اشکال است لکن اقوی طهارت است
هرگاه پدر یا مادر طفل نابالغ مسلمان شود آن طفل و تابع او می باشد تا پاک می شود هر چند هر دو اسلام نیاورده
باشند و اسلام طفل نابالغ اعتباری نیست چنانچه کفر و ارتداد او نیز اعتباری نیست و اگر کافر از قبیل مرتد
باشد که از اسلام بکفر رفته باشد اگر ملی باشد پاک می شود باسلام و مراد از ملی آنست که در اصل کافر بوده مسلمان
شده و بعد از اسلام دفعه دیگر کافر شده و هم چنین است زن مرتد هر چند که از قبیل فطری باشد و مراد از فطری
آنست که در اصل مسلمان بوده و بعد از آن کافر شده که او هم باسلام پاک می شود و اگر آن مرتد فطری مرد باشد در
ظاهر توبه او و اسلامش قبول نمی شود بلکه باید کشته شود و از زوجه اش بائن می شود و مال او منتقل بوارث او می
شود و در قبول توبه او در باطن خلاف است مرحوم شهید ثانی در روضه و جمع دیگر قائل بقبول آن شده اند در ظاهر هم
بعض دیگر آنست که قبول نمی شود مطلقا بلکه ظاهر از عبارت کشف اللثام آنست که عدم قبول اجماعی است
چنانچه ظاهر بعضی از احادیث صحیحه هم همین می باشد و از این جهت خلاف می باشد در پاک شدن بدن او بتوبه و اقوی در
نظر آنست که در باطن توبه اش قبول می شود و بدنش هم پاک می باشد و عبادات و معاملاتش هم صحیح است و مراد از
پاکی بدن او پاکی جهت خودش تنها نیست چنانچه صاحب جواهر از اقوی شمرده بلکه مطلق پاکی می باشد برای خودش و
غیر لکن نه بنحوی که از کلام بعضی از مشایخ معاصرین که دیگران هم او را پاک بدانند که این نسبت قول ضعیفی می باشد
بلکه باین معنی که میتواند با دیگران با رطوبت ملاقات کند چنانچه می تواند معامله مسلمانی نماید و بر او حرجی نیست
لکن اگر دیگران بدانند که مرتد بوده و توبه کرده باید از او اجتناب نمایند و در قبول توبه مرتد زنی که بعضی از ضرور دین
دینرا منکر شده بجهت شبهه حال نکرده از مسلمین اختلاف است مثل بسیاری از جبریه و صوفیه و مفوضه اشکال و خلافی هست
اقوی در این مسئله فرموده که قبول نمی شود و صاحب کشف الغطاء فرموده قبول می شود و اقوی قبول است در ظاهر و
باطن **هشتم** از مطهرات زائل شدن عین نجاست می باشد از بدن حیوانی که در اصل پاک باشد که هرگاه
غائب شود از نظر بنحوی که احتمال برود بر خوردن آب [illegible] که مطهر باشد از قبیل آب باشد پاک شدن و باطن چون
باطن دهن و بینی و چشم و گوش و فرج باز از عین نجاست زائل اگر در این صورت اینها پاک می باشد بلی اگر از خارج
چیزی نجس باشد داخل اینها شود چون [illegible] نجس یا انفیه نجس یا غذای نجس یا آنکه در دهن با اینها ملاقات نجاست نجس

شود بنابر قول آنکه ملاقات نجس در باطن موجب نجس شدن می داند در این صورت باید بوجه صواب شستن
رفع نماید بنابراین خوردن غذای نجس در دندانها اگر بخواهد پاک شود باید مضمضه نماید با آب در هر دو اینجا
بول یک مرتبه از نجاسات دیگر و اگر تمام اجزاء آن جزو نجس شده باشد باید این بول از بکرند در دهن بمضمضه
که یقین کند وصول آب بهمه اجزاء چنانچه مرحوم فاضل هندی هم در مناهج السویه فرموده است بلی جوانب که نجاست
این شیء در باطن بعد نمی کند پس آب من نجس نمی شود نجاستهای که در بیخ دندانهاست **نهم** از
مطهرات آلات استنجاء از غائط است که بشرط اختصاص آن در سنگ و خاک و مانند اینها بلکه هر چه باشد این حکم
دارد چنانچه سابقا گذشت **دهم** بیرون رفتن خون متعارفی از محل ذبح یا نحر حیوان اگر یا بکشند بعد تذکیه
خونیکه در بدن آن می ماند لکن باید بنحوی نماید که چیزی از آن خون بر نگردد در بدن بنحوی که ملاقات
کند با آنچه از مایعات یا غیر اینها در بدن آن هست که اگر ملاقات کند با خون بجهت دیگر اینها را نجس میکند بر اگر این خون
بیرون آمدنش مطهر خودش می شود و از این جهت باشد که باید تمام اجزاء آن بکردن با جای نحر حیوان [illegible] نشسته
شود اگر چیزی از آن شسته نشود و ملاقات کند با رطوبت دیگر یا چیزی از اجزاء گوشت آن بنحوی که نجس
نماید اینها را نجس میکند **یازدهم** بیرون رفتن غساله در جائی که تطهیر آن با آب محتاج است بیرون رفتن
غساله بنابر نجاست غساله آب قلیل آن غساله که بیرون نمی رود از آنجا بعینه با نجس که در معنی مانده پاک می شود
بنابر طهارت آن غساله و غساله اگر بنابر قول بیرون اخراج آن در تطهیر بیرون رفتن آن مدخلیت دارد پاک شد
آنچه مغسول و بعضی که از مطهر طلحه نکرده اند بملاحظه آنستکه آن خودش مطهر مستقل نیست بلکه شرط است که
کار باشد نسبت بطهارت مغسول و اما نسبت باین که باقی می ماند در آن از نجس مدخلیتی ندارد زیرا که طهارت
آن تابع طهارت مغسول است بتبعیت طهارت آن طاهر می شود و اگر مدخلیتی بهم رساند بواسطه طهارت مغسول
است و این سخن خالی از وجهی نیست مدار در بیرون کردن غساله بصدق عرفی می باشد که در عرف مردمان بگویند غساله
آنکه رفته شد پس اگر فرض شود که بعد از صدق عرفی شخص بانوی فشاری بدهد [illegible] زیاده از متعارف خارج اگر غساله
گرفته شده بنحوی که قدری دیگر از آب بیرون می آید پاک می باشد هر چند که آن غساله اول گرفته شده نجس باشد
بلی اگر او اول امر از شخص با قوت غساله را گرفته بنحوی که آب بیرون آید زیاده از متعارف باید آن هم [illegible] تعبیه

دوازدهم از مطهرات استبراء حیوان باشد هرجا که غساله نجس می باشد تمام آن نجس می باشد ابد
نجاست خواری می باشد که آن پاک میکند آنچه را که از او قبل از استبراء نجس میباشد و طریق استبراء آن تفصیلی دارد
که در محل خود بیان شده و بعضی مطهرات زیاده از اینها گفته اند بلکه در کشف الغطاء بیست و پنج چیز را مطهرات
شمرده لکن بنظر حقیر بسیاری از اینها که غیر آن دوازده چیز میباشد که مذکور شد مطهر مستقلی نمیباشد بلکه بعضی
از اینها از جمله افراد آن دوازده چیز میباشد مثل چیزهائیکه بتبعیت پاک می شود و بعضی مطهر بودن از فرع نجس
بودن آن چیزی می باشد که آن مطهر را مطهر شمرده اند نجاستش ثابت نیست مثل رفتن دو ثلث از آب انگور جوشیده
بجوشیدن که از مطهر بعضی شمرده اند و حال آنکه گذشت که آب انگور بجوشیدن نجس نمیشود بنابر اقوی و هم
چنین کشیدن آب چاه بتفصیلیکه گذشت که مطهر بودن آن هم بنابر نجس شدن آن میباشد بملاقات نجاست و حال
آنکه چنین نیست و بعضی مطهر مینماید بظاهر لکن در حقیقت مانعست از نجس شدن آنچه آن مطهر شمرده شد
مثل استبراء از بول که مطهر رطوبت مشتبهه شمرده شده و بعضی کاشف میباشد شرعا از آنکه مطهر بجا آمده است
سبب تطهیر نشود مثل غائب شدن انسان بنحویکه مذکور می شود و بعضی جزء یا شرط مطهر میباشد مثل مطهر مستقل
مثل خاک در تطهیر ظرف از ولوغ سگ از جمله این امور دو چیز را تمام اذا انسن مهمتر میباشد یکی تبعیت و دیگری
غائب شدن انسان پس باید دانست که هرچه غالبا مدخلیت دارد در پاک شدن چیز دیگر بنحویکه ممکن نیست پاکی
آن چیز دیگر بی پاکی آن یا با صعوبت و اشکال دارد غالب و مانند شخص در صورت تطهیر آن چیز دیگر اینها
هم علیحده تطهیر نماید تمام اینها بتبعیت پاک شدن آن چیز دیگر پاک می شود ظرفیکه خمر در آن بعمل بیاید سرکه شود و هم چنین
پاک می شود چیزیکه در آن انداخته شده باشد از برای سرکه شدن در جسم باقی باشد لکن اگر زیاده از متعارف
در نقصان هم نباید چیزیکه در آن ظرف بوده نقصان هم رسانیده و بعد سرکه شود مثل آنکه در زمان خمر بودن آن در
ظرف از آن بر دارند و بعد سرکه شود احوط با احتیاط است بلکه اقوی انست که بنحوی آن سرکه را بریزند و در ظرف که
ملاقات اطراف بالای آن ظرف را که خمر زمان رسیده و بعد پائین رفته نماید بلکه ظرف دیگر از بریزند بیاورند
یا آنرا سوراخ نموده بیرون بیاورند یا آنکه آن قدر را از بالای ظرف که در حال خمر بودن نجس شده بتطهیر
مشغول شوند پائین رفته آنچه در آن بوده بتبعیت سرکه شدن خمر پاک می شود پس آنچه بعضی از مشایخ معاصرین

نمی پاک می شود

فرموده که ظرف تمامش بتبعیت پاک می شود و فرق میان این دو صورت نگذارده بسیار ضعیف می باشد و
نسبت دادن و خلاف از ابرو به جهت اطلاق بقصوره تامل در تحصیل مناسب نیست زیرا که در صورت اولی که
آن قائل صحیحست بلکه احوط آنست که در این صورت اجتناب از تمام آن سرکه نمایند و اگر انگور را با آب از روی
بریزند و بعد تمام سرکه شود تمام پاک می شود چنانچه اگر انگور را در ظرفی بریزند که سابق خمر آنجا نجاست
باقی مانده و آن انگور خمر شود و بعد سرکه شود پاک می شود هرچند از اول امر بملاقات آن ظرف نجس شده باشد
بلی اگر خمر نشده سرکه شود پاک نشود احوط اجتناب است بلکه دور نیست که اجتناب لازم باشد و هم چنین
بتبعیت پاک می شود ظرف و اسبابی که آن طبخ عصیر انگور بنابر قول بنجاست آن در رفتن دو ثلث بجا پاک می شود
بان لباس و دست آنکه عامل میباشد و آنچه در آن انداخته می شود در آن حال جوشیدن از میوه و غیر آن چنانچه حکم
معتبر مرتضی از مستطرفات سرائر از حضرت هادی صریح در این میباشد و از این جهت است که بر فرض نجس شدن
مطبوخ بجوشیدن کشمش در آن بعد از رفتن دو ثلث از آن کشمش مطبوخ با آن کشمش تمام پاک می شود اگر
شک باشد در جوشیدن خود کشمش در مطبوخ از اول امر اصلا اشکالی ندارد و اگر مسلم مطبوخ برای دیگری حاضر
نماید که بخورد که در آن کشمش طبخ شده باشد و نداند که آن کشمش جوشیده یا بخورد و باید که جوشیده
لکن نداند که دو ثلث او رفته یا نرفته لکن احتمال بدهد که جوشیده باشد و ثلث او رفته باشد در صورت
شک در یکی از این دو امر جایز است خوردن آن مطبوخ و کشمش هرچند که کشمش جوشیده پیش از رفتن
دو ثلث از آب آن خوردنش اگر مجتهد باشد یا مجتهدش که مقلد باشد نجس و حرام بداند زیرا که حمل فعل مسلم بر صحیح
تو دخالت می شود نه صحیح در نزد فاعل بنابر اشهر اظهر پس بر سند جواب باشد هم ضرور نیست هم چنین بتبعیت
پاک می شود دست آنکه از اله نجاست می نماید بپاک شدن آنچیز چه از استنجا باشد چه در تغسیل میت باشد
چه در شستن جامه نجس باشد چه در کشیدن آب چاه باشد بنابر قول نجس شدن آن بملاقات با بنابر تعبد
از نجس بلکه جمیع اسباب و آلاتی که مدخلیت دارد در تطهیر پاک می شود مثل جامه کهنه که ملاقات بدن میت
در وقت تغسیل اسبابیکه آب چاه را کشیده می شود از دلو و چرخ و غیر اینها و تمام ابدان انسانی که بدن او نجس
شده باشد و احتمال پاک کردن در آن رود در آنکه علامت کشیدن او میباشد در صورت اسلام و بلوغ و

و ملاقی نجاست و اشتغال در نجیره که شرط است در تطهیر اشکالی نیست بلکه اجماعی می باشد و اقوی آنست که
همان حال پاک شدن و اسلام کافی است در حکم بطهارت و در صورت نقاهت شدن هرگاه مکلف باشد بلکه همان
قوی می دود که غیر بالغ هم هرگاه ممیز باشد و بتواند تطهیر نماید حکمش همین باشد ملحق میشود با انسان مذکور
در خضاب ظرف و فرش و نحو اینها که از توابع محسوب می شود که اینها هم اگر نجس شود و بغایب شدن احتمال
شدن داده اینها نیز پاک می باشد بلکه طفل غیر ممیز او هم که قابلیت تطهیر کردن بدن یا جامه خود دارد در ملحق
می باشد پس اگر آن طفل [illegible] بدن یا جامه اش نجس شود و بعد از زمانیکه او و آنکه متکفل او هست و متبوع این طفل باشد
غایب شوند احتمال التطهیر بدو محکوم بطهارت می باشد احوط آنست که در صورت اعتقاد داشتن آن انسان بنجاست
آنچه نجس شده است تقلید کردن او و مجتهد بر آنکه نجس نمیداند یا غیر آن کفایت نشود بغیبت او چنانچه احوط همین
در صورت بی باکی در اجتناب نکردن از نجاسات صورتیکه از بینات یا آثار فرقهای [illegible] طائفه اهل اسلام باشد
که قائل بنجاست [illegible] نجس باشند و باید دانست که ملحق میشود با احکام نجاسات و مطهرات کیفیت تطهیر ظروف
و بعض دیگر احکام اینها و آن چنانست که هرگاه ظرف نجس شود بشستن پاک می شود هر ظرفیکه باشد چه از معادن
باشد یا غیر اینها چه از سفال باشد یا غیر آن از چوب و کدو و پوست و امثال اینها و چه ظرف سفال و چوب روغن ده باشد
یا نباشد چه در اطراف آن [illegible] شکستگی و خطهای مختلفه باشد یا نباشد چه از شراب نجس شده باشد یا از غیر
آن ولی احوط اجتناب است از ظرفیکه از چوب یا سفال روغن نخورده یا کدو باشد و از شراب نجس شده باشد بلکه از غیر
شراب هم بنابر احتیاط لیکن قوت ظاهر در هر چند اقوی قبول طهارت است در جمیع [illegible] تطهیر ظرف نجس آنست که هرگاه
بولوغ سگ نجس شده باشد که مراد از آن آشامیدن می باشد بسر زبان یا بنحو از زبان خود باید شسته
شود دفعه اول با خاک و دو دفعه دیگر با آب و احوط آنست که هفت مرتبه شسته شود که مرتبه اولی از اینها با خاک باشد
و لازم نیست که خاک را ممزوج نمایند با آب [illegible] لازم نیست که اصلا آب در او نماید بلکه [illegible] باشد
امر لکن اگر آب ممزوج نماید باید بنحوی باشد که از اسم خاک بیرون نرود [illegible] و احوط آنست که با هر دو شسته شود
در شستن اول یکدفعه با خاک خشک و دفعه دیگر با خاک ممزوج با آب بلکه احوط از آن آنست که آن قسم ممزوج را
سه دفعه [illegible] بنحویکه [illegible] کل باشد و دفعه دیگر بنحویکه [illegible] بطریقیکه جاری شود بر اطراف

آن ظرف و دفعه دیگر بنحویکه آب مطلق باشد و انحلال بحدی نباشد که از آب بودن بیرون رود
انحلال خاک پاک باشد نه غیر خاک از اشنان و نحو آن کفایت نمیکند بجای خاک مگر در حال ضرورت [illegible]
کافی نیست و شستن در مرتبه دیگر بجای نحو اینها از آب کثیر باعث سقوط شستن با خاک نمی شود چنانچه احوط آنست
که باعث سقوط تعدد شستن با آب هم نباشد و ظاهر آنست که حکم ولوغ را دارد در آنچه [illegible] لیسیدن آن ظرف
با زبان یا آشامیدن [illegible] بغیر زبان لکن [illegible] لعاب [illegible] آن بظرف حکم اینها [illegible] بنابر اقوی چنانچه
آن آب یا غساله آن ظرف [illegible] بدن یا جامه [illegible] بلکه اگر بدن یا جامه را بلیسد [illegible] بحکم [illegible]
و فرقی نیست در آشامیدن میان آشامیدن آب یا غیر آن از مایعات دیگر و اگر خوک ولوغ نماید در ظرفی یا آنکه حرکت
که بنوع موش بزرگ بوده باشد در آن بمیرد باید هفت دفعه با آب شسته شود و خاک مالیدن لازم نیست
بلکه احوط هفت دفعه می باشد در نجس شدن از شراب نیز و اما از غیر اینها از نجاسات دیگر اقوی آنست که
سه مرتبه شسته شود هرگاه از آب قلیل شسته شود و اگر از آب کثیر مثل کر و جاری و نظایر اینها باشد دور نیست
که یک مرتبه کفایت کند و کیفیت شستن ظرف آنست که آب را داخل آن بریزد و بعد از آن بگرداند بنحویکه [illegible]
از آن بشود چنانچه در حدیث موثق عمار وارد شده و دور نیست جواز اکتفا باینکه مملو نماید از آب و آن
و بریزد آن آب را چنانچه در شرح مفاتیح ملا [illegible] تصریح کرده اند و در صورت اولی اگر بعضی جاهای ظرف نجس
و بعضی پاک باشد [illegible] بجای نجس برسد [illegible] لازم نیست [illegible] تمام ظرف و اگر ظرف ثابت در زمین باشد بنحویکه
نشود آن را حمل و نقل نمود و بخواهند آن را بشویند [illegible] آن ظرف بریزند و در اطراف آن بگردانند
تا بتمام اجزاء ظرف [illegible] بلکه در هر دفعه [illegible]
غساله از آن بیرون می آورند [illegible] بلکه احوط آنست که در هر دفعه که بیرون می آورند [illegible]
دیگر [illegible] چنانچه احتمال ظاهر کلام مرحوم شهید ثانی در روضه همین می باشد و باید دانست که
حرام است استعمال ظرف طلا و نقره در خوردن و آشامیدن بلکه اقوی آنست که حرام است استعمال این دو ظرف در هر
اگر چه از قبیل خوردن و آشامیدن نباشد مثل وضو و غسل و غیر اینها بلکه دور نیست حرام بودن نگاه داشتن
اینها اگر چه استعمال نشود چنانچه ظاهر احادیث [illegible] همین [illegible] و بعضی [illegible] شکستن اینها را

خالی از وجهی نیست چنانچه اقوی آنست که ساختن آنها و معامله آنها از برای غیر شکستن حرام است
و اگر ظرفی مرکب باشد از این دو چیز آنهم همین حکم را دارد لکن ظرفی که از جواهر ساخته شده باشد استعمال آن
حرام نیست هر چند که قیمت آن اعلی از ظرف طلا و نقره باشد و انما کول و مشروبی که در این دو ظرف می باشد حرام
نمی شود بواسطه آنها مگر اینکه از حیثیت حرام شدن خوردن و آشامیدن از آنها حرمت عارض آنها می شود مثل اینکه
دهن خود را بگذارد در ظرف یا ظرف را در دهن خود و بخورد یا بیاشامد و اگر بدست یا آلتی بردارد به قصد خوردن
همان برداشتن حرام است اما در دهن گذاردن یا جاویدن یا فرو دادن حرام نیست اگرچه صاحب جواهر تفصیلی گوید
دانسته در حرمت آنها هم لکن اشبه عدم حرمت است خلاف ظاهر کلمات اصحاب و مناطیکه مفهوم شده از اخبار مساعد بر این کلام
نیست که لقمه را از ظرف در دهن یا در دست بگذارند و مراد از ظرف در اینجا آنست که در عرف عرب آنیه نامند بان معنی اسباب
و صاحب کشف الغطاء چهار چیز را در معنی آنیه که در اخبار و کلمات اصحاب در اینجا وارد شده معتبر دانسته اول
آنکه ظرفیت از برای آنها باشد یعنی که بشود چیزی در آن گذارده شود بنحویکه قرار گیرد در آن دویم آنکه بنحوی
باشد که چیزی یکدفعه گذارده می شود در معرض گذاردن و برداشتن باشد نه اینکه متصل بان باشد چون محل
نگین انگشتر و آنچه از نقره که در دنبه و امثال آن قرار می دهند و بعضی از اقسام ساعتها از طلا و نقره و نحو آنها یا
آنکه در حکم متصل باشد مثل لوله نقره و قاب قرآن نقره که از برای حفظ دعا و قرآن معمول فرموده شده و غالبا از آنجا
بیرون و درده نمی شود که در جمیع اینها جایز دانسته استعمال نقره را سیم آنکه از متاع خانه شمرده شود و برصوف
متاع باشد بنحویکه عادت قلیل نحوانه گرفته باشد استعمال آن در خوردن و آشامیدن و طبخ کردن و نحو آنها نه آنکه
باین طریق نباشد مثل بعضی از اقسام صندوق و صندوقچه و آینه سرمه دان و عطردان و قلیان و سر آنها از قبیل ظرف
حرام نیست چهارم آنکه از برای اسفل و حاشیه ظرف نباشد که چیزی در آن گذارده می شود و
از آن بیرون نمی رود مثل قندیل و چیزهای مشبک دار و کفگیر و طبق و نحو آنها داخل در این ظرف محرم نیست و در
نظر این فقیر دو امر اول صحیح است لکن دو امر اخر اعتباری ندارد پس جمیع آنچه در این دو امر اخر جایز دانسته بودن آنها
از طلا یا نقره ممنوع است و جایز نیست مگر آنچه سیره مسلمین قرار گرفته باشد بران مثل قندیلهای مشاهد مشرفه و در
مساجد و نحو آنها و انصاف این است در ظرف حرام بطوریکه ماکول و مشروب در آنها می نهند که گذارده می شود بلکه قلیان و سر آن

صندوقچه

صندوقچه و امثال آنها نیز حرام است بودن آنها از نقره یا طلا بلکه از حدیث صحیح ابن بزیع از حضرت رضا علیه السلام
که در باب منع از آنیه ملبس بنقره و چوب بست ملبس آن وارد شده بر می آید که امر دویم نیز محل اشکال است
لکن چون حمل آن و امثال آن بر کراهت اظهر می باشد عجالة از آن مرتفع است پس مثل ساعت و قبله نما و آینه
نداند چنانچه ظرفی از قبیل زین و لجام و سپر و نحو آنها از این دو چیز باشد هم چنین جایز است
که شمشیر و کارد و نحو آنها از زینت نمایند و آنها یا قرآن مجید را با آنها زینت نمایند و اما ظرفیکه مفضض
باشد که نقره در آن بکار برده باشند هر چند تمامش نقره نباشد ظاهر اشهر آنست که مکروه هست استعمال
آن هر چند که جایز بوده باشد لکن احوط آنست که اجتناب نمایند در حین اکل و شرب و نحو آنها و اجتناب از آن که
نقره می باشد که دهن را بآنجا نگذارند و مثل آن می باشد ظرف مذهب که طلا در آن بکار برده باشند بنا
بر اقوی و مفضض در بحار الانوار پنج قسم نموده که به حقیقت شش قسم می باشد اول آنکه بعضی از
آن نقره و بعضی چیز دیگر باشد مثل پیاله های از سفالها که نقره قدری از آنها چون باشند یا چیز دیگری
باشد دویم آنکه به نقره بان مالیده شده بنحویکه اگر در آتش بنهند چیزی از نقره از آن حاصل شود
سیم آنکه ورقه نقره بان متصل نموده باشند بنحویکه در آتش از هم بشود جدا نمود چهارم آنکه
حلقه یا زنجیری از نقره بان متصل نموده باشند پنجم آنکه نقره را با غیر آن مخلوط نموده باشند
و ظرف را از آن ساخته باشند ششم آنکه منبت به نقره باشد یا منقش
باین باشد و اقوی در نظر جواز جمیع اینها می باشد هر
چند که بعضی از آنها از عنوان مفضض
بودن خارج باشد
والله العالم

کتاب الصلوة

بسم الله الرحمن الرحیم

باب دویم در صلوة میباشد و در آن چند مطلب باشد مطلب اول در اقسام
نمازها و مقدمات و مقارنات و مبطلات آنهاست و در آن چند مبحث است مبحث اول در اقسام
نمازها میباشد باید دانست که نماز واجب هشت است اول نماز یومیه چه ادا باشد چه قضا و آن
دویم نماز احتیاط که جهت بعضی از اقسام شک در رکعتهای نماز یومیه سیم نماز جمعه که در وقت واجب
تخییری میباشد در زمان غیبت امام بنابر اقوی و واجب عینی می باشد در زمان حضور معصوم چهارم
نماز عیدین عید فطر و عید قربان که در زمان حضور معصوم واجب است و در غیر آن مستحب بنابر اقوی پنجم
نماز آیات چون نماز کسوف و خسوف و زلزله و آنچه از امور آسمانی و زمینی که باعث خوف غالب اشخاص شود
مطلع آن می شوند بنحوی که در جای خود بیان می شود ششم نماز طواف در حج و عمره هفتم نماز
میت هشتم آنچه لازم می شود بنذر و عهد و قسم و تحمل از غیر هر چند باستیجار و نحو آن باشد و نماز یومیه
پنج نماز میباشد که در هر روز و شبی باید بجا آورده شود چهار رکعت از برای هر یک از ظهر و عصر و عشا
و سه رکعت از برای مغرب و دو رکعت از برای صبح که تمام هفده رکعت می باشد و در سفر و خوف از هر چهار رکعتی
دو رکعت ساقط می شود و نماز مستحب دو قسم می باشد اول نافلهای یومیه و دوم مندوبات غیر یومیه

اما قسم دویم در محل خود بیان خواهد شد اما قسم اول پس اینهم چهار رکعت است که آن مقدار رکعت
بجا آورد یکم رکعت می شود هشت رکعت پیش از نماز ظهر و هشت رکعت پیش از نماز عصر و چهار رکعت بعد
از نماز مغرب و دو رکعت نشسته بعد از نماز عشاء که بجای یک رکعت می باشد و نیز از آنجمله میباشد یازده رکعت
نماز شب که هشت رکعت آن بجا باید آورد دو رکعت شفع و یک رکعت وتر بعد از آن و دو رکعت نافله نماز صبح
پیش از آن جایز است دو رکعت وتیره را ایستاده بجا آورد بلکه دور نیست ایستاده افضل باشد بجهت حدیث
معتبر که در آن وارد شده و نافله ظهر و عصر در سفر که قصر میشود نماز در آن ساقط است و احوط در نافله
نیز سقوط میباشد بلکه جایز نیست بنابر اقوی و تمام نوافل دو رکعت می باشد بیک سلام مگر نماز وتر که یک رکعت
است و نماز اعرابی که دو و چهار رکعت دارد هست مبحث دویم در مقدمات نماز است و آنها
شش چیز است اول وقت شناختن احکام آن و آن باشد و وقت بر دو قسم است وقت اجزاء یعنی کفایت
فضیلت در اداء بودن نماز در وقت فضیلت که نماز در آن فضیلتش از نماز در غیر آن است اما اول که وقت اجزاء
باشد در ظهر از اول زوال است تا چهار رکعت مانده بمغرب که باطل و واجب است بجا آورده شود هرگاه در حضر باشد و دو
رکعت مانده بمغرب اگر در سفر و نحو آن باشد و در عصر بعد از گذشتن مقدار چهار رکعت که مذکور شد از زوال در
حضر و گذشتن دو رکعت مذکور در سفر و نحو آن تا اول مغرب و در مغرب از وقت گذشتن سرخی غروب از
بالای سر است که اول مغرب است تا چهار رکعت مانده بنصف شب با ملاحظه در حضر و دو رکعت مذکور مانده در
سفر و نحو آن و در عشاء بعد از گذشتن مقدار سه رکعت مذکور میباشد از اول مغرب تا نصف شب و احتیاط
شدید در آنست که اگر شخصی بخواب رود یا فراموش نماید نماز مغرب و عشا را و قبل از صبح بعد از گذشتن
نصف شب بفهمد که نماز ترک شده آنرا بجا آورد بنیت مطلق قربت و نیت ادا و قضا هیچکدام را
ننماید بجهت حدیث صحیح معتبر که در آن وارد شده بلکه مطلق معلق و نحو ما بین نصف شب و صبح حتی
ننماید بلکه این حکم جاری میباشد در آنکه عمداً هم ترک کرده باشد و احتیاط شدید آنست که از صبح تاخیر نکند
بعد از آنکه از نصف شب تاخیر شده باشد و اول وقت نماز صبح از وقت طلوع صبح صادق است که سفیدی
از جانب مشرق بیرون می آید و با صبح کاذب که فرق دارد در اول آنکه سفیدی صبح صادق متصل بافق است

کاذب زمین باشد میباید بخلاف کاذب که در میان آن تا زمین تاریک است دویم آنکه صادق عریض بوده می شود و از
راست و چپ پهن می شود بخلاف کاذب که بطریق طول می نماید سیم آنکه صادق مانند لشکری منتشر می شود
روشنی آن بخلاف کاذب که مدتی ظاهر بوده باشد و آخر وقت نماز صبح طلوع آفتاب میباشد و اداء آن پیش از
که مذکور شد خوب می باشد هر چند در حضر باشد و در زوال آفتاب که اول ظهر باشد شناخته میشود به چند
اول بزیاد شدن سایه شاخص یعنی سایه چیزی که بر زمین قرار گرفته که آن سایه را ظل مبسوط میتامند دوم
مقابل آنکه چنین سایه که آن را ظل منکوس میگویند و چون در غالب بلاد سایه بالمره تمام نمی شود در وقت
زوال و موافق میباشد بعد از آنکه غالبا دویم پیدا شدن سایه بعد از آنکه بالمره تمام شده باشد در
وقت زوال چنانچه در بعضی از بلاد چنین میشود در بعضی از فصول سیم میل کردن آفتاب بجانب ابروی
راست از برای آنکه مقابل نقطه جنوب می ایستد و اما دویم که وقت فضیلت این نمازها باشد پس در نماز
ظهر از اول زوالست تا آنکه سایه هر چیزی باندازه خودش زیاد شود و در عصر از اول وقت است تا آنکه
سایه هر چیز دو اندازه زیاد شود و در مغرب از اول است تا بر طرف شدن سرخی غروب از سمت مغرب و
در عشا آخر وقت بر طرف شدن سرخی میباشد تا سه یک شب و در صبح از اول است تا هوا روشن شود
و وقت نافله ظهر از اول زوالست تا زیاد شدن سایه هر چیزی بقدر دو هفت یک از آن و وقت نافله عصر از
اول وقت است تا زیاد شدن سایه بقدر چهار هفت یک از آن و در نافله مغرب بعد از فریضه مغرب است از اول وقت
تا رفتن سرخی مغربی و در نافله عشا بعد از فریضه آن است در اول وقت تا نیمه شب و در نافله صبح بعد از
اداء یازده رکعت نماز شب از نیمه شب است تا پیدا شدن سرخی بعد از صبح از جانب مشرق و وقت نماز شب از نصف
شب می باشد تا طلوع صبح صادق و هر گاه چهار رکعت از آن بجا آمده باشد و صبح شود باقی مانده آن را اولی
بعد از طلوع صبح بکند هر چند عمداً تاخیر کند احوط در صورتیکه مبدل نماید تمام یازده رکعت را اداء
نمیکند آنست که شفع و وتر را در شب بکند و هشت رکعت دیگر را بعد از صبح قضاء کند بلکه اگر پیش از
نماز وتر را وقت ندارد میتواند از بقیه آنها بجا آورد و باقی را قضاء کند بلکه در حال ضعف و وقت هم
جایز است اکتفا نمودن بشفع و وتر و ترک نمودن باقی و بیاید دانست که هر گاه کسی بخواهد مقدار وقت

فضیلت نماز ظهر و عصر را و هم چنین مقدار وقت نافلهای آنها را بساعت تشخیص دهد هر چند که عبارات
اختلاف فصول مختلف می باشد در هر صورت بجهت تحقیق تشخیص تمام وقت هر یک بتفصیلی که در کتاب
مطالع الانوار مذکور شده اما قدر یقینی در هر یک از آنها می توان بیان نمود که در همه فصول کفایت کند پس
وقت فضیلت ظهر در همه فصول تا دو ساعت و چهل و دو دقیقه از ظهر گذشته باقی است و وقت فضیلت عصر
در جمیع فصول تا سه ساعت و بیست و دو دقیقه باقی است و وقت نافله ظهر تا یک ساعت و نیم و هفت دقیقه از
ظهر گذشته باقیست در همه فصول و دو ساعت و ده دقیقه از ظهر گذشته وقت نافله عصر باقیست در
همه فصول و احکام وقت نماز بسیار است و عمده آنها امور چندی می باشد **اول** آنکه تقدیم نماز
بر وقتش و تاخیرش از آن جایز نیست و اگر مقدم داشته شد بر وقت باطل است چه تمام نماز پیش از وقت
بشود یا بعض آن خواه از روی عمد بشود یا فراموشی خواه مسئله را ندانسته باشد و خواه وقت را نشناسد
چه نشناسد اگر از روی جهل مرکب باشد که قطع بهم رسانیده باشد بدخول وقت از قرائن و علامات خلاف
و بعد خلافش معلوم شود هر گاه تمام نماز قبل از وقت واقع شده باشد باطل است و اگر قدری از آن گرچه سلام
باشد در وقت واقع شده باشد اشکالی در اولوی است که صحیح است بجهت حدیث صحیح ابن ابی عمیر از اسمعیل بن رباح
دلالت واضح دارد بر آن و اگر از روی غفلت باشد که اصلا ملتفت دخول وقت نبوده و داخل نماز شده
نیست در بطلان نماز او هر گاه تمام آن قبل از وقت واقع شده باشد بلکه اقوی بطلان است هر چند بعضی از
آنهم در وقت واقع شده باشد **دویم** در صورت امکان تحصیل علم بوقت جایز نیست اعتماد بر غیر
آن هر چند ظن قوی باشد و هر چند که از اذان یا صداهای خروس یا ساعت یا امثال آنها باشد بلکه اذان یک
عادل یا دو عادل یا زیاده هم اعتباری ندارد در صورتیکه موجب علم نباشد بلکه شهادت یک عادل هم ثابت
نیست الا با آن عدد شهادت دو عادل هم ثابت نیست بشود اکتفا نمود و قول مردم موثق و معتبر که از آن شخص
معتبر است معتبر نیست و اگر علم حاصل نشود بجهت مانعی در هوا از قبیل ابر یا غبار یا در خود شخص مکلف
بجهت نابینا بودن یا محبوس بودن یا وقت نشناختن یا امثال آنها در این صورت میتواند اکتفا نماید
بظن خود بشرط آنکه جویا بشود از وقت بقدری که ممکن است نماید که چند بجهت نمود نه چنانچه مذکور شد

موقوف نماید عمل می باشد پس اگر چنانچه بشود که گوید مظنه از برای او حاصل شد اکتفا به آن میتواند نمود و به
قول مجتهد ثانی در جعفریه آن است که شخص نابینا تقلید دیگری نماید در تمام مسئله اوقات بلکه ممکن به تحصیل علم از
برای او نبوده باشد از جمع کثیری از خوانین و اضعف از آن است قول مرحوم شهید ثانی در ذکری که نابینا و محبوس و
عامی که وقت را نمیشناسد همه میتوانند تقلید دیگری نمایند مطلقا و ظاهر اقوی آن است که اگر هر یک از اینها اجتهاد
جهد نمودند و علم از برای اینها حاصل نشد و مظنه حاصل شد به قول دیگری می توانند بر این مظنه عمل نمود لکن این
داخل تقلید نیست بلکه این هم یک نوع اجتهادی است که اعتماد بر آن می باشد و اگر مظنه حاصل نشد باید صبر نماید تا
دخول وقت اعتماد بر آن نمی توان نمود و باید نماز را تاخیر بیندازد تا زمانی که علم حاصل شود به دخول وقت لکن اگر
مظنه حاصل شد تاخیر نماز از برای حاصل شدن یقین به دخول وقت لازم نیست چنانچه مطلق مظنه هر جا
که حاصل شود در صورتی که ممکن نشد علم کافی است و لازم نیست که صبر کند که مظنه قوی حاصل شود بنا بر اقوی
پس هرگاه به مظنه خود عمل نمود و نماز کرد و بعد معلوم شد که اشتباه شده هرگاه تمام نماز قبل از وقت شده است نماز
باطل است اگر قدری از آن که ... باشد در وقت واقع شده صحیح است بشرط آنکه بعد از فراغ از نماز
معلوم شود که قدری از آن در وقت شده یا در وسط نماز بعد از دخول وقت معلوم شود اما اگر در وسط
نماز معلوم شود که قبل از وقت شده و هنوز وقت داخل نشده لکن میداند که تا ... وقت داخل شود هنوز مشغول
نماز خواهد بود در این صورت باطل است و دور نیست که حکم نماید هم در اعتماد بر مظنه در صورت تعذر تحصیل علم
و غیر آن حکم فریضه باشد **سیم** هرگاه نماز را بعنوان پیش از وقت بجا آورد و بعد معلوم شود که تمام
در وقت واقع شده اگر عالم به مسئله وقت باشد عمدا چنین نماید باطل است و اگر جاهل باشد هرگاه نیت قربت در
او متحقق شود مثل جاهل قاصر ظاهر آن است که صحیح باشد و اگر این نیت متحقق نشود از برای او چون بنای آن
اقسام جاهل مقصر صحیح نیست مثل جاهل مقصر است در آنچه مذکور شد آنکه فراموش کرده باشد و واجب بودن نماز
در وقت و بعنوان پیش از وقت بجا آورد و بعد معلوم شود که تمام در وقت شده که این هم صحیح است چنانچه در
دروس و کشف اللثام هم اشاره به آن فرموده و اگر فراموش کرده باشد اصل مراعات کردن وقت را و بعد از نماز
معلوم شود که تمام در وقت واقع شده بی اشکال صحیح است و اگر در بین نماز ملتفت شد که فراموش کرده بوده تمام

وقت را لکن بالمره غافل بوده از اول مرتبه ممکن است نشود فیما بین از دو صورت نماز احوط آن است که آن نماز را تمام نماید
و دفعه دیگر اعاده نماید هرچند تمامش در وقت شده باشد اگرچه دور نیست قول به اینکه اعاده لازم نباشد
در این حال **چهارم** هرگاه ادراک نماید یک رکعت از آخر وقت نماز را ... بشرایط آن در وقت قبل
است که تمام اجزا ادراک نموده باشد و باید بجا آورد و ... پس اگر ادراک نماید قبل از مغرب مقدار بجا
آوردن پنج رکعت نماز را با شرایط جامع ... و نماز ظهر و عصر که ظهر مقدار ... رکعت
آن در وقت مختص عصر واقع شود و هم چنین اگر ادراک کند مقدار پنج رکعت را قبل از نصف شب که آخر وقت مغرب
و عشاء که باید هر دو را بجا آورد و اگر مقدار چهار رکعت را درک نماید مخصوص عشاء می باشد و قول به اینکه هر
دو در اینجا هم باید بجا آورد از بعضی شنیدن می باشد **پنجم** افضل آن است که هر یک از فرایض
یومیه در اول وقت بجا آید مگر در چند مقام که مقام دیگر ... ذکر اینها نکرد و این ضعیف در رساله علیحده
اینها را جمع نموده ام و زیاده از شصت مقام می شود از جمله اینها که در اینجا ذکر آنها لازم می باشد چهار مقام است
اول تاخیر نماز عشاء تا برطرف شدن سرخی جانب مغرب بلکه بعضی از قدما اصحاب جایز ندانسته اند بجا آوردن
آن را پیش از آن و احادیث معتبره بسیار در این خصوص رسیده و فضیلت جمل بسیاری از علما که خیال میباشد
تاخیر نماز عشاء ... بجا آورد ... قبل از زوال شفق ... عمل خود را به هر جهت داشته باشد حال آنکه
این ماخوذ نیست ... اینکه در بعضی اخبار ... از حضرت ... علیه الصلوة والسلام که ملعون است
هرکه تاخیر بیندازد نماز را تا ... مشتبک شود مراد از آن نماز مغرب باشد نه اگر اطلاق آن بر مغرب هم شده
بلکه در حدیث دیگر همین تعبیر در باب مغرب وارد شده و مراد از آن هم ... ابو الخطاب ملعون می باشد که او از
اصحاب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بوده و بعد سخنان کفر از او ظاهر شد و حضرت لعن بر او و اصحاب
او فرمودند و او میگفته که باید نماز مغرب بعد از زوال شفق باشد **دویم** آنکه دشمن او مشغول باشد
تا نمی تواند آن نماید و صاحب ... باشد که وضو باشد اگرچه اقوی آن است که صحیح است
نماز او در اول وقت لکن احوط و افضل تاخیر است تا ... آخر وقت نشود **سیم** آنکه ذمه اش مشغول
به نماز قضا باشد که اینهم اگرچه اقوی آن است که می تواند نماز ادا را در اول وقت بجا آورد لکن احتیاط

شدید است که نزد آخر وقت بجا آورد و در چهارم عذری از برای او باشد که نتواند نماز را با تمام شرایط
بجا آورد بنحوی که شخص سجده را بجا می آورد و دو رکعت آخر نماز را آخر وقت امید نباشد که عذر او برطرف شود پنجم
از احکام وقت آنست که هرگاه نماز عصر را مقدم دارد بر نماز ظهر یا نماز عشا را مقدم دارد بر نماز مغرب از روی
غفلت یا فراموشی یا باعتقاد آنکه آن نماز پیش را بجا آورده پس اگر پیش از تمام شدن آن نماز یکی مشغول است
شد که بعد که اشتباه کرده واجب است عدول یا اینکه نیت خود را بگرداند بنماز پیشین باین معنی که چنین قصد کند
که آنچه بجا آورده یا آنچه بعد بجا می آورد نماز پیشین باشد و آن نماز بعد از آن بعد از فراغ از این نماز بجا آورد
و اگر بعد از یاد آمدن هنوز نیت عدول نکرده مشغول باقی نماز شود نماز باطلست لکن باید محل عدول
باقی باشد پس اگر در نماز دیگر بقصد عشا مشغول است و باید از آن عدول بمغرب شود وقتی یاد آمد که
داخل رکوع رکعت چهارم شده نمیتواند از آن عدول کند زیرا که داخل رکن شده و باید آن را بقصد عشا
تمام نماید و نماز مغرب را بعد از آن بجا آورد بلکه اولی آنست که محض احتیاط دو دفعه و اجب دیگر که زیاده
نماز پیشین باشد [illegible] عدول پس اگر برخواست برکعت چهارم و مشغول تسبیح شد باز هم میتواند عدول
کند چنانچه اگر این نماز یکی مشغول نباشد پیش از آنکه نماز پیشین را بجا آورد در وقت مختص خود بجا آورد
باشد مثل اینکه چهار رکعت بمغرب مانده مشغول نماز عصر شد یا چهار رکعت بنصف شب مانده مشغول
نماز عشا شد و حال آنکه نماز ظهر را یا مغرب را نکرده در این صورت هم عدول جایز نیست بلکه باید آن نماز را
بهمان نیت عصر یا عشا تمام کند و نماز ظهر و مغرب را بعد از آن قضا نماید اگر هر یک از اینها عصر یا عشا در
وقت مختص نماز پیشین که اول ظهر یا اول مغرب باشد شروع کرده باشد اگر چه خالی از اشکال نیست
لکن اقوی آنست که در این صورت هم باید عدول شود و صحیحست لکن باید دانست که جمیع اینها ما استکه در
اینها عدول می شود مفروض آنست که قصد حقیقی و بوجه شبهه باشد اینکه در دل بر وجه خلاف
باشد مثل اینکه مقصود حقیقی او نماز ظهر بوده لکن بر وجه شبهه در دل عصر را گذرانده که در اینجا احتیاج
بعدول نیست بلکه همان ظهر است زیرا که بنا بر اقوی و اشهر میان محققین نیت قصد فعل است بانکه
از این بداعی میباشند نه اخطار که گذرانیدن در دل باشد و اگر بعد از تمام شدن آن نماز یاد آمد که نماز

ازآنجا بجا آورده اگر تمام آن در وقت مختص نماز پیش واقع شود باطلست و باید وقت دو نماز را بجا آورد
اگر تمامش در وقت مختص بخود پس بجا آمده صحیحست و باید آن نماز پیش قضا شود و اگر تمامش در وقت مشترک
بجا آمده صحیح است و باید آن نماز پیش بعد از آن بجا آید و اگر قدری از آن در وقت مختص نماز پیش و قدری
دیگر در وقت مشترک بجا آمده اشکالی دارد و دور نیست که باز هم صحیح باشد نماز پیش را تنها باید بعد
از آن بجا آید ششم آنکه جایز نیست مقدم داشتن هر یک از نوافل یومیه بر اوقات آنها بنحوی که یکی نیست
نماز شب را در صورتیکه این شخص جوان باشد خصوصی که احتمال مانع شود تا از خوف فوت شدن یا آنکه جوان
باشد و رطوبت دماغ او مانع شود از بیدار شدن او که این دو نفر میتوانند در اول شب بجا آورند احوط آنست
بعد از نماز مغرب و عشا بجا آورند هر چند افضل در حق اینها آنست که پیش بجا نیاورده قضا برای در روز بجا آورند
و دور نیست که جواز پیش داشتن این نماز از برای مطلق صاحب عذر دارند باشد پس اگر خوف از خلل
باشد تب یا سرما یا اینکه ضعف مزاج با آنکه مجامعت در آخر شب بکند یا مجامعت اول شب
میسر نشدن غسل بجا آید باشد باز هم می شود مقدم داشت چنانچه در مصابیح تصریح یافته و هم چنین
جایز است مقدم داشتن نافله ظهر و عصر روز جمعه بر وقت ظهر با اینکه چهار رکعت دیگر بر اینها علاوه نماید
بنحوی که بیست رکعت بجا آورده شود و افضل آنستکه این بیست رکعت را چنین بجا آورند که شش رکعت در
پهن شدن آفتاب شش رکعت در وقت بلند شدن آفتاب شش رکعت پیش از ظهر و دو رکعت مقارن ظهر
پیش از آنکه زوال شود بجا آورده شود چنانچه در صحیح سعد بن سعد وارد شده و در نیت آن اشکالست که نماز
نافله ظهر و عصر قصد شود بر وجه تقدیم با تمام شش نافله روز جمعه قصد شود یا شش رکعت اول بقصد
رکعت بقصد ثانی بجا آورده شود ظاهر اخیر میباشد چنانچه از ابن فهد نقل شده و حرفی نیست در بجا
تقدیم این بیست رکعت میان آنکه نماز جمعه بجا آورده شود در آن روز یا نماز ظهر هفتم آنکه هرگاه در
اثناء نوافل یومیه وقت آن بگذرد اگر یک رکعت از آنها بجا آمده باقی مانده را بعد از آن بجا آورد بقصد اداء
پیش از آنکه مشغول فریضه شود و اگر یک رکعت بجا نیامده مزاحم آن نماید و مشغول فریضه شود هشتم
آنکه جایز است از برای آنکه ذمه او مشغول بنماز قضا میباشد بجا آوردن نماز مستحبی که وقت معین ندارد

مطلقا و فرق نیست میان آنکه وقت نماز خودش باشد یا دیگری که بول باشد و استنجا نماید تا عوانها را که لازم
شده باشد و احوط آنست که چون شخصی بخواهد نماز بجا آورد نماز مستحب را بر وجه اطلاق اگر چه ولی لازم
نذر می‌باشد دویم از مقدمات تشخیص قبله است آن فضای کعبه است که محاذی باشد از قعر زمین تا بالای آسمان
از برای کسیکه ممکن و قادر باشد بدون عسر و حرج مثل آن جون حالت اشخاصیکه در مکه معظمه می‌باشند
و از برای غیر او هر جهت اگر در عرف سمت کعبه گویند قبله است و اگر علم ممکن نشود مظنه کافیست از هر جهت باید
هر چند از قبله نما باشد و قبور مسلمانان و محراب مسجد کافیست اگر چه شک در صحتش باشد و اگر قبله هیچ معلوم
نشود چهار نماز بچهار سمت باید کرد و در نماز مستحب شرط نیست قبله بلکه اقوی جواز آنست می‌باشد بغیر قبله
بر خود در حال استقرار هر گاه در حال راه رفتن یا سواره بجا می‌آورد با ایماء و اشاره رکوع و سجود کند و برای رکوع
قدری و از برای سجود قدری بیشتر چنانچه در حدیث صحیح در عمران وارد شده و اگر سهو یا خطائی در قبله شود
هر گاه بعد از نماز ظاهر شود که خطا یا سهو نموده و نماز میان دو طرف است چپ قبله و راست باشد
صحیح است و الا در وقت اعاده دارد و در خارج وقت قضائی نیست و اگر در وسط نماز باشد و میان دو
طرف باشد ساکت شود و بگردد بقبله صحیح است و اگر از میان دو طرف گذشته باشد در وقت اعاده باید کرد
و اگر وقت نیست ساکت شود و بگردد بقبله و نماز را تمام کند و بعید نیست که قضائی نداشته باشد و باید
دانست که مراعات قبله لازمست در نماز واجب و اجزاء فراموش شده از نماز که بعد از آن بجا آورده می‌شود و
سجده سهو و در احتضار میت و نماز او و دفن او بنحویکه در محلش گذشت و در ذبح کردن حیوان و نحر آن که باید
آن هم رو بقبله باشد باین معنی که محل ذبح و نحر آن حیوان بجانب قبله باشد بلکه اقوی آنست که در وقت ذبح باید
تمام مقادیم بدن او بجانب قبله نماید پس اگر محل ذبح رو بقبله باشد و بدن او منحرف باشد از آن فرع صحیح
نیست ولی اگر فراموش شود کردن آن بقبله یا ممکن نباشد این شرط ساقط است و اگر شخصی تکلیفش نماز نشسته
باشد رو بقبله نماید بنحو شخص ایستاده و اگر تکلیفش آن باشد که خوابیده به پهلو نماز کند باید بنحو میت
که در قبر میخوابانند رو بقبله نماید و اگر به پشت خوابیده نماز میکند باید بنحو محتضر پاهایش بقبله باشد
و اگر در بعض حال نماز بقبله ممکن شود و در بعضی نشود واجبست در آن بعضی که ممکن میشود رعایت قبله

و در مراعات جهت کعبه معظمه لازم نیست که محاذی تمام اعضا جهت واقع شود بلکه محاذی جزئی از بنا
کافیست پس بنا بر این جایز است نماز در میان خانه کعبه به هر سمت که بخواهد چه نماز واجب چه نماز مستحب
در حال اختیار و چه در حال اضطرار و هم چنین جایز است نماز در بام خانه کعبه بشرط آنکه مقداری از فضا
اگر چه قلیلی باشد از پیش روی او باقی باشد که نماز بجانب آن شود پس اگر در عقب … یا عمدا … افعال نماز بجا
از آن فضا پیش روی او باقی نماند نماز باطلست و اما آنچه در خصوص و بعضی دیگر حکایت شده است که
آنستکه در نماز در بام خانه کعبه باید بپشت بخوابد و روی خود را بجانب بیت المعمور بسمت آسمان نموده نماز کند
در نهایت ضعف می‌باشد لکن مکروه است نماز واجب در خانه کعبه بجا آوردن در حال اختیار و جهت علامات
شرعیه قبله که مطابقست با قواعد هیئت آنستکه اهل عراق و آن بلادیکه نزدیک بانجا میباشد تا قریب …
ستاره جدی را که نزدیک بقطب شمالی می‌باشد در وقت استقبال قبله در عقب دوش راست خود محاذی …
و الحوط و اولی آنستکه مراعات نمایند حالت ارتفاع آن ستاره را یا غایت انخفاض او بایکه ستاره بجانب آسمان
بلند شده بالای سر و فرقدین بجانب زمین یا بعکس آن و اما آنکه مشرق بجانب دست چپ و مغرب بجانب دست
راست قرار دهند یا آنکه قرص آفتاب را در وقت زوال برابر ابروی راست بدارند اگر چه در کلمات بعضی از علما
و در بعضی از اخبار وارد شده لکن در غیر حال اضطرار اعتباری ندارند سیم از مقدمات نماز
پوشانیدن عورتست بنحویکه رنگ بشره پوشیده باشد و عورت در مرد قبل و دبر است و در زن تمام
بدنست و موهای او مگر صورت آن قدریکه در وضو باید شسته شود و دو کف دست و دو قدم تا ساق
و اقوی آنستکه زن زیر زنخ را نیز بپوشاند پس اگر مقنعه را چنان ببندد که قدری از زیر زنخ نمایان باشد نماز او
باطل … اگر … کم باشد بنحویکه نگویند عرفا که زیر زنخ او پیداست ضرری ندارد و اگر نماز کند و فراموش
کرده بود عریان بودن او و بعد از نماز معلوم شد که عریان بوده در صورت … نماز او صحیح است لکن
در صورت فراموشی باطلست بلکه نقل اجماع شده بر آن در کلمات جمعی از اصحاب و اگر در وسط نماز معلوم
شود عریان بودن در صورتیکه … ساتر شود بپوشاند بنحویکه منافی بجا نیاید در صورت …
فراموش کرده نماز باطلست و در صورت نبودن ساتر … نماز کند … ایستاده اگر ایمن باشد از نظر کنندگان

نظر او حرام باشد و الا نشسته بجا بیاورد و رکوع و سجود را بایماء سر نماید و از برای سجود سر را پست‌تر
نماید و در این صورت که نشسته بجا می‌آورد و در صورت ایستاده اگر چه ظاهر اکثر اصحاب آنست که در اینجا
هم بایماء نماید لکن دور نیست که لازم باشد که بنحو متعارف بجا آورد بلکه سیدین هم در غنیه بر آن اجماع
شمرده و احوط جمع میان هر دو قول می‌باشد و اعاده نماز واجب نیست بر چنین شخصی که از روی [illegible] ستر خود
روی عورت از پیش و پس برهنه نماز هر چند که واجب باشد بجهت حفظ از نظر کننده که حرامست نظر او و اما
پشت سر اگر چه در حال قیام لیکن که عبارتند از برآمده که طرفین در بر [illegible] باشد لکن اصل در پوشیدن آن دو
هست و پوشیدن آن دو طرف از نظر کننده لازم می‌باشد اگر چه آنچه پوشیدنش بجهت آن که میان بیضتین و حلقه دبر
باشد و عانه که محل روئیدن موی [illegible] می‌باشد در بالای ذکر لازم نمی‌باشد در نظر ولی پوشیدن
آنها در نماز لازم نیست اگر چه احوط پوشیدن ما بین ناف تا زانو می‌باشد بلکه قاضی ابن براج لازم دانسته اگر چه
ضعیف می‌باشد احوط از آن پوشیدن از ناف تا نصف ساق می‌باشد چنانچه ابو الصلاح تمام آن را عورت شمرده
بنا بر بعضی از دو احتمال عبارت او هر چند که اقوی خلاف آن می‌باشد چنانچه گذشت و اقوی آنست که هر گاه
جمعی برهنه باشند و بخواهند بجماعت نماز بجا آورند جایز و مستحب می‌باشد نماز از برای ایشان و باید امام
رکوع و سجود را بایماء بجا آورد و در عقب امام ماموین کردند [illegible] صف دیگر نباشد رکوع و سجود را درست بجا
آورند اگر صف دیگر با ایشان نباشد ایماء نمایند و آنچه در حدیث موثق وارد شده و جمعی از فقها هم قائل باین
شده‌اند اینست که ماموین در این جماعت باید رکوع و سجود را درست بجا آورند بر وجه اطلاق محمول بر همین
تفصیل می‌باشد و در ایماء از برای رکوع و سجود کفایت می‌کند فرو آوردن سر اگر چه فی الجمله باشد
و اگر آن متیسر نشود باید بچشم اشاره نماید برای هر یک از رکوع و سجود و از برای سجود قدری بیشتر
بر هم بزند و لازم نیست خم شدن در رکوع بقدری که کشف عورت نشود و بحدی که بحد رکوع برسد چنانچه لازم
نیست نشستن از برای ایماء سجده در آنجا که در حال قیام مکلف است بایماء از برای رکوع و سجود و
همچنین واجب نیست گذاردن شش موضع دیگر غیر پیشانی را از آن هفت موضع سجود بر زمین در
حال ایماء چنانچه واجب نیست بلند کردن چیزی را که باید پیشانی بر آن گذارده شود در حال سجده در آن

حال و لازم نیست بر عریان که نماز را تاخیر بیاندازد تا آخر وقت مگر در صورتی که بداند ملبس شدن
لباس را در آخر وقت تا باشد که در آن صورت واجبست تاخیر و اگر عریان بتواند خود را از برگ درخت
و علف و نحو آنها بپوشاند واجبست چنین نماید و نماز را بنحو جامه پوشیده بجا آورد بلکه اقوی آنست
با امکان جامه هم میتواند خود را باین چیزها بپوشاند و اگر هیچ چیز ممکن نشود مگر گل اگر ایمن از نظر کننده
که نظر او حرامست نباشد باید عورت را بگل بمالد و الا لازم [illegible] مگر [illegible] گل [illegible]
بخود بپوشاند که حکم آن حکم ترک می‌باشد و [illegible] جانب [illegible] بالا می‌باشد مگر آنکه در
جانب پا می‌ایستاده باشد بنحوی که هر گاه از زیر نظر کند عورت [illegible] باشد که در این صورت باید از
جانب زیر هم ستر نماید هر چند که بالفعل نظر کننده نباشد و آنچه مذکور شد در باب پوشیدن زن است و
موی سر خود را در غیر کنیز و دختر غیر بالغه می‌باشد که اگر آنها با سر برهنه نماز کنند نماز ایشان صحیح
و لازم نیست بر کنیز پوشیدن سر [illegible] خود را در نماز بلکه شیخ صدوق در علل الشرایع [illegible]
نماز او را در حالیکه سر او پوشیده نباشد لکن این قول ضعیف می‌باشد و اقوی آنست که این حکم از باب رخصت
می‌باشد نه عزیمت و آنچه در بعضی احادیث وارد شده که باید کنیز سر خود را در نماز بپوشاند [illegible]
برهنه نماز کند محمول بر تقیه می‌باشد زیرا که عمر کنیزها را امر کرد که سر برهنه نماز کنند و فرقی نیست [illegible]
آنکه موطوئه مولی یا ام ولد او یا مزوجه بغیر باشد یا نباشد چنانچه فرقی نیست میان آنکه [illegible]
یا مشروطه که هنوز چیزی از آنها آزاد نشده باشد یا باشد چهارم از مقدمات آنست که لباس باید
نماز کننده دارای چهار شرط باشد اول آنکه پوست مردار [illegible] دویم [illegible] جنس [illegible]
پس پوست مردار [illegible] چنانچه [illegible] نماز [illegible]
[illegible] می‌باشد [illegible]
[illegible]
باشد که اجتناب از آن لازمست دویم آنکه جزء حیوان حرام گوشت نباشد مگر [illegible] صورت که در اینجا
با جزء چنین حیوانی نماز صحیح است اعم از آنکه جزء لباس باشد یا نباشد اول و دویم پوست [illegible]

واما سمور و دلق و حواصل و نحو اینها از پوستهای حیوانات حرام گوشت صحیح نیست نماز در انها هم
جزء حیوان حرامی که گوشتی نداشته باشد که بتوان خورد مثل پشه و زنبور و مور و امثال اینها جایز است نماز با فضلات
و رطوبات حاصله از چنین حیوانی مثل موم و عسل و ابریشم و تار عنکبوت و نحو اینها و بول و فضله مرغ معفو است
در جواز نماز با موی حیوان مغلظ ندارند بخصوص رطوبات حاصله از انسان حتی بنا بر تحقیق خواه خشکیده باشد
یا رطوبت آن باقی باشد بلکه اقوی جواز نماز است با شد در بعضی از اجزاء انسان که طریقه خلق جاری شده بر
اجتناب نکردن از آنها مثل موی آدم و دندانها و لیکن عادت زنان که از موهای دیگر گرفته می‌شود اشکال است و اقوی
جواز نماز با آن است و احوط اجتناب است چنانچه در دندان انسانی که بجای دندان افتاده گذارده شود احتیاط
شدید در اجتناب از آن است در حال نماز اگرچه دور نیست جواز نیز زیرا که در باطن می‌باشد و اطلاق حدیث
مروی در مکارم الاخلاق از زراره دلالت بر آن دارد ششم مروارید که هر چند از اجزاء حیوان حرام
گوشت دریائی می‌باشد بنا بر اصح لکن جایز است نماز با آن و اما صدف که همان حیوانی است که مروارید از آن
مبادا که جزء لباس [illegible] نماز با آن باطل است بنا بر اقوی و اشکال بعضی در حیوان بودن آن نوع آن است
بحدیث معتبر علی بن جعفر آنچه در کتاب حیوة الحیوان تصریح باشد که از جمله حیوانات است هفتم آنچه
از اجزاء حیوان حرام گوشت که محمول باشد نه جزء لباس و توابع آن نباشد مثل آنکه موی حیوان در قلمدان
باشد و در جیب باشد یا چاقو یا کاردی که دسته آن از استخوان حیوان حرام گوشت باشد در جیب باشد که او را
نباشد یا شانه عاج همراهش باشد که در تمام اینها نماز صحیح است بلی اگر موی حیوان به بدن چسبیده باشد اقوی
بطلان نماز است با آن زیرا که از توابع جامه محسوب می‌شود و اگر جزء حیوان حرام گوشت جزء لباس [illegible]
و ندانند یا بدانند و فراموش کنند نماز باطل است که در وسط نماز معلوم شود یا بعد از آن و هر گاه شک باشد در
اینکه چیزی جزء حرام گوشت است یا نه نماز در آن باطل نیست زیرا که آنچه دلیل معتبر اقتضا نموده شرط
بودن حلال گوشت بودن حیوانات در صورتی که سایر جزء حیوان باشد مانع بودن جزء حرام گوشت بودن
و واضح است که قاعده مسلمه نزد اهل تحقیق علی حکم بوجود شرط می‌باشد تا شک در وجود شرطی که معلوم باشد
شرط بودنش بعکس قاعده مقرر در شک در وجود مانعی که معلوم باشد مانع بودن آن که حکم می‌شود بانکه نبود

نشده پس باید ثابت باشد که سایر جزء حیوان حلال گوشت هست چنانچه از خبر موثق ابن بکیر فهمیده
می‌شود بنا بر این اگر موی چسبیده بلباس مشکوک باشد که از حلال گوشت است یا از حرام گوشت مثل آنکه
موی گربه باشد یا پشم نمدها و پوستین اجتناب از آن لازم است در نماز و از این جهت معلوم شد که احتمال اراده شده
بطلان نماز در لباسی که از ماهوت باشد باعتبار معلوم نبودن حلال یا حرام بودن حیوانی که از پشم او
از چنین جامه بافته شده هر چند که از دست مسلمان گرفته باشد بلکه قول ببطلان از بعضی اهل عصر حکایت شده
لکن بنظر این فقیر اشکالی در این نیست صحیح است نماز با آنها از آن که طریقه مسلمین جاری بوده جایز دانستن نماز
کردن با آن و شبهه در آن مستلزم شبهه در اجزاء من عباء پشمی و پوستین و اکثر لباسهای پشمی باشد که طریقه
مسلمین جاری شده بر نماز با آنها زیرا که این شک در همه اینها میباشد و هیچ عاقلی نمی‌تواند ادعاء علم نماید بانکه
یک جزو بسیار کمی از عباء پشمی یا پوستینی که می‌دانند مصنوعه شخصی می‌باشد از کجا آمده جزء حیوان حرام گوشت
نیست مگر آنکه شخص مستضعفی باشد یا ابلهی باشد مثل لباسهای از اخبار نماید که ادعاء علم نمایند بانکه جمیع
در کتب اربعه یا در کتابهای مشهوره از اخبار میباشد از معصومین علیهم السلام صادر شده و یک حرف خلاف
در هیچ خبری از آنها نیست از چند من هزار کذاب که در محدثین بوده اند که در کتب جاعله مذکور هستند
انها نیست باشد و اگر شبهه در همه یا اکثر لباسهای پشمی بشود از این جهت قطعی میباشد خلاف آن بر هر که
باشد و مراد در ملاحظه طریقه مسلمین قطعی میباشد که فرقی نیست میان ماهوت و اینها از این جهت و قائل
بفصلی هم نیست پس احتمال فرق ممنوع است بلی اگر لباس پشمی باشد که طریقه مسلمین بجائی نشده باشد بر نماز
با آن و چنین شکی در آنها باشد نماز با آن صحیح نیست و مراد از طریقه مسلمین نه آن است که اجماع فعلی و عملی نامیده شده
زیرا که تحقق آن از اهل احکام شرعیه در امثال این مقام مشکل است بر فرض تحقق هم حجت بودن آن بعد از شروط
چندی که در اینجا موجود نیست ثابت نشده و هم چنین مراد همه مسلمانان نیستند زیرا که متعذر یا متعسر میباشد
علم بچنین امری در امثال این مقام بلکه بسیار بعید می‌باشد وقوع چنین امری در امثال این اعصار و علم جمع قلیلی
از آنها هم مناط اعتبار نیست بلکه مدار عمل غالب اینها می‌باشد یا بمعنی که بنای غالب آنها که ملتفت این باب
بوده یا هستند یا بمعنا نموده می‌نمایند آن از برای پوشیدن اجتناب نکردن از آن در حال نماز می‌باشد

استار نیز همچنین است بلکه بسیاری از فقها نماز این مطلب را از حدیث معتبر که علی بن یقطین از جناب امام رضا
کرده‌اند انهم یصلون فیها ولعله هرگاه دید که مسلمانان نماز میکنند در آن پوست مجهول الحال
بود و مظنه‌اند نیز در نماز در آن چنانچه صدوق و شیخ عمر رضا باید سؤال نکنند از حال آن پوست و اگر
کلام اگرچه از جناب در مورد سؤال خز بوده که شک باشد در تذکیه بود در بعضی خریده میشود از بازار
لکن معلوم است که مفاد کلام این میشود که نماز کردن مسلمانان در چنین پوستی کاشف است از آنکه نماز در او
پوست صحیح است و از اینجهت است که نماید از اینکه مذکی باشد مسلمانان از باب دلالة انبیا
در این مقام هم جاری می‌باشد زیرا که کشف کردن نماز ایشان از اینکه آن پوست چنین است که صحیح است نماز در آن
عموماً در شبهه در چیز دیگر احتمال برود بطلان نماز را از آن در واقع لیکن شامل این مقام هم میشود که احتمال
بطلان نماز میرود باعتبار اینکه شاید جز حیوان حرام گوشت باشد بلکه میشود دلالت بر این حکم واضح‌تر باشد
بطریق اولی و مرجع این مطلب باینست که این نوع از فعل مسلم که عبارت از مهیا کردن یا مهیا شدن نماز
در موضوع خارجی که مشتبه شده امر آن میان ممنوع بودن و نبودن کاشف است از مهیا بودن
و محمول بر صحت است جمیع نوع این موضوع ثابت میشود و این قاعده شریفه است و شواهد بر اثبات آن بسیار است
و مقام اقتضاء ذکر تمام آنها نمی‌نماید و تقلید کردن عامی مجتهد را در ثبوت آن از موضوعی بعد از آنکه ثابت
شد چنانچه در احکام تقلید کرده است لکن تقلید در اینکه طریقه مسلمین در نماز کردن با آن کاشف است از اینکه
محکوم است بحلال گوشت بودن از روی تعبد شرعی چنانچه بیان شد صحیح می‌باشد تتمه از شروط لباس
نماز کننده آنست که غصبی نباشد که اگر غصبی باشد نماز در آن باطل است چه ساتر عورت باشد چه نباشد
مقدار شیئی باشد که بتوان با آن ستر عورت نمود یا نباشد چه تمام جامه غصب باشد چه بعض آن حتی یک خیاطه
که لباس را بآن دوخته شده باشد باطل است نماز در آن و هرگاه با جامه اگرچه مغصوب نباشد چیزی همراه باشد
در اینها باقی نباشد ضرری ندارد در بعضی نماز چنانچه رنگ حنای مغصوب و بخوان ندارد و اگر جرمی از آن
رنگ در جامه باشد احوط اعاده نماز است بلکه دور نیست بطلان نماز ولکن در محمول غصبی
بطلان نماز از آن معلوم نیست چنانچه مشهور نیست مگر بطلان در جامه که در طی غصبی در او باشد یا غصبی

ان

در مقدمات نماز است

بر آن نشسته باشد و مثل اینست حکم اگر غصبی که بر بدن باشد و صحیح است نماز در جامه غصبی که جهل بغصب
بودن آن داشته باشد یا مضطر باشد به پوشیدن آن یا مجبور باشد یا فراموش کرده باشد غصب بودن آن را در صورتیکه
غصب بنفسه فراموشی کرده باشد اگرچه دور نیست که مطلق فراموشی مانع نباشد و احوط اعاده هست و در
احکام لباس غصبی حکم مکان مغصوب معلوم میشود چهارم آنکه آن جامه پاک باشد و نجس نباشد مگر بچیزی از
آنچه استثناء شده از بدن و جامه نجس در صورتیکه نجاست بآن جامه از آنچه همراه نماز کننده باشد
در این چند جا ضرر بنماز او ندارد اول خون کمتر از درهم بغلی که بتحدید شده است بگودی کف دست
جامه باشد چه در بدن بشرط آنکه خون حیوان نجس العین نباشد و خون حیض و نفاس و استحاضه هم نباشد
بلکه اقوی آنست که خون حیوان حرام گوشت هم نباشد چنانچه در کشف الغطاء تصریح باین نموده و بعض موثق
کالصحیح دلالت بر آن دارد و هم چنین لابد نجس دیگر از خارج بآن نرسیده باشد مگر آنکه آن نجس خونی باشد
از قبیل همان خون باشد و هرگاه آن خون نباشد یا بخودی خود یا بغیر مطلق نمیشود هر چند محل آن
نجس می‌باشد لکن اقوی آنست که معفو می‌باشد چنانچه اگر متنجس بخون هم شده باشد یا باقی ماندن این خون کمتر
از درهم باشد معفو می‌باشد و اگر خون متفرق باشد مجموع آن زیاده از درهم باشد یا نباشد بنابراین بنج
بلکه چنین نباشد احوط احتیاط شدید اجتناب از آنست دوم معفو است خون قروح و جروح مادامیکه بالمرّه
قطع نشده باشد چه در بدن باشد چه در جامه چه جاری باشد دائماً یا نه چه مشقت در تطهیر باشد یا نباشد
چه میسر بشود عوض کردن جامه یا نه چه بتوان بدستمال یا غیر آن منع از نجس شدن نماید یا نه چه ممکن باشد
آن بدل و اینه یا نه چه خون بیش از مواضع عصابه مجروح نموده باشد یا نه چه باد باشد هر چند تمام بدن یا جامه را
شامل باشد یا نه و اگر عرق که بدن را دارد غالباً خالی از آن نیست با آن ملاقات نماید آنهم معفو باشد و اگر
جامه ملوث و آلوده دیگری بپوشد از خون آن معفو نیست و در صورت شک در اینکه از قروح یا جروح باشد یا نه
اینها احوط اجتناب است لکن لزوم اجتناب ثابت نیست و اقوی آنست که خون دمل و جراحت حکم سایر خونهای قروح
و جروح را دارد و معفو باشد لکن خون بواسیر و غاده و نحو اینها که از باطن بظاهر می‌آید معفو نیست هر چند
که از جراحت باطن باشد چنانچه در کشف الغطاء هم تصریح باین نموده سیم معفو است هر چه از لباس نجس که ساتر

در عورت نباشد مثل کلاه و عرقچین و بند زیر جامه و کمربند و انگشتر و کفش و جوراب و در عمامه پیچیده گر
چه بعضی از مشایخ معاصرین قائل بعفو شده لکن اقوی و احوط اجتناب است هر چند با نجاست ساتر عورت نباشد
چهارم جامه زن تربیت کننده پسر بچه مگر بر آن بول می کند هر گاه زیاده از یک جامه از برای او نباشد که گا
است او را شستن آن هر شبانه روزی یک مرتبه هر وقت که بخواهد بشرطیکه بعد از همه نمازها نباشد و اظهر اینکه
در آخر روز بشوید که چهار نماز را بطهارت یا بکمتر بودن نجاست بجا آورد و این حکم در مربیه دختر ثابت نیست
بلکه در مرد مربی و در غیر بول آن طفل هم ثابت نیست و اقوی اینست که اگر در حال ضرورت احتیاج بپوشیدن
چند جامه داشته در جمیع آنها در حکم یکی میباشد و اظهر اینست که در بول طفل مسلم ذکوری که غذا خور نشده
کفایت میکند یک مرتبه ریختن آب بر آن در تمام یک شب و یک روز و فرقی نیست در آنچه مذکور شد میان
آنکه هر یک از مربیه و طفل متعدد باشند یا نه و میان خود بول و آنچه متنجس بآن و میان اینکه ممکن باشد در شبانه
روزی شستن زیاده از یک مرتبه یا نه پنجم هر گاه بدن یا جامه نجس باشد در حال نماز و آن نماز کننده
نداند تا از نماز فارغ شود نماز او صحیحست و اعاده و قضا ندارد و اگر در وسط نماز مطلع شود با امکان
تطهیر یا انداختن جامه بدون فعل منافی سکوت کند و مشغول افعال نماز نشود و تطهیر بدن یا جامه نماید یا
جامه را بیندازد هر گاه ساتر عورت نباشد یا باشد و ممکن باشد ستر عورت بچیز دیگر و از سر گیرد و غیر آن
ضرری باو نرسد پس نماز را تمام کند و لازم نیست از سر گرفتن آن اگر یکی از این شروط مفقود باشد نماز
حال نماز را تمام نماید صحیحست بلی اگر میدانست نجاست بدن یا جامه او و فراموش کرد و داخل نماز شد
و بعد از نماز متذکر شد نماز او باطل میباشد باید در وقت اعاده و در خارج وقت قضا شود چنانچه اگر در وسط
نماز متذکر شود باطلست باید از سر گیرد خواه وقت وسعت داشته باشد یا تنگ باشد و اگر در وسط نماز
بدن یا جامه او نجس شود مثل آنکه رعافی عارض او شود هر گاه وقت وسعت داشته باشد و ممکن است ازاله آن بدون
فعل منافی یا انداختن جامه یا شستن آن بدون فعل منافی و چنین نماید باقی مانده نماز را تمام کند صحیحست و
اگر ممکن نباشد نماز را قطع کند و بعد از تطهیر یا ابدال یا انداختن جامه مشروع نماید و اگر وقت تنگ باشد
و ممکن باشد تطهیر یا ابدال جامه یا انداختن آن بدون فعل منافی چنین نماید و نماز را تمام کند و اگر ممکن

نشود بهمان طریق نماز را تمام کند صحیحست و قضا ندارد ششم هر گاه از برای کسی نماز خواندن منحصر باشد به
پوشیدن جامه نجس یا میسر نشود از برای او تطهیر آن در این صورت جایز است نماز را با آن جامه نجس و اعاده
و قضا ندارد و اگر دو لباس از برای او باشد یکی طاهر و دیگری نجس لیکن مشتبه شده باشد هر گاه ممکن
نشود برای او غیر آنها و میسر نشود تطهیر این صورت دخلی بآن صورت مضطر ندارد بلکه باید دو نماز
بجا آورد بنیت آنچه در ذمه است در هر یک از آن دو جامه اگر یک موضع از بدن یا جامه او نجس شده
باشد و نداند موضع آن را باید تمام آن را بشوید اگر یکی از چند جامه یا غیر آن نجس شده و مشتبه بغیر آن شده
هر گاه محصور باشد آنچه جامه یا چند چیز باید تمام را در حکم نجس بداند تا همه شسته شود و کفایت نمیکند
شستن یکی از آنها و اگر محصور نباشد شستن تمام لازم نیست و اجتناب از آنها لازم نیست و اگر جامه
پاک میسر نشود و مضطر هم نباشد بپوشیدن جامه نجس در نماز جواز نماز در جامه نجس چنانچه محقق حلی علامه
فرموده اند و اخبار صحیحه دلالت بر آن دارد لکن جمعی قائل شده اند که عریان نماز کند احوط اینست که دو نماز
بجا آورد یکی در جامه نجس و دیگری در حال عریان بودن بنحوی که گذشت در بیان نماز عریان هفتم
صحیحست نماز با محمول نجس از قبیل دستمال نجس و بول نجس در جیب و کارد و چاقو و شمشیر نجس و نحو آنها
که نجس باشد و همراه او باشد و در قبا یا عبا در هم پیچیده که با خود دارد و پوشیده احوط اجتناب است
و اقوی جواز نماز است با آن و غیر آن از محمولات نجس باشد هر چند ستر عورت بنماید و باید دانست که
دو نوع از جامه حرام باشد که پوشیدن آنها در نماز و غیر آن از برای زنان جایز است و از برای مردان جایز نیست
و نماز در آنها باطلست یکی جامه ابریشمی هر قسم از آن باشد مگر هفت قسم از آن اول آنچه محمول باشد
هر چند که جامه دوخته باشد که در جیب یا بغل و نحو آنها بگذارد دوم در حال جنگ شرعی بلکه لازم است که
مشغول جنگ باشد کفایت میکند مستعد و مهیا شدن از برای جنگ در جواز پوشیدن و نماز کردن با آن
سیم آنکه در حال ضرورت باشد مثل آنکه از شدت سرما یا گرمی هوا و نحو آن مضطر شود بپوشیدن آن چهارم آنچه بکار
رفته در رسما در جامه قرار داده شود پنجم آنچه مخلوط بچیز دیگر باشد هر چند که ده یک از غیر حریر باشد
بشرطیکه مستهلک نباشد در آن ششم سجاف و قیطان و دکمه و خیاطه و بند و مانند آن و نحو اینها و احتیاط باید

در آنست که سجاف زیاده از چهار انگشت متصل نباشد هفتم چیزی از آن که قابل پوشیدن و نماز باشد
مثل کلاه و عرقچین و جوراب و کمربند باریک و نظایر اینها چنانچه حدیث معتبر حلبی دلالت بر آن میکند جایز است
نماز در لباسیکه شک باشد در حریر بودن آن چنانچه جایز است استعمال آن کردن و نماز کردن بر فرش حریر و
نخوابیدن و واجب نیست بر ولی طفل و مجنون منع اینها از استعمال حریر بلکه حرام نیست بر او که بگذارد اینها
مرتکب شوند و دیگری از آن دو نوع جامه که بر مردان جایز نیست پوشیدن آن و نماز کردن با آن جامه ایست
که از طلا بافته شده که از روی مینامند و نماز در آن باطل است هر چند که مقداری باشد که قابل ستر عورت نباشد
و هر چند که مخلوط باشد با چیز دیگر بلکه بعید نیست که غالباً می شود جامه از بافته شود در صورتیکه از جامه زری
نامند و اگر اینقدر باشد که باین نام شود در عرف مردمان مثل آنکه بعضی از نخهای زری در آن باشد عیبی ندارد مثل
حاشیه بعضی از عباها چنانچه محمول از آن هم ضرری ندارد خواه سکه دار باشد یا بی سکه و اقوی آنست که
انگشتر طلا هم از نوعی از لباس باشد که جایز نیست از برای مردان که در انگشت کنند و نماز در آن هم جایز
نیست و باطل است بلکه مرحوم بحر العلوم در منظومه فرموده که خلافی در آن نیست و ظواهر نصوص
دلیل بر این مطلب می باشد و اما حکم انگشتر طلا عیبی ندارد و مثل انگشتر می باشد سایر زیورها که از طلا می سازند
در حکم مذکور لکن لباس و زیور نقره عیبی ندارد از برای مردان هم چنانکه ضرری ندارد در محکم کردن دندانها
متحرک شده بطلا چنانچه در حدیث صحیح محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام وارد شده که آنحضرت
دندانهای مبارک خود را که سست شده بود محکم فرمودند بطلا و اما نماز در چیزیکه نیست قدم را مثل
و ساق ندارد که سافر است مثل نعلین و کفشها و نظایر اینها اشکالی و خلافی ندارد و اقوی صحت
نماز با آن می باشد با کراهت چنانچه اکثر متاخرین هم قائل بهمین شده اند و حدیث بطیط هم که در کتاب غیبه
شیخ طوسی و احتجاج از حضرت قائم علیه الصلوة و السلام صریح در آنست و در پوشیدن مردان لباس
زنان را و بالعکس اشکالی نیست در اینکه حرام است بلکه در بعضی اخبار لعنت شده بر اینها و دیگر بعضی احتمال
اجماع داده اند لکن اقوی آنستکه نماز اینها با آن لباس صحیح است مثل نماز در لباس شهرت مطلقا و معنی
در لباس مردانه و زنانه در هر زمانی و هر بلدی شایع و متداول در آن زمان و آن بلده می باشد و اختلاف

می شود باختلاف اینها بلکه گاهی مختلف میشود باختلاف قبیله و عشیره و حرفه و صنعت و دولت و فقر
و اختیار و اضطرار و نحو اینها و از این جهت می باشد که در این زمان زنیکه از عرب باشد که عبا پوشیده در
بلاد عجم خارج از لباس خود نشده بخلاف آنکه زنیکه از عجم باشد در بلاد عرب اگر عبا بپوشد خارج از لباس
خود شده و فرقی نیست در حرمت پوشیدن مردان لباس زنان را میان آنکه شبیه نماید خود را بزنان در مثل
غیر ایشان در تغیر ایشان یا غرض چنانچه در بسیاری از بلاد شایع بوده و می باشد و غرض بلکه لوازم
دیگر هم که شایعست در شبیه در آوردن که مسئله بعضی از مطلعین می باشد جایز نیست ارتکاب اینها مگر در
شبیه در آوردن نعش از برای تکرار ... بیان ایشان عیبی ندارد بلکه رجحان هم دارد و ثواب جمیل
خواهد شد و چند حدیث معتبر هم کاشف از رجحان آن می باشد چنانچه از بعضی اخبار هم مستفاد می شود که
نظر کردن بتمثال معصومین علیهم الصلوة و السلام هم رجحان دارد و مراد از تمثال شبیه آن صورت نیست
که از اشباه میگویند هر چند در جواز ساختن چنین صورتی اشکالی هست و کلمات فقها و ظاهر احادیث معتبر
در حرمت تصویر عموم دارد و منافاتی نیست میان جایز نبودن نقل چنین صورتی و رجحان نظر بآن
بعد از آنکه بجا آمده باشد و نظر کردن در تغییر ابا می باشد و بعضی از علما بعضی دیگر از اقسام لباسها را غیر از آنچه گذشت
حرام دانسته اند پوشیدن آنها را از برای نماز کردن و لکن صحیح آنها حرمت آنها نیست و نسبت بعضی از آنها
مکروه می باشد و مکروهات و مستحبات نماز در کتب مبسوطه می باشد انجمله آنها که زیاده اهتمام در آن هست
است و آن آنکه مکروه هست نماز در لباس سیاه مگر سه چیز عمامه و کساء و چکمه که از اخبار معتبر مستفاد می شود
که سیاه بودن آنها از برای نماز کسی عیبی ندارد و مراد از کساء چنانچه از کلام صاحب صحاح اللغة و غیر او
مستفاد می شود جامه میباشد از ابریشم که بدوش می اندازند بطریق ردا و اختصاص بعبا ...
صاحب مطالع الانوار در تحفة الابرار فرموده است باینکه عبا مستثنی میباشد و مطلق کساء مستثنی بودن
خالی از بعدی نمیباشد بلکه موافق ایشان در تخصیص عبا ... و کراهت
لباس سیاه اختصاص بحال نماز ندارد بلکه مطلقا مکروه هست و معلل شده در اخبار باینکه لباس اهل جهنم و فرعون
و بنی عباس میباشد و افضل جامه ها از برای نماز ... بلکه مطلق رنگها سفید میباشد در نماز و غیر آن

لباس سیاه اگرچه در خصوص آن ثابت نیست لکن اولی رعایت آن میباشد در خصوص نماز هم و فرقی نیست در این حکم
میان آنچه در ایام مصیبت اهل بیت پوشیده می شود در مقام اظهار حزن بر ایشان و غیر آن و کراهت در کلاه
سیاه شدیدتر میباشد چنانچه در حدیث معتبری وارد شده دویم آنکه مکروه است نماز در قبائیکه بسته
نباشد بلکه دور نیست کراهت آن با قبائیکه کمر بسته باشد مگر در حال حرب که عیب ندارد در هیچ یک از اینها
سیم مکروهست نماز در عمامه که تحت الحنک از برای آن نباشد که او را طابقیه می نامند و شیخ صدوق در کتاب
فقیه جایز ندانسته عمامه بی حنک را بلکه نسبت داده آنرا بجمیع مشایخ خود و حال آنکه اجماع بر خلاف آن منعقد شده
و مراد از تحت الحنک نه آنستکه چیزی که از برای انداختن زیر حنک مهیا میشود داشته باشد بلکه
مراد آنستکه آنچه را از یکی از دو طرف یا وسط آن ببندد انداخته باشد بعنوان تحت الحنک و اینکه کراهت در غیر نماز
هم ثابت میباشد در بعضی اخبار وارد شده که هر که عمامه بر سر بگذارد و تحت الحنک از آن نبندد و بدرد بی دوا مبتلا شود
که دوای آن نباشد ملامت نکند مگر خود را و دفع کراهت آن نمیشود که در وقت سر گذاردن عمامه تحت
الحنک را بجا آورد هر چند بعد از آن ترک شود چنانچه در کشف اللثام احتمال آنرا داده و از وسائل و صاحب
اخبار استفاده می شود بلکه کراهت عمامه که تحت الحنک آن انداخته نباشد مسلم میباشد و مقصود از انداختن تحت
الحنک نه آنستکه از مرحوم علامه مجلسی حکایت شده از اخبار آن که یک طرف عمامه را ببندد از زیر سینه خود زیرا که
بغیر از آن در اخبار استدلال شده و آن خلاف ندارد در تحت الحنک که باید از زیر حنک که چانه باشد بگذرد بلکه در بعضی
در مقام آنست که تحت الحنک باید از زیر چانه بگذرد چنانچه در مجمع البحرین و غیر آن از کتب لغت مذکور شده چه از
جانب دیگر آن یا طرف دیگر عمامه یا کلاه متصل نموده ببندند یا آنکه بدون بستن بگذارند و فرقی نیست در اینها با آنکه
سر عمامه از طرف چپ برسد و ببندد یا از طرف راست اگرچه اولی میباشد [illegible] آنستکه چنانچه منع کراهت
بگذارد اینکه تحت الحنک بنحو مذکور بشود یا بسته هم میشود که انداختن یکطرف نباشد بجانب سینه بس مجزی میباشد
در اجتناب از کراهت مثل این دو امر چنانچه از جمع میان اخبار و آثار استفاده می شود و بحر العلوم در منظومه
و صاحب جواهر هم اختیار همین را فرموده اند بلکه ظاهر بسیاری از فقهاء دیگر هم همین میباشد و یکی از این دو
اجتناب از عمامه طابقیه که مبحث از این [illegible] و بدان نیست حاصل میشود و اولی آنستکه اختیار تحت الحنک را

نماز بجا آورد اگرچه در استحباب آن شبهه نیست و منع بلیغ شده در اخبار از عمامه که هیچ یک از اینها نداشته باشد
بلکه در بعضی از اخبار معتبره مذکور شده که آن عمامه که خالی از اینها باشد عمامه شیطانست و در بعضی وارد
شده که عمامه مشرکین میباشد و اولی آنستکه اگر پیش از نماز تحت الحنک نداشته و در حال نماز بجا آورد
خصوصیت استحباب آن از برای نماز نکند بلکه قصد کند استحباب مطلق تحت الحنک را چنانچه مرحوم شیخ بهائی
بیان فرموده و اما آنچه مرحوم فیض در مفاتیح گفته که انداختن تحت الحنک در این زمانها لباس شهرت میباشد که منع
شده و بعضی از آخرین افتادند مستحب میباشد [illegible] زیرا که حرمت لباس شهرت بر فرض ثبوت آن محل تو[illegible]
و مستحبات ندارد و نماز بی عمامه کراهت ندارد لکن مستحب آنستکه با عمامه باشد چنانچه در حدیثی از جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله رسیده که اگر شخصی با عمامه امام جماعت شود برای جمیع کسانیکه با عمامه باشند نماز ایشان افضل
مرتبه او قبول میشود چهارم مکروهست دستهای خود را زیر جامه داخل نمودن در حال رکوع نماز بنحویکه
ملاصق بدن شود در صورتیکه جامه های متعدده بر روی یکدیگر پوشیده باشد بلکه دور نیست کراهت بردن
دست در زیر تمامی آنها بنحو مذکور هر چند که در غیر حال رکوع باشد بسیار در حال قرائت چنانچه ظاهر خبر موثق
عمار هم همین حکم میباشد و عمل بعنوان تسامح چنانچه بعضی از متاخرین هم قائل آن شده اگرچه در رکوع کراهت آن بیشتر باشد
بلکه بظاهر اخبار این حکم در جامه واحد هم جاری میباشد و اولی آنستکه اجتناب شود از داخل کردن دستها در وسط
جامه های متعدده نیز چنانچه صریح خبر صحیح محمد بن مسلم میباشد در داخل کردن یک دست یا بی پیراهن بودن دست دیگر و
منع نرسیده بلکه در موثق عمار بیان تاخته اند و چنانچه ظاهر آنستکه این حکم در قبا و عبا و نحو آن [illegible]
نحو پوستین جاری نباشد اگرچه بهتر آنستکه مطلقا دستها را در هر حال نماز از همه جامه ها بیرون بیاورد و
مراد بدست در اینمقام کف آن و انگشتها میباشد تا اول ساعد چنانچه تصریح بآن فرموده شهید ثانی در شرح نفلیه
پنجم از مقدمات آنستکه مکان نماز باید شرط باشد اول آنکه مباح باشد اصل آن یا منفعت آن
باینکه مالک اصل آن باشد با نقل العین یا مالک منفعت باشد باجاره و وقف و وصیت و تحلیل و نحو اینها و اگر مالک
نباشد یکی از این دو امر ماذون باشد از جانب صاحبش یا از جانب صاحب اختیار او و یکی از چیزها اذن یا ذکر اذن صریح
یا علم یا مظنه باینکه از روی رضا و رغبت قلبی اذن داده و اگر چنین علم یا مظنه نباشد محض لفظ کافی نیست

اذن نحوی که اذن در نماز بطریق اولی از کلام او مستفاد می شود که مدلول لفظی باشد که تعبیر از آن در اصطلاح
بمفهوم موافقه می شود بلکه مطلوب دلالتهای لفظیه که بطریق التزام کاشف از اذن او میباشد خواه علم از آنها حاصل
شود یا مظنه و اگر فعلی از او صادر شود که قطع نظر از لفظ او کرده از آن فعل بر آید که بطریق اولی راضی میباشد بنماز
کردن در آن مکان او در این صورت اگر علم حاصل شود برضا کافیست و الا کفایت نمیکند هر چند مظنه حاصل شود مثل اگر
ضیافت کند شخصی دیگر را غالبا علم حاصلست بلکه بطریق اولی راضی میباشد بنماز کردن و در تحقق ضیافت اسم
اذن شاهد حال است و آن چنانست که چنین بیابد از حال مالک مکان که حال و شواهد میدهد که راضی میباشد بنماز
کردن و در اینجا مثل آنکه میان او و این شخص انبساطی باشد که بواسطه آن میداند که مقتضای انبساط مثل این امر در حق
او لکن باید علم حاصل شود از شاهد حال و مظنه کفایت نمیکند چه جای شک و ظن بعدم و از این جهت میباشد که در
ضیافتها و امثال آنها غالبا که خاص میباشد از برای میهمانها و هر که در حکم او باشد جایز است خوردن و
تناول نمودن آن مادامیکه علم برضا باشد پس در صورت شک در رضا یا ظن بعدم رضا چه جای علم بعدم رضا نمی
شود از آن تناول نمود و این شک یا ظن بعدم غالبا حاصلست در صورتیکه زیاده از متعارف بخورد بنحویکه موجب
ملالت صاحبش شود و قول صاحب جواهر باینکه در شاهد حال کفایت میکند آنکه احتمالی یا اعمالی از مالکین
صادر شده باشد که دلالت کند بر رضا هر چند که علم یا مظنه برضا حاصل نشود بسبب کلام ضعیفی میباشد
و نسبت این حکم بعلامه مجلسی و صاحب کفایه و بحر العلوم خلاف ظاهر کلام ایشانست بلکه ظاهر عبارات ایشان
آنست که ظن برضا کافی نیست در مکانهائی که ضرر بمالک آنها نمیرسد بمکث کردن در آنها و عادت جاری شده
بعدم مضایقه در امثال آنها بلکه کلام علامه مجلسی صریحست در اینکه شرطست حصول مظنه برضا و نیز باید دانست
که مناط در رضا و عدم رضا نسبت بمالک در هر باب نص صریح و فحوی و شاهد حال بر فعلی میباشد نه تقدیری پس هرگاه
بالفعل راضی باشد مالک بنماز کردن شخص در ملکش باعتقاد آنکه این شخص دوست او هست و حال آنکه در واقع
دشمن او هست و اگر میدانست دشمنی او را راضی نبود در این صورت صحیحست نماز بخلاف آنکه اگر راضی نباشد
بالفعل بنماز کردن او بجهت آنکه او را دشمن خود میداند و حال آنکه دوست او هست و اگر میدانست دوستی او را
راضی میبود که در اینجا باطلست نماز چه امر اذن خداوند عالم که مالک حقیقی میباشد منوط باینها کرده

ندارند و در منبتها بسیار است و مثل ملکهای که مانعی از دخول آنها نباشد از دیوار و نخوانند در هر چند که بعد
صغیر یا مجنون یا نحو اینها که محتاج بولی میباشند در اینجاها شریک باشند مادامیکه علم یا ظن بعدم رضا
از صاحبش یا ولی صاحبش نباشد و مادامیکه ضرر نرساند بزراعت مالک و امثال آن چنانچه جایز است
تصرف کردن بغسل و وضو و امثال اینها مثل سایر استعمالاتی که نظایر اینها باشد از نهرهای مشترکه عظیمه هر چند
که مالکین آنها از اشخاص مذکوره باشد در صورت عدم علم یا ظن بکراهت آنها و از این قبیل میباشد خانهای چند که در کلام الله
مجید اذن در اکل از آنچه در آنها یافته شود داده شده و آنها بنا بر تفسیر معتبر دوازده خانه میباشد خانه پدر
و مادر و فرزند و جد و جده و برادر و خواهر و عم و عمه و خال و خاله و صدیق که دوست موافق باشد که در این
چند خانه هم با عدم علم یا ظن بکراهت می شود نماز کرد بنا بر اقوی هر چند که شک در رضا باشد اگر چه احوط
باحتیاط شدید است که اقتصار شود در آنها هم باذن صاحبانش و جایز نیست نماز در مکان غصبی بلکه باطل است
نماز در آن با علم بحرمت و بطلان و علم بغصبیت و قول شیخ جلیل فضل بن شاذان از اجلاء اصحاب حضرت
امام رضا علیه السلام بصحیح بودن نماز در خانه غصبی چنانچه مرحوم کلینی در بطلان کافی نقل فرموده از آن
بسیار عجیب میباشد مگر آنکه مقصود او در بیت باشد بقاعده خودشان یا مراد این باشد که بقاعده جواز
اجتماع امر و نهی باید جایز باشد نه از در وقعه مسئله زیرا که نص اهل بیت علیهم السلام و اجماع بر بطلان
و صحیحست نماز در مکان غصبی در سه صورت اول آنکه محبوس باشد در مکان غصبی در اینجا مثل اینکه
باشد در اینجا و خواهشست که باید نماز خود را در انجا بجا آورد یعنی ایستاده با جمیع افعال بجا آورد بنحو نماز مختار لکن
بنحوی بجا آورد که زیاده از قدر ضرور تصرف در آن مکان نشود و قول باینکه باید نشسته بجا آورد و نماز
نماید از برای رکوع و سجود ضعیف میباشد دوم آنکه مضطر بود بمکث در انجا میباشد که آن هم مثل محبوس میباشد
سیم آنکه جاهل بغصب باشد که نداند مغصوب بودن مکان را و از قبیل جاهل بغصب میباشد آنکه از جهت جهل
ببعضی احکام دیگر جاهل بغصبیت مکان بوده باشد مثل آنکه مکان را از عین مالی خریده باشد که خمس یا زکوة
تعلق گرفته باشد و از جهت آن عصیان بر ما آمده باشد یا از عین مالی دیوانی که حرام می باشد خریده باشد تا آنکه
صغیری یا مجنونی یا نحو اینها در آنجا شریک باشند و ولی اینها اذن بآن نداده باشد این شخص جاهل باحکام

باشد و فرموده اند که اینها غصبی باشد بجهت آنکه حرمت تصرف در اینها را معلوم اند اما جاهل بآنکه تصرف در
مال مغصوب حرام است یا نماز در چنین مکانی باطل است حکم او چنین نیست بلکه ملحق بصورت عمد باشد و نماز
باطلست و باید اعاده یا قضا نمود خواه جاهل قاصر باشد یا مقصر و مثل اینست حکم آنکه هر یک از این دو حکم را فراموش
کرده باشد و فراموش کننده غصب بودن مکان حکمش جاهل را دارد مگر آنکه تقصیر کرده باشد در فراموشی که احوط
در آن صورت بنا بر بطلانست و اقوی صحت نماز میباشد در زیر سقف مغصوب و در مکانی که دیوار او غصبی
باشد و در خیمه غصبی و بر مرکبی که نعل او مغصوب باشد و در صورتیکه طرف جامه بیفتد بر مکان غصبی و با
چسبیدن بدن بدیوار غصبی هر چند که احوط در جمیع اینها اینست که بنا را بر بطلان بگذارد بلکه صاحب کشف
الغطاء در بسیاری از اینها باطل دانسته لکن در نظر حقیر باطل نیست و اگر شخصی را که در مسجد بیرون
کرده بمکانی از جای خود دور کند معصیت کرده لکن نماز او در جای او صحیح است بنا بر اقوی و دویم از شروط
مکان اینست که پاک باشد از نجاسات در صورتیکه آن نجاست تعدی کند بجامه یا بدن او بنحویکه معفو نباشد
و اگر چنین رطوبتی نباشد مثل آنکه نجس خشک برسد ببدن یا جامه که خشک باشد یا آنکه آن نجاست معفو
باشد یا نجس شدن بجهت معفو باشد ضرر ندارد نماز در آن مکان هر چند در عین نجاست باشد لکن باید محل
سجود از پیشانی بقدریکه واجبست سجود بان پاک باشد و اما غیر از سایر اعضا سجود اگر محل آنها
پاک نباشد ضرر ندارد و مراد از طهارت محل سجود از پیشانی مکانی میباشد که پیشانی بلا واسطه بآن
میرسد مثل مهر نماز پس اگر زیر مهر یا طرف دیگر آن نجس باشد عیبی ندارد چنانچه اگر روی مهر که پیشانی را بر
روی آن می گذارد نجس باشد مگر قدری از آن که اقل سجود بر آن بجا می آید کفایت میکند اگر رطوبتی در محل
از مهر و پیشانی نباشد و اگر زمینی یک جای آن نجس باشد و مشتبه باشد محصور سجده بر هیچ جای از آن جایز
نیست و اگر غیر محصور باشد جایز است سیم قرار داشتن مکان مگر در حال ضرورت که در آن حال نماز در کشتی
و در حال سواری و نحو اینها در حال اختیار جایز است و اقوی جواز نماز فریضه میباشد در کشتی که ایستاده باشد
بلکه جواز آنکه متحرک باشد هرگاه ایمن باشد از حرکت و متمکن باشد از افعال نماز چنانچه مرحوم علامه در نهایه
الاحکام و صاحب جواهر تصریح بان فرموده اند و چون بسیاری از فقها متعرض شده اند مستحبات و مکروهات

مکان نماز را و بعضی از اینها نیز با اهتمام در اینها و ابتلاء باینها هست متعرض نیز خبر دادن اینها میشویم اول آنکه
مکروه هست نماز کردن زن و مرد محاذی یکدیگر از جانب راست و چپ و هم چنین مکروه است نماز اینها
در صورت پیش بودن زن بر مرد و اما پیش بودن مرد و عقب بودن زن ضرر ندارد در نماز هیچ یک از اینها
و فرقی نیست در این حکم میان زنیکه محرم باشد و زن بیگانه و میان آنکه فریضه باشد نماز ایشان یا نافله و میان آنکه
فرادی باشد یا بجماعت و میان آنکه آن زن چادر یا نحو آن بر سر داشته باشد یا نداشته باشد و بسیاری از علماء
قدماء حرام و باطل دانسته اند نماز کردن اینها را در اینصورت و این قول اگر چه ضعیف باشد لکن احوط مراعات
انست و این کراهت در صورتی ثابت است که هر دو مقارن یکدیگر مشغول شوند و اگر یکی اول مشغول شده
باشد و دیگری بعد از اتمام نماز آنکه پیش مشغول شده بی عیب میباشد و کراهت در حق آنکه بعد مشغول میشود
و این کراهت در چند صورت منتفی میباشد اول آنکه وقت نماز تنگ باشد و اینها در مکانی باشند که میسر نشود نماز
ایشان بدون محاذات و باید وقت آنکه زن پیش باشد که در این حال هر دو باید مشغول شوند و کراهتی نیست
اگر وقت وسعت داشته باشد یکی از اینها اول نماز کند و بعد دیگری هر چند افضل اینست که اول مرد نماز کند
بعد زن چنانچه در حدیث صحیح وارد شده دویم آنکه حایلی میان اینها باشد چه دیوار باشد چه پرده و چه در
و چه غیر اینها و کفایت نمیکند نظر یکی یا کوری اینها یا چشم بر هم گذاردن اینها یا بخاطر داشتن تن یا عبا بر سر
کشیدن زن و مرد و اولی اینست که آن حایل مانع باشد از دیدن اینها یکدیگر را اگر چه دور نیست که شرط نباشد این
کیفیت در حایل سیم آنکه ده ذراع فاصله باشد میان اینها و علاوه در فاصله در محاذات از محل قدم هر یک
میباشد نسبت بدیگری و در مقدم و موخر هم دور نیست کفایت آن اگر چه اولی و افضل و احوط اینست که
از محل سجود مرد باشد تا عقب پای زن و اگر یکی از اینها در بالای بلندی باشد و دیگری دور از آن بلندی محاذی
آن ظاهر اینست که کراهتی نباشد و فاصله ده ذراع معتبر نیست لکن اگر یکی در بالای بلندی باشد و دیگری در زیر
زمین در طرف راست یا چپ یا اگر مرد باشد در عقب آن زن که بر بلندی هست باز هم این فاصله ده ذراع
معتبر میباشد در رفع کراهت در مقدار فاصله آن که در کجا تا کجا باید ملاحظه شود خلاف شده در قرینه است
میان شهید ثانی در روض الجنان و محقق خوانساری در تعلیقات شرح لمعه و فاضل هندی در کشف اللثام

وصاحب جواهر و صاحب مطالع الانوار و غیر ایشان زیرا که در این صورت مثلثی تصور می شود که سه ضلع
داشته باشد یکی از موضع قدم انکه بر زمین هست تا محاذی قدم انکه بر بالا هست و دیگری از محاذی
قدم انکه بر بالا هست تا الثالث قدم ان تا قدم انکه در پایین هست که اقصر خطوط باشد و در زوایای مثلث یا قائمه
میباشد یا حاده یا منفرجه بنحوی که در محل خود مقرر شده و این خلاف اختیار کردن هر یک از ایشان بعضی
از این اضلاع را دون بعضی خاص است و اقوی در نظر انستکه ده ذراع از موضع قدم انکه بر زمین هست
ملاحظه می شود تا محاذی قدم انکه بر بالا هست بسیار دور است صاحب مطالع الانوار که خط اقصر را اختیار نموده
و تفصیل این مطالب حقیر در رساله مخصوص بیان نموده ام چهارم انکه نماز یکی از اینها باطل باشد
نزد دیگری که در این صورت هم کراهت ثابت نیست زیرا که نماز خود را صحیح و دیگری را باطل میداند
از این جمله است که مکروه هست نماز در حمام بجا اوردن و مراد کرم خانه حمام میباشد اما موضع
کراهتی ندارد نماز در ان بنابر اصح چنانچه در صحیح علی بن جعفر اشاره باین شده اگرچه اولی انستکه در انجا هم
اورده نشود نماز در کرم خانه حمام در صورت رطوبت داشتن مبرا ان خلاف احتیاط میباشد بر اینکه غالب
زمین حمامها نجس می باشد از کثرت و رود نجاست بر انها سیم انستکه مکروه است نماز کردن در مقابر بقول
عبد العزیز بطلان نماز در مقابر ضعیف است چنانچه قول صاحب حلبی تحریم نماز در حال ایستادن نزد
پیش رو اضعف می باشد اگرچه از شیخ مفید و ابو الصلاح حلبی هم حکایت شده و تفصیل مراد از نماز در مقابر
انستکه اشکالی نیست در کراهت نماز در صورتیکه از چهار سمت قبر باشد خواه از هر سمتی زیاده از ده
باشد یا از هر سمتی یکی یا دو تا بیشتر باشد یا مختلف باشد در تعدد و عدد ان و همچنین اشکالی نیست در کراهت
در صورتیکه چند قبر یا یک قبر در پیش رو باشد یا انکه بر روی چند قبر یا یکی نماز را بجا اورد و اقوی انستکه
اگر ضلع نماز کند که میان چند قبر نماز را قعش کند انهم مکروه هست هر گاه در قبرستان باشد که زمین انها
شده از برای قبر اعم از انکه میان دو قبر یا زیاده از یمین و یسار باشد یا از پیش رو و پشت سر باشد بلکه
اولی انستکه کرده غیر قبرستان هم باشد اجتناب شود اگرچه کراهت در اینحال ثابت نیست و اما اگر
یک قبر یا زیاده از یک سمت تنها یا سمت چپ یا پشت سر تنها باشد اظهر انستکه کراهتی ندارد

اگرچه اولی اجتناب از انهم می باشد چنانچه اولی اجتناب است از اصل نماز در قبرستان هر چند که اثار قبر در ان
معلوم نباشد که در چنین جایی ان هست شرط نیست که اجزای اموات باقی باشد چنانچه بعضی خیال نموده اند
بلکه مدار بر صدق قبرستان و قبور و نحو انها می باشد این حکم در قبرستان کفار و اهل سنت شدیدتر می باشد
شبهه نیست در جریان این حکم در قبرستانی که وقف شده باشد از برای این امر یا بنابر دفن اموات در ان باشد هر چند
حال ان معلوم نباشد یا اباحه شده باشد مکان بر وجه شرعی بر اینکه ان منبع از مالک در نماز کردن ظاهر نشده
باشد هر چند احتمال صغیر یا مجنون یا نحو انها در مالک ان برود بلی در صورتیکه نماز بر لوحی از الواح بنویسا
یا نحو ان از اسباب ساختن قبر یا نعش و یا معلوم نبودن مالک ان یا معلوم بودن ان و عدم علم باذن او در نماز و حکم
ملک در حکم بصحت و جواز نماز و موقوفست هر یک از انها باذن از صاحبش یا هر که قائم مقام او باشد از حاکم شرع
و غیر او بلکه در صحت نماز بر بعضی از انهم با این اعتبار اشکالی هست در صورتیکه در میان قبر که در زیر پای نماز
کننده واقع می شود خشتی یا اجری یا نحو انها باشد و اذن صاحبش معلوم باشد لکن غالب انستکه در اینها نماز
علم باذن حاصلست در صورتیکه موجب ضرری بقبر نباشد مرتفع می شود کراهت باینکه حائلی میان نماز کننده
و قبر باشد و افضل و احوط انستکه حائل از قبیل دیوار و در و پرده و نحو انها باشد و بقدر قامت نماز گذار
باشد و در غیر ان اشکالی هست اگرچه دور نیست که کفایت کند مطلق حائل هر چند که عصا و نحو ان باشد لکن
اقل از اینها مثل تسبیح و ریسمان و نظائر انها کفایت نمیکند و در صورتیکه از چهار جانب قبر باشد و حائل کفایت
میکند یکی میان یمین و یسار و دیگری میان پیش رو و پشت سر و در صورت دو قبر یا سه قبر یک حائل کافی
میان ان دو قبر که مقابل یکدیگر میباشد بشرط انکه قبر در پیش رو یا دون حائل واقع نشود و فرش و نحو ان بر روی
قبر از احسن اخل حائل نیست و ایضا دفع کراهت می شود باینکه نماز کننده وان بقدر ده ذراع فاصله داشته باشد
سمتی که قبر در انجا هست پس اگر از جمله جانب ها بشد باید از هر جانبی ده ذراع فاصله باشد چنانچه صریح حکایت
موثق عمار می باشد و نماز در نزد مرقد حضرات ائمه هدی علیهم السلام نیز بنابر اقوی ثابت نیست مگر انکه اگر پیش روی
مرقد مطهر ایستد چو شیخ بهائی و بعضی دیگر حرام و باطل دانسته اند لکن اقوی انستکه صحیح و مکروه می
باشد و حرمت انها ثابت نیست هر گاه کشف از اهانت نماید و الا از مستحبات هر چند در غیر نماز باشد

بنحویکه پشت سر نمازگزار باشد و در محاذی مرقد مطهر نماز گزاردن بالای سر یا پائین پا بطریق اولی صحیح می باشد هر چند که
قدری پیشتر واقع باشد بنحویکه محاذی بدن وی مرقد شود و قول بعضی بحرام بودن نماز با محاذات ضعیف است
و اولی آنستکه در بالای سر باشد و قدری پیشتر واقع نباشد بنحویکه محاذی واقع شود چنانچه ظاهر حدیث
معتبر ابی الیسع باشد که در کامل الزیاره روایت شده و نماز در پشت مرقد مطهر اگرچه نسبت داده شده
به شیخ مفید منع از آن لکن اقوی جواز می باشد و در کراهت آن هم اشکال است اگرچه ظاهر کلمات بسیاری
کراهت است لکن ثابت نیست بلکه ظاهر آنستکه مستحب باشد چنانچه مستفاد می شود از حدیث صحیح حمیری
مروی در تهذیب و حدیث دیگر او که روایت شده در احتجاج از حضرت قائم علیه الصلوة والسلام چهارم
مکروه است نماز در مکانی که در پیش روی نماز کننده در آنجا آتش افروخته باشد بلکه مطلق آتش هر چند
افروخته نباشد و قول به تحریم بعضی شاذ است و فرقی نیست میان آنکه در ظرفی باشد یا نباشد و میان
چراغ و غیر چراغ و میان آنکه چراغ در قندیلی باشد یا نباشد چنانچه ظاهر شود که کراهت است در حق جمیع مکلفین
هر چند که از اولاد عابدین اصنام و آتش پرستان نباشد بنابر این در حق سادات هم ثابت است و حدیث توقیع
شریف از ناحیه مقدسه که ظاهر در خلاف این باشد محمول است بر خفت کراهت در حق اولاد آن کفار بلکه ظاهر
اکثر اصحاب عموم کراهت می باشد پنجم مکروه است نماز در مکانی که در پیش روی نماز کننده در آنجا تصاویر و تمثال
باشد بخلاف ابو الصلاح در حرمت نماز در این صورت و از این صورت مقصود این صورت می باشد و مراد بتصاویر
صورت صاحب روح می باشد از انسان و حیوان نه تمثال درخت و گل و نحو آنها و فرقی نیست در آنکه مجسمه
از برای آن صورت باشد یا نباشد بنابر اقوی بلکه دور نیست عموم کراهت شامل باشد صورت بی سر را که روح
صاحب آن نباشد و مداد نشینم چون صورت حور العین و ملائکه و بعضی حیوانات که از اصل صورت آنها در هیچ عصر
معلوم نیست و ظاهر آنست نظر بحدیث صحیح محمد بن مسلم و غیر آن که مکروه نباشد بودن صورت در جانب یمین
یا یسار یا فوق یا تحت یا خلف اگرچه در طاقی باشد بخلاف آنکه بر در و دیوار و سقف طاق باشد یا بر فرش و پرده
و بستی و غیر آنها که نماز کردن در چنین طاقی مکروه است چنانچه مکروه است بر فرشی که چنین صورتی بر آن باشد
اگرچه در غیر طاق باشد و رفع می شود کراهت بپوشاندن آن صورت به پرده و نحو آن چنانچه اگر بعضی از اعضا

آن صورت را محو نماید بنحویکه صورت صاحب روح نماند بلکه صورت درخت و نحو آن شود باز هم کراهت رفع
می شود و اما محو کردن بعضی از اعضا بنحویکه باز جسم صاحب روح ناقص نماید ظاهر آنستکه
رفع تمام کراهت بآن نمی شود در حال امکان تبدیل مکان بمکان دیگر اگرچه در صورت عدم امکان دور
نیست دفع کراهت بآن شود چنانچه از صحیح علی بن جعفر مستفاد می شود و در خصوص صورت بر لباس
دور نیست که رفع کراهت بشود باینکه دو چشم یا یک چشم او را محو نماید چنانچه خبر معتبر دلالت
بآن دارد و رفع نمی شود کراهت بحایل اگر ستر آن نماید و همچنین بفاصله ده ذراع و احتمال قوی هر چند
کراهت ساکن شدن و نشستن در اطاقی که چنین صور در آن باشد هر چند که نماز نکند زیرا که نظر
باحادیث بسیار ملائکه رحمت داخل چنین اطاقی و اطاقی که ظرف بول و اطاقی که سگ در آن باشد نمی شوند
و احتمال قوی هم هست که اطاقیکه صورت حکایت از معصومین در آن باشد حکم آن چنین نباشد از برکات
صاحب صورت **ششم** از مقدمات نماز آنستکه طهارت از حدث و خبث داشته باشد نماز گزار
بنحویکه گذشت **مبحث سیم** در مقارنات نماز است و آن اذان و اقامه است قبل از شروع در
آنها مستحب است در نماز یومیه جمعه اذان و اقامه در جمیع نمازهای یومیه قضا باشد یا ادا فرادی یا بجماعت
و چه مرد و چه زن و قول بوجوب آنها در جماعت و استحباب در فرادی چنانچه از شیخ مفید و شیخ طوسی
حکایت شده ضعیف باشد مثل قول بعض دیگر بوجوب آنها بتفصیل دیگر و در غیر آنها و در قسم نماز از نمازها
دیگر مشروع نیست و مستحب نیست اذان و اقامه خواه نماز واجب باشد خواه مستحب مثل نماز عید و نماز آیات
و نماز طلب باران و نماز میت مستحب است که قبل از شروع سه مرتبه بگوید الصلوة اگر اهل جماعت
حاضر باشند و اذان چهار تکبیر دارد بلفظ الله اکبر و دو شهادت توحید بلفظ اشهد ان لا اله الا الله و دو شهادت
رسالت بلفظ اشهد ان محمدا رسول الله و دو حی علی الصلوة و دو حی علی الفلاح و دو حی علی خیر العمل
و دو تکبیر بنحو سابق و دو تهلیل بلفظ لا اله الا الله و شهادت بر حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة و
السلام جزء اذان نیست و اگر بقصد جزئیت بگوید حرام است لکن بقصد تیمن و تبرک باسم شریف آن حضرت
بعد از اسم حضرت رسول صلی الله علیه و آله خوب است بقول علامه مجلسی در بحار بلکه بر خصوص مستحب است اذان

دلیل معتبری ندارد بلکه شیخ صدوق در کتاب فقیه نسبت داده بجماعت مفوضه حیث از او منع کرده و اگر
اکتفا کنند بان یک دفعه نافرین باشد میان ان و سایر اجزاء اذان بهتر میباشد اقامه مثل اذانست مگر انکه
در اول ان دو تکبیر نیست و در اخر ان یک تهلیل نیست و زیاد شده در ان بعد از حی علی خیر العمل دو قد قامت
الصلوة پس فصول اذان هجده میباشد و فصول اقامه هفده و در سه مقام اذان بلکه اذانها ساقط می شود
بر وجه لزوم که گفتن جایز نیست اول نماز عصر جمعه در صورتیکه نماز جمعه کرده باشد و جمع نموده باشد میان
ان و نماز عصر و اگر نماز ظهر کرده باشد در روز جمعه اقوی سقوط عصر اذانست از برای عصر هر چند جمع ننموده
باشد میان ان و ظهر دویم نماز عصر روز عرفه هر چند در عرفات نباشد هرگاه جمع نموده باشد میان ان و ظهر
سیم نماز عشاء در شب عید قربان از برای شخصیکه در مشعر الحرام باشد و جمع نموده باشد میان ان
و مغرب و بعضی گفته اند سقوط اذان در نمازها که قضا می شود پی در پی مگر نماز اول از انها اذان گفته
شده مادامیکه نماز اداء یا قضاء دیگر غیر ان که مشغولست فاصله نشود لکن اقوی در نظر حقیر انست که گفتن
اذان در هر یک از نمازهای قضاء افضل میباشد از نگفتن چنانچه ظاهر عکس سقوط میباشد در هر نمازیکه
جمع می شود میان انها از صلوة یومیه دانسته و ساقط می شود گفتن هر یک از اذان و اقامه در دو مقام اول در
جمعی که نماز جماعت در انجا بر پا شده باشد و اهل جماعت متفرق نشده باشند پس ساقط می شود هر دو از انکه
وارد می شود بر انها جهت بنا نماز جماعت داشته باشد چه فرادی و چه با انجماعت بخواهد نماز جماعت بکند و چه
جماعت دیگر بخواهد بر پا کند و چه نماز این وارد و انها هر دو اداء باشد و چه هر دو قضاء باشد و چه مختلف باشند
و چه وقت هر دو نماز مشترک باشد مثل نماز ظهر و عصر در وقت مشترک و چه مشترک نه باشد مثل نماز عصر و
نماز مغرب چنانچه فرقی نیست میان انکه هر دو نماز از یکنوع باشد مثل اینکه هر دو ظهر باشند و انکه هر یک از
نوعی غیر نوع دیگر باشد مثل نماز ظهر و عصر و میان انکه نماز قضاء امر مخود این وارد بنا انجماعت باشد و انکه
از غیر انها باشد و انکه مخالف باشد و میان انکه بدانند که اذان و اقامه گفته شده است و انکه ندانند هر چند مظنون شان
باشد که گفته نشده باشد و میان انکه بدانند انکه گفته شده بر وجه صحیح گفته شده و انکه ندانند و میان انکه
بدانند اصل نماز تمام اهل جماعت یا بعض انها بر وجه صحیح در نزد خودشان واقع شده یا علم باحکام نماز

با اجتهاد یا تقلید و انکه ندانند انرا و میان انکه تمام اهل جماعت باقی باشند و انکه بعض انها باقی باشند
اگر چه یک نفر باشد بنابر اقوی و میان انکه امام جماعت قابل امامت بدانند و انکه ندانند و میان انکه در
مسجد باشد انجماعت و انکه در غیر مسجد باشد و میان انکه در صفوف انها داخل شود و انکه خارج از صفوف
انها باشد هر چند در جانب دیگر مسجد یا خانه یا نحو انها واقع شود و میان انکه نماز وارد و جماعت موافق
باشد در حضری و سفری بودن و انکه موافق نباشد و انکه مخالف باشد و میان انکه از نماز فارغ شده باشند
اهل جماعت و انکه فارغ نشده باشند بنابر اقوی و میان انکه ان وارد از جمع اول وارد شده باشد و انکه از جمع ثانی
جمع ثالث یا بعد از انها باشد که اکتفا کرده باشند باذان و اقامه جمع اول در صورتیکه بعضی از جمع اول باقی باشند
هر چند که تمام جمع ثانی تا مرتب بعد از ان متفرق شده باشند و اگر عکس باشد که جمع ثانی یا بعضی از مراتب بعد
از ان باقی باشند و جمع اول متفرق شده باشند در ان اشکالی هست اقوی انستکه هیچیک از اذان و اقامه ساقط
نیست هر چند که انها که باقی هستند نماز خود را بجماعت کرده باشند در همین صورتیکه اکتفا کرده اند باذان و
اقامه جمع اول و فرقی نیست در انکه وارد شود میان مرد و زن پس زن هم ساقط است اذان و اقامه هرگاه وارد
نماز جماعت مردان یا از زنان شود بلی اگر وارد مرد باشد و بر جماعت زنان حاضر شود اشکالی هست و دور نیست
که در انها هم ساقط باشد لکن با امکان احتیاط شود افضلست و ساقط نمی شود هیچیک از انها بجماعت غیر یومیه زیرا
که انها از جنس یکدیگر نیستند چنانچه ساقط نمی شوند در صورتیکه علم حاصل شود باینکه اهل جماعت انها را
بجا نیاورده اند یا بر وجه صحیح بجا نیاورده اند یا نماز انها صحیح نیست بلی اگر این وارد نماز انها را صحیح بداند لکن
بداند یا احتمال بدهد که بعضی از اهل جماعت نماز ایشان بر وجه صحیح نزد خودشان منعقد شده در این صورت
ساقط نیست پس در صورتی هم که وارد امام را فاسق میداند و احتمال دهد که یکی از ماموین او را عادل دانسته و
نماز کرده هر دو ساقط می باشد و کفایت کردن باقی بودن بعضی از اهل جماعت در سقوط اذان و اقامه در صورتی
استکه نشستن انها از توابع نماز شمرده شود مثل اینکه مشغول تعقیب و نحو ان باشند پس اگر بامری مشغول شده
باشند که از توابع نماز نباشد یا انکه مدتی گذشته باشد که صدق نکند که نشستن انها عقب نماز جماعت باشد
ساقط نیست هر چند که مشغول استماع احکام دین و مناقب و مصائب اهل بیت ع بوده باشند و در صورت

دور بودن و این از صف جماعت باید در مکانی باشد که در عرف همان مکان تا مکان جماعت یک مجلس
شمرده شود و کلام صاحب کشف اللثام در این مقام که احتمال داده سقوط اینها از هر مکانی که صدای اذان
موذن جماعت بشنود برسد شاهد معتبری ندارد و در صورتیکه وارد در صف جماعت نمی‌شود اما از برای غیر
میخواهد بجا آورد که بطریق استحباب و اما از مشهور است که اینهم ساقط است اذان و اقامه هرچند که شرط شد
باشد یا آنکه تمام نماز جماعت با اذان و اقامه بجا آورده شود زیرا که همان اذان و اقامه جماعت در شرع از برای این
محسوب می‌شود بلی اگر شرط شده باشد یا آنکه خود اذان و اقامه باید بجا آورده شود از خود این شخص چیزی نه
چیزیکه قائم مقام اذان و اقامه است نه اذان و اقامه که دیگری گفته باشد در اینصورت ساقط نیست لکن اولی
آنستکه چنین نمازی هم در صف جماعت با اذان و اقامه جائز و کافی نیست زیرا که سقوط اینها در جماعت از باب
عزیمت میباشد نه رخصت باین معنی که گفتن اینها در جمیع اینجاها که مذکور شد در جماعت ساقطست جائز
نیست و نباید دانست که هرگاه شخصی اذان بگوید بقصد نماز جماعت بعد بنا او بر فرادی شود ظاهرا نیست
که میتواند اکتفا به همان اذان و اقامه بکند لکن اگر اول اذان و اقامه گفته از برای نماز فرادی بعد بنا او بر جماعت
شد اکتفا باینها نمی‌تواند نمود و باید اعاده نماید چنانچه صحیح موثق عمار صریح در اینست حدیث ابو مریم
انصاری بر فرض دلالت بر کفایت بجا داده لکن ضعیف شده است سند او بعباس نیز دلالت ندارد که اذان و اقامه گفته از
برای نماز جماعتی و بعد از گفتن اینها بنا او بر جماعت بگیرد … اعاده اینها اشکالست اظهر عدم اعاده میباشد
دوم از آن دو مقام که اذان و اقامه ساقطست در صورتیست که اذان و اقامه جماعت را شنیده باشد در مثل
همان نمازی که … بجا آورده … بلکه در صورتیست که اذان اعلامی هم ساقطست اذان هرچند
که بگوش نخورده بلکه گوش … فرقی نیست در این حکم میان امام جماعت و منفرد و اگر موذن چیزی
از فصول اذان را نگوید یا آنکه بگوشش نخورده آنرا که نشنیده تنهایی بگوید کافی است
خواه پیشتر … ابتدا اذان باشد زیرا که ترتیب میان فصول … شده یا اینکه خود
میگوید در اینحال معتبر نیست چنانچه ظاهر حدیث ابن سنان … ظاهر اینستکه سقوط از باب رخصت
میباشد که میتواند مخالفت نماید و هرچند بگوید … نیست که شرط نیست در اذان طهارت

اگر امام جماعت اذان و اقامه موذن را نشنود و ماموین بشنوند کفایت میکند از برای امام اما اگر
ماموین نشنوند و امام بشنود کفایت نمیکند از برای امام بلکه باید اعاده بشود و کفایت اذان و اقامه در
برای آنکه می‌شنود در صورتیست که هر یک صحیح ادا شده باشد پس اکتفا باذان یا اقامه غلط اگر
چه یک کلمه باشد نمی‌شود نمود و اگر شک باشد در صحت و بطلان حمل بر صحیح باید نمود و باید دانست
که شرط نیست در اذان طهارت از حدث اکبر و اصغر و قبله و قیام بخلاف اقامه که هر یک از اینها شرط است بنا
بر اقوی و شرط نیست بلوغ در اذان پس صحیح باشد از طفل ممیز هم چنانچه شرط نیست مرد بودن
بلکه کافیست اذان زن هم از برای نماز جماعت زنان چنانچه در حدیثی از طریق عامه وارد شده که جناب …
ام ورقه را … فرمودند که امامت زنان … خود را نماید و اذان و اقامه هم بگوید بلکه دور نیست
جواز اکتفا باذان زن از برای نماز جماعتی که اهل آن تمام از محارم او باشند اما اذان اعلامی گفتن او
برای جماعت غیر محارم گفتن ثابت نیست جواز و کفایت آن بخلاف شیخ طوسی در مبسوط که جائز دانسته
ضعیف است و اذان و اقامه یا اذان تنها در ده مقام مستحب باشد اول اذان و اقامه در نمازهای یومیه
چنانچه گذشت دویم اذان تنها در نماز جمعه چنانچه هم گذشت سیم اذان در گوش طفل نوزاد راست و
اقامه در گوش چپ و چهارم اذان و اقامه … چنانچه در حدیث … الائمه و مکارم الاخلاق
جناب امام جعفر صادق فرمودند بآنکه شکایت نموده بود … خود را اگر …
آن بنما و اذان و اقامه بگو و هفت مرتبه سوره مبارکه حمد بخوان خلاص خواهی شد و اوی گفت چنین
نمودم و خلاص شدم مثل شخصی که از بند بحکم خلاص شده باشد پنجم اذان در گوش انسانی که بد
خلق شده باشد زیرا … نفع آن و بهتر آنستکه در گوش راست … باشد چنانچه در حدیث …
شده ششم اذان در گوش حیوان سواری که بدخلق شده باشد … چنانچه در حدیث
حفص مذکور شده هفتم اذان در گوش آنکه … و گوشت نخورده باشد … شده
در اخبار با آنکه باعث بدخلقی میشود گوشت نخوردن … همان اذان …
بر آنها شده اذان … لکن … هشتم اذان از برای … مهلکه …

در حق مسافری که راه گم کرده بلکه اذان بجهت نجات از غول بیابانی و وحشت آن هرگاه بنظر او آید بجهت
در حدیث جابر جعفی مروی در محاسن برقی تصریح بان شده و ممکنست که مراد از این همه اذان شاید برقی
زیرا که در بعضی اخبار وارد شده که غول بیابان حقیقت ندارد هر چند ممکنست جمع میان آنها باینکه مراد
از صورتهائی باشد که از قوه خیالیه حاصل میشود و موجب وحشت قلب میشود یا مراد سخره از جن مجاهد
چنانچه از ابن اثیر حکایت شده دهم اذان در عقب سر مسافر بلکه اقامه هم چنانچه در کشف الغطاء تصریح
بان فرموده و صاحب جواهر فرموده که در کلمات اصحاب یافت نشده و این سخن فائده ندارد در مقابل آنکه
تصریح بان کرده از مشایخ متاخرین بلکه ظاهر کلام مرحوم شیخ صدوق هم از فقیه ما همین میباشد و از کلام
مرحوم شهید در ذکری مفهوم میشود که ادعا بکند اکثر اصحاب ذکر کرده اند رخصت گفتن اذان داخل بازار اذان
اعلامی صبح و نماز صبح ندارد بلکه اذان بیست مستحب در مقابل آنکه مشروع شده از برای بیدار شدن
مردمان و مهیا شدن ایشان از برای دخول وقت نماز و از این جهت است که مستحب است بعد از صبح اعاده آن
چنانچه از حدیث ابن سنان مستفاد می شود لکن با مخالفت جمهور اصحاب در این امر مشکلست و الله اعلم
چنانچه متداولست در بعضی بلاد که از برای اعلام مردمان بمردن مومنی اذان می گویند یا از برای
شدن وضع حمل اذان می گویند اصلا ماخذی ندارد و گفتن آنها بقصد خصوصیت بدعت میباشد
ذکر مطلق نسبت باذکاری که در آن هست عیبی ندارد چون مستحب موکد معلوم شد باید دانست که اول
از مقارنات نیت است که بمعنی عزم بر فعل باشد و تعبیر از آن بداعی مینمایند پس در دل که از اینکه اخطار
ببال یا بگویند اصلا شرط نیست و تعجب دارم از بعضی از محققین علما که کتابی تصنیف کرده در باب تفصیل
هر یک از صور نیتهای عباداتی که باید بلفظ عربی بلکه کنند و خیال آنکه اصلا دلیلی ندارد
نیست در آنکه بزبان گفتن اصلا ماخذی ندارد و شیوه اهل وسواس میباشد بلی اگر شخصی از برای وجائی
باشد که تا بدل نکند بزبان نگوید عزم او قرار نمیگیرد در چنین حالی لازم میشود هر یک از اینها که
دفع اضطراب بان میشود و نیت شرط وجودی نماز میباشد جزء نماز نیست پس اگر اخلال بان بشود
عمدا یا سهوا یا از روی غفلت نماز باطل میشود و دانی واجب است شش امر اول تعیین آن عمل اگر معین

نباشد دوم تعیین قربت بمعنی که آن عمل را از برای طاعت بندگی خدا و امتثال امر او بجا آورد و اما
و فرمانبرداری او بجهة آن بجا آورد که بدلیل ثواب آخرت بنماید یا دفع عقاب آخرت از خود بنماید یا عزت
آخرت را در نماید یا ذلت آخرت یا وسیله موجب عزت دنیا و دفع ذلت آن شود یا غیر اینها از اغراض دیگر
و بهتر از همه آنست که فرمانبرداری بجهت آنکه خداوند اهلش هست بجا آورد یا از جهت مقرب شدن
در گاه او بجا آورده و مراد قرب منزلت و رتبه میباشد نه قرب مکانی یا زمانی که بعضی از کفار میگویند و مراد
قرب بعد مراتب مردمان در معرفت بسیار است سیم خلوص یعنی که غیر قربت چیز دیگر را باین ضم ننماید
بنحویکه اراده عبادت مستند بهر دو باشد بلی اگر بالاصاله از قربت باشد و چیز دیگر بتبعیت منضم باشد
ضرر ندارد چهارم مقارنت عمل بودن یعنی که مقارن شروع بحرف اول تکبیرة الاحرام این اراده عزم یا
بوده باشد پنجم قیام در حال نیت ششم استدامه حقیقیه و مراد بان آنست که تا اول عمل یا آخر این قصد
و اراده یا او باشد پس اگر در وسط عمل که مشغول باجزای میباشد این اراده از او برود بنحویکه یا امر غافل شود
باطل میشود و این در صورت اشتغال بافعال و اذکار واجبه شبهه میباشد اما در صورت اشتغال
بافعال و اذکار مستحبه خالی از اشکالی نیست قوی آنست که باطل میشود و اما در صورت عدم اشتغال بچیزی
از اذکار و افعال واجبه و مستحبه ضرری ندارد هر گاه قبل از فوت موالات متذکر شود و بر گردد بقصد
اول خود و اگر متذکر نشود تا موالات نماز بر طرف شود باطل میشود و مثل این میباشد نیت نمودن
در وسط عمل که از آن منقسم با بقیه قسم و اینکه حکم می شود لکن احتیاط شدید در اینست که بنا بر بطلان
بگذارد مطلقا و همچنین است نیت قطع نماز یا تردید در تمام کردن و تمام نکردن آن و نیت بجا آوردن
مبطلی از مبطلات یا التفات یا بکند منافی با نماز میباشد که در جمیع اینها این اقسام مذکوره یا احکام
جاری می شود بلی اگر قصد منافی بنماید یا عدم التفات یا بکند منافی نماز هست در ضمن اشتغال بافعال یا
اذکار واجبه یا مستحبه باشد و اینها منافی بجا نیاید ضرری ندارد و اگر قصد نماید در رکعت اول که در
دویم قطع نماز بنماید مثلا اوی آنستکه مثل صورتی می باشد که در همان رکعت اول قصد قطع نموده
باشد چنانچه اگر قصد کند که اگر شخص مخصوصی وارد بشود نماز را قطع کند اینهم مثل آنستکه از اول قصد

قطع نماید شرعی نیست در این مقام مبنا آنکه قبل از رکعت دویم یا قبل از آنکه متمکن شود از ان نیت بر
گردد و بنا الاول رجوع کند و انکه بر نگردد و قول امر جو علامه در قواعد با اینکه در شق اول در هر دو
شق نماز صحیحست یا باطلست زیرا که نماز مرکب از تمام اجزاء از تکبیرة الاحرام تا السلام می باشد پس اینکه
قصد دارد که در رکعت دویم یا در رفتار مثل شخصی از ان دست بر دارد در حقیقت در حال چنین قصدی
قصد اصل نماز را ندارد و اما آنچه تصریح بان فرموده صاحب مطالع الانوار از اینکه استدامه حکمیه معتبر شده
در نیت نماز استدامه حکمیه می باشد نه استدامه حقیقیه و اراده فرموده از استدامه حکمیه اینکه باید
که تا آخر نماز بمقتضای آنچه در اول قصد کرده بیان با اجزاء نماید هر چند که شاعر و ملتفت نباشد تا بحی
مینماید در جمیع حول نماز بسیار عجیب می باشد با آنکه فرموده نیت قصد داعی می باشد زیرا که این
تفریع در استدامه مناسبت با قول با خطار که بلکه در اینجا ن باشد نه با قول بداعی زیرا که بنا بر داعی تنها
وجود خود قصد می باشد نه علم باینکه قصد دارد و نفس قصد در صورت عمل بمقتضای آن باقی است
اجماع کل قائلین بر این می باشد که اگر بالمره غافل شود و اصلا قصدی از برای باقی نماند عمل باطل
می شود و غیر آنچه مذکور شد چیز دیگر شرط نیست در نیت نماز اگر چه احوط آنست که وجوب و استحباب
و قضا و ادا و حضری و سفری بودن را هم قصد نماید بلکه اولی و احوط آنستکه در وجوب و استحباب
وصفی و تعلیلی نیت هر دو را بجا آورد و مراد از وصفی آنستکه قصد کند نماز یکه واجب یا مستحب است
و مراد از تعلیلی آنستکه قصد کند نماز بجا می آورم بعلت آنکه واجب است یا مستحب است و باید
باید بقصد اول از نماز واجب در صورتیکه در نماز امور مستحبه هم بجا می آورد چنین نباشد که نماز
واجبست زیرا که اختلاف واقع می باشد بلکه باید چنین قصد نماید که نماز واجب که در ضمن آنها
بجا می آورد حاصل می شود که از قبیل یکی از هر دو فرد واجب باشد که مخیر است میان آنها و یکی افضل از دیگری
است و جایز نیست عدول از نمازی بنماز دیگر مگر از نماز سابق بلاحق در هر دو اداء و در دو قضاء
و در نافله مثل عدول از نماز شفع بعد رکعت دیگر از نماز شب که ترک شده باشد سهواً و از ادائی بقضائی
و از فریضه بنافله دوم از مقارنات نماز تکبیرة الاحرام است و انجزء نماز و رکن آن می باشد

ک

در مقارنات نماز

که با اخلال آن و زیاد شدن عمداً و سهواً و جهلاً نماز باطل است و تعبیر آن بغیر از لفظ الله اکبر
واجب است و غیر آن علاوه بر آنچه در تمام نماز شرطست از مقدمات گذشته هفت امر دیگر اول ادا
آن بطور عربی صحیح و دوم قیام داشتن در آنحال تا ممکن شود و آن بجا بجای آن مقرر شده بنحویکه
بعد از این در قیام واجب خواهد آمد پس اگر قدری از آن نشسته بجا آورد در اثناء بر خواستن
قبل از آنکه درست بایستد در جای که ممکن باشد قیام باطل میباشد چنانچه اگر چیزی از آن در اثناء
خم شدن از برای رکوع واقع شود در حق ماموم که برکوع امام میرسد در چنین حالی باطلست و فرقی
در این حکم میان صورت عمد و سهو و جهل بنا بر اقوی نیست سیم ترتیب در اینکه لفظ بنحو مذکور و چهارم موالات
و مراد از آن اینست که چنان متصل بیکدیگر گفته شود که در عرف عرب یک کلام محسوب شود پنجم آنکه
لفظ الله را در اول آن وصل نکند بکلام سابق از اجزاء اقامه یا تکبیرات افتتاحیه مستحبه یا بعضی از دعاها
که قبل از نماز وارد شده یا غیر اینها بنحویکه همزه آن در درج بیفتد مثل تعامات یکبر ششم آنکه
وصل نکند بعد از الله یا اکبر چیز دیگر را بعنوان تکبیرة الاحرام بودن چنانچه اصحاب گفته اند بلکه اجماع بر این
بلی دور نیست جواز وصل آن بذکری که بعد از آن باشد از دعا یا مستحبات یا غیر آنها حرکت آن نقل بود عربیه
هر چند احوط وقف و جزم باشد هفتم تعیین نمودن تکبیره در زمان شروع در نماز بلکه مشغول انجام
صورتیکه معین نباشد مثل آنکه وقت شروع بنماز عادت داشته باشد بگفتن تکبیرات افتتاحیه و قرار
نداده که یکی از آنها بالخصوص اول آنها یا آخر آنها یا وسط آنها تکبیرة الاحرام باشد که در چنین صورتی
باید معین کند یکی از آنها را بقصد تکبیرة الاحرام بلی اگر معین باشد از عادت که در زمان شروع همانکه
واجب است میگوید یا آنکه اگر تمام تکبیرات افتتاحیه را میگوید عادت داشته باشد که اول آنرا یا آخر آنرا یا یکی از
اوسط آنرا بالخصوص تکبیرة الاحرام قرار میدهد در اینصورت احتیاج بتعیین نیست و جایز نیست تداخل
کردن تکبیر واجب و مستحب را در اینمقام باینکه یک تکبیر بگوید بقصد هر دو بلی اگر تکبیر یا تکبیرات رکوع
در صورت خوف از میسر نشدن گفتن هر یک جدا از دیگری می شود بلکه در صورت ممکن بودن
گفتن هر یک بجا خود نیز بنا بر اقوی و لیکن جایز نیست اکتفاء بیک تکبیر از برای شروع در نماز و رکوع آن هر چند

که تکلیف خواندن قرائت نباشد مثل آنکه برسد بنماز جماعت و امام او در رکوع باشد و میسر نباشد گفتن
تکبیر از برای او قبل از آنکه امام سر از رکوع بردارد بخلاف شق اول که اگر بخواهد در همین مقدار تکبیر
بگوید میرسد که امام سر بردارد که در این صورت جایز است برای او اکتفاء بنیت تکبیره هر دو مضمون دو
حدیث صحیح و موثق و اجماع منقول از خلاف و منع صاحب مطالع الانوار بدلالت آنها (?) و واجب و مستحب محال الکه
متضاد هستند و در اصل بعضی محال است جواب او در اصول فقه بیان شده و در اینجا چند امر نافع است
که مناسب است تنبیه بر آنها اول آنکه اگر شخصی نتواند تکلم کند بگفتن تکبیرة الاحرام واجبست بر او که یاد
گیرد در صورت امکان هر چند با جرت دادن بمعلم باشد و اگر تنها باشد واجبست بر او که تاخیر بیندازد
نماز را تا آخر وقت در صورتیکه امید داشته باشد یاد گرفتن آن در اثناء وقت پس اگر در سعت وقت مشغول
نماز شود با کتفاء کردن ببدل آن نماز او باطلست و گناه کرده که ترک یاد گرفتن در هر گاه وقت تنگ شد
یاد نگرفته اگر تقصیر کرده در یاد گرفتن بعضی قایل شده اند ببطلان نماز او و لزوم قضای آن هر چند که بدل
از گفته باشد لکن اشهر و اقوی آنستکه اگر چه گناه کرده در ترک تعلم لکن نماز او صحیحست و اگر وقت تنگ
باشد و تقصیر هم نکرده باشد در یاد گرفتن واجبست که بدل از آنجا آورد و گناه هم نکرده و قضا هم ندارد
چنانچه اگر در اول وقت بداند که میسر نمیشود یاد گرفتن تا آخر وقت می تواند مشغول نماز شود در سعت
وقت و بدل از آنجا آورد و قضا هم ندارد و مراد از بدل در صورت عجز از تلفظ بنفس تکبیر ترجمه میباشد
هر زبانیکه بوده باشد از لغتهای متداوله و ترتیبی در تقدیم بعضی از آنها بر بعض دیگر نیست هر چند دور
نیست که مراد از تکبیر ترجمه آن بزبان عربی یافت شود و بداند مقدم باشد بر زبانهای دیگر و شاید مرادف است که
آنچه را که معنی که دلالت میکند آن لفظ بر او موافق باشد با معنی تکبیر و اما ذکر دیگر از اذکار عربیه کفایت نمی
کند بنا بر اقرب هر چند که نزدیک بمعنی تکبیر باشد مثل الله اجل و الله اعظم اگر چه در کشف اللثام مقدم داشته
از اگر نزدیک باشد بر زبانهای دیگر که مفید ترجمه باشد لکن وجهی ندارد که قابل اعتنا باشد و الحق تقدیم
سریانیه و عبرانیه بر فارسیه باشد بر ترکیه و هندیه و غیر آنها بر آنکه بعضی از کتب آسمانی بسریانی و عبرانی نازل
شده و کتاب مجوس بفارسی بوده بلکه در بعضی کتب مذکور شده که فارسی زبان ملائکه حاملین عرش می

باشد و در بعضی وارد شده که خداوند عز و جل از برای حضرت آدم زبان عربی فرمود اگر چه در بعضی
اخبار از امیر المؤمنین ع روایت شده که فارسی زبان اهل جهنم می باشد و احوط آنستکه در
صورت اختیار یکی از السنه زبان مجرد از آنها که زبان خود شخص باشد مقدم دارد چنانچه احوط در
زبانهای دیگر نیز همین می باشد ایضا احوط در السنه زبان ملاحظه ترتیب باشد بنحویکه مذکور
شد و ترجمه آن بزبان فارسی خدا بزرگتر است می باشد و قول صاحب کشف اللثام باینکه لفظ خدا مرادف
الله نیست بلکه مرادف مالک و رب میباشد و مرادف الله یزدان است اگر چه نظر بلغت فرس قدیم
صحیح است لکن متداول در الفاظ بر تقدیم عرف عام میباشد بر لغت و در عرف عام فارسیت خدا بمعنی الله
میباشد بنابر این نباید همان را بگوید و در کفایت کلامیکه بعضی از عربی و بعضی از زبان دیگر باشد
تا اینکه مرادف تکبیر باشد اشکالست بلکه دور نیست کفایت نکردن آن دوم آنکه اخرس که کلمات و لال
بوده باشد بنحویکه نتواند صحیح ادا حروف تکبیر را بگوید باید اشاره نماید بان بحرکت دادن زبان و با امکان
فهمیدن او معنی از امثال شخصیکه گوش او سنگین نباشد از این جماعت باید معنی را بفهمد و بقصد
از نماید و احوط آنستکه لفظ را هم بدل بکند زبان و اشاره با انگشت خود هم نماید بقصد اینکه آن تکبیره را
که عاجز از گفتن آن هست می نماید هر چند در خارج از او بوجود نیامده باشد نظیر مجازات در الفاظ و با
عدم امکان فهمیدن معنی و لفظ چنانچه غالب لالهای صاحب جنین میباشند زیرا که از گوش نمی شنوند کافی
است در حق او حرکت دادن زبان با اشاره با انگشت چنانچه مستفاد از مناط مفهوم از خبر سکونی می شود با
و با امکان تعیین اینکه اشعل بدل از خصوص این تکبیره میباشد بقلب [illegible] و حرکت دادن لبها و
اطراف دهن و حلق چنانچه از بعضی ظاهر می شود لزوم ندارد سیم آنکه بعضی حروف را نمیتواند ادا کند و
بعضی را میتواند بعد از آنکه سعی خود را نموده باشد و عاجز از گفتن آن بر وجه صحیح داشته باشد تا آنکه
وقت تنگ شده باشد از تعلم اکتفا نماید بهمان قسمی که میتواند هر چند که قانون عربیت غلط باشد
مادامیکه در عرف اهل عربیت بگویند که تلفظ بان لفظ کرده بر وجه غلط و اگر چنین نباشد مثل آنکه
اگر حروف تکبیر را نتواند بگوید و قلیلی از آنرا بتواند در این صورت باید بخواهد ترجمه رجوع نماید

چهارم مجاز نیست مد و اشباع حرکت در حروف و حرکات تکبیر بنحوی که حرفی زاید از آنها حاصل شود
پس اگر الله را حرکت همزه آن یا هاء آن را اشباع کند بنحوی که الفی بعد از همزه یا واوی بعد از ها حاصل شود
باطل است و همچنین همزه اکبر و باء آن را اگر حرکت آنها را به همین نحو اشباع نماید که الف بعد از آنها حاصل شود
باطل است و همچنین اگر مد دهد باء اکبر را که اکبار شود که جمع کبر بفتح کاف و باء می باشد بمعنی طبل هست اما الف وسط الله را
اگر مد بدهد زیاده از مد طبیعی اگرچه مرحوم شیخ صاحب جواهر رض از مبسوط بطلان آن را حکایت کرده و
خود هم احتیاط آن را کرده بخیال آنکه الف دیگر زیاد میشود لکن بنظر حقیر عیبی ندارد و در عرف اهل
لسان هم نمی گویند الف زیاد شد بلکه وضعی الف اصلی فرو داده شد بلی افضل ترک آن نمودن باشد هر چند
بقدر دو الف نماید که بعضی از اهل قرائت آن را مستحب شمرده اند پنجم آنکه چون زیاد شد تکبیرة الاحرام
در هر یک از صورت عمد و غفلت و فراموشی و علم بحکم و جهل بآن مبطل نماز می باشد پس هر گاه آن را گفته باشد
و بعد از آن دفعه دیگر از روی فراموشی بخواند یا بگوید بقصد تکبیرة الاحرام باطل می شود نماز و هر گاه دفعه
سیم بگوید بهمان قصد نماز در جه صحیح منعقد می شود و همچنین در هر یک از عددهای جفت باطل می شود
و در هر یک از عددهای طاق منعقد می شود بلی اگر قصد شود که قبل از آن تکبیری که زیادتی آن نماز را باطل
می شود قصد بریدن نماز را نماید بنحوی که پس کند نیت در نیت که باعث بطلان نماز میشود در این
صورت بهمان تکبیر منعقد می شود نماز هر چند که از تکبیرهای جفت باشد ششم هرگاه شک کند در
اینکه تکبیرة الاحرام را گفته یا نگفته و هنوز داخل عمل بعد از آن نشده چه قرائت باشد چه استعاذه که مستحب می
باشد چه عمل دیگر از اعمال نماز بنا بر این بگذارد که نگفته و واجب است که بگوید اگر داخل عمل بعد شد بگذرد و در او
چیزی نیست اگرچه در نماز جماعت ایستاده باشد در صورتیکه قرائت بعد از تکبیر ندارد و هر گاه خود را
ببیند که داخل در نماز شده باید نگوید الا واجب است که بگوید اگر چه بداند که گفته است و شک
نماید در اینکه صحیح گفته یا باطل بنا بر صحت بگذارد و هر چند از محلش نگذشته باشد و اگر شک کند که این تکبیر را
که گفته تکبیرة الاحرام است یا تکبیر قبل از رکوع یا بعد از رکوع بنا بر تکبیرة الاحرام بگذارد و همچنین اگر
شک کند ما بین تکبیرة الاحرام و تکبیر قبل از رکوع هفتم آنکه مستحب است گفتن شش تکبیر دیگر غیر تکبیرة

الاحرام در وقت شروع در نماز که با تکبیرة الاحرام هفت تکبیر می باشد اینها را تکبیرات افتتاحیه
نامیده اند در اخبار و کلمات فقهاء و اقوی آنست که فرقی نیست در استحباب اینها در میان نماز فریضه یومیه
و غیر اینها از فرایض دیگر و نوافل و در میان نماز فرادی و جماعت و در میان امام و ماموم و اکتفا نمودن به یک تکبیر
که یکی از اینها تکبیرة الاحرام باشد نیز مستحب می باشد بلکه اکتفاء به سه تکبیر هم که یکی از اینها تکبیرة الاحرام
باشد مستحب است هم چنین که از اینها بحسب استحباب عدد اینها فرد باشد چنانچه مستفاد از اخبار صحیحه
و غیر اینها می باشد و اقوی آنست که واجب یکی از اینها می باشد نه مجموع و آنچه گفته فی صحو که را بتخییر
و اکثر باشد چنانچه از والد علامه مجلسی حکایت شده نیز که قول اینها اگرچه موافق با ظاهر بعض اخبار
باشد لکن چون خلاف جماعت است عیبی ندارد و اقوی آنست که مخیر می باشد نماز گذار در تعیین هر یک
از اینها که بخواهد بقصد تکبیرة الاحرام اگرچه اظهر و افضل آنست که آن تکبیر آخر را قرار دهد بلکه بعضی حکم
ابن زهره و ابو الصلاح و سلار واجب دانسته اند که چنین نماید نظر بظاهر بعضی اخبار لکن این قول
ضعیف می باشد و اخبار محمول بر استحباب است و در جهر و اخفات اینها مخیر می باشد اگرچه افضل در حق امام
جماعت است که تکبیرة الاحرام را جهر نماید در هر نمازی که باشد و شش تکبیر دیگر را آهسته و اخفات نماید چنانچه در
خبر معتبر حسن نیز رسیده روایت شده که جناب پیغمبر صلعم چنین می فرمودند و افضل در حق مأموم است که
تمام تکبیرات را اخفات نماید بلکه مکروه است در حق او بلند نمودن صوت به تکبیرة الاحرام و غیر آن و بعضی
دعاها وارد شده در میان این تکبیرات و بعد از اینها لکن هیچیک شرط صحت اینها نیست و افضل همه دعاها
در اینمقام دعای توجه می باشد که باید بعد از تکبیر هفتم خوانده شود هر چند که تکبیرة الاحرام نباشد ابن بابویه
روایت کافی ابن سنان وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض عالم الغیب و الشهادة حنیفا
مسلما و ما انا من المشرکین ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و
بذلک امرت و انا من المسلمین و در فقیه یاد کرده بعد از الارض بعبارت علی ملة ابراهیم و دین
محمد و منهاج علی ع و بعبارت عالم الغیب و الشهادة را انداخته است و بسیار بمقام است که
قبل از تکبیرة الاحرام این دعا بخواند یا محسن قد اتاک المسیء و قد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسیء

انت المحسن و انا المسیء بحق محمد و آل محمد تجاوز عن قبیح ما تعلم منی یا ذا الجلال و الاکرام ه
هشتم آنکه واجب است در تکبیرة الاحرام بلند کردن دو دست بنابر اظهر و اشهر و قول سید
مرتضی بوجوب آن در اینجا و در سایر تکبیرات نماز مثل قول ابن جنید بوجوب ذکر آن بغایت ضعیف می
باشد پس اگر دست بلند نکند و این تکبیر را بگوید صحیح است لیکن مستحب مؤکد است بلند کردن دستها باشد
در وقت گفتن آن تا نرمی گوشها و کراهت دارد که زیاده بر نرمی گوشها بلند کند و دور نیست در اینجا آنکه
مستحب کفایت کند بلند کردن دستها تا محاذی صورت بلکه تا محاذی دوش بلکه تا محاذی گودال
گلو و در وقت بلند کردن دستها و فرود آوردن آنها نسبت بگفتن تکبیر خلافست اشهر و اظهر آن
آنستکه در اول گفتن تکبیر شروع کند ببلند نمودن آنها و در آخر تکبیر برساند بنهایت بلندی و در
حال سکوت دستها را فرود آورد لیکن این دور نیست که از باب مستحب در مستحب باشد پس اگر بعد از
رسیدن دستها بنهایت بلندی بگوید یا در حال فرود آوردن بگوید یا در حالی که مرکب از این دو
و فرود آوردن باشد بگوید کفایت میکند در اتیان باصل مستحب و افضل و احوط اختیار همان
قسم اول میباشد و افضل آنستکه در وقت بلند کردن دستها کفهای دستها را بجانب قبله کند
و انگشتها را بهم ضم نماید و فرقی نیست در آنچه ذکر شد میان این تکبیر و تکبیرهای دیگر نماز سیم
از مقارنات نماز قیام است که ایستادن باشد در حال اختیار و مراد از این قیام متصل برکوع
میباشد که رکن است و تفصیل مطلب در قیامهای جایز در نماز آنستکه قیام سه قسم می باشد واجب
و مستحب و مباح و قیام واجب دو قسم میباشد رکن و غیر رکن و قیام غیر رکن هم دو قسم می باشد شرط
شرعی واجب یکی و غیر آن و شرط شرعی واجب یکی هم دو قسم می باشد شرط شرعی رکن و نحو آن و غیر آن
و قیام مستحب هم دو قسم می باشد شرط مستحب یکی و غیر آن قیام رکن همانست که مذکور شد و قیام
واجب شرط رکن قیام در تکبیرة الاحرامست که گذشت و قیام واجب غیر شرعی شرط واجب بنحوی که قیام در
نیت می باشد که معلوم شد و قیام شرط شرعی واجب غیر رکن قیام در حال قرائت و قیام بعد از رکوع می
باشد که می آید و قیام واجب غیر یکی و غیر شرط شرعی قیامی میباشد که از ضروریات قیام قرائتست

که در آن نفس کشیده می شود در بین قرائت و مثل آن از باب مقدمه و قیام مستحب شرطی
می باشد که شرطست در اذکار مستحبه چون قیام در حال استغفار و قنوت و نحو اینها و قیام مستحب غیر شرطی
قیامیست که در حال اذکاری میباشد که مشروط نیست صحت آنها بقیام چون قیام در تکبیر بجهت رکوع و سجود
اولی بنابر اقوی هر چند که شرط کمال آنها باشد و قیام مباح آن قیامیست که بعد از حمد و سوره زیاد در
آنها یا قبل از آنها علاوه از قدر ضرورت بجا بیاید و مراد از قیام واجب رکن آنست که ترک آن یا زیادتی آن
عمداً یا سهواً یا جهلاً نماز را باطل می شود و مراد از قیام واجب غیر رکن آنست که ترک در غیر صورت عمد یا زیادتی و کمی
صورتی نادر در و در قیام واجب است چهار چیز اول استقلال است بمعنی که بخودی خود بایستد و تکیه بعصا
یا دیوار یا بمثل اینها ننماید در حال اختیار که اگر چنین نماید نماز باطلست دوم انتصاب که راست ایستاده
باشد در حال اختیار پس اگر خم شده یا خم باشد بنحوی که در عرف مردمان بگویند خم می باشد که تمام نیست
با انتفاء آن نماز باطلست بلکه احوط آنستکه سر خود را نیز زیاده پیش نیندازد سیم استقرار که آرام داشته
باشد در حال ایستادن و زیر پای او متحرک نباشد در حال اختیار و از اینجهت میباشد که نماز بر روی بعضی
بلمها و نحو اینها که در حال نماز حرکت فاحش نماید جایز نیست چهارم اعتماد که ایستادن بر روی دو پا باشد
در حال اختیار پس اگر سنگینی خود را بر روی یک پا بیندازد نماز او باطلست هر چند که کف پای دیگر بر
زمین باشد بلی اگر سنگینی بدن بر هر دو پا باشد لیکن بر یکی از آنها بیشتر از دیگری باشد صحیح است و
نیست اعتماد کردن بسر انگشتان یا عقب پاها بنابر اقوی و آنچه روایت شده که جناب پیغمبر صلی الله علیه
و آله چنین نماز میکرده اند تا آنکه سوره طه نازل شد محامل بسیاری دارد و دخلی باین مقام ندارد و قیام
از این چهار چیز نظیر رکن می باشد که بعمد و سهو و جهل ترک آنها نماز باطلست و منافی اگر در غیر صورت عمد
ترک شود ضرر ندارد و فرقی نیست در وجوب قیام در هر جای نماز که واجب است میان نماز یومیه و غیر آن و
اما در نماز مستحب پس واجب نیست شرط بودن آن بلکه اقوی جواز آنست که نشسته در حال اختیار مطلقا و
اینجا چند امر می باشد که فهمیدن آنها نافع است اول آنکه مراد از قیام متصل برکوع که رکن میباشد آن
قیامیست که از آن برکوع شرعی میروند مطلق قیامیکه بعد از آن رکوع شرعی بجا میآید هر چند

ان و رکوع نشستن و نخوان فاصله باشد یا انکه بعد از ان بقصد رکوع منحنی می شود لکن رکوع شرعی
بجا نمی اید پس بنابراین قیام متصل برکوع در هیچ مقام از رکوع شرعی منفک نمی شود و منفک نشدن
انها از یکدیگر منافاتی ندارد با رکن بودن هر یک در محل خود پس بنابراین اختصاص ندارد ان قیام بقیام بعد
از قرائت چنانچه بعضی از قاصرین خیال نموده اند بلکه مقامات ان تفاوت میکند بتفاوت تکلیف در
سقوط قرائت و عدم ان پس گاهی بعد از تکبیرة الاحرام یا مقارن با قیام ان واقع می شود مثل اینکه ماموم مسبوق
باشد در رکوع امام ادراک نماید قریب باینکه می خواهد سر از رکوع بلند نماید در حالیکه تکلیف بقرائت
ندارد یا اینکه فراموش نماید قرائت را و برکوع رود و گاهی در اثناء قرائت واقع می شود چه در اثناء حمد
یا سوره و چه میان حمد و سوره مثل ماموم مسبوق که تکلیف او خواندن قرائت می باشد در وسط ان می فهمد
که هرگاه بخواهد ان اتمام نماید برکوع امام نمیرسد که باید قطع نماید و برکوع رود بنابر اقوی و مثل انکه در
وسط قرائت از روی فراموشی یا غفلت برکوع رود و گاهی بعد از چند حرف و در از قیام بعد از قرائت واقع
می شود و گاهی مقارن با قیام جزء اخر قرائت واقع می شود و گاهی بعد از قنوت و نخوان از ان کار مستحب یا جزء
مقارنات انها یا در اثناء انها یا بعد از قیام مباح زیاده از چند حرف و در که بعد از فراغ از قرائت است واقع
می شود دویم ثمره انچه مذکور شد از اینکه قیام متصل برکوع انست که برکوع شرعی منتهی شود نه غیر از هم
چند فایده باشد که از ان بقصد رکوع منحنی شود در هیچ مقام ظاهر می شود اول انکه هرگاه بخیال انکه
رکوع را بجا اورده منحنی شود از برای سجود و هنوز پیشانی بزمین نرسیده هر چند شش موضع دیگر قرار
گرفته باشد متذکر شود بنابر انچه مذکور شد باید راست بایستد و برکوع برود و اگر منحنی برخیزد و
رکوع نماید باطل است زیرا که ان قیام اول متصل برکوع شرعی نشده بود و محض بودن رکوع بعد از قیام
هر چند بفاصله نشستن و نخوان باشد سهوا کفایت نمیکند و مثل این صورت میباشد صورتیکه غافل از
رکوع شود و منحنی شود از برای سجود و پیش از رسیدن پیشانی بزمین متذکر شود و حکم ان نیز حکم این
باشد دویم انکه هرگاه چنین اعتقاد نماید که رکوع را بجا اورده و منحنی شد بقصد رکوع و هنوز

بحد رکوع شرعی نرسیده متذکر شود که بجا اورده باید برگردد بسجود و این رفتن بعد از قیام بقصد رکوع
باعث زیادتی رکن نمی شود زیرا که متصل برکوع شرعی نشده هر چند بقصد رکوع از ان منحنی شده سیم انکه
اگر از روی غفلت یا فراموشی قرائت را نخوانده منحنی شود از برای رکوع و هنوز بحد رکوع شرعی نرسیده متذکر
شود واجب است که راست بایستد و قرائت را تلافی نماید و اگر قنوت نخوانده در صورت غفلت یا سهو منحنی
شود بنحو مذکور مستحب می باشد که راست شود از برای تلافی ان و این منحنی شدن در این حال باعث زیادتی
رکن نیست هر چند بقصد رکوع بجا امده زیرا که برکوع شرعی نرسیده چهارم انکه هرگاه بقصد رکوع منحنی
شود و قبل از وصول بحد رکوع شرعی معتقد شود که رکوع بجا امده یا غافل شود از ان و بایستد اعم
از اینکه بهمان حالت باشد یا برود بجانب سجود و قبل از انکه پیشانی بزمین برسد متذکر شود در این صورت
کفایت نمیکند رکوع در حالی که منحنی برخیزد و بجا اورد بلکه باید راست بایستد و برود برکوع زیرا که قیام
سابق متصل برکوع شرعی نشده پنجم انکه هرگاه تکلیف او قیام نشسته یا غیر ان از اقسامیکه تکلیف عاجز از
قیام میباشد باشد و بقدر یکه برخیزد و از قیام برکوع برود پس اگر عمدا یا از روی غفلت یا از روی سهو
برنخیزد و رکوع را در همان حال بجا اورد یا برخیزد بطریق منحنی و راست نشده بجا اورد نمازش باطل است
که قیام رکن بجا نیامده هر چند که صدق نماید که رکوع لغوی یا عرفی بجا امده ششم از ان مقوله انکه هرگاه
متمکن از قیام نباشد و متمکن از نشستن باشد باید نشسته نماز را بجا اورد و اگر عاجز از ان هم باشد و
متمکن از پهلو خوابیدن باشد باید خوابیده بپهلو بجا اورد و بنابر نظر یکه اگر متمکن از خوابیدن به پهلوی
راست هست باید از ان منفک نشود در خوابیدن به پهلوی چپ و اگر عاجز از هر دو باشد باید به پشت خوابیده
بجا اورد و اگر عاجز از ان هم باشد برو خوابیده بجا اورد و باید انکه نشسته بجا می اورد مثل ایستاده روی او بجانب
قبله باشد و انکه بپهلو خوابیده بجا می اورد تمام روی بدن او بجانب قبله باشد که در حالی که به پهلوی راست
خوابیده مثل میتی می باشد که در قبر گذارده شد بر وجه شرعی و در عکس العکس می باشد و انکه بپشت خوابیده
یا برو خوابیده باید پاهای او بجانب قبله باشد مثل محتضر و باید در صورت ممکن بودن ایستادن مثل
استقلال انکه تکیه کند بچیزی و از ان منفک نشود در نشستن هر چند که تکیه بانسانی نماید هر چند کرایه دهد

نکته میکند محتاج باجرت باشد در صورتیکه دخول آن اجرت اجحاف نباشد واگر نتواند بطریق مذکور
بایستد که مراد از آن اینست که پاها را بقدری از یکدیگر دور بگذارد که زیاده از متعارف در ایستادن باشد
بنحویکه قامت او فرو نماید باید از اهم مقدم بر نشستن بدارد چنانچه اگر نتواند منحنی بایستد اینهم مقدم
میباشد و دور نیست که در صورت دایر شدن امر میان این سه قسم از ایستادن لازم باشد رعایت
ترتیب میان آنها بنحویکه مذکور شد و ایضا ایستادن بنحویکه بدن او بلرزد مقدم است بر نشستن و
اما ایستاده راه رفتن هرگاه ممکن نباشد مگر آن یا نشستن محل اشکالست و اقوی آنست که نشستن مقدم
میباشد بر آن بلی اگر امر دایر شود میان راه رفتن و سوار شدن راه رفتن مقدم میباشد و در نشستن هم
نسبت بانکه بپهلو بخوابد نیز حال بهمان ترتیبیکه مذکور شد مقدم است بر پهلو خوابیدن واگر دید
بعضی از نماز نتواند بایستد در اثنای آن بنحویکه تمام آن واجب شد براو که آن قدری را بایستد و در باقی
بنشیند واگر مردد شود میان ایستادن در قرائت و ایستادن متصل برکوع اول مقدم بدارد چنانچه
امکان ایستادن در قدری از قرائت هم نداشته باشد باید مقدم بدارد واگر امر دایر شود میان ایستادن
وممکن نشدن رکوع و سجود مگر بایماء و نشستن و رکوع و سجود را از روی ارکان نشسته بجا آوردن برخی
تمام اول را مقدم بدارد و در صورتیکه نماز نشسته می شود چه در حال اضطرار در نماز فریضه چه در حال
اختیار در نماز نافله رکوع از انحوی بجا آورد که در عرف مردمان صدق نماید که رکوع کرده و ظاهر
آنستکه در این حال دو فرد دارد فرد ادنی و فرد اعلی که افضل از آن می باشد فرد ادنی آنستکه بنحوی منحنی
شود که صورت او محاذی شود با چیزیکه پیش زانوی او هست و فرد اعلی آنستکه محاذی شود پیشانی او با
محل سجود او و سجده را باید بنحوی که نماز را ایستاده میکند بجا آورد در صورت امکان واگر نتواند
باید انحنا او از برای سجده بیشتر باشد از انحناء او جهت رکوع و لازم نیست براو که در انحناء سجود نهایت
امکان بجا آورد بنا بر اقوی اگر میسر نشود انحناء بجهت آنها اشاره نماید از سر بجهت هر یک از آنها و
از برای سجود بیشتر سر را فرود بیاورد واگر اینهم ممکن نشود از برای هر یک از رکوع و سجود چشمها را بهم
بگذارد و احوط با احتیاط شدید آنستکه از برای سجود سخت تر بهم بگذارد آنها را بلکه مخفی نماند

وشهید

وشهید ثانی و جمع دیگر لازم دانسته اند اگرچه بنظر حقیر ثابت نیست و دور نیست در این حکم بیان کود
و بنا بر اقوی اگر اینهم ممکن نشود افعال نماز را از رکوع و سجود و غیر اینها بدل بگذراند و اقوال را بزبان
بگوید واگر زبان گفتن اذکار میسر نشود تمام را بدل بگذراند و اقوال را بزبان بگوید بلکه نماز لازم است
و تا آن وقت از عاجز نماز ساقط نمی شود و در وجوب گذاشتن پیشانی بر چیزیکه سجده بر آن صحیح می باشد
در حال ایماء و اشاره بسجده اشکالست و در اخبار و کلمات اصحاب اختلاف شدید می باشد و در این مقام
واقوی آنست که اگر ممکنست که بقدری سر را پایین بیاورد که بشود قرار گیرد بر دو یا بجز بر وجه اعتماد مهر
از بالا نماید واجبست که چنین نماید با امکان اگرچه با اجرت دادن باشد چنانچه مرحوم علامه در
منتهی ادعاء اجماع علما را بر این حکم فرموده و بطریق اولی در صورت ممکن بودن انحناء از برای سجود چنین
بنماید و حدیث معتبر ابرهیم بن زیاد کرخی دلالت میکند بر این حکم در هر دو مقام واگر ممکن نشود که سر را
باین نحو پایین بیاورد که بر وجه اعتماد قرار گیرد بر آنچیز در این صورت آنچیز را که مهر و نحو آن باشد بردارد و بر
پیشانی بگذارد یا دیگری بردارد و بر پیشانی او بگذارد که بصورت سجده کننده بشود چنانچه در خبر
ابی بصیر تصریح باین شده لکن در وجوب این اشکالی هست اگرچه احتمال وجوب قوتی دارد بلکه شهید ثانی
و غیر ایشان فتوی بوجوب داده اند و احتیاط شدید رعایت آن می باشد و جمیع آنچه در رکوع و سجود بایماء
بجا آوردن مذکور شد در حق آنکه نشسته نماز میکند در حق آنکه بپهلو خوابیده یا به پشت خوابیده یا بر رو خوابیده
جاریست و فرقی نیست میان آنها در این احکام و در همه این احوال باید نشستن موضع بگذارد از مواضع سجود
تا بقدر امکان بر زمین بگذارد و مراد از ممکن نبودن از نماز ایستاده یا نشسته یا بپهلو بنحویکه گذشت
آنست که متعذر باشد بنحویکه اصلا ممکن نشود یا آنکه ممکن نشود بمشقت شدیدی که در عادت مردمان
متحمل آن نمی شوند و مثل آنست خوف از زیاد شدن ناخوشی یا عارض شدن آن یا طول کشیدن آن بنحویکه خود
از حال خود بفهمد یا از قول دیگران بفهمد هرچند بقول طبیب معتبری باشد چنانچه حدیث صحیح محمد بن
مسلم و حدیث موثق سماعه و غیر اینها که در باب نماز کردن شخصیکه چشمش آب آورده باشد وارد شده
تصریح باین حکم شده و در حکم عاجز از نماز ایستاده می باشد آنکه اگر بخواهد بایستد از دشمن بترسد آنکه

در زیر سقف کوتاهی باشد که نتواند در آنجا راست بایستد و جائی دیگر هم برای او ممکن نشود چنانچه شیخ شهید در کتاب دروس تصریح بآن فرموده و در هر یک از این صورتها که نماز ایستاده یا نشسته یا خوابیده میشود هرگاه نماز کننده در میان نماز از حالی بحال دیگر رسد باید کیفیت نماز را هم تغییر دهد بنحوی که تکلیف او می باشد در آن احوال پس بنا بر این میشود که یک نماز بعضی از آن ایستاده بجا آید و بعضی از آن نشسته و بعضی از آن به پهلو خوابیده و بعضی از آن به پشت خوابیده و بعضی از آن برو خوابیده و بعضی از آن بزبان و دل و بعضی از آن ببدل تنهائی و اگر آنکه از برای او ضرر دارد ایستادن در نماز عمدا ایستاده نماز کند نمازش باطلست لکن اگر آنکه از برای او مشقت شدید دارد هرگاه مخالفت کند دور نیست نمازش صحیح باشد و احتیاط شدید در حق او هم آنست که اعاده یا قضا نماید و در صورتی که امید باشد که عذر او در آخر وقت رفع شود دور نیست که لازم باشد تاخیر نماز تا بآن وقت بلکه احوط تاخیر نماز باشد مطلقا چهارم از امور آنست که آنکه از روی عجز نماز فریضه را نشسته بجا می آورد و آنکه نافله را نشسته بجا می آورد در حال اختیار و غیر آن در هر یک از حال قرائت و رکوع و تشهد هر نحو خواهد بنشیند جایز است از برای او و لکن مستحب در حق او آنست که در حال قرائت مربع بنشیند و در حال رکوع دو زانو و در حال تشهد و میان دو سجده بطریق تورک چنانچه از جمع میان خبر حسن و اخبار دیگر در این مقام و غیر آن بر می آید و مراد از مربع نشستن نه آنست که معروفست بچهار زانو بلکه مراد از آن نحویست که معروف است به نشستن که ساقهای پاها را بلند می نماید و دو کف پاها را بر زمین می باشد و مراد از تورک آنست که بر ورک چپ بنشیند و پشت قدم راست برابر شکم قدم چپ بگذارد

چهارم از مقارنات نماز قرائت می باشد و قرائت واجب در نماز عبارت است از آنچه باید خوانده شود در هر یک از رکعتهای نماز از حمد و سوره و تسبیحات اربع در حال اختیار و غیر آنها از آنچه وظیفه مضطر میباشد در حال اضطرار پس در اینجا باید بیان آن امور در چند مقام بشود اول آنچه تعلق بحمد دارد پس باید دانست که واجب است قرائت حمد در هر نماز واجبی در حال اختیار و شرطست در صحت آنها چنانچه شرطست در هر نماز مندوبی هم در حال اختیار و قول بخلاف علامه در تذکره و غیر آن بشرط نبودن آن در نافله تا آنکه در غایت ضعف هست شاید بخلاف اجماع هم باشد و

و اما خالی بودن نماز میت از آن بجهت آنست که آن در حقیقت نماز نیست بلکه اطلاق نماز بر آن بمجاز است و فرقی نیست در لزوم حمد در نمازهای واجبه میان یومیه و غیر آن از جمعه و عیدین و آیات و طواف و غیر اینها حتی احتیاط و فرقی نیست میان نماز جماعت و غیر آن مگر در بعضی از صور جماعت که قرائت امام قائم مقام قرائت ماموم می شود بتفصیلی که در محلش می آید و آن واجب است بنحو عینی که چیز دیگر بدل آن نمیشود در حال اختیار در هر دو رکعت از نماز دو رکعتی و در دو رکعت اولین از هر نماز چهار رکعتی و سه رکعتی لکن واجب غیر رکنی می باشد که در صورت اخلال بآن عمدا نماز باطلست و در صورت غفلت و جهل و فراموشی صحیح است چنانچه زیادتی آن در غیر صورت عمد ضرری نمیرساند و فرقی نیست در بطلان نماز با اخلال بآن عمدا میان اخلال بتمام آن یا بعض آن هر چند یک حرف یا یک اعراب یا یک تشدید باشد که در غایت تهاون است عرب لازمست و اگر فراموش کرد خواندن آن را یا بعض آن را تا آنکه بحد رکوع شرعی رسید و بخاطرش آمد محل تلافی آن گذشته و نماز صحیحست و اگر قبل از آن بخاطرش آید واجبست برگردد و آن را بخواند و اگر سوره را خوانده بوده است باید اعاده نماید بعد از حمد مثل صورتی که از اول نخوانده باشد و اگر شک کند در خواندن آن یا خواندن سوره بعد از رکوع شکش اعتباری ندارد و باید بنا بخواندن آن بگذارد و در صورتی هم که شک در آن بنماید بعد از آنکه داخل در بعضی از سوره شده باشد چنانچه اگر شک در آیه از یکی از حمد یا سوره بنماید بعد از دخول در آیه دیگر هم شکش اعتباری ندارد بلکه شک در کلمه سابقه بعد از دخول در کلمه بعد هم حکمش همین می باشد اگر چه احوط در این صورت و صورت سابق بر آن اعاده کلمه یا آیه مشکوک میباشد بقصد احتیاط در جزئیت نه بقصد قرائت مطلقه که بعضی خیال نموده اند با نفی قصد جزئیت و واجب است در ادا و اداره بر آنچه در اصل نماز است بنحو واجب اول موافق بودن آن با لسان عرب در ماده و ترکیب و حرکات و سکنات و ادا هر یک از حروف آن از مخرج خودش می باشد بنحوی که بقانون لغت و نحو و صرف و بنحوی که کاشف از مخارج حروف باشد در نزد عرب صحیح باشد نه آنکه مطابق باشد با جمیع آنچه اهل تجوید معرفت در کتب خود بیان کرده اند از تعیین مخارج حروف و صفات آنها زیرا که نسبت بعضی از آنها از محسنات و مکملاتست چنانچه معلوم خواهد شد پس اگر کلمه یا حرفی از آن برخلاف آنچه معروفست در لسان عرب ادا شود عمدا بنحوی که از قرآن

در مقارنات نماز است

محسوب نشود باطل است و نماز هم بفساد آن فاسد می شود و اعادهٔ آن بر وجه صحیح فایده ندارد بلکه اگر اراده
قرآن هم محسوب شود احتیاط شاید در این است که نماز اعاده شود و اکتفاء باعادهٔ آن با آن نماز نشود و اگر از
روی عمد نباشد مثل اینکه در زمان ادای حرفی از حروف بعضی از کلمات بدون اختیار از غیر مخرجی که اعتبار شده
در آن ثابت است ادا شود در این صورت اعادهٔ همان کلمه از تمام نماز کفایت میکند بلکه اگر مکرر هم چنین
نشود در یک کلمه ضرر ندارد مادامیکه مخل نظم یا بنا منتهی بوسواس نشود و اشکالی نیست در صحت
اعادهٔ تمام کلمه در صورت اخلال بعضی از حروف آن بنحویکه مذکور شد چنانچه اشکالی نیست در جواز
اعادهٔ کلمهٔ ما قبل آن هم هرچند زیاده از یکی باشد ما طی میان آنها نباشد هرگاه منظور احتیاط بود و موالات و عدم
اختلال نظم آیه باشد و در اکتفا باعادهٔ همان حرف بتنهایی یا با حرف دیگر متصل با آن بدون فاصلهٔ زمان
هم اشکال است و احوط عدم اکتفاء با آنست و در صورتیکه اتکال بشدت اتصالی بکلمهٔ ما قبل خود داشته باشد
از قبیل اتصال مضاف و مضاف الیه مثل غیر المغضوب یا اتصال صفت و موصوف مثل الصراط المستقیم یا اتصال
حروف عامله یا غیر عامله با مدخول آنها چه از قبیل معرف بالف و لام باشد مثل الرحمن الرحیم یا غیر آن مثل
و ایاک یا هر دو مثل و لا الضالین در جمیع آنها اولی و انسب آنست که اعادهٔ آن کلمه با ما قبل هم بشود بلکه
در مثل معرف بالف و لام و مثل و ایاک و مثل و لا الضالین دور نیست که اعادهٔ ما قبل لازم باشد و اگر
نتواند تشخیص این مقامات را بدهد مثل بسیاری از عوام اعادهٔ ما قبل آنها از ابتدا نماید بنیت احتیاط کفایت
مینماید و دویم مطابق بودن آن با قرائت یکی از این هفت قاری معروف که نافع و عاصم و حمزه و کسائی و ابو عمرو
و ابن کثیر و ابن عامر بوده باشند بلکه دور نیست جواز اکتفاء با آن هرگاه مطابق بوده باشد با قرائت یکی
از این سه قاری دیگر که با آن هفت نفر ده قاری معروفند و آنها ابو جعفر و خلف و یعقوب می باشند اگرچه احوط
اقتصار بر همان هفت نفر می باشد و در ثبوت بودن قرائت از آنها کفایت میکند علم یا اطمینان بلکه ظن معلوم آن
بشود از مظنهٔ حاصله از قول عدلین یا عدل واحد بلکه شیاع آن در میان مردمان که در قرآنهای [illegible]
متداوله و قول بعضی از معتمدین اهل خبره از مطلعین از مفسرین و قراء و غیر ایشان و کفایت نمیکند [illegible]
بودن آن با قرائت غیر این ده نفر هرچند موافق باشد با قواعد عربیت بلکه کافی نیست هرچند اداء آن شاید

در مقارنات نماز است

که در کتب تفاسیر و اخبار نسبت داده شده باهل بیت علیهم السلام اگرچه علم حاصل شود بصدق نسبت یا حاصل
نشود که نظر باحادیث معتبره و اجماع اصحاب در زمان غیبت امام علیه السلام باید قرائت شود بنحویکه مذکور
شد و در میان مردمان متداول است و از اینجا معلوم می شود که قرائت تمام قرآن نیز باید بهمین نحو
باشد و بر فرضیکه تحریف باسقاط در آیات قرآن شده باشد و یقین حاصل شود که بعضی آیات بنحو دیگر
بوده و در اخبار بیان شده باشد اکتفاء بخواندن آنها بآن طریق در حاصل شدن قرائت قرآن نمیتوان
نمود و مستند حکم شرعی هم نمیشود لهذا آنچه در کشف الغطاء فرموده که لازم نیست معرفت قرائت
این هفت قاری یا ده قاری و تفصیل از قراءت آنها بلکه کفایت میکند اعتماد بآنچه در قرآنها اعراب شده
و مردمان می خوانند کلام بسیار ضعیفی میباشد بلکه خلاف اجماعست اگر منظور بآنچه فرموده
زاید شدن بر قرائت آنها خارج نباشد سیم ترتیب در آیات و کلمات پس اگر بخلاف ترتیب بخواند
آیات حمد یا کلمات آنرا عمداً بقصد حمدی که در نماز لازم است بخواند باطل است و کفایت نمیکند اعاده آن
زیرا که نماز هم باطل میشود هرچند که از قرآن محسوب شود آنچه آورده شده در صورت غفلت یا
فراموشی اگرچه حمد باطل است و باید اعاده شود لکن نماز باطل نمیشود و هم چنین است حکم در مخالفت
ترتیبی که میان حمد و سوره میباشد و این اعاده که در صورت غفلت و نسیان باید بشود وقتی لازم است
که محل آن نگذشته باشد بانیکه برکوع شرعی نرسیده باشد و الا هرگاه برکوع رسیده و متذکر شد باید
مکلند دو غلط از پس صحیحست و در صورت اعاده باید بطریقی قرائت کند که ترتیب حاصل شود هرچند تمام
آنچه را که مثل آن بدون ترتیب خوانده اعاده نماید پس اگر حمد را بعد از سوره خوانده و بعد متذکر
شد همان سوره را اعاده نماید و ضرور با اعادهٔ حمد نیست چنانچه اگر آیه را که مقدم است بعد از آیه
بخواند که موخر است و متذکر شود همان آیه موخر را اعاده کند کافی نیست چهارم موالات میان آیات و کلمات
و حروف و مراد از موالات آنست که بنحوی خوانده شود که در عرف مردمان بگویند پی در پی خوانده شده
نگویند که قرائت کلمه یا آیه یا حمد یا سوره بجا آمده پس اگر در میان آنها سکوتی باشد یا چیز دیگر از قرآن
یا ذکر یا دعاء و امثال آن بنحویکه منافی باشد با موالات مذکوره در حمد یا آیه یا کلمه باطل میشود و اکتفا

بان نمی توان نمود پس اگر از روی غفلت یا فراموشی بخواند باشد باید همانکه باطلست اعاده نماید بلی
در ضرر بنماز ندارد در صورتیکه محو صورت نماز نشود و اگر چنین شود نماز باطلست و اگر از روی
عمد چنین نماید و محو صورت نماز نشود بی اشکال باطلست و اگر محو صورت نماز نشود احوط آنستکه
باطلست اعاده شود و نماز تمام شود و بعد از تمام نماز همان نماز هم اعاده شود بلکه دور نیست که
اصل نماز از اول امر باطل باشد که لازم باشد اعاده آن و اما فاصله شدن دعائی یا ذکری یا آیه یا نحو
آنها یا سکوت قلیلی بنحویکه منافی با موالات مذکوره نباشد ضرر بصحت نماز ندارد پنجم رعایت جهر و
اخفات هر یک در محل خود باینکه مرد جهر کند حمد را در دو رکعت اولین از نماز مغرب و عشا و در نماز
صبح و اخفات کند در دو رکعت اولین از نماز ظهر و عصر و زن باید اخفات کند در اینجا که بر مرد جهر
لازمست مخیر میباشد میان جهر و اخفات در اینجا که بر مرد جهر لازمست و احوط آنستکه اخفات را
اختیار نماید در صورتیکه علم داشته باشد که هرگاه جهر کند صوت او را اجنبی میشنود و اگر شک یا مظنه
داشته باشد بشنیدن او اختیار اخفات لازم نیست بلکه دور نیست که در صورت علم هم لازم نباشد
زیرا که دلیل معتبری بر عورت بودن صوت زن بر وجه اطلاق ظاهر نشده و در غیر نماز هم لزوم پنهان
داشتن او صوت خود را از مردان و حرمت استماع صوت او بر مردان معلوم نیست مگر آنکه مستلزم فتنه باشد
که آنوقت بالمره حرامست و اگر جهر شود در موضع اخفات یا عکس آن بشود از روی عمد و علم بحکم نماز
باطلست و اگر از روی فراموشی یا غفلت یا جهل بحکم چنین بشود نماز صحیحست و اعاده تکلمه هم لزوم
ندارد بلکه در حین وسط کلمه متذکر شود که خلاف نموده لازم نیست که تمام را اعاده نماید بلکه باقی را
بنحویکه باید بجا میاورد صحیحست و آنچه صاحب مطالع الانوار فرموده که باید در اینصورت اعاده تمام
کلمه بشود با وصف معتبر دانستن جهر و اخفات در حد ظاهری ندارد و اضعف از آنست آنچه ملحق باین شود
در این حکم از لزوم اعاده مضاف نسبت بمضاف الیه و حرف جر نسبت بمجرور و نحو اینها و فرقی نیست در این حکم
میان نماز جماعت و فرادی و نماز قضا و ادا بلی ماموم مسبوق در جماعت که تکلیفش خواندن حمد باشد
باید در محل جهر هم اخفات نماید مادامیکه متابعت امام را مینماید و هرگاه امام جلد ... باید ...

جهر و اخفات را بنحو متعارف نماید هر چند که در صف جماعت باشد و صوت او را امام بشنود و شرطیت
جهر یا اخفات بنحو مذکور مخصوص بنماز یومیه میباشد و در نمازهای دیگر مثل آیات و غیر آن و در بعض از آنها
لزومی ندارد چه نماز واجب باشد و چه نماز مستحب بلکه مخیر است مکلف در آنها میان جهر و اخفات چنانچه در
سایر ذکرهای نماز یومیه غیر از حمد و سوره و تسبیحات اربع هم مخیر میباشد و هیچ اثری ندارد هر چند در
نماز جماعت باشد و صوت او را امام بشنود و مراد از جهر آنست که جوهر صدای او را شخصی که شنوائیش در حد
اعتدال باشد و پهلوی او باشد و ملتفت باشد بشنود و مراد از اخفات آنست که خودش با اعتدال شنوائی
الفاظ را بشنود آنچه را که میگوید بدون جوهر صوت ابتداء و معنی کمتر مرتبه هر یک از آنها میباشد و در
جانب زیاده باید بحدی نرسد صوتش در صورت جهر کردن که او را از صورت نماز کردن بیرون برد یا صدق
خواندن حمد بر آن نشود و اعلی مرتبه اخفات آنستکه دیگری هر چند که دور باشد بشنود آنچه را که او
میگوید بدون جوهر صوت و میان این دو معنی تباین کلی میباشد و نباید دانست که آنچه مذکور شد در
موضع لزوم اخفات در غیر بسمله میباشد زیرا که در آن مستحب است جهر در آن موضع هم چنین مستحب
است جهر به هر یک از حمد و سوره در نماز جمعه و ظهر جمعه چنانچه در اخبار معتبره وارد شده اگر چه احوط
آنست که اخفات شود در حمد و سوره ظهر جمعه و بسمله در حمدی که خوانده میشود در دو رکعت اخیر نماز
چهار رکعتی و در حمد و سوره که ماموم مسبوق میخواند در جماعت و حمدی که خوانده میشود در نماز احتیاط
شک در رکعات و منافاتی نیست میان افضل بودن امری و احوط بودن ترک آن چنانچه در محل خود محقق
شده دویم از آنچه نماز بنا میکند باید در قرائت معلوم شود آنستکه واجب است در حال اختیار
سوره تمام بعد از حمد در هر دو رکعت اولین از نمازهای واجبه چهار رکعتی و سه رکعتی و صبح و دو رکعتی
نمازهای واجبه چهار رکعتی و سه رکعتی و هر دو رکعت نمازهای واجبه دو رکعتی چه یومیه باشد و چه
غیر یومیه مگر نماز احتیاط شک که سوره ندارد و واجب نیست در آن علاوه بر آنچه در همه نماز
لازمست تمام آنچه در حمد واجب است شش چیز دیگر اول آنکه باید سوره بعد از حمد خوانده شود و
این ترتیب معتبر میباشد در آن مطلقا پس اگر عمداً مقدم دارد آنرا بر حمد بقصد جزئیت باطلست

بطل

بلکه اقوی بطلان نماز میباشد در اینصورت و کفایت نمیکند اعاده آن بعد از حمد و اگر از روی سهو یا غفلت چنین نماید نماز باطل نمی شود لکن باید اعاده شود بعد از حمد پس اگر حمد را بعد از آن خوانده است اعاده آن بتنهائی کفایت میکند و ترتیب همین حاصل میشود والا باید حمد را بخواند و بعد سوره را و هرگاه در غیر صورت عمد در وسط آن متذکر شود قطع نماید و بنحوی نماید که ترتیب بجا آید و اگر بعد از دخول در رکوع متذکر شود محل آن گذشته و نماز صحیح است و دیگر آنکه از سورهای بزرگی نباشد که بخواندن یکی از آنها از هیئت نماز کنده بیرون برود یا از نظم یا وقت نماز خارج می شود یا آنکه از وقت بیرون میرود نسبت بهمان نمازیکه مشغول هست بلکه نسبت بنماز دیگر هم که بعد از آن میباشد و وقت آن داخل شده بنابر وجهیکه قوتی دارد و ظاهر آنست که سوره بقره و آل عمران و نحو آنها از سورهای بزرگ قرآن دو مثالی که اول مذکور شد حاصل میشود و اگر بگمان آنکه وقت وفا میکند بسوره بزرگی شروع در آن نمود و در وسط آن خلاف آن ظاهر شد باید عدول نماید بسوره دیگر که وفا نماید وقت آن یا بالمره ترک نماید اگر آنقدر هم وقت نباشد هرچند که از نصف آن سوره هم گذشته باشد و همچنین است حکم آنکه از روی فراموشی چنین سوره بزرگی را شروع نمود بعد متذکر شد که خلاف شده سیم ترک قران و مراد از آن است که دو سوره مختلف یا زیاده بخواند بقصد جزئیت در نماز واجب در محل قرائت سوره بنحویکه منظور از آن زیاده نمائی گذشته نباشد که اگر چنین نماید حرامست و نماز باطلست بنابر اصح اگرچه قول بکراهت و عدم بطلان هم قوتی دارد پس اگر همان سوره اولی را تکرار نماید یا بعد از حمد را بخواند یا بعضی از کلمات سوره اولی را تکرار نماید از جهه قران بودن عیبی ندارد هرچند با قصد جزئیت تشریع باشد و از آنجهه حرام باشد چنانچه اگر زیاده از یک سوره را بقصد آن نخواند نه بقصد قران ضرری ندارد چنانچه در هر ادا و یا دعا در حال اقوی غیر آنها تصریح باشد و ظواهر اخبار هم دلالت بر همین دارد و همچنین ضرری ندارد در قران میان دو سوره یا زیاده در نماز نافله در هر جائی که باشد و در نماز واجب هم جائز است در غیر محل سوره

مثل قنوت و رکوع و سجود و غیر آنها و همچنین جائز است در فریضه دو سوره یا زیاده خواندن در صورتیکه آنچه را که اول خوانده بدون قصد خوانده باشد از روی غفلت یا نخواندن آنکه عمدا عدول نماید از سوره سابقه بسوره دیگر در جائیکه محل عدول باقی باشد که اینها داخل قرانی که منع شده نمی باشد و نیز باید دانست که سوره والضحی و الم نشرح داخل باین عنوان نیست و همچنین سوره فیل و قریش بلکه هر یک از اینها دو سوره ندانند و مقام یک سوره محسوب میشود در نماز و هرگاه یکی از اینها را بخواند در نماز باید آن دیگری را هم بخواند و بسمله در میان آنها را نیز بخواند که جزء اینها میباشد چهارم آنکه آن سوره که خوانده میشود حمد نباشد که تکرار شود و در رکعت ثانیه زیاده آن سوره را نماید که واجبست خواندن آن بعد از حمد هرچند که مثل همان باشد پنجم آنکه بسمله را معین نماید قبل از شروع در سوره که معلوم باشد بقصد چه سوره گفته می شود که اگر بدون تعیین بخواند آنرا و اکتفا بآن نماید باطلست چنانچه اگر بقصد سوره معینه خوانده شود و غیر آن سوره را بعد از آن بخواند هم باطلست و اگر از روی سهو یا غفلت چنین امری صادر شود و قبل از رکوع متذکر شود و برگردد بهمان سوره را که منظورش بوده و بسمله را بقصد آن گفته بخواند عیبی ندارد و صحیح است و ضرور نیست اعاده بسمله لکن شرطست در آنکه موالات آیات سوره رفع نشده باشد مثل اینکه یک آیه یا دو آیه کوچک از سوره دیگر خوانده و بخاطرش آید که بسمله را بقصد آن نگفته و عود نمود بهمان سوره که منظورش بوده از اول اما اگر تمام سوره را خوانده باشد و بعد متذکر شود قبل از رکوع باید بسمله را هم اعاده نماید با تمام سوره و اگر از اول منظورش بوده و در اینصورت میتواند غیر آن سوره را هم با تعیین بسمله آن بخواند هرچند که اعاده نماید همان سوره را اگر بطریق غفلت یا سهو خوانده شده و اگر عادت او بر اینقرار گرفته که همیشه سوره مخصوص میخواند یا یک سوره بیشتر نمیداند در اینجا تعیین سوره در حال گفتن بسمله ضرر ندارد زیرا که خود معین میباشد در قصد او هرچند ملتفت نباشد بتعیین آن و اگر قبل از شروع در کلمه بعد از بسمله شک کند در آنچه منظورش بوده یا اصلا نداند بسمله را برای چه سوره گفته و عادتی هم از برای او نباشد

اعاده اش باید بشود و اما اگر قبل از نماز یا قبل از بسمله منظور شروع خواندن سوره بوده و مقارن گفتن
بسمله غافل شد و از ابتدا بقصد سوره دیگر گفت و بعد از تمام آن سوره یا در وسطش ملتفت شد همان سوره
که خوانده شد کفایت میکند و اگر تمام است نماید بنا بر اشهر بلکه بعضی از سوره که سجده واجبه دارد نباید
خوانده بشود که اگر عمداً در نماز واجب چنین نماید نماز باطل می شود در صورتیکه تمام آنرا بخواند یا
آن قدر از آن که آیه سجده در آن میباشد و اما اگر آنجای از آن سوره را بخواند که آیه سجده در آن نیست خالی
از اشکالی نیست لکن اقوی آنست که اینهم اگر بقصد جزء نماز بجا آمد نماز را باطل میکند هر چند که
بسمله باشد که بقصد آن گفته شده باشد و اگر بقصد مطلق قرآن خوانده شده باشد عیبی ندارد لکن
اکتفاء بآن نمی شود و باید سوره دیگر خوانده شود و فرقی نیست در این حکم میان عالم بمسئله و جاهل بآن بلی
اگر مضطر باشد بخواندن آن بجهة تقیه ضرر ندارد و نماز صحیحست و اگر از روی غفلت یا سهو
بخواند هر گاه تمام نخوانده شد و بعد از رکوع ملتفت شده ضرری ندارد و نماز را تمام مینماید بهمان
حال و سجده آنرا بعد از نماز بجا می آورد و اگر قبل از رکوع ملتفت شد اقوی آنست که باز هم بهمان
اکتفاء نماید و بنحو مذکور نماز را تمام نموده سجده را بجا آورد و اگر تمام آن خوانده نشده و هنوز از نصف
سوره و محل سجود نگذشته واجبست عدول نماید بسوره دیگر و نماز را تمام کند و اگر از نصف
گذشته و بمحل سجود نرسیده اقوی در آن هم همین میباشد و اگر از نصف و محل سجود هر دو گذشته
خالی از اشکالی نیست هر چند اقوی آنست که اگر آن سوره را تمام نماید و بگذارد و بعد از نماز سجده را
بجا آورد کفایت میکند و احوط در جمیع صورتهای که سجده باید بشود بعد از نماز آنستکه در نماز
بنحو ایماء و اشاره نیز سجده را بنماید و بعد از نماز هم بجا آورد و مثل خواندن آیه سجده میباشد
در اقسام مذکوره گوش دادن بآیه سجده در نماز از روی غفلت و فراموشی در آنچه مذکور شد و جایز
نیست گوش دادن بآن در نماز عمداً و اگر چنین نماید نماز باطل میشود و اگر بگوشش برسد بدون
اختیار خودش نمازش صحیحست لکن احوط آنست که اتیان بسجده نماید بعد از نماز و ایماء بآن بکند
در وسط نماز و باید دانست که قرائت سوره سجده در نافله جایز و صحیح میباشد اجماعاً و اخبار

معتبره نیز در آن وارد شده پس هر گاه آنرا بخواند و بآیه سجده برسد سجده نماید و در میان نماز و بر
خیزد باقی سوره را اگر چیزی از آن باقی مانده باشد بخواند و اگر سجده در آخر باشد برخیزد و برود
برکوع و برای او لازم نیست اعاده حمد لکن مستحب است که حمد را اعاده نموده رکوع نماید و اگر فراموش
کند سجده را در این مقام در هر جای نماز که ملتفت شد بجا آورد چنانچه در خبر صحیح محمد بن مسلم
تصریح بآن شده و باید معلوم باشد که در پنج مقام سوره ساقط می شود اول در حال ضرورت
بنحویکه در خواندن آن ضرری وارد شود هر چند که از قبیل خوف بر جان یا عرض یا مال باشد دوم
در تنگی وقت که اگر بخواند یک رکعت از وقت را درک نمیکند و اما اگر خواندن آن سبب شود از
فوت شدن بعضی دیگر از اجزاء نماز در خارج وقت اقوی عدم سقوط است سوم در صورت ممکن
نشدن تعلم آن از برای کسیکه جاهل بآن میباشد و نمیتواند بخواند و وقت نماز تنگ میباشد چهارم
در هر مقامیکه حاجتی از حاجات دنیا یا آخرت بامر دو باشد که خواندن آن باعث بجا نیامدن آن حاجت بشود
اعم از اینکه در فوت آن ضرری باو برسد یا نرسد چنانچه ظاهر صحیح حلبی دلالت بر این میکند پنجم در حال
ناخوشی هر چند که در خواندن آن مشقتی بر او نباشد سقوط آن در دو مقام اول از باب عزیمت میباشد
که خواندن آن جایز نیست و در دو مقام آخر از باب رخصت میباشد که میتواند بخواند و در نماز مستحب
شرط نیست سوره حتی در حال اختیار هم مگر آن نمازهای مستحبه که در آنها قرائت سوره مطلقه یا سوره
معینه شرط شده باشد و جایز است در نماز واجب عدول کردن از سوره بسوره دیگر در حال اختیار
و نصوص معتبره صریح در آن میباشد لکن با این تفصیل که اگر بنصف نرسیده جایز است اجماعاً و اگر از نصف
گذشته جایز نیست چنانچه بتصریح همین اجماع شده در مجمع الفائده و غیر آن و قول صاحب کشف
الغطاء بجواز عدول تا آنجائیکه بثلثین از سوره نرسیده باشد نظر بحدیث ثوبی و عبید بن زراره
خلاف اجماعست و حدیث محمول بر چیز دیگر است و در صورتیکه بنصف رسیده باشد خلافست اقوی
جواز عدول میباشد و مدار در نصف و اقل و اکثر بر حروف سوره میباشد نه بر کلمات و آیات و اظهر
آنستکه در صورت عدم امکان علم باینها عدد کفایت میکند اعتماد بر مظنه و تخمین و در سوره توحید

و سوره جحد جایز نیست عدول بغیر جحد و توحید از آنها هر چند شروع در بسمله نموده باشد بقصد
یکی از آنها مگر در نماز ظهر روز جمعه و نماز جمعه که از این دو سوره میتواند عدول نماید بسوره جمعه
و سوره منافقین نیست برکعت اول و دوم و احوط آنست که این عدول مخصوص بصورت نسیان باشد که
از روی فراموشی داخل اند و سوره شده باشد در صورت عمد عدول نکند چنانچه احوط آنست که بعد
از گذشتن از نصف اینها نیز عدول ننمود و در هر جا که عدول میشود باید که بسمله اعاده شود چنانچه
مرحوم علامه در ارشاد و جمع دیگر تصریح بآن نموده اند سیم از چهار مقام قرائت آنست که در دو رکعت اخیر
از نماز چهار رکعتی و رکعت آخر از نماز سه رکعتی مخیر میباشد نماز کننده میان خواندن حمد و تسبیحات
اربع که عبارت است از سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر پس هر یک را که بخواند کفایت میکند
و لو یک دفعه کفایت بکند فقط میباشد و احوط و افضل آنست که سه دفعه خوانده شود و واجب است در آن
ترتیب بنحوی که مذکور شد پس اگر خلاف آن شود از روی غفلت یا سهو واجبست اعاده آن بر وجه صحیح ما
دامیکه برکوع نرفته و همچنین واجبست که بر وجه اخفات بجا آورده شود و خلاف آن در تسبیح و
علامه و بعضی دیگر که جایز دانسته اند جهر را ضعیف است و باید هر یک از حمد و تسبیحات را معین نماید
قبل از شروع در آن هر گاه بعادت خود بیاید معین نباشد پس اگر معین نکرده شروع نماید یکی
از آنها را باید اکتفا بآن نشود و هر گاه برکوع نرفته متذکر شود قصد تعیین نماید همان را که مشغول شده
یا دیگری را بجا آورد و اگر در اثنا آنکه مشغول شده متذکر شود باید بر طبق آن نماید بنحوی که مذکور شد
معمول او نبوده هر گاه عادت در قلب کرده باشد بر خواندن یکی از آنها ضرور نیست در حال قصد تعیین
چنانچه اگر یکی را از آنها اراده کند و دیگری را نمی داند در این صورت هم قصد تعیین وجهی ندارد و اگر
در یکی از دو رکعتین اختیار حمد را نماید و در دیگری تسبیحات اصح آنست هر چند احوط
ترک آن میباشد لکن در یک رکعت خواندن بعضی از یکی از آنها و بعضی از دیگری کفایت نمیکند و اگر بعد
از اختیار یکی از آنها در اثنای آن بخواهد عدول نماید بدیگری جایز نیست بلکه اگر عدول نماید دور
نیست که نماز باطل شود و اگر در اول نماز قصد یکی از آنها نموده و مقارن شروع قصد دیگر را نماید

و مشغول آن شود کفایت میکند و صحیح است لکن اگر مقصود او یکی از آنها بوده و از روی غفلت یا سهو
دیگری را خواند هر گاه در اثنا ملتفت شود اکتفا بآن نمی تواند نماید بلکه باید بدل آن نماید آنچه
مقصود او بوده با همین که مشغول شده بعد از آنکه قصد آنرا نماید و همچنین است حکم آنکه فارغ
شده از آن و هنوز برکوع شرعی نرسیده و اگر بعد از دخول در رکوع متذکر شود وقت تلافی گذشته و
نماز صحیح است و در صورتیکه اختیار حمد را نماید باید سوره نخواند بعد از آن بلکه اگر سوره را بقصد
جزئیت بخواند نماز باطل میشود چنانچه در صورت اختیار تسبیحات بسمله را نباید بگوید بقصد جزئیت
و اگر چنین نماید نماز باطل میشود و در صورت شک در عدد تسبیحات باید بنا را بر کمتر بگذارد
مگر آنکه کثیر الشک میباشد که او بنا را بر بیشتر میگذارد در صورتیکه آن بیشتر وظیفه آن رکعت باشد
و افضل اداء این دو امری که تخییر در آنها شده میان آنها محل اشکال میباشد در نزد علماء و متاخرین هشت
قول در آن میباشد و اخبار صحیحه و غیر صحیحه با اختلاف شدیدی در آن وارد شده و اقوی بنظر حقیر آنست که
تسبیحات افضل میباشد مطلقا چه در حق امام جماعت باشد و چه در حق مأموم و چه در حق منفرد و
از میان بعضی از اخبار وارد شده که افضل بودن حمد بر میآید که این حکم بر وجه تقیه وارد شده و ترجیح نیست
بنا بر قول مختار میان آنکه از روی سهو حمد را در دو رکعت اولین نخوانده باشد و غیر آن و قول شیخ طوسی
در خلاف بلزوم خواندن حمد در صورت اولی نظر ببعضی اخبار که محمول بر تقیه میباشد ضعیف است
چنانچه احوط شمردن بعضی از مشایخ معاصرین خواندن حمد را در این مقام وجه معتبری ندارد بلکه از
صحیح معاویه بن عمار مستفاد میشود کراهت آن و اقوی عدم وجوب استغفار میباشد بعد از تسبیحات
لکن دعا بآن افضل و احوط میباشد و کفایت میکند لفظ استغفر الله یا اللهم اغفر لی و بهتر آن
است که بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه چهارم از چهار مقام قرائت آنست که در صورت عدم امکان تعلم باید
بدل آن بجا آورده شود و تفصیل کلام در این مقام آنست که هر که نتواند حمد را بخواند نه از حفظ و
نه از روی مصحف و نه بمتابعت دیگری که میتواند و قادر بر این نباشد که یاد بگیرد و متابعت او را بنماید
هر چند با جرت دادن باو بوده باشد و از برای او ممکن نشود نماز جماعت واجب است بر او یاد گرفتن

آن بعد از دخول وقت نماز بلکه دور نیست لزوم آن قبل از دخول وقت هم در صورتیکه بداند که وقت کفایت نمیکند از برای آن و اگر نتواند از روی مصحف بخواند و از حفظ نتواند و میسر باشد از برای او مصحف بخواند احوط باحتیاط شدید آنست که در سعت وقت حفظ نماید از برای آنکه از حفظ بخواند هر چند که متابعت دیگری در جماعت هم از برای او میسر باشد اگر چه اقوی آنست که در اینصورت حفظ کردن آن لازم نباشد زیرا که اقوی آنست که شرط نیست خواندن حمد و سوره از حفظ حتی در حال اختیار چه در فریضه باشد و چه در نافله چنانچه جمع کثیری از محققین و مشایخ معاصرین اختیار کرده اند و صحیح صیقل ظاهر است در دلالت بر آن و خبر علی بن جعفر که در قرب الاسناد روایت شده و دلالت بر منع آن دارد محمول بر آنست که مکروه میباشد و اگر نه از حفظ نتواند بخواند و نه از روی مصحف اولی آنست که بر او واجب است یاد گرفتن آن بیکی از اینها و طریق هر چند که میسر باشد از برای او جماعت یا متابعت غیر بنظر ظاهر اجماع منقول در معتبر و ذکری اگر چه نماز و بجماعت یا بخواند نه حمد بمتابعت غیر در اینحال صحیح میباشد لکن معصیت میکند بترک یاد گرفتن آن و اگر وقت تنگ باشد و یاد نگرفته باشد در هر جا که لازم است بر او یاد گرفتن باید بخواند هر قدر را از آن که یاد گرفته و تکلیف بخواندن آن ما انکه نمیداند ندارد در اینحال هر چند که بتقصیر یاد گرفتن کرده باشد اگر چه در اینصورت اجر احتیاط شدید عدم اکتفاء بچنین نمازی میباشد زیرا که خود باعث شده ممتنع شدن خود را با اختیار خود و اگر ممکن باشد که در اینحال نماز را بجماعت بجا آورد یا متابعت غیر نماید در خواندن حمد ها است که چنین نماید و از آن مقدم دارد بر اکتفاء بآنچه خودش میداند چنانچه در اینصورت که وقت تنگ شده باشد هر گاه نتواند از حفظ بخواند و بتواند از روی مصحف بخواند اشکالی نیست در جواز خواندن آن از روی مصحف بلکه از کتاب خلاف نقل اجماع بر آن شده و نیز باید دانست که شرط نیست در وجوب خواندن آنچه میداند از حمد در تنگی وقت آنکه بمقدار بخودی خود از قرآن محسوب شود مثل آنکه آیه ای باشد و اما مثل یک کلمه یا دو کلمه و نحو اینها که از قرآن محسوب نمیشود بخودی خود وجوب خواندن آن ثابت نیست در اینحال هر چند که بنحوی باشد که بقصد کردن بودن آن از قرآن محسوب

از قرآن شود چنانچه تصریح بآن کرده در جامع المقاصد و حدیث عبد الله بن ابی اوفی دلالت بر آن دارد و واجب نیست در اینصورت که در عوض آنچه نمیداند از حمد چیز دیگر بخواند از قرآن یا ذکر و اقوی آنست که اگر از قرآن چیزی بداند مخیر میباشد میان خواندن آنچه از قرآن میداند غیر حمد و تکرار کردن آنچه از حمد میداند بقدری که برابر شود تمام آنچه از حمد تکرار شده یا از جای دیگر قرآن خوانده شده با آنچه نمیداند از حمد از حیثیت حروف که حروف آنها بقدر حروف آنها بشود در لفظی که ادا میشود بزبان نه آنچه نوشته میشود در قرآن و نخوان و اگر از جای دیگر قرآن چیزی نداند متعین است در حق او تکرار آنچه از حمد میداند بنحو مذکور و اگر در تنگی وقت هیچ چیز از حمد نداند نه از حفظ و نه از روی مصحف و نماز جماعت و متابعت غیر هم برای او میسر نشود واجب است بر او که بقدر حروف حمد بخواند از غیر از آنچه میداند از جای دیگر قرآن و اگر آنهم میسر نشود بقدر آن ذکر بخواند و احوط آنست که تسبیحات اربع باشد اگر یکبار خواندن میشود و در صورت میسر نشدن ذکر در اینحال یا آنکه آنرا هم نداند بعضی قائل شده اند بلزوم ترجمه حمد بلفظ دیگر از الفاظ عربیه یا فارسیه یا غیر اینها از زبانهای دیگر و بعضی قائل شده اند بخواندن قرآن چون مرحوم علامه در تذکره و صاحب ریاض لکن اشهر و اظهر آنست که ساقط است در این حال خواندن آن اگر چه احوط است که دفعه دیگر هم نماز را بجا آورد با خواندن آن و اگر آنهم میسر نشود بجای آن ترجمه ذکر را بخواند و اگر آنرا هم نداند بقدر حمد بایستند و بعد برکوع برود و در حکم تنگ بودن وقت میباشد در آنچه ذکر شد علم بآنکه میسر نمیشود برای او یاد گرفتن آنچه را که باید یاد بگیرد تا آخر وقت هر چند که در وسعت وقت باشد و اگر لال باشد بنحوی که اصلا سخن نتواند بگوید واجب است زبان خود را حرکت دهد بقصد قرائت بقدر یکه صاحب زبان حرکت میدهد و افضل و احوط آنست که اشاره کند بانگشت خود در اینحال بنحوی که چنین نماید که گویا حرکت زبان بجای آنست که صاحب زبان میخواند چنانچه از ظاهر خبر سکونی مستفاد میشود و مراد از ممکن نبودن حمد یا بدل آن در جمیع آنچه مذکور شد آنست که از اصل نتواند بخواند و اما اینکه

میخوانند بخوانند لکن غلط میخوانند از جهت اعراب یا از جهت آنکه بعضی حروف را ببعضی دیگر بدل مینمایند
حکم او آنست که تا امکان تصحیح کردن نماز دارد و سعت وقت باید در مقام تصحیح آنها بر آید و با علم
بعدم رفع آن تا باخر وقت تأخیر نماید در صورت تنگی وقت باید همانرا که میدانند بخوانند و کفایت میکند
در حق او هر چند که دیگری که مثل او نباشد نتوانند یا و اقتدا نماید در نماز و جمیع آنچه مذکور شد
در حمد در سوره هم جاری میباشد غیر آنکه در صورت تنگی وقت و نداشتن نماز کننده از اسقاط
میباشد و عوضی از برای آن لازم نیست و اقتدا کردن هم در چنین حالی لازم ندارد بلکه دور نیست
سقوط آن در حال وسعت وقت هم بنا بر وجه معتبری و نیز باید دانست که مستحبات قرائت چند چیز میباشد
و سه چیز از آنها اهتمام در آنها بیشتر میباشد اول استعاذه میباشد در رکعت اولی قبل از حمد یعنی گفتن
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و در غیر رکعت اولی مستحب
نیست و مستحب است آهسته خواندن آن هر چند که در نمازی باشد که جهر در آن میشود دوم گفتن
الحمد لله رب العالمین میباشد بعد از فراغ از حمد خواه امام جماعت باشد یا ماموم یا منفرد بلکه حدیث
معتبر جمیل در خصوص ماموم وارد شده و فرقی نیست در آن در نماز جهری و اخفاتی سیم گفتن کذلک
الله ربی میباشد دو مرتبه بعد از خواندن سوره توحید بلکه بهتر گفتن سه دفعه میباشد چنانچه در حدیث
فضیل بن یسار وارد شده و در بعضی اخبار وارد شده سه مرتبه کذلک الله ربنا و عمل باین هم
صحیح است چنانچه از بعضی اخبار مستفاد میشود اینکه بعد از قل هو الله احد آهسته بگوید هو الله
احد و این کلمات در حق ماموم که قرائت نمیخواند ثابت نیست بلکه گفتن آن در حق او بقصد خصوصیت
جایز نیست و نیز باید دانست که عمده چیزیکه در قرائت باید ملاحظه شود ادا نمودن میباشد بحروف بوجهی
که موافق با لسان عرب باشد چنانچه قبل از این بیان شد و موافق بودن با قواعد اهل قرائت و
تجوید بر وجه اطلاق لازم نمیدانند و آنچه آنها گفته اند غالباً از محسنات کلام میباشد لکن فهمیدن
مخارج حروف یا بعضی از صفاتی که حادث میشود در حین قرائت و فهمیدن احکام آن صفات از برای
آنکه از اهل لسان عرب نیست لازم است پس میگوئیم که مخارج حروف هفده میباشد اول آن بیخ حلق

در مقارنات نماز

وان از همزه و هاء میباشد دوم وسط حلق و از آن عین و حاء بی نقطه است سیم اول حلق و از آن
غین و خاء نقطه دار هست و این شش حرف را حلقی میخوانند چهارم آخر بیخ زبانست با آنچه محاذی
آن میباشد از سقف دهن و آن از قاف است پنجم نزدیک بیخ زبان با اندک فاصله با آنچه محاذی آن است
از سقف دهن و آن از کاف است و این دو را لهوی گویند که نسبت بلهات است که زبان کوچک میباشد
و بعضی مخرج کاف را نزدیک سر زبان شمرده اند و اکتفا با آن مشکل است ششم میان زبانست با
آنچه برابر آن میباشد از کام بالا و آن از جیم و شین نقطه دار و یاء غیر مدی میباشد و این سه را شجری
میگویند یعنی دهن گفتن آنها گشوده میشود هفتم کناره زبانست تقریباً با آنچه برابر است
از دندانهای چپ یا راست بالا و آن از ضاد نقطه دار است و ادا کردن آن از جانب راست و چپ هر
دو صحیح است و این را ضرسی و حافی گویند یعنی نسبت داده اند بضرس که بمعنی دندان آخر میباشد
عدد از طرف راست از بالا و پایین و در هر طرف عدد از جانب چپ از بالا و پایین و در بعضی اشخاص سی و دو
عدد میباشد که آنچه از دندانها است بیخ را از دو راست و چپ بالا و پایین که دندانهای عقل و آنها را
نواجذ گویند و نه اند و حافی نسبت بحافه زبان یعنی کناره زبانست و فرقی نیست در اضراسی که در مخرج
این حرف معتبر میباشد میان ضواحک که چهار دندان میباشد که از بالا و پایین در راست و چپ
پهلوی انیاب واقعست و طواحن که دوازده دندانست از چهار جانب ضواحک از بالا و پایین و در راست
و چپ و نواجذ بهمان معنی که معلوم شد لکن اولی آنست که با ضواحک باشد هشتم نصف اول کناره
زبانست تقریباً با آنچه برابر آن میباشد از بیخ دندانهای بالا از دو سمت راست و چپ دندانهای انیاب
که آنها چهار دندان میباشد از جانب راست و چپ از بالا و پایین که در پهلوی ضواحک واقعست و آن
جانب اول دهن و چپ دندانها عینا باشد و تخفیف آن که چهار دندانست از بالا و پایین و در راست
و چپ چسبیده با انیاب از جانب اول دهن و آن از لام میباشد نهم سر زبانست نزدیک بمخرج لام با
آنچه برابر آن میباشد از بیخ دندانهای ثنایا از بالا و مراد از ثنایا آن چهار دندان پیش میباشد از بالا و
پایین و آن از نون است دهم سر زبانست بعد از مخرج نون با اندک فاصله با آنچه برابر آن میباشد

دهم کنار نصف اول زبانست بجای ازان که از مخرج نون پایین تر میباشد و منحرف بجانب مخرج
لام میباشد و قدری میل بپشت زبان دارد که از پشت زبان چیزی که آن هست با آنچه برابر اوست از
از بیخ دندانهای بالا و بعضی از محققین معین نموده دندان محاذی آنرا ببعضی از ضواحک و خالی از
اشکالی نیست و این مخرج راء بی نقطه است و اینسه حرف قریب المخرج اگر لام و نون و راء باشد ذولقیه
نامند چنانچه در قاموس بتصریح یاد کرده زیرا که منسوبست هر یک از آنها بذولق بفتح ذال با نقطه و سکون واو
فتح لام که بمعنی کنار زبانست و بعضی تعبیر از آنها بذلقیه کرده اند که بفتح ذال و سکون لام باشد و ذلق در معنی
کنار چیز گفته اند و در قاموس اشاره باینست بنابر جمع الی وذلاء آورده و میان اینها از جمله حروف منحرف گفته
اند باعتبار انحرافی که مخرج آن بجانب مخرج لام دارد یازدهم سر زبانست با بیخ دو دندان پیش بالا که آنها
ثنایای علیا گویند و از آن دال بی نقطه و طاء بی نقطه و تاء دو نقطه دار میباشد و اینسه را نطعیه نامند
که منسوبست بنطع بفتح نون و سکون طاء که سقف دهن و شکنجهای کام بالا باشد و بعضی گفته اند که در
طاء مؤلف زبان میل میکند بسقف دهن و در تاء منقوط میل میکند بلب پایین و در دال بمیان آن لیکن
ظاهر است که این تحدید در غیر بیان بینها از ارباب کمال باشد و شرط نیست در صحت اداء آنها دوازدهم
سر زبانست با سر دو دندان پیش بالا و از آن ظاء نقطه دار و ذال نقطه دار و ثاء سه نقطه میباشد و
اینسه را لثویه گویند که منسوبست بلثه با ثاء سه نقطه که گوشت بیخ دندانست و بعضی گفته اند که اگر سر زبان
بوسط دو دندان ثنایای علیا یا بیخ آنها نیز گذاشته شود در وقت اداء اینسه حرف کافی است و بنظر دقیق
مشکل است کفایه آن و اما آنچه از بسیاری قاصرین مشاهده می شود که سر زبان را از بین دندانها بیرون
آورند در وقت اداء این حروف اشتباه و خطاء میباشد سیزدهم سر زبانست با سر دندانهای ثنایای سفلی
که دو دندان پیش زیرین باشد و از آن مخرج صاد و سین بی نقطه و زاء نقطه دار میباشد لیکن در حال اداء
صاد زبان میل ببالا میکند و در حال اداء سین میل بزیر مینماید و اینسه را اسلیه بضم همزه و سکون
سین مینامند چونکه نسبت بباریکی طرف زبان دارد که آنرا اسله میگویند و معروف در کتب محققین اهل
قرائت در مخرج اینسه حرف همین میباشد که مذکور شد و بعضی گفته اند که مخرج آنها میان سر زبانست با

طرف ثنایای فوقانی و بعضی گفته اند سر زبانست با میان دندانهای پایین و صاحب مطالع الانوار
از ابن حاجب حکایت فرموده که طرف زبانست با خود ثنایا و خودش فرموده که حق اینست که مخرج
صاد پایین تر از سر زبانست با منتهی لثه ثنایای بالا که اول کام بوده باشد اما مخرج سین و زاء
پس از بالا تر از مخرج صاد است یعنی قریبست بسر زبان با بیخ دندانهای پیش و آنچه بنظر حقیر راجحست
در اینمقام آنست که بهر یک از اینها میتوان اعتماد نمود مگر آنکه میان آن دو اختلاف باشد که بعید
باشد و اولی و احوط عدم تجاوز از معروف است چهاردهم سر دو دندان پیش بالا میباشد با شکم لب پایین
و از آن مخرج فاء هست پانزدهم میان دو لب است و از آن مخرج باء یکنقطه و میم و واو غیر مدی میباشد اما باء
از تری لب می باشد که داخل آنست و میم از خشکی آن که بیرون آنست و واو از میان داخل و خارج و این
حروف را با حرف فاء شفویه مینامند که هر یک از اینها نسبت بشفه دارد که لب باشد شانزدهم هواء دهن
و از آن مخرج الف و واو و یاء مدی می باشد که هر یک از آنها در حال مد ادا میشود و هر یک از اینسه را هوائی و جوفی گویند
باعتبار آنکه از هواء دهن و جوف آن ادا میشود و حروف مد لین هم بر آنها اطلاق میشود و بسیاری
از قاصرین فرقی میان الف و همزه نگذاشته اند و حال آنکه همزه در اول تعداد حروف هجاء گفته میشود
بلفظ الا پیش از یاء و میان آنها فرق میباشد اول در مخرج دوم در ابتداء کردن که ابتدا با الف
کردن محالست سیم آنکه الف حرف مد است نه همزه هفدهم خیشوم است یعنی سوراخ بینی که غنه
از آن بیرون میاید و از مخرج میم و نونست در حال غنه و از این جهت هر یک از آنها را غنوی گویند و چون
مخارج حروف معلوم شد مناسب آنستکه بعضی از صفات حروف و احکام آنها نیز بیان شود و عمده آنها
چند امر میباشد اول آنکه از جمله صفات بعضی حروف مد است باشد و مراد از مد در اینجا کشیدن صوت
باشد بنحو مخصوصی و آن بر چند قسم باشد زیرا که حروف مد سه حرف میباشد الف ما قبل مفتوح و
واو ما قبل مضموم و یاء ما قبل مکسور و چون الف جاء و واو سوء و یاء جیء و از برای مد سببی باید باشد
زیرا که کلام در مد عارضی باشد که از جهت امر خارجی عارض میشود نه مد ذاتی که لازم ملفوظ حرف
مد میباشد که بعد هر یک الف تجلی شده که از طبیعی و اصلی نیز میگویند مثل الف قال و واو یقول و

و یا متصل و سبب مد یا همزه میباشد یا سکون و آنکه همزه میباشد یا با حرف مد در یک کلمه
باشد یا در دو کلمه و آن هم که سکون میباشد یا سکون لازمست یا سکون عارض و هر یک از اینها یا
مدغم میباشد یا مظهر و آن مدی را که حرف مد و سبب مد در آن در یک کلمه باشد و سبب مد همزه
باشد مد متصل مینامند مثل جاء و آنکه حرف مد و سبب مد در آن در دو کلمه باشد و سبب مد همزه
باشد آن را مد منفصل نامند چون انا انزلناه و آنکه سبب مد در آن ساکن باشد و لازم باشد و مدغم
آن را مد لازم مدغم میگویند چون مد اول و لا الضالین و آنکه سبب مد در آن سکون لازم غیر مدغم
میباشد چون مد فواتح سور مثل مد الم و یس و ص و ق و ن که آن را مد لازم مظهر میگویند
و آنکه سبب مد در آن سکون عارض مدغم باشد چون ادغام کبیری که از ابو عمرو از قراء سبعه حکایت
شده در مثل الرحیم مالک و قال رب و یشفع عنده آن را مد ساکن عارض مدغم میگویند و آنکه سبب
مد در آن سکون عارض مظهر باشد چون نستعین و یوم الدین در حال وقف آن را مد ساکن عارض
مظهر میگویند و در لزوم آنچه مذکور شد از اقسام مد اختلاف شده بلکه و تعیین شد میان فقهاء در
قرائت دلیل واضحی قائم نشده بر لزوم بسیاری از اینها غیر آنکه در مد متصل و مد سکون لازم مدغم
و مد سکون لازم مظهر و مد ابدال و انقلاب که مراد از آن مد منقلب از همزه میباشد چه سبب مد
السکون حرف مدغم باشد چون الذکرین در دو سوره مبارکه انعام و الآن در سوره مبارکه یونس و غیر آن بعضی
از اعاظم مشایخ معاصرین در تمام اینها قائل بلزوم شده اند و بطلان قرائت و نماز بترک اینها و بعضی
چون شهیدین و محقق ثانی در فوائد شرایع قائل بلزوم مد متصل شده اند بلکه در کلام اخیر ابن
ادعاء شده که خلافی در آن میان فقهاء نداشته اند و ظاهر بعضی اخبار وارده در ذکر خطاف است که
مد سکون لازم مدغم شایع بوده در فصحاء عرب زیرا که چنین وارد شده که اعراب سوره مبارکه حمد را
میخواندند و صوت خود را در آخر که و لا الضالین هست مد میدادند از اینها این چنین بر میآید
که مد صوت را غالب از آن بجا میکرده اند در این مقام و خالی از شعاری نیست یا اینکه لازم میدانسته اند
لکن در نظر حقیر وجوب هیچیک از اینها ثابت نیست هر چند احوط رعایت هر چهار مد که گفته میشود

خصوصا آنکه در تعلیل لکن در صدد که از چهار الف یا پنج الف تجاوز ننماید چنانچه شیوه بعضی
از اهل وسواس و قاصرین از معرفت معنی مد و مقدار آن میباشد زیرا که در زیادی از آن کلمه از نظم
خود بیرون میرود و این موجب بطلان نماز میشود دویم از جمله صفات حروف ادغام میباشد آن عبارتست
خارج کردن حرف ساکن در حرف دیگر که متحرک میباشد چه متماثلین باشند و چه متقاربین و
این بر دو قسم میباشد ادغام صغیر و ادغام کبیر و مراد با ادغام صغیر اینست که حرف اول از متماثلین یا
متقاربین از اصل ساکن باشد چه در یک کلمه باشد و چه در دو کلمه مثل یحکم لم یکن و مراد با ادغام
کبیر اینست که حرف اول متحرک باشد از اصل و از ساکن نماید یا بعرض چه در یک کلمه باشد و چه در دو کلمه
مثل یرزقکم و یعلم ما بین ایدیهم و یبشرهم ما مکرفانه ادغام ظاهر میشود در سبیل نون تنوین یا
نون ساکنه میباشد بیکی از شش حرف یرملون که در چهار حرف اول ادغام با غنه باشد و در دو حرف
آخر ادغام بی غنه بنابر مشهور میان قراء و مخالفت کرده اند جمعی مشهور را و قائل شده اند بغنه در دو
حرف آخر هم و از آنجمله میباشد سیبویه از نحویین و عاصم ابن عامر از مشاهیر قراء چنانچه مخالفت کرده
اند با خلف که یکی از قراء هست و گفته در واو و یا غنه نمیباشد و مراد از غنه صوتی است که در دماغ
پیدا میشود در حال تلفظ بحرف و در لزوم ادغام و عدم لزوم آن خلاف شدیدی واقع شده میان قراء و
اقوی در نظر اینست که ادغام کبیر لازم نیست بلکه در بعضی از اقسام آنکه در قرائت حفص از عاصم نیست
یا عشره یا کلمات ائمه نحو و صرف نباشد جواز آن خالی از اشکال نیست بلکه در صورتیکه جایز نباشد
و ادغام صغیر آنچه از آن که از باب تشدید در کلمه باشد غایبات لازمست و با اخلال آن قرائت و نماز
باطل میشود و اما آنچه از آن که چنین نباشد چون ادغام در دو کلمه مثل ان لا اله الا الله و محمد آل
محمد در تشهد و نخوان و لم یکن له در سوره توحید بلی بنابر دیگر لزوم آن و جایز است ترک ادغام
اینها و اما آنچه صاحب مطالع الانوار مستفاد میشود از اشکال در جواز ادغام در حرف واو و نظایر
مثل ایشان بعد جواز آن و بطلان ادغام در محمد و آل محمد و امثال آن بنیاد دو از طریقه اهل
لسان و خلاف اجماع ائمه اهل عربیت و قرائت میباشد و احتیاط که مثل آن بیقاعده است و اینکه

بعضی از اهل عصر وقف مینمایند در میان محمد و آل محمد بخیال آنکه از ادغام اگرچه جایز است لکن
مستلزم دو امر مرجوح میباشد یکی مرجوح لفظی که عرب چنین چیزها را قبیح میشمارند و دیگری مرجوح
معنوی که میان محمد و آل محمد فاصله قرار میدهند و حال آنکه خالی از رکاکتی نیست و از بعضی اخبار هم
استعمال ایستعاد میشود سیم از جمله صفات مذکوره قلب میباشد و آنجنان است که تنوین و نون ساکنه را
قلب بمیم نمایند در هرجا که بباء موحده برسند خواه در یک کلمه باشد یا در دو کلمه مثل من بعد و
بصیر بالعباد و عنبر و منبر و ظاهر از قراء و اهل عربیت اتفاق بر جواز آن میباشد بلکه ظاهر وجوب یا لزوم آنهم
باشد و اقوی در نظر جواز آن و رجحان آنست و دور نیست که عدم قلب هم صحیح باشد در اشکال صاحب
مطالع الانوار در جواز آن و صحت آن بلکه میل ایشان بعدم صحت صحیح نیست و قول شاطبی از ائمه قراءت
که در منظومه شاطبیه گفته وقلبهما میما لدی الباء واخفیا علی غنة عند البواقی لیکملا
اقوی شاهد نیست بر جواز آن چهارم از صفات مذکوره اظهار میباشد و مراد بآن ظاهر ساختن هر
یک از تنوین و نون ساکنه باشد در صورت اتصال با حدی از حروف حلق که شش حرفی بود که گذشت و
اشکالی نیست در جواز آن بلکه رجحان آن آنچه زمخشری حکایت کرده از جمعی که در حاء و عین بی نقطه
قائل شده اند با خفا اعتنائی بآن نیست پنجم از آن صفات اخفاء میباشد و آن ضد اظهار است و بعضی
از اهل عربیت نقل شده که مراد از اخفاء آنست که تنوین و نون را بحال خود واگذارند و ادغام ننمایند و
و اظهار هم نکنند و آنرا واسطه کرده اند میان اظهار و ادغام و محل آنرا رسیدن تنوین یا نون ساکنه
بپانزده حرف دیگر غیر سیزده حرف گذشته قرار داده اند و ظاهر اکثر قراء رجحان آنهم باشد و در مجلسی
از علمای فن حکایت شد که لازم دانسته اند و گفته که اگر در غیر حروف حلقیه باشد اظهار شود غلطی
باشد و حق آنست که بغلط دانستن غلط میباشد زیرا که دلیل واضحی بر امثال این از کیفیات حروف
قائم نشده و مدار بر اداء حروف از مخارج میباشد بنابر این بعضی از محسنات دیگر هم که قراء آنرا در صفات
حروف گفته اند ... می نماید از جمله آنها صفات معروفه که پنج از آنها ضد پنج دیگر باشد و آنها جهر و شدت
و استعلا و انفتاح و مصمته و همس و رخاوت و استفال و اطباق و مذلقه میباشد و مثل غنه و تفشی

و استطاله و تکریر و نفث و بحه و غیر اینها که در کتب مفصله قراءت بیان شده ششم از آن صفات وقف و
وصل میباشد که در حدیث مشهور مروی از حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام در بیان معنی ترتیل
که قرآن را بآن نحو باید خواند اشاره بآن شده در آنجا که میفرماید هو حفظ الوقوف و بیان الحروف و پس باید
دانست که وقف را ائمه قراءت تقسیم نموده اند بچهار قسم وقف تام و کافی و حسن و قبیح و وقف تام وقف
بر کلمه میباشد که آنرا با کلمه بعد ارتباطی نباشد نه در لفظ و نه در معنی مثل وقف بر نستعین در
سوره حمد و وقف کافی وقف در موضعی میباشد که آنرا با بعد خود ارتباط در معنی داشته باشد
نه در لفظ مثل وقف در کلمه بالغیب در آیه الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة و ارتباط لفظی
معطوف با معطوف علیه ضرر ندارد در اینجا زیرا که مقصود ارتباط کلمه پیش میباشد با کلمه بعد
در لفظ نه عکس آن چنانچه بعضی از محققین از معاصرین فرموده و در نظر حقیر خالی از نظر نیست
و وقف حسن عکس کافی میباشد چون وقف در بسم الله یا الحمد لله در سوره حمد و این تعریف هم خالی از
اشکال نیست زیرا که تعلق لفظی لازم دارد تعلق معنوی را هم و وقف قبیح وقف بر موضعی باشد
که متعلق بما بعد باشد از جهت هر یک از لفظ و معنی مثل وقف بر الحمد و مالک و ایاک و نحو اینها و
سوره حمد و ذکر کرده اند که در سوره مبارکه حمد چهار وقف تام باشد چهار وقف تام دارد در بسمله
و در یوم الدین و در نستعین و در الضالین و ده وقف حسن دارد در بسم الله و در الرحمن و در الرحیم
و در نعبد و در المستقیم و در انعمت علیهم و در المغضوب علیهم و وقف کافی در آن نمی باشد و
مذکور کرده اند که مراد این تقسیم آنست که در وقف حسن هر گاه قاری نفسش تنگ شود باید اعاده آن کلمه موقوف
علیها بشود در حال شروع بکلمه بعد بخلاف وقف تام و وقف کافی که در آنها اعاده آن کلمه موقوف
علیها لازم نیست و وقف در اصل جایز نیست لکن هیچیک از اینها در نزد فقها آنچنان اعتنائی ندارد و ذکر هم
رعایت اینها راجح میباشد مگر آنچه در وقف حسن مذکور شد از اعاده کلمه که رجحان آن در نظر ثابت
نیست بلکه احوط ترک آن میباشد و دور نیست که مراد اهل قراءت هم رجحان و در وجوب نباشد
نه وجوب یا حرمت ... بلی احتیاط شدید است در اینکه وقف بر مضاف یا موصوف یا حرف جر و

و در الحمد لله رب العالمین

عنوان در خروج و غیر آن که امثال اینها از کلماتی که منادی غیر نطقی دارند هم لفظ و معنی بعد خود نشود
و ظاهر آنست که مراد از اینها از حسن بودن وقف نه آنست که اصل وقف در این موضع راجح باشد چنانچه
بعضی تصریح بآن کرده اند و در نزد فقها اشکالی نیست در راجح بودن آن و اظهر آنست که مراد از وقف
راجح که ترک وصل راجح بآن تعبیر شده در حدیث و در کلمات جمعی از فقها آن میباشد که در مقاماتیکه
قراء فصحاء اهل لسان بر آنست که وقف مینمایند وقف شود چنانچه راجح آنست که در مواضعی که بنای
اینها در آنجا بر وصل میباشد وصل شود و این از غالباً از مد ارتمام شدن کلام مناسبت در لفظ و معنی
و عدم آن و دخلی بتمام شدن نفس و غیر آن ندارد چنانچه بعضی از مشایخ معاصرین خیال کرده اند و در وقف
معتبر نیست نفس کشیدن بلکه اندک فاصله که وقف شود کافی است هر چند نفس نکشد چنانچه در وصل
معتبر نیست نفس نکشیدن پس اگر در اثنای خواندن نفس بکشد صحیح است و بنا بر این دانسته که وصل با
اگرچه جمعی منع کرده اند لکن اقوی جواز آن میباشد و احوط ترک است و فرقی نیست در اینکه کلمه بعد مصدر
بهمزه وصل باشد یا نباشد هر چند احتیاط در ترک اول بیشتر میباشد اما وقف بحرکت پس اشکالی نیست
در بطلان آن هفتم از مقارنات اشباع است در ضمیر غائب و مراد از اشباع آنست که حرکت را بنحوی ادا
نماید که حرفی از آن حاصل شود پس اگر ما قبل آن ضمیر مکسور باشد مثل و تو به بعد از رسول الله محمد که در ذکر رکوع
و سجود و لا له در صلوات غیر حال وقف واجب است بنحوی ادا شود که از اشباع ضمیر حرکت حرف یاء حاصل
شود و اگر اشباع نشود عمداً باطل است و اگر ندانسته نماز باشد نماز هم باطل شود و اگر از روی غفلت یا
سهو یا طغیان لسان ترک شود و آنکه واجب باشد در نماز واجب است اعاده شود ما دامیکه از محل آن در
تجاوز نکرده باشد بنحویکه در امثال آن پیش گذشت اگر ذکر مستحب باشد اعاده آن لازم نیست هر چند که
راجح باشد و اگر ما قبل آن ضمیر مفتوح باشد مثل و لم یکن له و وحده یا مضموم باشد مثل عبده اگرچه از
بعضی نوع تاملی در ترک اشباع در آن بر میآید لکن اصح آنست که در اینجا مقام هم لازم است اشباع
بنحویکه در هر دو حرف واو حاصل شود در غیر حال وقف و اگر ما قبل آن ضمیر ساکن باشد چون علیه
منه و عنده اشکالی نیست در عدم جواز اشباع و بطلان نماز باشباع آن عمداً هر گاه در نماز واقع شود

و اما اشباع در یخلد فیه مهانا در سوره مبارکه فرقان پس از جمله امور تعبدیه میباشد که رعایت
خارج شده **پنجم** از مقارنات نماز رکوع است و آن واجب است در هر رکعتی از نمازهای واجب
و مستحبه غیر نماز میت یک دفعه مگر در نماز آیات که در هر رکعتی پنج رکوع واجب است و از رکن نماز
میباشد که زیاده شدن یا کم شدن آن عمداً و سهواً و جهلاً و غفلةً نماز را باطل میشود و اگر فراموش
نماید آنرا و متذکر نشود مگر بعد از آنکه پیشانی و بمحل سجود برسد نماز او باطل میشود هر چند در غیر
رکعتین اولیین از نماز چهار رکعتی باشد چنانکه اگر از روی فراموشی یک رکن زیاده در نماز بکند نماز
او باطل میشود هر چند پیش از آن بقدر تشهد نشسته باشد کرده یا اگر قبل از سجود متذکر شود باید تلافی
نماید آنرا باینکه برخیزد بایستد آنگاه از ایستادن برکوع برود هر چند که شش موضع از مواضع سجود او
پیشانی بزمین رسیده باشد و کفایت نمیکند از ایستادن قبل از آن از حال متصل برکوع هر چند
بقصد رکوع خم شده باشد و بحد رکوع برسد غافل شود و برود از برای سجود و قول بعضی مشایخ
معاصرین باینکه برخیزد بصورت رکوع کنند و رکوع اینجا او را بسبب ضعیف میباشد بلی اگر خم شود بقصد
رکوع و بحد رکوع برسد غافل شود از آن و هنوز ذکر بجا نیامده برود از برای سجود و قبل از سجود
متذکر شود در اینصورت بر نگردد از برای تلافی رکوع زیرا که اصل رکوع بجا آمده بلکه بهمان حال
نماز را تمام نماید و احوط احتیاط شد یا چنانچه اگر از روی فراموشی یک رکوع زیاده در نماز کند
آنستکه چنین نماز را اعاده کند و اگر شک کند در اینکه رکوع کرده یا نکرده اگر ایستاده است باید بجا آورد در پی
نکردن آن و بجا آورد و اگر پس از رفتن بسجود در اثنای رفتن بسجود شک در آن نماید بنا بگذارد بر اینکه بجا
آورده و اگر در شک اول که باید بجا آورد اول بعد از بجا آوردن معلوم شد که مکرر شده نماز باطل است و
اگر شک کند که ایستادن و ایستادن قبل از رکوع است یا ایستادن بعد از آن بنا بر ایستادن اول
بگذارد و رکوع را بجا آورد و واجبات رکوع پنج چیز میباشد اول خم شدن بقدریکه بتواند کف دست را
بگذارد بر زانو بلکه دور نیست که کفایت کند آن قدر که بتواند انگشتها خود را بر آن بگذارد چنانچه
صحیح نزد اوره صریح در آن میباشد و در کفایت کردن قدری که بتواند سر انگشتان را بر زانو بگذارد اشکال است

بلکه

بلکه اظهر و اشهر عدم کفایت است و قول علامه مجلسی و صاحب حدائق و جمع دیگر بکفایت بدلیل و صحیح
ندارد و نسبت ایشان آنرا بمشهور هم ثابت نیست و ظاهر اجماع منقول در معتبر و تذکره خلاف آن
میباشد بلکه این قول قریبست بقول ابو حنیفه از ائمه سنیان که مطلق انحناء را کافی دانسته و فرقی
نیست در اینمقدار معتبر در رکوع میان زنان و مردان و قول مرحوم صاحب مطالع الانوار باینکه
در زن کفایت میکند خم شدن قلیل هر چند سر انگشتان هم بزانوهایش نرسد وجه معتبری ندارد
مگر آنچه در مقطوع زراره وارد شده که زن باید دستهای خود را بالای زانوهایش بگذارد در
در حال رکوع و زیاده سر خود را بر نگرداند بنحوی که عقب و بلند شود و این حدیث دلالت بر این
مطلب ندارد زیرا که استحباب دست بر بالای زانو گذاردن منافاتی ندارد با خم بودن بقدری
که بتواند دست را بزانو بگذارد و مدار در رسیدن دست بزانو بر شخص مستوی الخلقه میباشد
آنکه دست و زیاده بلند یا زیاده کوتاه هست و اینمقدار از خم شدن که مذکور شد در حق شخصی
که ایستاده نماز میکند و عاجز و مضطر نیست ثابت است و اما آنکه ایستاده نیست در حال نماز کیفیت
رکوع او گذشت و اما آنکه مضطر میباشد مثل آنکه از کمر خم شده و بحد رکوع رسیده میباشد و غیره
بر غیر آن ندارد باقی گذاردن خود را بهمانحال بقصد رکوع کافی نیست در تحقق رکوع او و احوط بلکه
میتوان گفت اقوی در حق او آنست که رکوع نماید باشاره از سر هرگاه ممکن شود و اگر نتواند باشاره بدو
چشم و اگر نشود باشاره بیک چشم و اما اگر این شخص عاجز خمیده که بحد رکوع هست بتواند قدری
بیشتر خم بشود و از حد رکوع بیرون نرود احوط آنست که از برای رکوع قدری بیشتر خم شود بلکه قول
بوجوب آن خالی از رجحان نیست و اگر بتواند که قدری بلند کند قامت خود را بقصد و بیکه از حد رکوع
بیرون رود مثل آنکه راست بایستد اگر چه بتکیه کردن بچیزی باشد بخوابد واجب است که چنین نماید
و از آنحال خم شود از برای رکوع و اگر بتواند قدری بلند شود لکن از حد رکوع بیرون نرود دور نیست
که لازم باشد که چنین نماید و بعد بیشتر خم شود بقصد رکوع و اما اگر نتواند بلند شود لکن بتواند
بیشتر خم شود و بنحوی باشد که اگر بیشتر خم شود از هیئت رکوع بیرون میرود زیرا که خمیدگی و بهیات

حد رکوع رسیده در این صورت اگر چه محقق ثانی در جامع المقاصد احتمال آنرا داده لکن قطع بآن
نمیباشد و میشود ادعای اجماع بر خلاف آن نمود و فرقی نیست در جمیع احکام مذکوره مضطر میان
آنکه از اصل عاجز از کمر باشد و آنکه بواسطه عارضی مبتلا شده باشد و اگر از ناخوشی یا ضعف بنیه
نتواند که بقدر رکوع خم شود واجب است براو که بقدر امکان خم شود چنانچه در معتبر ادعای اجماع
علما بر آن شده و مناقشه صاحب جواهر در اینمقام بیمقام است و اگر نتواند هیچ خم شود رکوع نماید
باشاره بسر و اگر نتواند رکوع کند باشاره بچشم و اگر نتواند رکوع کند باشاره بهر دو چشم با امکان
بیک چشم با عدم امکان و بباید دانست که باید خم شدن بقصد رکوع باشد پس اگر بقصد برداشتن
چیزی از زمین یا کشتن حیوانی یا چیز دیگر از اغراض خارجه خم شود و بحد رکوع برسد بعد از آن باقی
بماند بهمانحال بقصد عمل مدتی رکوع نماز کفایت نمیکند چنانچه اگر در همین صورت راست شود
و از برای رکوع خم شود رکوعی که رکن است زیاد شده و نماز صحیح نخواهد بود و عمدا چنین نماید یا
از روی فراموشی چنانچه ظاهر حدیثی که روایت شده از حضرت ابی الحسن در برداشتن عصا از زمین در نماز
دلالت بر این دارد خلاف سید بحر العلوم در این حکم و قول ایشان بکفایت آن از رکوع چنانچه در منظومه
تصریح بان نموده خلاف ظاهر معظم اصحاب اکثر ادله میباشد بلکه در ریاض حکایت فرموده از بعضی
که خلافی در خلاف این نیست بلکه ظاهر کفایت نکردن خم شدن بدون قصد از روی غفلت هم
میباشد هر چند بعد از آن قصد رکوع بنماید دویم از واجبات رکوع قرار گرفتن بعد از خم شدن
بقدر یکه ذکر واجب حاصل شود میان آن و فرود آمدن و بعضی تعبیر از آن بطمانینه کرده اند بقدر یکه ذکر
رکوع بر آن بشود و بقدر از ادراک گرفتن و از رکن شمرده اند در رکوع بلکه شیخ طوسی در خلاف ادعای
اجماع کرده بر رکن بودن آن و مراد ایشان از رکن بودنش آنستکه بترک آن رکوع باطل میشود هر چند سهوا
نشود سیم از واجبات رکوع خواندن ذکر میباشد در تعیین آن اقوالی است اقوی در نظر این فقیر
کفایت مطلق ذکر میباشد هر چند بگفتن لا اله الا الله باشد خواه در حال اختیار باشد یا غیر آن چنانچه
تصریح بان شده در صحیحه مروی از هشام بن هر چند احوط و افضل آنستکه ذکر تسبیحه کبری

بگوید که سبحان ربی العظیم و بحمده بوده باشد یا سه تسبیح صغری که سبحان الله باشد و گفتن هر دو
با هم بنحو مذکور چنانچه شایعست در میان مردم خالی از اشکال نیست بلکه اگر بقصد خصوصیت
چنین نماید نه بقصد ذکر مطلق احوط اعاده نماز می باشد بلی اگر اول تسبیح کبری را بگوید بعد
بقصد اینکه مبادا درست ادا نشده باشد بعضی از حروف از مخرج سه صغری را بگوید از باب احتیاط
عیبی ندارد بلکه رجحان هم دارد و شرطست در ذکر رکوع بلکه در مطلق اذکار واجبه نماز از ترتیب و
موالات و موافقت با لسان عرب از جهت ادای حروف و اوضاع کلام مذکور انها همانا عربیت تعیین ذکر
واجب اگر چند ذکر میگوید و احوط آنست که اراده اول تعیین کند و اگر زیاده از یک ذکر بهیست [illegible]
نیست تعیین آن زیرا که بخودش معین هست و ایضا شرط میباشد در آن دو منه یک کردن در حال
رکوع بقدر یکه آن ذکر واجب ادا شود چنانچه شرطست در آن که با طمانینه باشد در حال گفتن آن
ذکر و مراد از طمانینه آنست که بدن ساکن و آرام باشد و منافات ندارد با حرکت دادن انگشتها
بلکه دستها و بخوان و اینشرطست در حال اختیار پس اگر بجهت مرضی بخوان ممکنش نشود ساقط میباشد
چنانچه اصل رکوع بجهت عذری بنحو دیگر بجا آورده میشود پس اگر مشغول ذکر واجب شود در حال رفتن
برکوع قبل از رسیدن بحد رکوع از روی عمد و علم بلکه با جهل چنانچه طریقه بی باکان در امر نماز است
نماز باطلست در صورتیکه اکتفاء بهمان نماید بلکه احوط اعاده نماز هست در صورتی هم که بعد از رسیدن
بحد رکوع آن را اعاده نماید چنانچه اگر بعضی از ذکر واجب را در حال سر برداشتن از رکوع و بیرون رفتن از
آن بگوید حکم آن هم همین میباشد و اگر ذکر واجب از نظرش محو شود و وقت تنگ باشد احوط آنست که
بقدر گفتن آن مکث نماید در رکوع اگر چه در لزوم آن و لزوم طمانینه باین مقدار در اینحال اشکال است و
راست ایستادن بعد از آن لکن گفتن چیزی از اذکار در اینحال واجب نیست پنجم طمانینه در راست ایستادن
میباشد و کفایت میکند در آن بمقدار یکه صدق طمانینه در ایستادن بر آن بشود اگر چه بقدر یک
نفس کشیدن نباشد و زیاده بر مسمی لزومی ندارد و هیچیک از ذکر و طمانینه در آن و سر بلند کردن
و طمانینه در آن رکن نیست و اعتماد [illegible] پس وجوب ندارد اجماعا هر چند که مستحب است

و افضل آنست که انگشتها در اینحال از هم گشوده باشد چنانچه مستحب است در رکوع چند امر دیگر
که از جمله تکبیر گفتن میباشد در وقت رفتن برکوع و قول بعضی که از ابن ابی عقیل [illegible] حکایت شده
ظاهرش وجوبست بلکه از تذکره و ذکری اجماع بر خلاف مستفاد میشود و اولی گفتن تمام است در حالی که
راست ایستاده چنانچه تصریح باین شده در صحیح زراره و غیر آن بلکه ظاهر اکثر اصحاب آنست که گفتن
آن در خصوص اینحال مستحب میباشد و از ظاهر معتبر و مدارک اجماع بر آن نیز پیدا [illegible] میباشد که
ابن جامع المقاصد گفتن آن در حال خم شدن از برای رکوع بقصد اینکه با این کیفیت گفتن مستحب میباشد
گناه شمرده و نماز را باطل دانسته و احوط ترک آنست در اینحال مگر آنکه مقصودش ذکر مطلق باشد
نه خصوص اینکه و دو انهمام دارد یعنی اگر چه درست جائز باشد گفتن آن در اینحال هم و از جمله
چیزها اینکه مستحب میباشد در رکوع گفتن ذکر تسبیح کبری میباشد زیاده از یک مرتبه افضل آنست که
سه مرتبه تا پنج مرتبه تا هفت مرتبه گفته شود و هر چه بیشتر باشد خوبست و افضل آنست که بعدد طاق
ختم شود اگر چه ختم بعدد جفت هم جائز میباشد بجهت تحصیل فضیلت تا دنی عدد بنا بر اقوی چنانچه
در حدیث ابان وارد شده که جناب امام جعفر صادق در رکوع و سجود شصت تسبیح فرمودند علی
بخفت میباشد و هر چه بیشتر بگوید بهتر میباشد مادامیکه از نظم نماز بیرون نرود زیرا که طول دادن
رکوع در حال ذکر راجح میباشد چنانچه از حدیث زراره مستفاد میشود و اینجا آنست که زراره گوید
شنیدم جناب امام جعفر صادق فرمودند سه چیز میباشد که اگر مومن نماز را یاد کرد باعث زیادتی
عمر او میشود و سبب باشد از برای باقی ماندن تمام نعمتها که دارد از برای او پس عرض کردم آن
چه چیز میباشد آنحضرت فرمودند طول دادن رکوع و سجود نماز او و طول دادن نشستن سر [illegible]
طعام او دو قسم دیگری را طعام نموده و یاد دیگری طعام میخورد و در سایل تصدقات و احسان
بغیر [illegible] با هلش از کسانیکه استحقاق داشته باشند بلی اگر امام جماعت باشد بهتر است که طول ندهد
رکوع را مگر آنکه اهل جماعت خوش باید طول دادن آن و از جمله امور یکه مستحب میباشد از متعلقات
رکوع گفتن سمع الله لمن حمده میباشد بعد از راست شدن از رکوع در همه نمازهای واجبه و مستحبه

از برای هر یک از امام و مأموم و منفرد و فرقی نیست در این میان نمازگزارنده و ایستاده بهتر آنست که
بعد از این ذکر بگویند الحمد لله رب العالمین خصوصاً اگر امام جماعت یا منفرد باشد ششم از
مقارنات نماز سجده میباشد در هر رکعتی از نمازهای واجب و سنت مگر نماز میت و ایشان هر دو
رکن میباشند که به زیاد شدن و کم شدن نماز باطل میشود در هر یک از حال عمد و سهو و غفلت و جهل
و اگر یکی را زیاد نماید عمداً نماز باطل میشود و اگر از روی عمد نباشد باطل نمیشود بنا بر اقوی بلکه
ادعای اجماع بر آن شده و در اخبار معتبره تصریح فرموده‌اند و اگر یکی را سهواً در نماز بجا نیاورد و عمداً نماز باطل نمیشود
هرچند که بعد از آن برگردد بمحل آن و بجا بیاورد اگر از برای محل نباشد و هنوز داخل رکوع رکعت دیگر
نشده یا آنکه در رکعت آخر باشد و از نماز فارغ نشده منتظر شود و بجا آورد و اعاده بعد از آن نماز صحیح
است و اگر بعد از یکی از آن دو صورت مذکور شود و آنچه ساقط شده دو سجده باهم باشد باطل است
اگر از یک سجده باشد نماز باطل نمیشود لکن بعد از نماز باید قضای آن بشود و بعد از آن سجده سهو هم
بجا آورده شود و اگر شک کند در اصل سجده که بجا آمده یا بجا نیاورده اگر داخل فعل دیگر شده اعتنا
ندارد و اگر داخل فعل دیگر نشده باید بجا آورد و اگر شک کند که دو سجده کرده یا یک سجده و محل آن
باقی باشد بنا را بر کمتر بگذارد و سجده دیگر بکند و اگر داخل در فعل دیگر شده مثل تشهد بنا را بر تمام بگذارد
برای رکعت دیگر شده شکش اعتباری ندارد و چنانچه اگر شک کند که دو سجده کرده یا سه سجده یا یک
دو سجده کرده یا سه سجده اعتنا ندارد چه پیش از دخول در فعل دیگر باشد یا بعد از آن و واجبات
سجده هشت چیز میباشد اول گذاردن هفت عضو از بدن بر زمین پیشانی و کف دستها و دو انگشت بزرگ
پاها و دو زانو و مجموع پیشانی نمی‌باشد و در هر یک از آنها مسمی کفایت میکند و لازم نیست که تمام آنها
بر زمین واقع شود و در دو انگشت بزرگ پاها مخیر میباشد بنا بر آنکه سر آنها را بگذارد یا پشت آنها
یا شکم آنها را اگرچه احوط آنست که اکتفا نماید بشکم آنها و سر آنها زیرا که صاحب جواهر منع از آنها کرده
جایز ندانسته که با آنها سجده شود و این قول اگرچه ضعیف است لکن رعایت احتیاط در این مقام بهتر است
دوم گذاردن پیشانی بر چیزهائی که سجده بر آنها صحیح است و آنها دو چیز است در حال اختیار یکی

[illegible]

زمین

زمین و اجزای آن و دیگری آنچه از زمین روئیده میشود پس جایز نیست سجده بر اجزای حیوان چون
پشم و مو و استخوان و هم چنین بر مثل برف و امثال آنها و منحصر میباشد آنچه سجده بر آن توان نمود در
آن دو چیز لکن شرط است در آنها شش امر اول آنکه آن زمین استحاله نشده باشد بنحوی که از اسم زمین بیرون رفته
باشد مثل چیزهای معدنی و امثال آنها و نمک و گل محکم و آجر و سفال که گل پخته باشد جایز است سجده بر آنها
دوم آنچه بکار بروند از زمین هست خوردنی یا پوشیدنی انسان نباشد و اما سجده بر کاغذ پس جایز
است اگرچه اصلش پوشیدنی باشد و خلافی در آن ظاهر نشده بلکه در جامع المقاصد و مسالک و روضه
و غیر اینها نقل اجماع شده بر جواز سجده بر آن و اخبار صحیحه صریح در این میباشد لکن مکروه است سجده بر
کاغذی که روی آن نوشته باشد چنانچه در صحیح جمیل بن دراج تصریح بآن شده بشرط آنکه محل قرار
قدر واجب از پیشانی در آن کاغذ خالی از کتابت باشد تا آنکه اگر تمامش نوشته شده از چیزی که نوشته
شده باشد که سجده بر آن صحیح باشد یا آنکه محض رنگ باشد که جرمی نداشته باشد هرچند که از رنگ
از چیزی حاصل شده باشد که سجده بر آن جایز نباشد که در این صورت عینی نمانده سجده بر آن تمام
اگر غیر اینها باشد که محل قرار پیشانی از آن کاغذ نوشته شده باشد بچیزی که سجده بر آن جایز نیست و
جرم آنهم باقی باشد مثل بسیاری از مرکبها که از دوده و چراغ و نحو آن گرفته میشود در این صورت
سجده بر آن جایز نیست از آنچه مذکور شد معلوم شد حکم مهری که روی آن نوشته باشد که
اگر مهری را از گل خودش نوشته باشند یعنی از او بچیز دیگر از خارج نوشته نشده باشد سجده
بر آن صحیح است چنانچه تسبیح هم اگر رنگ شده باشد و بشود که ظاهرش را جمع نمایند و سجده بر آن
کنند همین حکم را دارد در آنچه مذکور شد و اگر مهر یا آن تسبیح از تربت حضرت سید الشهداء
باشد بنا بر بعضی مضمون اخبار معتبره از آنجای پیشانی تا زمین هفتم مملو از نور میشود و بهتر است
که تربت را بر روی سجاده خود پهن نماید چنانچه امام جعفر صادق بنا بر مضمون حدیث معتبری که در
مصباح شیخ طوسی از معویة بن عمار روایت شده چنین فرموده‌اند و باید دانست که بسیاری از
نمازها باطل میشود از جهت حرکت بودن مهری که بر آن نماز میشود زیرا که اگر بحرکت نباشد

بنحوی که مانع باشد از وصول بشره پیشانی باصل مهر سجده مانع می شود بر چیزی که سجده بر آن جایز
نیست بلکه اگر شک باشد در مانع بودن آن احوط با احتیاط شدید اجتناب از آن است و از اینجهت بود که
بعضی از غایط علماء دو نماز را بیک مهر نمیکرده سیم از شش امر آنست که آنچه حایل باشد از پیشانی پس در سجده
دوم باید دقت شود که چیزی از سجده اول از مکان بر پیشانی نچسبیده باشد بنحوی که مانع باشد
پس اینکه بعضی از جهال در مقام تقیه مهر را در زیر کلاه یا عمامه خود میگذارند و بسجده میروند کم [illegible]
نیست بلکه باید که در حال تقیه پیشانی را بگذارند بر آنچه رفع تقیه با آن میشود هر چند که در غیر حال
تقیه سجده بر آن جایز نباشد چه آنکه مباح باشد پس بنا بر این اگر مهری [illegible] مجهول باشد صاحبش
و احتمال برود که صاحبش راضی نباشد بسجده بر آن یا احتمال برود که مال صغیر و نحو آن باشد از کسانیکه
ولایت آنها با دیگری میباشد و معلوم نباشد که آن دیگری اذن داده باشد سجده بر آن ظاهرا صحیح نیست پنجم
از آن شش امر آنست که آنچه نجس نباشد چنانچه بتفصیل گذشت ششم آنکه آنچه مساوی باشد با محل
قدم یا آنکه بلندتر یا پست تر از آن نباشد بزیاده از چهار انگشت متصل اگر چه زمین سرازیر باشد
و اگر بدون عمد سر را بگذارد بر چیزی که بلندتر باشد از محل قدم بزیاده از این مقدار باید سر را بلند کند
و بگذارد بر چیزیکه چنین نباشد بخلاف آنکه اگر سر را بگذارد بر چیزی از چیزهائیکه در حال اختیار
سجده بر آنها جایز نیست که در اینصورت نمیتواند سر را بلند نماید بلکه باید سر را بکشاند تا برسد بآنچه
سجده بر آن صحیح است یا آنکه آنچه را بیاورد در زیر پیشانی و دور نیست که در صورت اولی مخیر باشد
میان بر داشتن سر و کشانیدن آن تا بچیز دیگر و کشانیدن چیز دیگر را بآن و باید در وقت حرکت دادن سر
و کشانیدن آن مشغول ذکر واجب نباشد چنانچه در وقت گفتن ذکر واجب باید [illegible] موضع دیگر غیر پیشانی
هم حرکت نکند و در غیر وقت ذکر جایز است حرکت دادن آنها بلکه ضرر ندارد بر داشتن آنها از زمین و گذاردن
بر آن هر چند از روی عمد باشد چنانچه در حدیث علی بن جعفر که در قرب الاسناد روایت کرده تصریح باین شده
و در حال ضرورت جایز است سجده کردن بر جامه پنبه و کتان و آنچه از آنها میبافند و اگر اینها هم
نباشد بر پشت کف دست چنانچه معروف و مشهور در نزد فقهاء میباشد و از جمع میان اخبار

معتبر

معتبر و مستفاد می شود و بعضی ترتیبی قرار داده اند در اینجا باینکه اول پنبه و کتان و جامه که از اینها حاصل
میشود باشد و بعد از آنکه اینها میسر نشود چیزهای معدنی و بعد از آنکه اینها میسر نشود چیزهائیکه
از زمین و روئیده زمین بیرون باشد از قبیل پشم و کرک و پوست و برف و یخ و امثال اینها از اجزای حیوان
و بعد از آنکه اینها هم میسر نشود پشت کف دست این ترتیب اگر چه دلیل واضحی بر آن قائم نشده لکن
احوط میباشد یا اینکه نماز تکرار شود و بهر نحو بجا آورده شود و مراد از ضرورت در اینجا اعم
است که چیزیکه صحیح است سجده بر آن پیدا نشود یا آنکه باشد مانعی از سجده بر آن باشد از [illegible] گرما
و نحو اینها پس بنا بر این هر گاه در وسط نماز مهر یا نحو آن از چیزهائیکه سجده بر آن صحیح است مفقود شود
و میسر نشود پیدا کردن چنین چیزی که سجده بر آن بشود بدون رو گردانیدن از قبله [illegible]
زیاد و امثال اینها از منافیات نماز جایز است سجده کردن بر چیزیکه در حال اختیار سجده بر آن جایز
نیست بنحویکه مذکور شد هر چند که در وسعت وقت باشد زیرا که اقوی آنست که حکم مذکور از برای
مضطر اختصاص باخر وقت ندارد اگر چه احوط آنست که در وسعت وقت نماز را که بنحو مذکور تمام میکند
اعاده هم بنماید با سجده بر آنچه سجده بر آن صحیح است در حال اختیار هفتم از واجبات سجود قرار گرفتن
هفت عضو میباشد پس بنا بر این جایز نیست سجده کردن بر گل در صورتیکه پیشانی فرو رود در آن
و قرار نگیرد و اگر مضطر باشد و ناچار از نماز کردن در چنین مکانی باید اشاره کند از برای سجود
چنانچه موثق عمار و صحیح هشام بن الحکم که در مستطرفات سرائر از کتاب محمد بن علی بن محبوب نقل شده
دلالت بر آن دارد و نظر بآنچه تصریح باشد در آن دو حدیث لازم نیست که منحنی شود بقدر یکه [illegible]
[illegible] بآن گل و هم چنین لازم نیست برای نشستن از برای سجود بلکه لازم نیست نشستن [illegible]
فتشهد هم و قول محقق ثانی و جمعی دیگر بلزوم منحنی شدن نظر ببعضی قواعد اصولیه [illegible] در مقابل نص
بلکه دور نیست که آنچه مذکور شد از باب عزیمت باشد که خلاف آن نمودن [illegible]
ظاهر اخبار و احادیث میباشد بلی اگر گل باین نحو نباشد بلکه پیشانی بر آن قرار گیرد لازم است که
سجده نماید بر آن هر چند که پیشانی گل آلود شود و در اینصورت ما دام از برای سجده دیگر آن گل را [illegible]

نماید که سجده ببشره پیشانی واقع شود چنانچه اگر عمامه هم باشد چنین نماید چهارم از واجبات ذکر است
واشکالی نیست در کفایت کردن یک تسبیح کبری که سبحان ربی الاعلی وبحمده بوده باشد یا سه تسبیح
صغری که سه سبحان الله باشد بلکه اقوی است که مطلق ذکر اگرچه یک سبحان الله نباشد ذکر دیگر هر ذکری
که باشد خوانده شود کفایت میکند مثل ذکر رکوع چنانچه گذشت و واجب است در آن اینکه تمام ذکر واجب
در ذکر رکوع میباشد بنحوی که گذشت چنانچه مستحب است در اینجا هم زیاده بر یکی گفتن بنحوی که مذکور شد
در اینجا پنجم طمانینه بقدر صدق سجود چنانچه واجب است طمانینه در ذکر آن بقدر ذکر در حال
اختیار ششم برداشتن سر از آن هفتم نشستن بعد از سجده اولی هشتم طمانینه در آن نشستن پس
اگر بعد از سجده اولی از روی سهو یک سر از سجده راست بایستند هیچ ننشینند و قبل از رکوع متذکر
شود و بخواهند سجده دویم را که فراموش شده بجا آورند باید بنشینند از آن نشستن بسجده رود صحیح
نیست واما نشستن بعد از سجده دویم لازم نیست بنا بر اقوی لکن مستحب میباشد و آن را جلسه استراحت
نامیده اند در اخبار و کلمات فقهاء و بعضی زیاده نموده اند که باید بقصد سجود برود بسجده پس
اگر بقصد چیز دیگر باید و بی قصد واقع شود کافی نیست و دور نیست که این شرط هم ثابت باشد بلکه
احوط است که در هوی بسجود هم رعایت این امر بشود و اما تکبیر گفتن از برای رفتن به رکوع و سجده و سر
برداشتن از آنها و استغفار کردن تمام اینها مستحب میباشد و شرط نیست در تکبیرات که در حال قرار
داشتن در ایستادن یا نشستن باشد بلکه ظاهر است که در اثناء رفتن بسجود و سر برداشتن هم می شود
بقصد خصوصیت بجا آورده شود اگرچه احوط است که در غیر حال استقرار بنحو تکبیر مذکور شد بجا
بیاورد چنانچه در گفتن استغفار هم شرط نیست تورک بجا آوردن باین نحو که از طرف چپ بنشیند و
هر دو پا را از طرف راست بیرون آورده و پشت قدم راست را بکف پای چپ بگذارد چنانچه بعضی نظر
واقع شده در کیفیت نماز جناب امام جعفر صادق ع در صحیح حماد اشکال در جواز آن نموده اند
واحوط رعایت است بلکه احوط است که سر از سجده که بر میدارد ... بنشیند تکبیر را بگوید
و بعد از آن تورک نماید و استغفار را بگوید چنانچه در خبر وارد شده و از جمله امور مستحبه در اینها

است که در وقت برخاستن از برای رکعت دیگر بگوید بحول الله وقوته اقوم واقعد و اگر بدل یا
در حالیکه نشسته قبل از آن در حالیکه بپا ایستد بگوید ضرر ندارد در صورتیکه با ایستادن در حال
برخاستن گفته شود هفتم از مقارنات تشهد است که در هر دو رکعتی یک مرتبه و در هر سه رکعتی
و چهار رکعتی دو مرتبه واجب است و آن واجب رکنی نمیباشد که اگر در غیر صورت عمد چون صورت فراموشی
زیاد یا کم شود ضرر ندارد و در آن واجب است هشت چیز اول شهادتین بهر نحوی که صحیح ادا شود
بنابر اقوی پس لازم نیست که بنحو شایع میان مردم خوانده شود بلکه جایز است نداختن وحده لا شریک له
و عبده بلکه بعید نیست که جایز باشد ترک اشهد ثانی هم و اضافه رسول بضمیر چنانچه مرحوم
علامه در کتاب قواعد تصریح باین فرموده دویم از واجبات تشهد صلوات بر خاتم انبیاء و آل
بزرگوار صلوات الله علیهم می باشد و خلاف ابن جنید و صدوق و قبل در آن ضعیف می باشد بلکه مخالف اجماع
محقق و منقول است بلکه دور نیست که خلاف ضرورت مذهب امامیه باشد از این عصرها متاخرین
و بلکه ممکن است که عدم تعرض صدوق و قبل از ذکر آن در واجبات هر دو تشهد یا تشهد اول بوضوح
انها شده یا بجهت اینکه شهادتین بر تغلیب اطلاق بر صلوات هم می شود بملاحظه بلکه صدوق
معروف در مرکبات امالی فرموده کفایت شهادتین و صلوات از تشهد از دین امامیه شمرده و نسبت
بایشان داده شده وجوب صلوات در هر جا که ذکر اسم آن بزرگوار بشود پس چگونه می شود که در تشهد
نماز قابل بجواز ترک آن باشد چنانچه شبهه نیست در لزوم الحاق آل آنحضرت در این صلوات
داده شده بصاحب کتاب انتصار از علماء امامیه که او کافی دانسته در نماز صلوات بر آنحضرت تنها
در نهایت ضعف می باشد بلکه میتوان گفت که این از شعار امامیه می باشد بنابراین باید مراد او
نباشد که چون صلوات بر آل نمیدانست امامیه منفک از صلوات بر آنحضرت نیست پس مقصود از صلوات
بر آنجناب صلوات بر آل هم میباشد ضرور نیست تصریح بالحاق آن و در کیفیت صلوات اگرچه خلاف
میباشد و ظاهر مشهور است که بعبارت اللهم صل علی محمد و آل محمد باشد که معروف است و بنا عمل
اکثر علما امامیه بر آن است لکن اقوی است که بهر نحوی صحیح ادا شود که صدق صلوات بر پیغمبر و آل

سعید بران بشود صحیح است چنانچه بسیاری از محققین از مشایخ متبحرین و متاخرین بر همین رفته اند و بعید
نباشد بلکه بتوان استفاده نمود از اخبار اثر از شیخ مفید و شیخ طوسی و علامه در بعضی از کتب
لیکن هرگاه بدل کند ظاهر آن است که صحیح است چنانچه صحیح است نقل آن از فضل بحرف عطف بفصل لفظ
ان و ایضا صحیح است تبدیل اللهم بچیز دیگر که مفید معنی آن باشد و هم چنین جایز است ادای صلوات
بلفظ ماضی چنانچه جایز میباشد بلفظ امر و ایضا صحیح است ترک آن بلفظ علی النبی و آله بلفظ آل و ترک لفظ آل
در اکتفا بمجرد استمیه اشکالست و هم چنین مشکلست اکتفا بلفظ عترت و اهل بیت و نحو اینها در عوض
لفظ آل چنانچه مشکلست تبدیل اسم محمد با بعضی القاب یا کنیت بذکر ظاهر اینست که تمام جایز باشد
در صورتیکه منصرف بود کلام بهمان معنی صلوات متعارف بر آنحضرت و آل آنحضرت لکن صحیح است
بلفظ اللهم صل علی محمد و آل محمد و احوط و اولی همین میباشد و صحیح است بلفظ اللهم صل علی محمد
و آله و بلفظ اللهم صل علیه و آله و بلفظ اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بلفظ اللهم صل
علیه و علی آله و بلفظ صلی الله علی محمد و آل محمد و بلفظ صل الله علیه و آله و بلفظ صلی الله علی محمد
و علی آل محمد و بلفظ صلی الله علیه و علی آله و بلفظ صلی الله علی محمد و علی آله و صحیح است که در هر
یک از اینها که صلی الله علیه و آله دارد بگوید و صلی الله که حرف عاطفه بیاورد و صحیح است که بجای
اللهم لفظ رب بیاورد و بجای علی محمد علی رسوله بگوید و اینکه در بعضی اخبار مقصد از فاصله
قرار دادن بلفظ علی میان محمد و آل محمد محمول بر خلاف اولی یا کراهت است و از آنچه مذکور شد معلوم
شد که اقسام صلوات صحیحه در تشهد در صورت ضرب بعض اقسام مذکوره در بعض دیگر از عدد
الاف و الوف میگذرد و در وجوب صلوات بر آنحضرت در هر جا که اسم آنحضرت مذکور بشود یا
مطلق ضرب مذکور شده تا بخواند چه در غیر محل تشهد از نماز باشد و چه در غیر نماز خلاف واقع
شده در خاصه و عامه مشهور میان علما آن است که واجب نیست بلکه مستحب میباشد
جمعی از اصحاب ادعای اجماع بر عدم وجوب نکرده اند و از متاخرین فاضل مقداد در کنز العرفان و شیخ
بهائی و فاضل محدث فیض کاشانی و فاضل مازندرانی در شرح کافی و صاحب حدائق و بعضی دیگر

محمد بن بحرین قایل بوجوب شده اند و صاحب مطالع الانوار و ابن قولویه نقل فرموده از بعضی اصحاب میل داود
شیخ حر عاملی و علامه مجلسی که ایشان هم قایل بوجوب شده اند و از کلام محقق اردبیلی هم در کتاب
آیات الاحکام میل باین قول ظاهر میشود و نسبت داده شده این قول بصدوق از علمای اصحاب و نظر باینکه
حدیثی که ظاهر در وجوب باشد در کتاب فقیه ذکر نموده و در اول آن کتاب قرار داده که آنچه ذکر میشود
از اخبار در آن کتاب مطابق فتوی باشد با اعتقاد او لکن در این اعتماد بمحض همین در این نسبت تأملی میباشد
در علمای عامه نسبت داده شده این قول بکرخی از بزرگان ایشان که گفته در مدت عمر یک دفعه واجب و نیز
نسبت داده شده بدیگری از ایشان که طحاوی باشد که او گفته هر وقت اسم آنحضرت ذکر شود صلوات واجب است
ظاهر اینست که مشهور میان ایشان عدم وجوب باشد و اقوی در نظر حقیر عدم وجوب است و احوط و اولی در
آن است هر وقت که شخص اسم آنحضرت را ببرد یا بشنود نظیر سجده که لازم میشود در وقت قرائت یا استماع آیاتی
که سجده واجب دارد و در استحباب آن که از آن کلامی نیست حتی اینکه در تشهد هم که اسم آنحضرت برده میشود
مستحب است که اول صلوات بقصد استحباب فرستد بعد صلوات واجب بگوید چنانچه شیخ زین الدین
صاحب جواهر الکلام هم تصریح باین فرموده و در این صورت مخیر میباشد که صلوات مستحب را متصل بنماید
باسم آنحضرت که بعد از لفظ ان محمد بگوید صلی الله علیه و آله و بعد بگوید لفظ عبده و رسوله تا اینکه
بعد از تمام شدن شهادت برسالت انتخاب بکند که دو مرتبه بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد
یکی مستحب و دویم را بنیت واجب بهتر اینست که اولی را بادویم در کیفیت ادا نمودن فرق بگذارد
مثل اینکه اولی را بگوید صلی الله علیه و آله و دویم را بطریق متعارف بگوید و اولی اینست که وصل بکند
تمام نماید و یک صلوات بقصد هر دو بر وجه تداخل کفایت نمیکند بنا بر قاعده شرعیه اقتضا عدم تداخل
نماید بلکه اگر یک صلوات بقصد واجب و مستحب بگوید در تشهد ظاهر نیست که از عهده صلوات واجب
برآمده باشد و هرگاه اکتفا بآن نماید نمازش باطل باشد و در اینمقام فروع نافعه میباشد اول اینکه
آنچه مذکور شد از استحباب صلوات بنا بر اقوی و وجوب بنا بر قول دیگر در غیر ذکر انتخاب باشد
از اسم شریف در غیر آن اسم می باشد که در خود صلوات مذکور و دیگر اگر بنا بر این باشد

تسلسل لازم میاید بلی اگر شخصی صلوات بفرستد و اسم آن بزرگوار را بشنود دیگری بر سند بر آن دیگری
واجبست که صلوات را بفرستد بجهت شنیدن اسم آنجناب اگر چه در ضمن صلوات باشد دویم اینکه آنچه
از الفاظ که منحصر با آن بزرگوار میباشد و اشتراک ندارد با دیگری مثل خاتم النبیین بمحض ذکر شدن
آن وجوب یا استحباب صلوات تعلق میگیرد با آن گویند یا شنوند و آنچه از الفاظ که اشتراک دارد میان آن
جناب و دیگری چه اسم معروف آنجناب باشد مثل محمد و احمد و یس و طه و چه القاب معروفه آنجناب چون نبی
عربی و مصطفی و نبی مختار و چه کنیه معروفه آنحضرت چون ابی القاسم اگر بنحوی باشد که مطلق که مذکور
میشود منصرف بآنجناب شود بدون قرینه خارج بذکر آنها از برای شنونده وجوب یا استحباب صلوات تعلق
گیرد و اگر چنین نباشد بلکه مشترک باشد آن لفظ میان آنجناب و غیر او و مساوی باشد اطلاق آن لفظ
بر آنجناب و غیر آنجناب یا اطلاق آن بر دیگران بیشتر باشد در چنین صورتی اگر قرینه که تعیین آن نماید قائم شود
از برای شنونده وجوب یا استحباب صلوات تعلق میگیرد و اگر قرینه معینه نباشد این حکم ثابت نیست
حتی در مثل لفظ محمد و احمد بلی اگر خود شخص تلفظ که میگوید اراده آنجناب را دارد اقامه قرینه ضرور نیست
بلکه بدون قرینه حکم باو تعلق میگیرد و اما ضمیر و لفظ اشاره و نحو آنها در صورت اقامه قرینه از برای شنونده
حکم تعلق میگیرد باو و چنانچه از برای خودش که میگوید و اراده میکند آنجناب را اقامه قرینه در تعلق حکم
ضرور نیست سیم اینکه بنا بر هر یک از قول بوجوب یا استحباب هر دفعه که آنحضرت مذکور میشود حکم
تعلق میگیرد در صورتیکه صدق بنماید عرفاً که چند دفعه آنجناب مذکور شده هر چند که متصل بیکدیگر
مذکور شود از چند نفر باشد یا از شخص واحد بلکه در صورت اولی فرقی نیست میان اینکه معاً
یکدیگر مذکور سازند یا بترتیب بلی هرگاه در عرف مردمان بگویند یکدفعه مذکور شده هر چند بنحو
مذکور ساختن لقب و کنیه و اسم مخصوص متصل بیکدیگر بوده باشد در این صورت یک صلوات تعلق
میگیرد هر چند که اگر هر یک از آنها جدا جدا مذکور میشد چند دفعه محسوب میشد پس هرگاه در عقب
هر دفعه در صورت تعدد صلوات بجا آمد اشکالی نیست که تکلیف بجا آمده و هرگاه صلوات را در عقب
تمام آنها بجا آورد احتمال میرود که اکتفا بیک صلوات نشود از برای تمام بنظیر کفاره افطار در یوم صوم

واجب و بنظیر حدی که تعلق میگیرد بآنها که مکرر مرتکب معاً که حد دارد دفعه میشود بل از اینکه حد بر آنها
جاری شود و احتمال میرود که از برای هر یک صلوات علیحده تعلق بگیرد نظیر تعدد سجده سهو از برای اینکه
اسباب متعدده سجده سهو از برای وقوع زیاده در نماز که بایستی سجده هم متعدد واقع شود اگر چه قول
اول را صاحب مستند اختیار فرموده لکن نظر بقاعده شرعیه عدم تداخل دور نیست که ثانی صحیح باشد
بنا بر این باید متعدد صلوات را بجا آورد در اینجا چهارم اینکه بعد از مذکور شدن آنجناب تعلق این حکم
فوری میباشد یا میشود در حال اختیار تأخیر انداخت صاحب مستند اختیار کرده عدم فوریت را
و از بعضی کلمات صاحب جواهر مستفاد میشود که اختیار فوریت کرده و در نظر حقیر دور نیست که فوریت باشد
لکن بایست بقدری طول نکشد میان مذکور شدن آنجناب و صلوات که در عرف مردمان بگویند که این
صلوات بعد از مذکور شدن واقع نشده و بجهت آن واقع نشده پنجم اینکه در نماز هرگاه بشنود اسم
آنجناب را هرگاه در وسط کلمه باشد ترک نکند آن کلمه را بلکه تمام کند بعد بگوید صلوات را چنانچه که
معنی کلمه که مشغول هست بحسب ترکیب تمام باشد بعد از اتمام آن بگوید صلوات را ششم اینکه
حکم که استحباب صلوات باشد بنا بر قوی اختصاص بصورت مذکور بودن آنجناب ندارد بلکه در مستقبل
امر قبل از اینکه مذکور بشود هم استحباب دارد لکن بعد از مذکور شدن استحباب دیگر دارد که داشت از آن
استحباب اول چنانچه مقتضای احادیث مستفیضه میباشد هفتم اینکه در هر مجلسی یک صلوات قطع نظر
از مذکور شدن آنجناب استحباب مؤکد دارد و بهتر آنست که آنرا در اول مجلس قرار دهد و بعضی نقل وجوب
وجوب یک صلوات را در یک مجلس کرده اند لکن ضعیف میباشد هشتم اینکه هر وقت ذکر اسم خداوند
عالم جل شانه می شود مستحب میباشد فرستادن صلوات باستحباب مخصوص باینمقام چنانچه مرحوم صاحب
در عنوانات ابواب نکتاب قائل شده باین و مرحوم صاحب کشف الغطاء هم در کتاب دعا از همین کتاب قائل
شده با بقول نظر بحدیث معتبری از حضرت امام رضا علیه السلام که در آن تحدید فرموده از مقصود
این شبهه در سوره اعلی و ذکر اسم ربه فصلی همین میباشد لکن صاحب جواهر منع بلیغ نموده از خصوص
این استحباب و حدیث را معنی دیگر کرده و فرموده احدی این استحباب را ذکر نکرده و فقهاء آل محمد چنین خبر را

خبر نداده‌اند و بنظر حقیر صاحب جواهر در اینجا درست تقریر نموده بلکه اشتباه کرده که کلام فقیه از صاحب
کشف الغطاء افقه بوده در این عصرها متاخرین و استاد صاحب جواهر بوده معلوم میشود ایشان کتاب
کشف الغطاء را ندیده‌اند و این سخن از قصور تتبع حاصل شده و اقوی اینست که در این مقام هم بالخصوص
مستحب باشد نهایتش اینکه بهر یک از سماع و استماع اسم آن بزرگوار یا آنچه در حکم اسم آنجناب باشد وجوبا
استحبابا تعلق میگیرد پس این حکم جاریست در حق آنکه گوش میدهد و میشنود و آنکه بگوشش میخورد هر
چند گوش نمیدهد چنانچه این حکم جاریست در حق آنکه بزبان میگوید و نماید بخصوص ترا هر چند خودش نشنود
بجهت مانعی و بخوان دهم اگر چه صلوات رجحان دارد در هر مقام الا اینکه در بعضی مقامات راجح تر
باشد و از آنجمله در وقت عطسه کردن و در وقت ذبح کردن ذبیحه میباشد چنانچه در شرح شرایع اسلام
که در کتاب خصال روایت شده از حضرت صادق و همچنین در کتابی که حضرت رضا علیه السلام نوشتند
از برای مامون و در عیون اخبار الرضا روایت شده تصریح برجحان صلوات در این مقام شده بلکه از
شدت استحباب اطلاق وجوب بر آن شده و سوای مقامات دیگر هست که صلوات مخصوصا در آنجا
رجحان دارد لکن مقام مقتضای ذکر آنها را ندارد و در کتاب تحفة الصلوات کاشفی و بعضی کتب دیگر بیان
آنها شده یازدهم فرقی نیست در مؤکد بودن فرستادن صلوات در اینکه گوینده اسم آنجناب که از او
شنیده میشود بالغ باشد یا طفل غافل باشد یا مجنون مسلمان باشد یا کافر سنی باشد یا شیعه و در حرف
مباح اسم را ملفوظ نماید یا غیر مباح چون اداء کردن بصوت غناء یا شنوانیدن اجنبیه صوت خود را در
صورتی که جایز نباشد چنانچه تصریح بهمین فرموده در کشف الغطاء دوازدهم چنانچه راجح است صلوات
در مقام گفتن یا شنیدن اسم آنجناب همچنین راجح است نوشتن بعد از نوشتن اسم آنحضرت چنانچه شهید ثانی
در کتاب منیة المرید تصریح باین فرموده بلکه فرموده که در وقت نوشتن بزبان هم صلوات را بگویند و بهتر
آنست که در نوشتن مختصر نکند صلوات را برمز صلعم بخوان که در میان کاتبین متداولست چنانچه
شهید ثانی در همان کتاب منع از این فرموده و حدیثی روایت کرده از آنحضرت که فرمودند هر که صلوات
بر من در نوشتن در کتابی همیشه فرشتگان از برای او استغفار مینمایند تا اثری از اسم من در آن کتاب می

باشد سیزدهم در بیان معنی صلوات میباشد و بیان این مطلب چنین میباشد که جمعی از اهل لغت صلوات را باین
جمعی تصریح باین فرموده‌اند و اینکه از آن چه معنی اراده میشود و تفصیل این مطلب چنین میباشد که صلوات
جمع صلوة میباشد و صلوة در لغت بمعنی بسیاری آمده و از جمله آن معانی که از همه معروف تر میباشد دعا میباشد
باشد و هر وقت صلوة در لغت اطلاق میشود ظاهر از آن که لفظ منصرف بآن میشود همان دعاء میباشد
چنانچه در عرف عام هم چنین از آن مستفاد میشود و صلوة بمعنی نماز هم ظاهر اینست که از آن ماخوذ میباشد
نظر باشتمال آن بر بسیاری از دعاءها و صلوة در این مقام هم ظاهر اینست که ماخوذ از آن باشد زیرا که مقصود
از آن همانست که در فارسی از آن درود میگویند و درود ملاحظه معنی دعا می شود در غالب استعمالات
لکن کلمات علماء و خاصه در معنی صلوات بر پیغمبر و آل آنحضرت علیهم الصلوة والسلام اختلاف شدیدی
دارد مشهور در میان آنها چنانچه شهید ثانی در حاشیه شرح لمعه تصریح باین فرموده اینست که صلوات
از خداوند رحمت می باشد و از ملائکه استغفار می باشد و از مومنین که اهل ایمان اند دعا و چنانکه باشند
دعاء میباشد و این معنی بمقتضای قواعد شیعه تمام نیست که پیغمبر و امام را معصوم میدانیم چندان مناسبتی
ندارد و در خصوص آنچه بملائکه نسبت داده‌اند زیرا که ظاهر از استغفار اینست که از گناه باشد و این
در حق ایشان معنی ندارد مگر بنابر توجیه بعیدی که آن توجیه در استغفار خود پیغمبر و امام که مکرر از ایشان
صادر شده و در روایات و اخبار مذکور شده معنی ندارد لکن در استغفار دیگری از برای ایشان دیگر
قبیح می شود و ایضا مکرر در اذکار وارد شده که عطف شده ترحم خداوند را بر ایشان بر
صلوات بر ایشان و ظاهر از آن اینست که اینها غیر یکدیگر باشند و ایضا یقین داریم که مطلوب دعا کردن
ما هم از برای پیغمبر و آل آنجناب صلوات نمیگویند بلکه باید دعاء مخصوصی باشد و ظاهر اینست که این
معنی در اول امر از اهل سنت صادر شده و بعد در میان ما شیعه هم شیوع پیدا کرده و اعراض از این
معنی اولی میباشد معنی دیگر از برای صلوات در این مقام اینست که تعظیم آنجناب و آل آنجناب نمایند پس
معنی اینکه صلوات میفرستیم اینست که تعظیم مینمائیم آنجناب را و همچنین معنی اینکه خداوند صلوات
میفرستد اینست که تعظیم مینماید آنجناب را و این معنی را ابن اثیر از بزرگان اهل لغت از علماء در کتاب نهایه

لغت از بعضی حکایت کرده و چنین گفته که در اصل لغت هم صلوة بهمین معنی بوده و گفته است که معنی
اینکه میگوئی خداوند صلوات بفرستد بر پیغمبر اینست که عظیم بدارد در دنیا به بلند کردانیدن نام او و فاش
کردانیدن سخن او و همیشه برقرار داشتن شریعت او و عظیم بدارد او را در آخرت بشفیع کردانیدن او و
و زیاد کردانیدن مزد و ثواب او را و این معنی حاصلش این میشود که در صلوات پیغمبر را باید تعظیم داشت بانکه
سه چیز از امور یکه در دنیا حاصل میشود بخواهیم از برای آنجناب و دو چیز از امور یکه در آخرت می باشد هم بخواهیم
از برای آنحضرت و ظاهر اینست که آنکه این معنی را ذکر نموده باین تفصیل نه منظورش این باشد که صلوات بمعنی
تعظیم منحصر در این تعظیم مخصوص باشد بلکه خواسته است فرد کامل از تعظیم را بیان بنماید و این معنی
اگر چه بهتر است از معنی اول و دور نیست که اراده این نمودن در صلوات خوب باشد لکن ظاهر از ورود
بر آنجناب که معنی صلوات هست چیز دیگر باشد معنی دیگر از برای آن نیست که طریحی در مجمع البحرین از بعضی
نقل کرده که مراد بصلوات بر پیغمبر در اینجا اعتنا نمودن بآنحضرت میباشد بفاش نمودن شرف و بزرگواری
آنجناب و بلند کردن شان آنحضرت و باین جهت می باشد که بعضی گفته اند که تشریف خداوند عالم آنجناب را
در آیه صلوات بیشتر میباشد از تشریف حضرت آدم بانیکه ملائکه را بسجده او امر نمایند و ظاهر اینست که
این مطلب را اخذ نموده صاحب این کلام از حدیثی که از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام وارد شده در
کتاب ارشاد القلوب دیلمی که یهودی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سوال کرد از فضل پیغمبر ما بر
حضرت آدم و اینکه ملائکه مامور شدند بسجده برای او آنحضرت در جواب همین حکایت صلوات را فرمودند
و این معنی بنظر حقیر ظاهرتر میباشد در این مقام معنی دیگر آنکه میباشد که باین صلوات ظاهر مینماید از صلوات
فرستنده آن عهد و میثاقی را که در عالم الست بسته با پروردگار خود در قبول کردن آنچه را او عهد
بیان کرفته شده و باین صلوات ظاهر میسازد وفا نمودن بآن عهد را چنانچه ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار
حدیثی روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند معنی صلوات همین میباشد و اینکه وفا
نمودن بعهد مذکور در این مقام بنظر هم نمیباشد که حاجیان در استسلام حجر الاسود بجا میآورند و همین
مطلب در دعائی که وارد شده در این مقام اداء مینمایند زیرا که آن عهد نوشته شده و در آن حجر

ودیعه

ودیعه میباشد چنانچه در احادیث وارد شده و بنظر چنین می آید که این معنی از معنی سابق بر آنحضرت
نیست بلکه این هم نوعیست از اعتنا نمودن بشان آنحضرت و اظهار بزرگواری آنجناب معنی دیگر در
همین کتاب معانی الاخبار روایت شده از حضرت صادق علیه السلام که در جواب ابوحمزه که سوال کرده
از آنجناب از معنی آیه صلوات فرمودند صلوات از خداوند رحمت است و از ملائکه تزکیه و از مردم دعا
و ظاهر این بیان اگر چه نزدیک است بآن معنی اول که گفتیم بعیدی می باشد لکن میتوان گفت که مراد از رحمت
در اینمقام در این حدیث رحمت مخصوصی باشد که مطابق باشد با همان معنی که ظاهر تر شمرده نمودیم و همچنین
مراد از تزکیه ملائکه پاک شمردن پیغمبر باشد از نقصها دیگر و مراد از دعا هم دعا مخصوصی باشد که
در آن اظهار شرف آن بزرگوار باشد بناء بر این مطابق میباشد با آنچه ظاهر شمرده شد معنی دیگر آن
است که در تفسیر علی بن ابراهیم ذکر نموده که صلوات از خداوند تزکیه میباشد و از ملائکه مدح کردن
آنها میباشد و از مؤمنین دعا کردن بآنجناب تصدیق و اقرار بفضل آنحضرت نمودن است و این معنی
هم نزدیک بمعنی سابق میباشد و ظاهر اینست که راجع بهمان معنی مختار بوده باشد معنی دیگر آنست که
در حدیثی در کتاب محاسن برقی روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که در معنی آیه صلوات فرمودند
که معنی صلوا علیه در آیه شریفه آنست که ثنای آنحضرت را بگوئید و ظاهر اینست که مرجع این هم بهمان
مختار میباشد و مؤید این معنی میباشد آنچه نقل شده از راغب اصفهانی که از بزرگان اهل لغت می
باشد که گفته است صلوة بمعنی تبجیل آمده و در نهایه ابن اثیر هم اشاره باین معنی کرده معنی دیگر آنست
که مراد تزکیه میباشد لکن تزکیه بمعنی مخصوصی و این معنی آنست که سید رضی الدین بن طاوس در
کتاب جمال الاسبوع روایت کرده از عبد الرحمن بن کثیر که گفت سؤال کردم او را یعنی امام علیه السلام
چنانچه ظاهر از این خبر مضمر در این مقام اینست یعنی پرسید از آنجناب از معنی آیه صلوات آنحضرت
فرمودند که صلوات خداوند تزکیه نمودن او میباشد آنجناب را در آسمان عرض کردم معنی تزکیه خداوند
چه میباشد فرمود که دور کردن آنجناب میباشد از هر نقص و آفتی که لازم مخلوقات است گفتم که معنی
صلوات مؤمنین چیست فرمود که او را دور کردانند از آفتها و نقصها چنان باشد که خداوند

دورا

او را درود کرده اینکه است از آنچه در مخلوقات است از آنهائی که در خلقت ایشان بهم میرسد لهن مرکه
و دا وصف نماید و بشناسد بغیر این نحو بر او صلوات نفرستاده و این معنی هم مطابق است با معنی تحیات
زیرا که نوع اکمل از درود میباشد و مخصوص از آن باب مثال میباشد بنابر ظاهر حال بعد از اینکه
اینمطلب معلوم شد بباید دانست که دو اشکال در اینمقام بنظر میاید که تا بحال احدی متعرض آنها
نشده باشد و اول اینست که ظاهر عمل اصحاب و غیر ایشان و هم چنین ظاهر از اخبار در صلوات صادره از
مؤمنین اینستکه صلوات بر آنجناب را بلفظ صلوات از خداوند میخواهند و حال اینکه ظاهر از جمیع معانی
که گذشت اینست که بهر لفظی که این معنی بیان ادا شود کفایت میکند و احدی اختصاص نداده که بلفظ
صلوات باشد دویم اینست که ظاهر از این تعریفها که گذشت اینست که صلوات مؤمنین خودش تقرب است
و بجا آوردن تحیت است نه اینکه از خداوند بخواهند زیرا که خود صلوات فرستادن غیر اینست که از خداوند بخواهند
که بفرستند و حال اینکه در غالب صلواتهای متداوله از خداوند سؤال میشود صلوات بر آنجناب و ممکن
است بنظر حقیر که جواب از اشکال اول داده شود باینکه اگر بغیر لفظ صلوات ادا میشد معنی صلوات
چنین ظاهر میشد از آن که این امر اینست که در حق دیگران هم بنظر ادا میشود زیرا که ترحم نمودن یا
اعتنا بشان نمودن یا بعض معانی دیگر در حق تمام مؤمنین جایز و جاری میباشد چنانچه از بعضی
آیات و اخبار هم معلوم میشود و با این اعتبار چندان وقعی نداشت در انظار مردمان بلفظ دیگر ادا
نمودن بلکه بعضی معانی دیگر هم که اختصاص بآنجناب دارد اگر بغیر لفظ مخصوص ادا میشد چندان
وقعی نداشت و از این جهت میباشد که بلفظ صلوات در حق آنجناب و آل آنجناب گفتن و اراده معنی
درود کردن جواز آن محل اشکال است بلکه نظر بعمل اصحاب و ظواهر اخبار دور نیست که جایز نباشد
چنانچه بعضی از عامه و خاصه تصریح بآن کرده‌اند و اینمنافاتی ندارد با آیات و اخبار بلکه دلالت دارد بر
جواز صلوات بر عموم اهل ایمان زیرا که مراد از آنها معنی صلوات میباشد نه از جهه نسبت میان جواز ادا
معنی صلوات در حق آنها و بودن آن ادا بلفظ صلوات زیرا که ممکنست که مراد ادا کردن بلفظ دیگر
باشد که مرادف لفظ صلوات نباشد و ایضا احتمال میرود که مراد معنی دیگر باشد غیر درود و ممکنست

که جوا

که جواب از اشکال ثانی داده شود باینکه چون ما ها قاصر هستیم از اینکه صلواتی که شایسته آنجناب
باشد بجا آوریم بنابراین از خداوند سؤال مینمائیم که صلواتی که شایسته آنحضرت است بجا آورد و
همین مسئلت ما ها عین معنی درود فرستادن خود ما میباشد در باب ایننعمائی که گذشت هرچند که جوهر
این بواسطه سؤال ما ها باشد صادر از خداوند و باین مطلب اشاره نموده در نهایه ابن اثیر و از بعضی
حکایت کرده لکن تمام مطلب را ذکر نکرده و بیان نکرده که چگونه میشود که صلوات سؤال از خداوند
باعث حصول صلوات از سؤال کننده میشود و در اینمقام اشکال دیگر هم در بعضی انظار میرسد
که صلوات از برای آنحضرت فایده در حق آنجناب ندارد زیرا که آنحضرت باید از ثواب و اجر و رحمت خدا
که باید برسد رسیده و بعد از این سؤال از خداوند نمودن با خود در مقام تعظیم و درود بر آنحضرت
بر آمدن ثمری از برای آنحضرت ندارد چنانچه شهید ثانی در شرح لمعه تصریح بآن فرموده و نسبت داده
مطلب را بعلماء و مفاد اخبار و جواب از آن اولا چنین داده که فایده آن عاید صلوات فرستنده میشود
نه خود آنحضرت و این جواب اصل اشکال ندارد زیرا که مرجع آن باین میباشد که جهت گفتن صلوات
خواستن آن از خداوند محض تعبد بلفظ است و معنی طلب از آن ملاحظه نشود زیرا که اراده معنی
طلب از آن بجهت آنکه تحصیل حاصلست لغو میباشد و حال آنکه از خطابات نمی باشد که گفتن آن
تعبد صرف نیست بلکه از آنست که گفته شود رحمت خداوند بحضرت از جمله مقامات معرفت
عبادت هم حد و حصری ندارد چه ضرر دارد که گفته شود در هر آن معرفت آنجناب بیشتر میشود و الطاف
بندگی آنجناب هم در درگاه الهی زیادتر میشود هرچند در عالم دیگر باشد و با پنجشنبه و جمعه
نزول رحمت بیشتر میشود چنانچه در احادیث نسبت باولیاء رسیده که علوم ایشان در ترقی و تزاید میباشد
و در هر شب جمعه در نزد عرش الهی عبادتی از ایشان ظاهر میشود و بر علوم ایشان افزوده میشود
این فقره منافاتی ندارد با دلیل عقلی و سمعی که مؤید است نسبت به ذات ائمه در آیات و اخبار
بیان معنی آل میباشد و اینکه مراد از آل پیغمبر علیهم الصلوة والسلام در صلوات اینکه در نماز و غیر آن
ادا میشود چه اشخاص میباشند و بیان این مطلب اینست که اگرچه ظاهر از کلام شهید ثانی در شرح

تمام اینست که مراد از آل در صلوات در نزد شیعه امامیه خصوص جناب امیر المؤمنین و حضرت فاطمه
زهراء و حسنین علیهم السلام بوده باشند و اینکه اطلاق آل بر سایر ائمه از باب مجاز باشد نه حقیقت
لکن ظاهر اینست که اطلاق آل بر سایر ائمه علیهم السلام هم از باب حقیقت باشد نه مجاز چنانچه فاضل
مقداد در مناهج السویه تصریح بآن فرموده بنابراین ظاهر اینست که مراد از آل محمد تمام ائمه و
فاطمه زهرا علیهم السلام بوده باشند چنانچه علامه در تذکره تصریح بآن فرموده بلکه از شیخ طوسی
در کتاب خلاف و مبسوط چنین بر میآید که اینمطلب اجماعی شیعه امامیه باشد و ظاهر از صاحب کنز
العرفان هم همین میباشد که نسبت تمام ائمه و حضرت فاطمه را هم داخل در ایشان شمرده لکن صدوق در
معانی الاخبار حدیثی روایت کرده از جناب صادق علیه السلام که مراد از آل پیغمبر اشخاصی هستند که نکاح
ایشان از برای پیغمبر حرام است این اگرچه مختص میباشد بزنان آل پیغمبر لکن ظاهر اینست که مراد تمام
اولاد پیغمبر باشند چنانچه در حدیث دیگر که در معانی الاخبار روایت نموده وارد شده که از معصوم
سؤال شد از آل پیغمبر در جواب فرمودند که مراد ذریه آنحضرت میباشند سؤال شد از اهل بیت
آنجناب فرمودند مراد ائمه علیهم السلام میباشند و سؤال شد از عترت آنجناب فرمودند مراد اصحاب
عبا میباشند و از اینحدیث و امثال اینها اگرچه ظاهر میشود که اطلاق آل بر تمام اولاد آنحضرت
تا روز قیامت میشود و تمام سادات ذریه آنجناب هم داخلند در آن لکن ظاهر اینست که مراد از
اینمعنی عام اینمعنی نباشد که در صلوات اراده میشود بلکه دور نیست که اراده جمیع اولاد در صلوات
نماز نمودن باعث خلل در نماز باشد و اگر اصلا اراده معنی از ذکر صلوات نشود در نماز و بر وجه
تعبد خوانده بشود کفایت میکند **سیم** از واجبات تشهد نشستن بقدر ذکر تشهد است
و کفایت میکند در آن بهر صفت نشستن بر آن بشود بهر طریقی از اقسام آنکه بوده باشد و خصوص
دو زانو نشستن که مثل اولست در آن لازم نداند و اگرچه بعضی از فقهاء معاصرین نشستنی را که
تشکیک در خصوص آن نیست منحصر در هفت قسم نموده اند اول بطریق تورک باین نحو که
ورک چپ بنشیند و دو قدم را از جانب راست بیرون کند و پشت قدم چپ را بر زمین بگذارد و

پشت قدم راست را بر شکم قدم چپ بگذارد دویم عکس این که بر ورک راست بنشیند و قدم
از طرف چپ بیرون کند و پشت قدم راست را بر زمین بگذارد و پشت قدم چپ را بر شکم قدم راست بگذارد
سیم اینکه دو طرف نشیمن را بر زمین بگذارد در میان دو قدم و پشت دو قدم را بر زمین بگذارد چهارم
اینکه پشت پاها را بر زمین بگذارد و دو نشیمن را بگذارد بر دو پاشنه پا پنجم اینکه پشت پای چپ را
بر زمین بگذارد و پشت پای راست را بر شکم پای چپ بگذارد و بنشیند بر پاشنه پاها ششم
عکس پنجم هفتم اینکه نشیمن و شکم دو قدم را بر زمین بگذارد و دو ساق و دو ران را از زمین
بلند نماید لکن واضح است که اقسام نشستن منحصر در اینها نیست و اقسام دیگر هم در کلام
نشستن در تشهد بغیر آن قسمها دیگر هم حاصل میشود و از جمله نشستن بطریق تربع میباشد که
مبنی بر آنست و بعضی از آن موافقت با قسم هفتم از آنچه مذکور شد دارد و اما نشستن بر حالت اقعاء
نماز های نشسته مستحب باشد و جمعی از فقهاء تربع مستحب چنین تعبیر کرده اند در اینکه نشستن در
حال نشستن میگویند و بعضی دیگر از معنای تربع همین میباشد که نشیمن بر زمین بگذارد چنانچه در
مسند فرموده و بعضی دیگر از معانی تربع معنی دیگر است که میباشد صاحب مجمع البحرین
از صاحب مجمع البحار نقل کرده که معنی آن چنانست که بر دو نشیمن بنشیند و زانو را بکشد از
راست و چپ و زانوی راست را از طرف راست و چپ را از جانب چپ و قدم راست را بجانب چپ بکشد
و قدم چپ را بجانب راست و بعضی دیگر از معانی همین میباشد با علاوه اینکه یکپا را بلند کند در پای
دیگر چنانچه از حدیثی که در رجال شیخ کشی در احوال جعفر بن عیسی وارد شده مستفاد میشود لکن از
بعضی احادیث وارده در کیفیت نشستن از برای طعام خوردن چنین مفهوم میشود که تربع غیر این بعضی
میباشد زیرا که آنرا در مقابل تفسیر نشستن مذکور نموده اند در حال کل پای
خود را بر روی پای دیگر بنهند و تربع هم چنانکه خداوند عز و جل از نشستن و صاحب
انوار [illegible] دیگر باشد غیر این
مذکور شد در معنی تربع با اینکه مراد از تربع بعض معانی دیگر غیر این معنی باشد و بعض دیگر معانی تربع

است که در کشف الغطاء فرموده اند اینکه دو قدم را جمع نماید و یکی را بر روی دیگری بگذارد یا بلند نماید و نیم ضلع
شاید که در اخبار و در کلمات اصحاب و اهل لغت نداریم و از صاحب جواهر الکلام مستفاد میشود که اطلاق تربع
بر دو زانو هم میشود و در حدیث معتبری وارد شده که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله سه طریق می نشستند
یکی بطریق قرفصاء بضم قاف و فا و سکون را و فتح فاء که یکی بر دو زانو و دیگری یک پا را دو تا می نمودند و پای دیگر را
بر روی آن می انداختند و هرگز نشستن بطریق تربع از اینجناب دیده نشد و از اینحدیث مستفاد میشود که مراد
از این تربع که آنحضرت بجا نمی آوردند غیر معنی اول از تربع و معنی آخر آن نمی باشد که مذکور شد زیرا که
معنی اول همان نشستن قرفصاء میباشد و معنی آخر هم که دو زانو نشستن میباشد و احتمال اینکه بمقتضای
این حدیث هر دو را آنجناب بجا نمی آوردند و ظاهر بنظر حقیر تربعی که آنحضرت ترک میفرمودند همان
چهار زانو نشستن باشد که ظاهر از کلمات معتبرین اهل لغت میباشد و استعمالات اهل عرف هم
با آن مساعدت مینماید و ظاهر اینست که در قرفصاء که یکی از سه نشستن آنجناب بوده شرط باشد که
علاوه آنچه مذکور شد در قسم اول از تربع که دو زانو را راست نماید بنحوی که دو دست خود را هم
بگذارد در پشت ساقهای دو پا بنحوی که دو ذراع بر روی یکدیگر بیفتد و بدست خود ذراع دست دیگر را
محکم بگیرد چنانچه از مجمع البحرین و غیره مستفاد میشود نه اینکه انگشتها را در میان یکدیگر کند چنانچه
طریقه بعضی عوام ناس هست و اما آنچه در بعضی اخبار وارد شده که جناب امام جعفر صادق علیه السلام
دیده شدند بطریق تربع غذا تناول میفرمودند محمول بر معنی اول یا آخر می باشد از معانی تربع که
گذشت و احتمال آن بر ضرورت یا بیان جواز چنانچه صاحب مجمع البحرین فرموده اند در نهایت
بعید میباشد و اقوی در نظر اینست که جمیع آنچه مذکور شد در معنی تربع کفایت میکند در تشهد
الا اینکه احتیاط شدید در انست که اکتفا بآن معنی دویم که در مستند ذکر فرموده نشود اگرچه
دور نیست که آنهم کافی باشد چنانچه کفایت میکند نشستن بنحوی که دو پا کشیده باشد از پس یا
رو هر چند یکی زیر دیگری نباشد و یا اینکه یکی کشیده باشد و دیگری دو تا باشد یا نحو دیگر و هم
چنین کفایت میکند نشستن بطریق اقعاء در تشهد هر یک از معانی آن که بوده باشد و قول بعدم

جواز

جواز چنانچه ظاهر منسوب از شیخ صدوق در فقیه و شیخ طوسی در نهایه ضعیف میباشد اگرچه در
بعضی اخبار واقع شده منع از آن و تعلیل شده باینکه اقعاء نشستن نیست محمول بر کراهت است بسبب
قرینه اخبار دیگر و غیر آنها چنانچه قول بعدم کراهت هم در اینمقام که نسبت داده شده باکثر اصحاب نیز ضعیف
میباشد و مراد از این اقعاء که مکروه میباشد در تشهد و در میان دو سجده ها بلکه در مطلق نشستن در نماز
اینست که سینه قدمها را از جانب انگشتان بگذارد بر روی زمین و پاشنه ها را بلند نماید از زمین و دو نشیمن
خود را بگذارد بر پاشنه ها شبیه نشستن کسیکه تعجیل داشته باشد چنانچه اکثر فقها تصریح بآن فرموده اند
اهل لغت هم اینمعنی را نسبت بفقهاء داده اند و جماعتی از اهل سنت این نشستن را مستحب دانسته اند و طریقه
آنها بر این جاری هست و در نزد شیعه مخالفت آنها در اینمقام مستحب میباشد و مکروه هست بطریق
آنها عمل نمودن بلکه در حال تشهد ضد منع ذکر نشستن باین طریق بنحو یکه غالبا مصرح است قلب تمام
تشهد بنحو کامل نمیشود بلکه بعد از فراغ نشستن می باشد و از این جهت هم استنباط کراهت می توان نمود
چنانچه در حدیث صحیح زراره تصریح شده باین امور در مقام تعلیل از برای منع و از بعضی مستفاد میشود
که در اینمعنی اقعاء که مکروه میباشد شرط نیست که سینه پاها بر زمین باشد بلکه اگر پشت پاها هم
زمین باشد و پاشنه ها بلند باشد و بر آنها بنشیند آن هم اقعاء میباشد در نزد فقهاء و از برای اقعاء هم
چند معنی دیگر شده که دخلی باینمعنی مکروه ندارد از آنجمله معنی میباشد که مشهور میباشد در میان اهل لغت
و آن چنانست که دو نشیمن را بر زمین بگذارد و دو قدم ساقها را راست نماید و این همان
معنی نشستن قرفصاء و معنی اول از معانی تربع میباشد و اینمعنی اگرچه مستحب باشد در حال قرائت در
نمازهای نشسته چنانچه گذشت و هم چنین مستحب باشد از برای زنان در نشستن آنها در نماز ها در
همه احوال نشستن آنها حتی در تشهد و میان دو سجده ها هم لکن استحباب آن از برای مردان در تشهد ثابت نیست
اگرچه در کتاب جامع یحیی بن سعید تصریح باستحباب آن شده در حال تشهد هم و حدیث معتبری هم اشعار بآن
دارد لکن خلاف مشهور و اکثر اخبار میباشد بنا بر این اگرچه حکم بکراهت آن در حال تشهد مشکل است
چنانچه تصریح بهمین در بحار فرموده لکن اولی ترک این نشستن هم میباشد از برای مردان در حال

تشهد و از جمله معانی اقعاء نشستن همین نحو است که مذکور شد با علاوه اینکه دو دست را هم بر زمین بگذارد
چنانچه در نهایه ابن اثیر و مغرب اللغه و مصباح المنیر از کتب اهل لغت تصریح باین شده و از جمله معانی آن
است که از شیخ قطب الدین راوندی حکایت شده که اقعاء میان دو سجده ها است که دو کف و دو سر را
بر زمین بگذارد و بر نشیند تا برخیزد بسجده دویم و این را حکایت کرده اند از عبدالله بن عمر از [illegible]
امت که میان دو سجده چنین میکرده بنا بر این ترجیح مخالفت او و ترک این عمل بهتر باشد و از جمله معانی اقعا
است که باطن دو قدم را بر زمین بگذارد و زانوها و ساقها را راست نماید و نشیمن را بر زمین نگذارد
و دستها را بر زمین بگذارد چنانچه ماموم مسبوق میکند در تشهدی که برای او لازم نیست و احوط با اجتناب
شدید است که اکتفا باین نشود در نشستن نماز بحال ضرورت مطلب بعد از این تفصیل است که
جمیع آنچه مذکور شد از اقسام نشستن حتی این قسم اخیر کفایت میکند در نشستن ضروری تشهد و میان
سجده ها و بعد از سجده ها و نشستن در قرائت نمازهای نشسته چه از این قسمها مذکور باشد خواه
غیر اینها چه از برای مردان و چه از برای زنان لکن مستحب از برای زنان در نماز احوال نشستن در نماز آن
است که شکم قدمهای پاها و دو نشیمن بر زمین باشد و زانوها و ساقها را راست نمایند و مستحب آن
برای مردان است که در حال قرائت در جمیع نمازها که نشسته میشود چنین بنشینند و در حال تشهد
و میان سجده ها چه در نماز یک ایستاده میشود و چه در نماز نشسته بنشینند بطریق تورک بهمان معنی که
گذشت بنشینند و در حال رکوع در نماز نشسته بر دو زانو بر زانوها بنشینند بهتر است که در
آن حال دو ران را از دو ساقها جدا نمایند بلی در نماز وتیره که نافله نماز عشا باشد در حال قرائت
بطریق سر پا نشستن اشکالی در حکم باستحباب آن چنانچه صاحب مطالع الانوار هم اشاره باین
فرموده و مکروه هست از برای مردان و زنان که در جمیع احوال نشستن چه در نماز نشسته و چه در نماز
ایستاده که بر سر پاشنه پاها بنشینند که سینه قدمها را بر زمین بگذارند و پاشنه ها را بلند نمایند
و دو نشیمن را بر آنها بگذارند و اولی است که مردان در تشهد بطریق سر پا که مذکور شد بنشینند
ایضا در حال نشستن هیچیک از مردان و زنان دستها را بر زمین نگذارند مگر اینکه ماموم مسبوق

باشد در تشهدی که برای او لازم نیست و احوط آنست که در صورت سر پا نشستن دو نشیمن را از زمین
جدا نماید و باید دانست که نشستن از برای تشهد خودش لزومی ندارد بلکه برای تشهد لازم است
پس اگر تشهد خواندن ساقط باشد نشستن بقدر آن لزومی ندارد بلکه بقدر مسمی هم در چنین صورت
لزوم نشستن ثابت نیست اگر چه در جواهر الکلام او را تقویت کرده چنانچه در غیر حال خواندن تشهد مثل
اینکه در حال سکوت میان کلمات تشهد اگر نشستن بر طرف شود مثل اینکه خم شود یا راست شود و باز در
وقت شروع در بقیه بنشیند ضرری ندارد و احوط آنست که در صورتیکه از روی غفلت
یا سهو ترک کند نشستن در حال ذکر را اعاده نماید آنچه را که ترک شده هر گاه محل تدارک ذکر باقی نماند
در صورتیکه ذکر واجب در حال سهو یا غفلت گفته باشد پس هر گاه در اثنای سر برداشتن از سجده
یا در اثنای رفتن بسجده یا در اثنای راست شدن از برای رکعت بکرار از روی سهو یا غفلت مشغول ذکر شود
و بعد ملتفت شد که شود اعاده آن ذکر و نشستن بقدر آن نماید احتیاطا و بعد از آن هم احتیاطا اعاده نماز
است و هر گاه جاهل مسئله باشد و چنین عملی نماید و اکتفا بآن نماید چنانچه مشاهده میشود
از جهال عوام در نمازهائی که بتعجیل از آنها میخوانند نماز او باطل است و اعاده یا قضای آن لازم است
چهارم از واجبات تشهد طمانینه میباشد در آن نشستن پس اگر حرکت نماید در حال تشهد عمدا
باطل میشود و حکم صورت جهل بمسئله و غفلت و سهو همانست که در خود نشستن گذشت پنجم
ترتیب میباشد در اذکار بنحویکه مذکور شد و این شرط نفس الامری میباشد پس هر گاه از روی غفلت یا
سهو خلاف ترتیب نمود هر گاه محل تدارک باقیست باید اعاده کند بنحویکه ترتیب حاصل شود پس اگر صلوات
سهوا مقدم داشته بر شهادتین و بعد گفته حال که متذکر شد همان صلوات را اعاده نماید و اگر تکرار
شهادتین لزومی ندارد ششم موالات است در کلمات و مدار در موالات بر صدق عرفی میباشد بنحوی
که نظم کلمات بر طرف نشود بفاصله غیر ترتیب و این شرط هم نفس الامری میباشد بنا بر این هر گاه در
وسط تشهد ذکری یا دعائی یا جواب مسئله ای بگوید هر گاه کلام تمام باشد یعنی آنکه فصل نماز در نظر
هر گاه قلیل باشد و اگر کلام یا تمام است ضرر دارد مطلقا چنانچه تمام هم اگر باشد کفش هر گاه [illegible]

در مقارنات نماز

هرگاه طولانی باشد مضر میباشد هفتم عربی بودن پس در حال اختیار اکتفاء بترجمه نمی‌تو
ان نمود بلی در حال اضطرار حکم نماز است که در قرائت گذشت هشتم موافق بودن با آنچه معتبر میباشد
در لسان عرب از حیثیت جوهر کلمات و چه از حیثیت اعراب و چه از بنا آنچه در لسان عرب غلط از لحن می
باشد بنحویکه در قرائت گذشت و سایر آنچه معتبر میباشد از مد لازم و ادغام در عجل ان محمد و آل محمد
اشهد ان لا اله الا الله ادغام لازم نیست بلکه بهتر قسم میشود اظهار آن نمود و اولی بطریق ادغام ان لا
والاحوط ترک نمودن بطریق فک ادغام است تا اینکه وقف نماید در کلمه اولی بعد شروع نماید بکلمه
ثانیه لکن در خصوص محمد و آل محمد فاصله میان محمد و آل بطریق وقف چنانچه از بعضی از محتاطین
ملاحظه میشود خالی از اشکال نیست چنانچه در بعضی از احادیث که وارد شده که منع از فاصله در میان
میان محمد و آل محمد بلفظ علی شفای یابی میباشد بلکه بقطع کردن کلمات بطریق وقف در اثناء آنها
در کلام عرب بسیار بیجا دارد و اما وجوب استقلال در نشستن در تشهد اگرچه خالی از قوت نیست
اما حکم بآن مشکل است پس بنا بر این دلیل صحیح نیست اینکه تکیه نکند در حال نشستن بچیزی از
قبیل دیوار و نحو آن هرچند در حال اختیار باشد لکن احتیاط شدید در ترک آنست چنانچه دلیل و
نیست بر لزوم طمأنینه در نشستن مادامیکه صدق نشستن بنماید پس اگر اندکی حرکت باشد و مشغول
ذکر نشود دلیلی نیست صحیح او هم چنین لزوم قایم نشده بر دلیل در لزوم اعتماد در هر دو پا با هر دو
پا چنانچه در قیام شرط شده لکن در احتیاط در آن هم مرغوب است مگر در حال تورک که افضل
آن اعتماد بر جانب چپ باشد از جمله امور مستحبه که در تشهد اهتمام در رعایت آن شده است که هرچند
ذکر علاوه نماید بر قدر واجب آن و آکد از آنها آنستکه قبل از شروع در تشهد بگوید در هر یک از
دو تشهد نماز یکه دو تشهد دارد و هم چنین در تشهد نماز یکه یک تشهد دارد بگوید بسم الله و بالله
والحمد لله و خیر الاسماء لله چنانچه در حدیث طولانی ابی بصیر وارد شده یا بگوید بسم الله و بالله
لا اله الا الله و الاسماء الحسنی کلها لله چنانچه در حدیث معراج وارد شده یا بگوید بسم الله
و بالله و الحمد لله و الاسماء الحسنی کلها لله چنانچه در فقه الرضا مذکور شده و ایمن در نیست یا آنچه



